



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# دریسنامہ

نقد و بررسی  
جریان احمد الحسن بصری

■ مدعی دروغین وصایت و سفارت امام دوازدهم علیه السلام

■ دوره مقدماتی

جلد ۱ جلد ۲

■ علی محمدی هوشیار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# درسنامه نقد و بررسی جریان احمد الحسن البصری

نویسنده:

علی محمدی هوشیار

ناشر چاپی:

تولی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۹	درسنامه نقد و بررسی جریان احمد الحسن البصری
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	جلد ۱
۲۰	اشاره
۲۴	فهرست کتاب
۳۲	پیشگفتار
۳۶	درس اول جریان شناسی
۳۶	اشاره
۴۲	لجنة علمی
۴۳	لجنة دینی
۴۴	لجنة امنیتی
۴۴	لجنة اطلاع رسانی
۴۴	لجنة مالی
۴۵	لجنة نظامی
۴۵	اختلاف انصار احمد بصری
۴۷	جریان شناسی
۴۸	چالش جریان احمد بصری در اسلام
۵۴	درس دوم ادعاهای احمد الحسن البصری
۶۶	درس سوم قانون معرفت حجت های الهی
۶۶	اشاره
۶۹	حجت های الهی
۷۰	قوانین اقتضائی معرفت انبیاء علیهم السلام
۷۲	قانون اختصاصی معرفت اوصیاء

۷۴	درس چهارم علائم و ودایع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۷۴	اشاره
۷۶	علامت و ودیعه اول
۷۹	علامت و ودیعه دوم
۸۸	جعل سلاح و پرچم
۹۳	درس پنجم علائم و ودایع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۹۳	اشاره
۹۵	علامت و ودیعه سوم
۱۰۳	علامت و ودیعه چهارم
۱۰۷	نصب در رؤیا
۱۰۹	علامت و ودیعه پنجم
۱۱۲	درس ششم علائم و ودایع خداوند متعال
۱۱۲	اشاره
۱۱۵	۱. علائم و ودایع شخصیتی
۱۱۵	اشاره
۱۱۶	تکلم به تمامی زبان ها و لهجه ها
۱۱۷	توان ارتباط با تمامی موجودات
۱۱۹	۲. علائم و ودایع برون شخصیتی
۱۱۹	اشاره
۱۱۹	۱. علم
۱۲۴	۲. معجزه
۱۲۴	اشاره
۱۲۶	معجزه و امام مهدی علیه السلام
۱۳۱	درس هفتم بررسی حدیث موسوم به وصیت
۱۳۱	اشاره
۱۳۵	دیدگاه علماء شیعه

۱۳۷	بررسی صدور روایت
۱۴۹	قرائن صحت
۱۵۴	بررسی صحت روایت
۱۵۵	قدماء امامیه
۱۵۶	متأخرین امامیه
۱۶۵	دفاع احمد بصری از سند حدیث
۱۷۰	بررسی دلالت روایت
۱۷۹	درس هشتم احمد در حدیث موسوم به وصیت
۱۹۳	درس نهم ابهام زدایی از چند حدیث درباره احمد
۱۹۳	اشاره
۱۹۵	تولد دو احمد
۱۹۸	دولت احمدیه
۲۰۱	احمد ساق زرد
۲۰۵	شعارهم احمد احمد
۲۰۸	احمد و عبدالله و مهدی
۲۱۰	و من البصرة احمد بن ملیح
۲۱۱	اسم یخفی واسم یعلن
۲۱۶	درس دهم تطبیق یمانی با احمد بصری!
۲۱۶	اشاره
۲۱۸	یمانی در لغت
۲۱۹	ایمانی در روایات
۲۲۰	هدایتگر بودن یمانی
۲۲۶	موعود یا محتوم بودن یمانی
۲۲۶	اشاره
۲۲۶	موعود یا محتوم و احتمال بداء
۲۳۰	معیار شناخت یمانی

- وظیفه بمانی ..... ۲۳۴
- عصمت یمانی ..... ۲۳۵
- حجت بودن یمانی ..... ۲۴۰
- درس یازدهم عدد اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۲۴۴
- اشاره ..... ۲۴۴
- روایات اثنی عشر ..... ۲۴۷
- نفی زیادت از اثنی عشر ..... ۲۵۱
- ابهام زدایی از چند حدیث ..... ۲۵۵
- بررسی روایت اصبع بن نباته ..... ۲۵۵
- بررسی روایت من ولدی اثنی عشر نقیبا ..... ۲۵۸
- بررسی حدیث لوح جابر بن عبدالله ..... ۲۶۱
- درس دوازدهم مهدویت، قائمیت و شارعیت ..... ۲۶۶
- اشاره ..... ۲۶۶
- الف. مهدویت ..... ۲۶۸
- اشاره ..... ۲۶۸
- ابهام زدایی از یک حدیث ..... ۲۷۲
- بررسی روایت تولد مهدی از مدینه ..... ۲۷۲
- ب. قائمیت ..... ۲۷۳
- اشاره ..... ۲۷۳
- ابهام زدائی از چند حدیث ..... ۲۷۸
- بررسی روایت لا الذی تمدون الیه اعناقکم ..... ۲۷۸
- بررسی روایت اول قائم یقوم منا اهل البیت علیهم السلام ..... ۲۸۱
- بررسی روایت یقبض أموال القائم علیه السلام ..... ۲۸۳
- بررسی روایت قال العذاب خروج القائم علیه السلام ..... ۲۸۴
- ج. شارعیت ..... ۲۸۷
- درس سیزدهم ادعای عصمت توسط احمد بصری ..... ۲۹۰



- ۲۹۰ ..... اشاره
- ۲۹۳ ..... الف. ادعای عصمت
- ۲۹۶ ..... ب. تعریف و محدوده عصمت
- ۲۹۶ ..... اشاره
- ۲۹۹ ..... واژه شناسی سهو و نسیان
- ۲۹۹ ..... اجماع علمای شیعه بر رد سهو النبی صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۰۲ ..... سهو و نسیان معصومین در روایات
- ۳۰۶ ..... بررسی آیات مربوط به سهو النبی صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۱۲ ..... درس چهاردهم رجعت و خلافت ائمه معصومین علیهم السلام
- ۳۱۲ ..... اشاره
- ۳۱۴ ..... دوران پس از امام مهدی علیه السلام
- ۳۱۴ ..... اشاره
- ۳۱۴ ..... الف. مهدیین
- ۳۱۴ ..... ب. برپایی قیامت
- ۳۱۵ ..... ج. رجعت
- ۳۱۵ ..... دلایل اثبات رجعت
- ۳۱۸ ..... رجعت معصومین علیهم السلام
- ۳۱۹ ..... اولین رجعت کننده
- ۳۲۰ ..... ادعای احمد بصری درباره رجعت
- ۳۲۹ ..... حکومت ائمه رجعت علیهم السلام
- ۳۳۴ ..... درس پانزدهم نیابت فقهاء از امام غائب علیه السلام
- ۳۳۴ ..... اشاره
- ۳۳۸ ..... نیابت خاصه فقیه
- ۳۴۲ ..... دیدگاه علمای شیعه
- ۳۴۴ ..... نیابت عامه فقیه
- ۳۴۵ ..... ادعای احمد بصری

۳۴۸	درس شانزدهم تمسک به رؤیا و استخاره
۳۴۸	اشاره
۳۵۰	خواب و رؤیا
۳۵۲	حقیقت رؤیا
۳۵۴	ابهام زدایی از یک شبهه
۳۵۴	بررسی روایت من رأنی فی المنام
۳۵۸	استخاره با قرآن کریم
۳۵۸	حقیقت استخاره با قرآن
۳۶۲	ابهام زدایی از یک حدیث
۳۶۶	درس هفدهم علم رجال در نگاه احمد بصری
۳۶۶	اشاره
۳۷۱	نیاز به علم رجال
۳۷۴	پاسخ به ادله مخالفین علم رجال
۳۷۴	اشاره
۳۷۴	عدم امکان اثبات عدالت راوی
۳۷۵	اختلاف در معنای عدالت و فسق
۳۷۵	حرام بودن محتوای علم رجال
۳۷۶	وجود بی شمار راویان مجهول
۳۷۸	درس هجدهم تقلید از فقیه
۳۷۸	اشاره
۳۸۰	وجوب تقلید
۳۸۶	قرآن و منع تقلید
۳۹۰	تصاویر
۳۹۸	کتابنامه
۴۰۵	جلد ۲
۴۰۵	مشخصات کتاب

۴۰۵	.....	اشاره
۴۰۹	.....	فهرست
۴۲۳	.....	مقدمه مؤسسه
۴۲۷	.....	پیشگفتار
۴۳۳	.....	درس اول
۴۳۳	.....	تاریخچه و جریان شناسی
۴۳۳	.....	اشاره
۴۳۵	.....	تاریخچه پیدایش
۴۴۱	.....	جریان شناسی
۴۴۲	.....	آینده شناسی جریان احمدالحسن
۴۴۲	.....	چالش جریان احمدالحسن در اسلام
۴۴۵	.....	درس دوم
۴۴۵	.....	بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری
۴۴۵	.....	اشاره
۴۴۷	.....	ادعاهای احمدالحسن بصری
۴۵۶	.....	بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری
۴۵۶	.....	وصایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم
۴۵۶	.....	اشاره
۴۵۷	.....	الف. وصیت به ائمه معصومین علیهم السلام
۴۵۹	.....	ب. وصیت رسول خداصلی الله علیه و اله وسلم را به امور شخصی
۴۶۲	.....	روایات موسوم به وصیت
۴۶۲	.....	اشاره
۴۶۳	.....	دیدگاه علماء شیعه درباره روایت
۴۶۵	.....	بررسی سندی روایت
۴۶۹	.....	دفاع احمد الحسن از سند حدیث
۴۷۲	.....	بررسی متن روایت

- ناخوانی روایت موسوم به وصیت با سایر روایات ..... ۴۷۴
- اشاره ..... ۴۷۴
- د. وصیت به مردم؛ جهت تصریح به جانشین بلافصل ..... ۴۷۶
- وصیت معیار ..... ۴۷۷
- نکته ..... ۴۷۹
- درس سوم ..... ۴۸۱
- بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری ..... ۴۸۱
- اشاره ..... ۴۸۱
- تطبیق احمدالحسن با نام مذکور در حدیث وصیت ..... ۴۸۳
- اشاره ..... ۴۸۳
- احمد در روایات ..... ۴۸۴
- تطبیق روایات با مصداق احمد ..... ۴۸۷
- اشاره ..... ۴۸۷
- الف. پاسخ امام رضا علیه السلام به جاثلیق: ..... ۴۸۷
- ب. روایتی از امام صادق علیه السلام که عمرمدعی امامت را کوتاه می داند: ..... ۴۹۰
- احمد بمانی؟! ..... ۴۹۴
- درس چهارم ..... ۵۰۳
- بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری ..... ۵۰۳
- اشاره ..... ۵۰۳
- محتوای وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم ..... ۵۰۵
- حصر عدد ائمه معصومین علیه السلام در اثنی عشر ..... ۵۱۱
- اشاره ..... ۵۱۱
- روایات اثنی عشر ..... ۵۱۲
- ابهام زدایی از چند حدیث ..... ۵۱۵
- درس پنجم ..... ۵۲۱
- بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری ..... ۵۲۱

۵۲۱	.....	اشاره
۵۲۳	.....	مهدویت
۵۲۳	.....	مهدویت نوعیه
۵۲۴	.....	شاخصه مهدیین
۵۲۵	.....	مهدویت نوعیه و حجت الهی
۵۲۶	.....	شاخصه شناخت حجت الهی
۵۲۸	.....	مهدویت شخصیه
۵۳۰	.....	قائمیت
۵۳۴	.....	شارعیت
۵۳۷	.....	درس ششم
۵۳۷	.....	بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری
۵۳۷	.....	اشاره
۵۳۹	.....	عصمت
۵۳۹	.....	اشاره
۵۳۹	.....	الف. ادعای عصمت
۵۴۲	.....	ب. تعریف ومحدوده عصمت
۵۴۴	.....	واژه شناسی سهو و نسیان
۵۴۴	.....	اشاره
۵۴۴	.....	اجماع علمای شیعه
۵۴۷	.....	سهوونسیان معصومین در روایات
۵۴۸	.....	روایات اهل سنت در اثبات سهوونسیان معصومین علیهم السلام
۵۴۹	.....	بررسی آیات مربوط به سهوالتبی صلی الله علیه واله وسلم
۵۵۸	.....	درس هفتم
۵۵۸	.....	بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری
۵۵۸	.....	اشاره
۵۶۰	.....	رجعت

۵۶۱	رجعت امام حسین علیه السلام
۵۶۳	حکومت ائمه رجعت علیه السلام
۵۶۵	خلافت
۵۶۸	درس هشتم
۵۶۸	بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری
۵۶۸	اشاره
۵۷۰	نیابت و سفارت گرایی
۵۷۴	برسی سند توقیع سمري
۵۷۶	امکان دیدار
۵۷۷	توقیت گرایی نوین
۵۷۸	تعجیل گرایی
۵۸۲	درس نهم
۵۸۲	بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری
۵۸۲	اشاره
۵۸۴	خواب و رؤیا
۵۸۶	حقیقت رؤیا
۵۸۸	استخاره با قرآن کریم
۵۸۸	اشاره
۵۸۹	حقیقت استخاره با قرآن
۵۹۲	ابهام زدایی از یک حدیث
۵۹۴	درس دهم
۵۹۴	بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری
۵۹۴	اشاره
۵۹۶	معجزه
۵۹۸	درخواست معجزه
۶۰۰	ارکان معجزه

- معجزه ادعایی احمدالحسن بصری ..... ۶۰۱
- اشاره ..... ۶۰۱
- بررسی معجزه احمدالحسن ..... ۶۰۲
- نمونه ای از اعجاز واقعی ..... ۶۰۴
- فصاحت و بلاغت قرآن ..... ۶۰۴
- اعجاز محتوایی قرآن ..... ۶۰۴
- اعجاز از جانب آورنده قرآن ..... ۶۰۵
- درس یازدهم ..... ۶۰۶
- اخباری گری و احمد الحسن بصری ..... ۶۰۶
- اشاره ..... ۶۰۶
- اخباری گری ..... ۶۰۸
- حدیث گزایی ..... ۶۱۱
- اصول اربعه ..... ۶۱۱
- نیاز به علم رجال ..... ۶۱۳
- پاسخ به ادله مخالفین علم رجال ..... ۶۱۵
- اجتهاد ..... ۶۱۸
- اشاره ..... ۶۱۸
۱. معنای لغوی واصطلاحی اجتهاد ..... ۶۱۸
۲. تاریخ اجتهاد ..... ۶۱۸
- اجتهاد در عصر معصومین علیهم السلام ..... ۶۲۰
- اجتهاد در عصر غیبت کبری ..... ۶۲۱
- منابع اجتهاد ..... ۶۲۲
- اجتهاد در برابر نص ..... ۶۲۳
- مراجعه مستقیم مردم به روایات ..... ۶۲۳
- اختلاف در فتوا ..... ۶۲۴
- درس دوازدهم ..... ۶۲۸

- ۶۲۸ ..... اخباری گری و احمد الحسن بصری
- ۶۲۸ ..... اشاره
- ۶۳۰ ..... تقلید از فقیه
- ۶۳۱ ..... تفقه در دین
- ۶۳۳ ..... قرآن و منع تقلید
- ۶۳۵ ..... استدلال عقلی بر وجوب تقلید
- ۶۳۸ ..... درس سیزدهم
- ۶۳۸ ..... اخر الزمان
- ۶۴۰ ..... اخر الزمان
- ۶۴۱ ..... محدوده آخر الزمان
- ۶۴۴ ..... علمای آخر الزمان
- ۶۴۸ ..... درس چهاردهم
- ۶۴۸ ..... مشابلهت احمد الحسن با سایر مدعیان دروغین
- ۶۴۸ ..... اشاره
- ۶۵۰ ..... مدعیان دروغین مهدویت
- ۶۵۲ ..... ایدئولوژی ها
- ۶۵۲ ..... اشاره
- ۶۵۲ ..... ایدئولوژی شیخیه
- ۶۵۳ ..... ایدئولوژی بابیت
- ۶۵۴ ..... ایدئولوژی بهائیت
- ۶۵۴ ..... ایدئولوژی احمد الحسن
- ۶۵۵ ..... ایدئولوژی مشترک
- ۶۵۶ ..... مشابهت های شیخیه، بابیت و بهائیت با احمد الحسن
- ۶۵۸ ..... درس پانزدهم
- ۶۵۸ ..... روش شناسی تقادیدولوژی مدعیان دروغین مهدویت
- ۶۵۸ ..... اشاره



۶۶۰	روش نقد و بررسی مدعیان دروغین مهدویت
۶۶۲	تحلیل محتوا
۶۶۲	هدف از تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه
۶۶۲	مراحل تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه
۶۶۲	اشاره
۶۶۳	۱. توصیف کامل ایدئولوژی فرقه
۶۶۳	۲. تشریح پیشینه، خط و مشی و حالات ایدئولوگ فرقه
۶۶۳	۳. ترسیم ابعاد اصلی ایدئولوژی فرقه
۶۶۴	کشف مغالطات در سخنان ایدئولوگ فرقه
۶۶۵	نقد محتوای ایدئولوژی فرقه
۶۶۵	اشاره
۶۶۵	الف). نقد بعد انگیزشی فرقه
۶۶۵	ب). نقد بعد انگیزته ای فرقه
۶۶۶	ج). نقد بعد فرآوردهای فرقه
۶۶۷	چند نکته مهم پیرامون نقد؛
۶۶۷	نتیجه
۶۶۸	درس شانزدهم
۶۶۸	شیوه ها تبلیغی مدعیان دروغین مهدویت
۶۶۸	اشاره
۶۷۰	شیوه های تبلیغ در جریان های مدعی مهدویت
۶۷۰	اشاره
۶۷۰	۱. توجه به خلاءها و نقاط ضعف مردم
۶۷۱	۲. برخورد عاطفی و محبت آمیز
۶۷۱	۳. اعلام انحصاری بودن راه نجات در آموزه های خود
۶۷۱	۴. ایجاد تشکیلات و عضوگیری
۶۷۱	۵. ایجاد خوف و رجاء

۶۷۲ ----- ۶. ارائه محتوای جذاب

۶۷۲ ----- ۷. تولید اصطلاحات جذاب

۶۷۳ ----- اهداف رفتاری مدعیان دروغین مهدویت

۶۷۳ ----- اشاره

۶۷۳ ----- ۱. دعوت به خود

۶۷۳ ----- ۲. مبارزه با علمای شیعه

۶۷۴ ----- ۳. حاکمیت تفکرالتقاطی

۶۷۴ ----- ۴. از میان برداشتن ابزارهای کشف حقیقت

۶۷۶ ----- کتابنامه

۶۸۴ ----- درباره مرکز

## درسنامه نقد و بررسی جریان احمد الحسن البصری

### مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی هوشیار، علی، 1362 -

عنوان و نام پدیدآور : درسنامه نقد و بررسی جریان احمد الحسن البصری : مدعی دروغین وصایت و سفارت امام دوازدهم علیه السلام/علی محمدی هوشیار.

مشخصات نشر : قم: تولى، 1397.

مشخصات ظاهری : 400ص.

شابک : 3-99-7882-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : البصری، احمد بن اسماعیل، 1970 - م.

موضوع : مهدویت -- مدعیان

Mahdism -- \*Claimers

مهدویت-- دفاعیه ها

Mahdism -- Apologetics works

رده بندی کنگره : 1397 4د33م/BP224/6

رده بندی دیویی : 297/462

شماره کتابشناسی ملی : 5279885

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

جلد 1



این کتاب با کمال احترام به ساحت مقدس و نورانی حضرت صاحب الامر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تقدیم می گردد.

ص: 2

درسنامه نقد و بررسی

جریان احمد الحسن البصری

آمدعی دروغین وصایت و سفارت امام دوازدهم علیه السلام

اعلی محمدی هوشیار

ص: 3

درسنامه نقد و بررسی

جریان احمد الحسن البصری

نویسنده

علی محمدی هوشیار

شابک: 0-45-7882-600-978 | انتشارات: تولی

چاپ: اول زمستان 1396 | چاپ دوم تابستان 1397

شمارگان: 1000 نسخه | چاپخانه: نینوا | قیمت: 30,000 تومان

سرشناسه: محمدی هوشیار، علی، 1362 - | عنوان و نام پدیدآور: درسنامه نقد و بررسی جریان احمد الحسن بصری مدعی دروغین وصایت و سفارت امام دوازدهم علیه السلام: دوره مقدماتی / علی محمدی هوشیار | مشخصات نشر: قم: تولی، 1395. | مشخصات ظاهری: 376 ص. | شابک: 0-45-7882-600-978 | وضعیت فهرست نویسی: فیپا | موضوع: بصری، احمد، 1968 - م. | موضوع: مهدویت -- مدعیان | موضوع: \*Clairriers -- | موضوع: Mahdismn -- | موضوع: مهدویت -- دفاعیه ها و ردیه ها | موضوع: -- Mahdism | موضوع: Apologetics works | موضوع: مهدویت | موضوع: Mahdism | رده بندی کنگره: 1395 354 م / 6 / 224 BP | رده بندی دیویی: 297/462 | شماره کتابشناسی ملی: 439 1979

آدرس مرکز پخش:

اقم، بلوار شهید صدوقی، بین کوچه 10 و 12، جنب بانک ملی، پلاک 136، مؤسسه بروج تلفن: 109905567588

ص: 4

پیشگفتار... 13

درس اول جریان شناسی 171

لجنه علمی... 23

لجنه دینی... 24

لجنه امنیتی... 25

لجنه اطلاع رسانی... 25

لجنه مالی... 25

لجنه نظامی... 26

اختلاف انصار احمد بصری... 26

جریان شناسی... 28

چالش جریان احمد بصری در اسلام... 29

درس دوم ادعاهای احمد الحسن البصری 35

ص: 5



درس سوم قانون معرفت حجتهای الهی | 471

حجت های الهی...50

قوانین اقتضائی معرفت انبیاء علیهم السلام...51

قانون اختصاصی معرفت اوصیاء...53

درس چهارم علائم و ودایع رسول خدا | 551

علامت و ودیعه اول...57

علامت و ودیعه دوم...60

جعل سلاح و پرچم...68

درس پنجم علائم و ودایع رسول خدا | 731

علامت و ودیعه سوم...75

علامت و ودیعه چهارم...83

نصب در رؤیا...87

علامت و ودیعه پنجم...89

درس ششم علائم و ودایع خداوند متعال | 931

1. علائم و ودایع شخصیتی...95

تکلم به تمامی زبان ها و لهجه ها...96

ص: 6

توان ارتباط با تمامی موجودات...97

2. علائم و ودایع برون شخصیتی...99

1. علم...99

2. معجزه...104

معجزه و امام مهدی علیه السلام...106

درس هفتم بررسی حدیث موسوم به وصیت | 111 |

دیدگاه علماء شیعه...115

بررسی صدور روایت...117

قرائن صحت...129

بررسی صحت روایت...134

قدماء امامیه...135

متأخرین امامیه...136

دفاع احمد بصری از سند حدیث...145

بررسی دلالت روایت...150

درس هشتم احمد در حدیث موسوم به وصیت | 159 |

درس نهم ابهام زدایی از چند حدیث درباره احمد | 173 |

ص: 7

- تولد دو احمد...175
- دولت احمدیه...178
- احمد ساق زرد...180
- شعارهم احمد احمد...184
- احمد و عبدالله و مهدی...187
- ومن البصرة احمد بن ملیح...189
- اسم یخفی و اسم یعلن...190
- درس دهم تطبیق یمانی با احمد بصری!195
- یمانی در روایات...198
- هدایتگر بودن یمانی...199
- موعود یا محتوم بودن یمانی...205
- موعود یا محتوم و احتمال بداء...205
- معیار شناخت یمانی...209
- وظیفه یمانی...213
- عصمت یمانی...214
- حجت بودن یمانی...219
- درس یازدهم عدد اوصیاء پیامبر ا...223
- روایات اثنی عشر...226
- نفی زیادت از اثنی عشر...230

ابهام زدایی از چند حدیث...234

بررسی روایت اصبع بن نباته...234

بررسی روایت من ولدی اثنی عشر نقیبا...237

بررسی حدیث لوح جابر ابن عبدالله...240

درس دوازدهم مهدویت، قائمیت و شارعت | 245

الف. مهدویت...247

ابهام زدایی از یک حدیث...251

بررسی روایت تولد مهدی از مدینه...251

ب. قائمیت...252

ابهام زدائی از چند حدیث...257

بررسی روایت لا الذی تمدون الیه اعناقکم...257

بررسی روایت اول قائم یقوم منا اهل البیت علیه السلام...260

بررسی روایت یقبض أموال القائم علیه السلام...262

بررسی روایت قال العذاب خروج القائم علیه السلام...263

ج. شارعیّت...266

درس سیزدهم ادعای عصمت توسط احمد بصری | 269

الف. ادعای عصمت...272

ب. تعریف و محدوده عصمت...572

اجماع علمای شیعه بررد سهو النبی صلی الله علیه و آله و سلم...872

سهو و نسیان معصومین در روایات...281

بررسی آیات مربوط به سهو النبی صلی الله علیه و آله و سلم...285

درس چهاردهم رجعت و خلافت ائمه معصومین علیهم السلام | 291

دوران پس از امام مهدی علیه السلام...293

الف. مهدیین...293

ب. برپایی قیامت...293

ج. رجعت...294

دلایل اثبات رجعت...294

رجعت معصومین علیهم السلام...297

اولین رجعت کننده...298

ادعای احمد بصری درباره رجعت...299

حکومت ائمه رجعت علیهم السلام...308

درس پانزدهم نیابت فقهاء از امام غائب علیه السلام | 313

نیابت خاصه فقیه...317

دیدگاه علمای شیعه...322

نیابت عامه فقیه...323

ادعای احمد بصری...324

درس شانزدهم تمسک به رؤیا و استخاره | 327

خواب و رؤیا... 239

حقیقت رؤیا... 331

ابهام زدایی از یک شبهه... 333

بررسی روایت من رأني في المنام... 333

استخاره با قرآن کریم... 337

حقیقت استخاره با قرآن... 337

ابهام زدایی از یک حدیث... 341

درس هفدهم علم رجال در نگاه احمد بصری | 345

نیاز به علم رجال... 350

پاسخ به ادله مخالفین علم رجال... 353

عدم امکان اثبات عدالت راوی... 353

اختلاف در معنای عدالت و فسق... 354

حرام بودن محتوای علم رجال... 354

وجود بی شمار راویان مجهول... 355

درس هجدهم تقلید از فقیه | 357

وجوب تقلید... 359

قران و منع تقلید... 365

ص: 11

تصاویر...369

کتابنامه...373

ص: 12

از دیرباز، باورهای آخرالزمانی مورد سوء استفاده افراد منحرف بوده و برای رسیدن به اهداف و اغراض مسموم خود، احساسات دینی مردم را بازیچه خود قرار داده اند. غالباً این افراد، در مواجهه با شرایطی همچون؛ سختی و فقر مردم، جنگ و خونریزی، ظلم و برقرار نشدن عدالت اجتماعی در جوامع، طولانی شدن غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و سایر مشکلاتی که از دید مردم ناگوار است، ظهور و بروز می کنند تا از فرصت ایجاد شده نهایت بهره برداری را داشته باشند. لذا در گونه شناسی ادعاهای مدعیان دروغین مهدویت، ادعاهای گوناگونی همچون؛ ادعای امامت و مهدویت، ادعای سفارت، ادعای نیابت خاص، ادعای خراسانی بودن و ادعای یمانیت و ... به چشم می خورد که هر کدام در برهه ای از تاریخ ظهور و بروز کرده و برای اثبات ادعاهای واهی خود به آیات و روایات متعددی استناد کرده و گروهی از مسلمانان را به واسطه این سخنان فریب داده اند.

با بررسی توقیعات مبارک امام دوازدهم علیه السلام، میزان انزجار ایشان از تبار این مدعیان به دست می آید. یکی از افرادی که در زمان غیبت صغری مدعی ارتباط و نیابت از جانب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و درباره وی توقیعی از



جانب حضرت صادر شده؛ شخصی بنام محمد بن علی بن ابی العزافر مشهور به شلمغانی از یاران امام حسن عسکری علیه السلام و از محدثان شیعی در بغداد است که مدتی در غیاب حسین بن روح، سومین نایب خاص امام مهدی علیه السلام به بعضی از امور شیعیان رسیدگی می کرد. شلمغانی پس از آنکه ادعای نیابت امام زمان علیه السلام را علنی کرد، مورد لعن امام مهدی علیه السلام قرار گرفت و بعد از مدتی به دستور حاکم عباسی به دار آویخته شد<sup>(1)</sup>. امام علیه السلام در توقیع شریفش به حسین ابن روح در رابطه با دیدگاه خود نسبت به ادعاهای شلمغانی فرمود:

«... محمد بن علی، معروف به شلمغانی، از کسانی است که خداوند کیفر او را تعجیل کند و مهلتی به او عطا نفرماید. او از اسلام منحرف شده و خود را از آن جدا ساخته است. وی از دین خدا مرتد شده و ادعاهایی میکند که دلالت بر انکار ذات خداوند متعال دارد. دروغ پردازی و دروغگویی می کند. باطل ها را بر زبان می آورد و متخلف بزرگی است. آنان که به خدا نسبتی باطل می دهند در خطای محض بوده و مسلما در خسران اند. در حقیقت برائت خود را در محضر خداوند متعال و پیامبر و خاندان گرامیش صلی الله علیه و آله و سلم از هرگونه رابطه ای با شلمغانی اعلام می داریم. به او (شلمغانی) لعن می فرستیم و لعنت دائم خداوند بر او باد، در آشکار و نهان، در هر زمان و مکان و لعنت خداوندی بر موافقان و پیروان او باد و نیز بر آنانکه با شنیدن این اعلام پیوند خود را با او ادامه دهند. بنابراین به اطلاع آنان (وکلائی امامیه) برسان که خود را از او حفاظت کرده و احتیاط میکنیم، آنچنان که در برابر پیشینیان او همچون؛ شریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران چنین کردیم و دیدگاه مشابهی داشتیم. راضی به سنن الهی

ص: 14

هستیم. خداوند ما را در تمام امور کفایت میکند و بهترین نگهبان است» (1).

آنچه در پایان توقیع مبارک حضرت مشاهده می شود، معرفی چند تن از مدعیان دروغین در باب مهدویت است که خود، اشاره ای واضح به این مطلب دارد که بحث ادعای نیابت، مسأله ای تازه نبوده و ممکن است تا زمان ظهور ادامه داشته باشد. لذا با بررسی تبار انحراف در باب مدعیان دروغین مهدویت، مدل های متفاوتی از ادعاها به دست می آید که هر کدام در پس نقاب و تصویری زیبا و خیرخواهانه، چهره واقعی خود را پنهان کرده و با استفاده از همین روش، عده زیادی از مومنان را فریب داده و از دین اسلام خارج نموده اند. با این وجود، اکنون نیز از آسیب چنین ادعاهای ناصوابی در امان نبوده و شاهد بروز افرادی همچون «احمد بصری» هستیم که مردم را با ادعاهای دروغین خود فریب داده و به وادی هلاکت میکشانند.

درسنامه حاضر، با هدف نقد برخی از ادعاهای انحرافی احمد بصری تدوین شده و به جهت رعایت اختصار و سطح علمی دانش پژوهان محترم، از طرح بسیاری از ادعاها و پاسخ ها خودداری شده است.

والسلام علی عباد الله الصالحین

علی محمدی هوشیار

ص: 15







احمد اسماعیل صالح السلمي البصری (1968م) (1) معروف به «احمد الحسن الیمانی» (2)، یکی از جریان های نوظهور در مسیر مهدویت است (3). وی خود را پنجمین فرزند با واسطه امام دوازدهم علیه السلام دانسته (4) و علاوه بر آن، دارای ادعاهای بیشماری می باشد که ادعای یمانی (5) بودن، سفارت و وصایت حضرت حجت علیه السلام اساس ادعای این شخص را تشکیل می دهد.

احمد بصری در سال (1992م) از دانشکده مهندسی در رشته شهرسازی فارغ التحصیل گردید و تا سال (1999م)، هیچ سندی از زندگی و فعالیت های وی در کشور عراق در دست نیست.

ص: 19

- 
- 1- احمد بن اسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن داوود بن هنبوش. ادعیاء المهدویه ، ص 121
  - 2- با توجه به اینکه عشیره ابوسویلم در سه منطقه ناصریه و بصره و کربلا مستقر هستند، ساکنین این عشیره در ناصریه و بصره را با عنوان «آل حسن» و ساکنین کربلاء را «بنی حسن» نامیده اند. از این رهگذر، احمد نیز که از عشیره مستقر در بصره است با عنوان «الحسن» شناخته می شود. قابل توجه اینکه این عشیره از سادات نمی باشند. الطامة الكبرى ، ناصر مهدی محمد البصری، ص 18.
  - 3- نام پدر احمد بصری؛ اسماعیل و نام مادرش بثینه نجم از طایفه هنبوش و از قبیله ابوسویلم ناصریه می باشند.
  - 4- احمد بصری نسب خود را اینگونه تشریح کرده است: أحمد ابن اسماعیل ابن صالح ابن حسین ابن سلمان ابن الإمام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام
  - 5- بر اساس برخی روایات، فردی با لقب «یمانی» ظهور کرده و به یاری امام دوازدهم علیه السلام خواهد شتافت

در سال (1999م) به سمت نجف اشرف رفته و مدت کوتاهی در حوزه حضرت آیت الله محمد صادق صدر رحمه الله علیه حاضر شد و در همان سال با فردی به نام «شیخ حیدر مشتت چاسب القحطانی آل منشد معروف به ابوحسن»<sup>(1)</sup> در حوزه علمیه آشنا شد.

یک سال پس از آن، ادعای خود را با حیدر مشتت در میان گذاشته و او را در سمت یمانیت و وزارت امام دوازدهم علیه السلام قرار داد. پس از آن با زیر سؤال بردن نیابت عامه فقهاء و ادعای فساد مالی در حوزه های علمیه و ناکارآمدی دروس، هر دو از ادامه تحصیل در حوزه علمیه انصراف دادند.<sup>(2)</sup>

احمد بصری در سایت رسمی خود درباره ماجرای تحصیل علوم حوزوی خود می گوید:

«من به نجف اشرف رفته و با هدف تحصیل علوم دینی در آنجا سکونت کردم ولی بعد از آنکه وارد حوزه شدم و از مجموعه دراسات این حوزه مطلع شدم، دیدم که در حوزه یک سری خلل بسیار بزرگ دیده می شود (لا اقل در نظر من) و صرفاً لغت عرب و اصول فقه و کلام و منطق و فلسفه و عقاید و فقه و احکام شرعیه را مطالعه می کنند و هیچ گاه قرآن کریم یا سنت شریف نبوی یا احادیث محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم تدریس نمی شود و آنها درس اخلاق الهی که بر هر مومنی تخلق به آن اخلاق واجب است را کنار گذاشته اند. پس به این دلیل تصمیم گرفتم از حوزه دوری کنم و در خانه ام گوشه عزلت گرفته و علوم حوزوی را بدون هیچ کمک کاری تنها خواندم و فقط صرفاً با بعضی

ص: 20

---

1- حیدر فرزند مشتت از آل منشد؛ متولد شهر کاظمی بغداد در سال 1976 بوده و دوران زندگی خود را در شهر العماره عراق گذرانده است. وی بعدها نام خود را به ابوعبدالله الحسین القحطانی تغییر داده و احمد بصری را دجال نامید.

2- الحركات المهدویه، ص 152.

از روحانیون حوزه نجف در ارتباط باشم... ولی آنچه که باعث شد تا من به حوزه علمیه نجف اشرف راه یابم این بود که من در رؤیا امام زمان علیه السلام را دیدم که به من دستور داد تا به حوزه علمیه نجف بروم و وی از آنچه برایم اتفاق خواهد افتاد خبر داد و هرآنچه که وی گفته بود همان شد»(1).

احمد بصری و حیدر مشنت، پس از انصراف از حوزه علمیه، جهت نشر عقاید و تجهیز قوای نظامی خود، خانه ای را به عنوان مکتب امام احمد بصری و یمانی موعود در محله صریفه در منطقه سهله در نظر گرفته و در آنجا سکونت یافتند.(2)

حیدر مشنت(3) اولین مسافرت تبلیغی اش را از محل زندگی خود (العمارة در جنوب عراق) آغاز نموده و مردم را به سوی سفیر امام دوازدهم علیه السلام و یمانیت خود دعوت کرد. وی در سال (2000م) به همراه شخصی به نام «عیسی المزرعاوی» معروف به سید صالح (ابو شاهد) وارد ایران شد.

حیدر مشنت به سمت شهر مقدس قم آمده و پس از دیدار با فردی به نام حسن راضی الکعبی برنامه های تبلیغی خود را آغاز نمود.

لذا اولین دیدار خود را با آیت الله روحانی و شیخ علی کورانی(4) و ارسال نامه دعوت به 24 تن از مراجع و فضلاء حوزه علمیه قم، آغاز کرد و پس از تحمل شش ماه زندان در ایران، به عراق بازگشت.

ص: 21

---

1- <http://almahdyoon.org>

2- دراسة تحليلية حول الحركات المهدوية، ص 7.

3- با توجه به وجود نیروهای صرخی در کربلا و نجف و مخالفت شدیدشان با انصار احمد بصری، حیدر مشنت به بغداد رفته و با همراهی ضیاء الکرعاوی اقدام به تشکیل موسسه القائم و انتشار نشریه «القائم» نمود تا بدین وسیله بتواند احمد بصری را تبلیغ کند. احمد بصری نیز وارد بصره شده و نشریه «الصوت الحق الأسبوعية التي تروج للفكر المهدوي» اقدام به گسترش دعوت انحرافی خود نمود. الحركات المهدوية، ص 153.

4- جهت اطلاع از ماجرای دیدار حیدر مشنت با شیخ علی کورانی، به کتاب دجال بصره، ص 30 الی 40 مراجعه شود.



احمد بصری در سال (2003م) طی بیانیه ای یمانیت را از خود سلب کرده و اعلام کرد:

« فَأَعْلَمُوا أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّهُ لَا يَمَانِيٍّ إِلَّا كَانَ لِي كِيمِينِي دَاعِي لِمُرِي هَادِي لَصِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي أَسِيرٌ عَلَيْهِ بِإِرْشَادِ أَبِي الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام... ».

ای مردم بدانید! هیچ یمانی وجود ندارد مگر اینکه در سمت راست من قرار گرفته و فراخوان کننده به امر ما است. امری که هدایت کننده به راه خداست و یمانی با ارشاد پدرم مهدی علیه السلام حرکت میکند.

در این میان بر اساس شهادت شاهدان عینی، تنها فردی که در مکتب احمد بصری با عنوان «یمانی» شناخته می شد، کسی نبود جز شیخ حیدر مشنت که در همان ایام با در دست داشتن این بیانیه، در شهرهای مختلف حاضر می شد و خود را یمانی و احمد بصری را فرزند و وصی امام مهدی علیه السلام معرفی می کرد. (1)

در سال (2005م) با بروز اختلافات عدیده ای بین احمد بصری و حیدر مشنت، احمد بصری در تناقضی آشکار، با انتشار بیانیه ای، خود را به صورت توأمان وصی امام علیه السلام و یمانی موعود معرفی کرده و گفت:

«وَأَمْرِي أَبِينُ مِنَ الشَّمْسِ فِي رَابِعَةِ النَّهَارِ وَإِنِّي أَوَّلُ الْمَهْدِيِّينَ وَالْيَمَانِي الْمَوْعُودِ». امر من روشن تر از خورشید در وسط روز است و من اولین مهدی و

ص: 22

1- لازم به ذکر است؛ با توجه به اینکه نسب حیدر مشنت به قحطان بازگشت داشته و نام «القحطانی» را به دنبال داشت، لذا احمد بصری از این فرصت استفاده کرده و او را یمانی نامیدند تا بتوانند به اهداف خود دست یابد. این در حالی است که برخی از روایات، یمانی را با نسب قحطانی معرفی کرده اند. چنانچه آمده است: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاةٍ» زمان ظهور فرا نمی رسد مگر آنکه مردی از قحطان خروج کند و مردم را با عصا پیش براند. النهایة فی غریب الحدیث والأثر، ج 2، ص 423. یا اینکه آمده است: قحطانی اول کسی است که با سفیانی کار و زار می کند و شکست می خورد و به یمن باز می گردد... مختصر اثبات الرجعة، ح 16.

همان یمانی موعود هستم(1).

احمد بصری پس از سقوط صدام، فرصت را برای طرح ادعاهای خود مناسب دیده و تشکیلات وسیعی را در شهرهای نجف، کربلا، ناصریه و بصره به راه انداخت. وی با تشکیل لجنه های مختلف، فرقه خود را ساماندهی کرد و جان دوباره ای به این حرکت انحرافی داد. ساختار تشکیلاتی این جریان عبارتند از:

### لجنه علمی

مأموریت اصلی این گروه، تالیف کتب و تنظیم آثار احمد بصری است که تا کنون 24 عنوان کتاب منسوب به احمد بصری و تعداد 180 عنوان کتاب از سوی انصار احمد بصری(2) به رشته تحریر در آمده است. کتب منتسب به احمد الحسن عبارتند از:

1. الأجوبة الفقهية (4 جلد)

2. الجواب المنیر عبر الأثیر (6 جلد)

3. حاکمیه الله لا حاکمیه الناس

4. الحوار الثالث عشر

5. العجل

6. بیان الحق والسداد من الأعداد

7. الجهاد باب الجنة

ص: 23

---

1- أذعیاء المهدویه، ص 121.

2- برخی از کتابهای نوشته شده توسط انصار احمد بصری عبارتند از: المهدی ولی الله، دحض نقولات المعاندين، حجه الوصی و اوهام المدعی، الإفحام فی رؤیا أم الامام، انتصارا للوصیه، قانون معرفة الحجه، المعترضون علی خلفاء الله، دابه الارض طالع الشمس، الوصیه و الوصی احمد بصری، البلاغ المبین، بحث فی العصمه، الیمانی الموعود حجه الله و... .

8. شرائع الإسلام (2 جلد)

9. وصى ورسول الإمام المهدي ينتج في التوراة والإنجيل والقرآن (مع التعليق)

10. إضاءات حول دعوات المرسلين (5 جلد)

11. المتشابهات (4 جلد)

12. نصيحة الى طلبة الحوزة العلمية و الى كل من يطلب الحق

13. النبوة الخاتمة نبوة محمد صلى الله عليه و آله و سلم

14. الرجعة ثالث أيام الله الكبرى

15. رحلة موسي الى مجمع البحرين

16. رسالة الى فقه الخمس وما يلحق به

17. رسالة الهداية

18. تفسير آية من سورة يونس

19. شىء من سورة الفاتحة

20. التيه أو الطريق الى الله

21. كتاب التوحيد في تفسير سورة التوحيد

22. الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال

23. عقائد الاسلام

24. وهم الإلحاد.

## لجنه دينى

وظايف اين گروه عبارت است از: تعيين ائمه جمعه و جماعات در شهرها و

استان ها، تدوین بانک اطلاعات مبلغین حوزوی احمد بصری، اداره حوزه های علمیه احمد بصری، تعیین قاضی برای حل مشکلات و دعاوی انصار احمد بصری، تبلیغ و نشر دعوت انحرافی احمد بصری، تعیین پاسخگویان و مناظره کنندگان رسمی دعوت احمد بصری.

### لجنه امنیتی

مأموریت این گروه، تأمین امنیت جانی و مالی انصار احمد بصری در شهرها و همچنین تأمین امنیت مراسمات و موکب های مناسبی احمد بصری می باشد.

### لجنه اطلاع رسانی

مسئولیت این گروه، انتشار بیانیه ها و سخنرانیهای احمد بصری بوده و علاوه بر آن، مدیریت سایت و فضای مجازی نیز به عهده این گروه می باشد.

### لجنه مالی

این گروه، علاوه بر دریافت وجوهات شرعی و نذورات و هدایا، مسئولیت هزینه این مبالغ را بر عهده دارند. این مبالغ در سه بخش مصرف می گردد که عبارتند از:

الف. شهریه طلاب و مبلغین احمد بصری.

ب. چاپ و نشر کتب انصار و همچنین تجهیز کتابخانه های اتباع و حسینیه ها.

ج. خرید تسلیحات و مهمات جنگی و آموزش های نظامی اتباع .

ص: 25

این گروه با هدف جذب و آموزش نظامی اتباع، خرید تسلیحات و فرماندهی عملیات های نظامی تشکیل شده است که با عنوان «سرایا القائم» فعالیت میکنند(1).

### اختلاف انصار احمد بصری

عده ای پس از مواجهه با ادله احمد بصری، با وی بیعت کرده و خود را «انصار امام احمد الحسن» نامیدند. اما همزمان با شکست نیروهای متحده احمد بصری و ضیاء الکرعاوی در پادگان الزرکه(2)، جریان احمد بصری دچار انشقاق شده و به چهار گروه «انصار مکتب» و «احلاس» و «رایات سود» و «جیش الغضب» تقسیم شدند. در باور انصار مکتب؛ براساس روایات موجود، فردی به نام احمد که فرزند و فرستاده امام دوازدهم علیه السلام است وجود داشته و با هدف آماده سازی قیام حضرت ظهور کرده و در حال حاضر از طریق فیسبوک و پالتاک با مردم در ارتباط می باشد. اما در باور احلاس، فردی که کاتب فیسبوک است را قبول نداشته و او را فردی غیر از احمد بصری می دانند. لذا بسیاری از کتب نوشته شده در چهار سال اخیر را قبول نداشته و بر آنها نقد دارند.

ص: 26

1- مدعی المهدویه احمد بصری ، ص 6.

2- عبد الزهره ضیاء الکرعاوی و احمد بصری در سال (2007 م) با تاسیس پادگانی در منطقه الزرکه (بین نجف و کربلا) اقدام مسلحانه ای را بر ضد علمای شیعه آغاز کردند تا بتوانند در روز تاسوعا به نجف اشرف حمله کرده ، بیوت مراجع تقلید را ویران و همه آنان را قتل عام کنند؛ که البته این اقدام قبل از آغاز با مداخله قوای امنیتی با شکست روبه رو شد. در این درگیری ، تعداد سیصد و چهل و سه نفر کشته و هزار و هشتاد و نه نفر دستگیر شدند که دویست نفر از کشته شدگان از انصار احمد اسماعیل بصری بودند. قابل توجه اینکه کرعاوی در این درگیری کشته و احمد اسماعیل نیز پس از آن ناپدید شد. محاضر التحقيق الخاصة بأحداث الزرکه ، المعلومات الوطني، ص 64 والشرق الأوسط، معد فیاض بغداد، جمعه 14 محرم 1428.

در باور انصار پرچم، مصداق فرد مذکور در روایات را غیر از کسی می دانند که در نزد انصار مکتب است. بنابراین انصار پرچم چنین شخصی را قبول نداشته و از وی و انصارش تبری می جویند.

به طور کلی باورهای انصار پرچم در موارد زیر خلاصه میگردد که اساس اختلافات آن را با انصار مکتب رقم می زند:

1. گروه پرچم (رایات سود)؛ گروهی از اتباع و پیروان احمد بصری هستند که براساس مجموعه ای از روایات، مدعی غیبت احمد بصری می باشند. آنان بر این باورند که احمد الحسن البصری از سال (2008م) و پس از درگیری پادگان الزرکه، در غیبت به سر می برد.

2. یکی از ادعاهای این گروه این است که در روز مرگ ملک عبدالله پادشاه عربستان، احمد الحسن 12 نفر از اتباع رایات سود را انتخاب کرده و به دیدار با امام مهدی علیه السلام برده و امام مهدی علیه السلام از خیانت مکتب نجف، ابراز ناراحتی کرده است.

3. رایات سود بر این باورند که احمد بصری در کتب اولیه خود، به خیانت و ارتداد بعضی از انصار (همچون شیوخ مکتب نجف)، هشدار داده و آنها بخاطر جمع آوری اموال به کذب گویی مرتکب شده اند.

4. رایات سود معتقدند؛ کتبی که بعد از غیبت احمد الحسن البصری به اسم او منتشر شده است، دارای اشکالات علمی فراوان بوده و هیچکدام از آنان نوشته وی نیست.

5. رایات سود ادعان دارند که مکتب نجف، قوانین و کلمات احمد بصری و قانون حاکمیت الله را نقض کرده است، چرا که از دولت و حکومت

عراق درخواست نماینده در مجلس استان بصره عراق کرده و این مطلب علاوه بر تایید حکومت عراق، به منزله خیانت و نقض قانون حاکمیت الله به شمار می رود.

6. در باور رایات سود؛ عبد الله هاشم (مستند ساز)<sup>(1)</sup>، پس از احمد بصری، همان مهدی دوم در حدیث وصیت شیخ طوسی رحمه الله علیه است.

در این میان؛ علی الغریفی و عبدالله هاشم از جمله کسانی هستند که پیرو پرچم بوده و با مکتب مخالفت و درگیری آشکاری دارند و آن سوی دعوا نیز افرادی همچون؛ ناظم العقیلی، سید واثق حسینی، عبدالرحیم ابو معاذ، علاء سالم و حسن حمامی به عنوان پیرو مکتب، مدیریت علمی و نظامی آن را بر عهده دارند.

### جریان شناسی

جریان احمد بصری، همانند بسیاری از فرق انحرافی، بیش از آنکه یک فرقه دینی بوده باشد، یک جنبش سیاسی است که با هدف ایجاد اختلاف و فتنه و انحراف در کشورهای اسلامی (شیعی) تشکیل شده و علاوه بر آن، در صدد آن است تا با تخریب جایگاه علماء و ناکارآمد جلوه دادن علوم دینی حوزه های علمیه و با تبدیل نیابت عامه فقیه به نیابت خاصه خود، مردم را از فقهاء جدا کرده و به گمان باطل خود، زمینه را برای فروپاشی حوزه های علمیه فراهم نماید.

ص: 28

---

1- عبدالله هاشم مسئولیت های مهمی در بخش تبلیغاتی و مستند سازی و راه اندازی شبکه های تبلیغی در فضای مجازی برای احمد بصری داشته است. وی با ارائه اسناد و شواهد متعددی اثبات می نماید که مطالب صفحه فیسبوکی که به نام احمد الحسن است، توسط واثق الحسینی و توفیق مغربی و مدیران مکتب نجف نگاشته می شود نه احمد بصری

به عنوان نمونه؛ احمد بصری در تخریب جایگاه مراجع تقلید و علمای شیعه آورده است: «... آنها علمای بی عملی هستند که در انتظار حضرت امام مهدی علیه السلام شکست خوردند. آنها به تکذیب امام مهدی علیه السلام و وصی و فرستاده اش بسنده نمی کنند، بلکه مردم را از جهاد در پیشگاه او و از مبارزه با کفار که دولتهای اسلامی را به غارت بردند منع میکنند!» (1) همچنین در بیانیه اول شوال اعلام کرد: «بر هر مسلمانی ترک تقلید در فقه و عمل به احتیاط واجب است و هر که تقلید کند با امام مهدی علیه السلام مخالفت کرده است».

### چالش جریان احمد بصری در اسلام

جریان احمد بصری یکی از جریان های خطرناک درون شیعی است که در دهه اخیر ظهور و بروز پیدا کرده است. این جریان دارای نقشه راه و سناریویی از پیش تعیین شده است که آن را از دعوت ها و تفکرات انحرافی پیشین متمایز ساخته و در ردیف جریان هایی همچون فرقه ضاله بهائیت و تصوف فرقه ای قرار داده است که در راستای اثبات این سخن به دو نکته اساسی اشاره میگردد:

الف. هدف قرار دادن مسائل ضروری و مسلم در مذهب تشیع:

اغلب دعوت های انحرافی پیشین، تنها دعوتهایی بودند که مسائلی در مورد صاحبان خود ارائه می دادند تا به واسطه آن مقام آنان را بزرگ جلوه داده و به اهداف و اغراض مادی خود دست یابند، حال آنکه دعوت انحرافی احمد بصری مسلمات و ضروریات مذهب حقه تشیع را مورد هدف قرار داده و در صدد تغییر و انحراف آنها بر آمده است که در این خصوص می توان به ایجاد انحراف در عدد

ص: 29



ائمه معصومین علیهم السلام، تغییر مفهوم و دایره عصمت، مصادره مهدویت و قائمیت و ادعای شارعت اشاره کرد.

ب. تکفیر شیعیانی که با دعوت احمد بصری مخالفت دارند:

یکی از مهمترین چالش های پیش روی تشیع، برخورداری جریان انحرافی احمد بصری از بینش تکفیری درباره تمامی مسلمانانی است که این دعوت انحرافی را نپذیرفته و یا با آن مخالفت کرده اند(1). لذا احمد بصری بر اساس القائنات تکفیری خود و همچنین بر اساس اعلام قائمیت خود، بینش خون آلود و انتقام گیرنده ای را به پیروان خود داده است تا به محض تمکن آنان در روی زمین، به رؤیاهای خود جامه عمل بپوشانند. این در حالی است که؛ پیروان احمد بصری بر این عقیده اند که احمد بن اسماعیل همان قائمی است که با شمشیر قیام خواهد کرد و به مدت هشت ماه شمشیر کشیده و مردم را قتل عام خواهد کرد.(2) لذا این مسأله به این معناست که بر اساس پندار آنان، اگر احمد بصری در زمین تمکن پیدا کند، به مدت هشت ماه متوالی و متصل خون های مردم را بر زمین می ریزد، بدون اینکه ذره ای شفقت و رحمتی داشته باشد.(3)

این بینش از آنجا نشأت می گیرد که احمد بصری تمامی مخالفین خود را

ص: 30

---

1- احمد بصری اعلام کرد: «وأعلن باسم الامام محمد بن الحسن المهدي عليه السلام أن كل من لم يلتحق بهذه الدعوة ويعلن البيعة لوصي الامام المهدي عليه السلام بعد 13 رجب 1425 فهو خارج عن ولاية علي بن ابي طالب عليه السلام وبهذا الى جهنم وبأس الورد المورود... وان رسول الله محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله وسلم بريء من كل من ينتسب اليه ولم يدخل في هذه الدعوة ويعلن البيعة...». بیانیه 13 جمادی الثانی 1425.

2- این باور براساس استناد به روایتی است که می فرماید: «ويخرج قبله رجل من أهل بيته بأهل الشرق ويحمل السيف على عاتقه ثمانية أشهر يقتل ويمثل ويتوجه إلى بيت المقدس، فلا يبلغه حتى يموت». التشریف بالمنن في التعريف بالفتن، ص 139

3- المهدوية الخاتمة، ج 1، ص 2

در گروه ناصبی ها دانسته و می گوید: «کسی که با یکی از مهدیین یا با شیعیان مهدیین مخالفت داشته باشد، ناصبی بوده و نجس است» (1).

علاوه بر آن مال مخالفین خود را نیز محترم ندانسته و در مواردی تصاحب اموال آنان را جایز دانسته است. به عنوان نمونه به دو مورد اشاره می شود:

1. دریافت پول بیشتر از صاحب کار:

سؤال. من در شرکتی کار میکنم که صاحب شرکت مسلمان است و از مخالفین دعوت شما می باشد. هزینه جابجایی و حمل و نقل من به عهده صاحب شرکت است. آیا برای من جایز است که بیش از مبلغی که برای حمل و نقل هزینه می کنم را از صاحب شرکت مطالبه کنم؟ مثلاً اگر 500 درهم هزینه میکنم بگویم 1000 درهم هزینه کرده ام؟

پاسخ احمد الحسن: اینان دشمنان ائمه و مهدیین هستند و مال آنان احترامی ندارد. تا میزانی که توانستی از مال او بردار و این کار برای تو جایز است (2).

2. استفاده از بسته اینترنت همسایه:

سؤال. آیا استفاده شخصی و بدون اجازه از اینترنت یکی از مراکز غیر دولتی برای ما جایز است؟

پاسخ احمد الحسن: اگر صاحب مال (اینترنت) مخالف ائمه و مهدیین باشد، در این صورت مال او هیچ احترامی ندارد و می توانی از اینترنت او استفاده کنی؟! (3)

این نوع از تکفیر و تمامی بینش های تکفیری موجود در جهان اسلام، ریشه در نقل گرای افراطی، کج فهمی روایات و دوری از عقل داشته و می توان

ص: 31

---

1- شرایع الاسلام، جزء اول، ص 35.

2- الجواب المنیر، ج 4، سؤال 346.

3- همان، ج 2، سؤال 137.

مهمترین علل پیدایش این بینش را در سه مسأله مذکور جستجو کرد.

لذا احمد بصری با کنار گذاشتن عقل و با رویکردی افراطی به حدیث (البته با تدلیس، تقطیع و تأویل احادیث)، توان فهم روایات را از پیروان خود سلب کرده و فضا را به نوعی ترسیم کرده است که حتی در صورت تعارض بدیهیات عقلی با روایات ضعیف و حتی مجعول، بدیهیات عقلی را انکار می کنند. از اینرو، حدیث گرایی افراطی و دوری از عقل از ویژگی هایی است که با اندیشه این جریان گره خورده و بر همین اساس در ورطه بینش تکفیر افتاده اند. این در حالی است که درباره حدیث گرایی افراطی روایاتی از سوی اهل بیت علیهم السلام صادر شده و این عمل را در ردیف عمل به هوای نفس و تفسیر به رأی قرار داده اند که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره میگردد:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسَّكَانَ، عَنْ حَبِيبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «أَمَّا وَاللَّهِ، مَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكُمْ، وَإِنَّ النَّاسَ سَلَكَوا سَبِيلًا شَدَّيْ؛ فَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَ بِرَأْيِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ اتَّبَعَ الرَّوَايَةَ، وَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ بِأَمْرِ لَهُ أَصْلٌ، فَعَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ» (1).

امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا قسم هیچ کس از مردم دوست داشتنی تر از شما در نزد من نیست. به راستی که مردم راه های پراکنده ای را پیمودند؛ بعضی از آنها نظریه خودشان را گرفتند و برخی پیروی از خواسته های نفسانی کردند و برخی نیز از روایتی پیروی کردند و به راستی که شما امری را گرفتید که اصل و ریشه دارد.

فِي حَدِيثٍ آخَرَ لِحَبِيبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا هَكَذَا وَ

ص: 32

هَكَذَا فَطَائِفُهُ أَخَذُوا بِأَهْوَائِهِمْ وَطَائِفُهُ قَالُوا بِالرَّوَايَةِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَدَاكُمْ لِحُبِّهِ وَحُبِّ مَنْ يَنْفَعُكُمْ حُبُّهُ عِنْدَهُ» (1).

امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی که مردم این طرف و آن طرف رفتند؛ گروهی خواسته های نفسانی خود را پیش گرفتند و گروهی به روایات قائل شدند؛ ولی خداوند شما را به دوستی خود و دوستی کسانی که دوستیشان نزد او به شما سود می رساند، راهنمایی کرد.

در هر دو روایت، مردم به چهار گروه دسته بندی شده اند که پیروان واقعی اهل بیت علیهم السلام از آنان متمایز شده اند:

1. پیروان واقعی اهل بیت علیهم السلام

2. اهل رأی

3. اهل هوا

4. روایت گرایان

بنابراین افرادی همچون اتباع احمد بصری که با استناد به یک روایت ضعیف و غیر قابل استناد در صدد اثبات امامت احمد بصری هستند، بسان روایت گرایانی هستند که در ردیف اهل رأی و اهل هوا قرار گرفته اند.

پرسش های درس

1. علت خروج وی از حوزه علمیه را بیان کنید.

2. سه نمونه از لجنه های تشکیلاتی احمدالحسن را نام ببرید.

3. تفاوت بین انصار پرچم و مکتب را تبیین کنید.

ص: 33

---

1- المحاسن، ج 1، ص 156.

4. بینش تکفیری احمد الحسن از چه مقوله ای نشأت یافته است؟

5. اهداف کلی جریان احمد الحسن را تشریح کنید.

ص: 34





هرچند که مدعیان دروغین، در صدد آن هستند تا با ادعاهای واهی، احساسات دینی مردم را تحریک کرده و بدین وسیله به امیال نفسانی خود دست یابند، لیکن احمد بصری پافراتر نهاده و از هیچ ادعایی فروگذار نشده و مدعی امر امامت و وصایت نیز گردیده است. وی از جمله کسانی است که تا کنون بیشترین ادعای مهدویت را به نام خود رقم زده است که بدان اشاره شده و برخی از آنها بررسی می گردد:

1. جانشین و متولی امور بعد از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است: «أَوَّلِ أَوْصِيَاءِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ الْإِثْنَيْ عَشَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ» (1).
2. فرزند امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است: «ابْنُ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (2).
3. سفیر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است: «رَسُولُ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (3).
4. وزیر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از ظهور است: «وَزِيرُ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ عَجَلُ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ»

ص: 37

---

1- الجواب المنير، ج 1، ص 33.

2- همان، ص 33.

3- همان، ص 33.



5. اولین مؤمن به امام عجل الله تعالى فرجه الشريف بعد از ظهور است: «أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ بَعْدَ ظُهُورِهِ» (2).

6. اولین مهدی از دوازده مهدی است: «أَوَّلِ الْمَهْدِيِّينَ الْإِثْنَيْ عَشَرَ» (3).

7. هیچ دلیل شرعی پیدا نمی شود که امامت را در دوازده تن منحصر کند، بلکه ادله شرعی متواتر، دلالت بر استمرار امامت بعد از امام مهدی علیه السلام در نسل دوازده گانه مهدیین دارد: «لَا يُوجَدُ دَلِيلٌ شَرْعِيٌّ يُحْصَرُ الْإِمَامَةُ فِي اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا بَلْ الْأَدِلَّةُ الشَّرْعِيَّةُ مُتَوَاتِرَةٌ عَلَيَّ اسْتِمْرَارًا الْإِمَامَةَ بَعْدَ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْمَهْدِيِّينَ الْإِثْنَيْ عَشَرَ» (4).

8. امام واجب اطاعة از سوی خداوند است: «الْإِمَامَ الْمُفْتَرَضَ الطَّاعَةَ مِنْ اللَّهِ» (5).

9. قائم همان مهدی اول است نه امام مهدی علیه السلام: «الْقَائِمُ هُوَ الْمَهْدِيُّ الْأَوَّلُ وَ لَيْسَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (6).

10. دولت و حکومت را برای امام مهدی عجل الله تعالى فرجه الشريف آماده خواهد کرد و پس از ایشان اولین حاکم خواهد بود: «مُمَهَّدُ الرَّئِيسِ لَهَا وَ الْحَاكِمُ الْأَوَّلُ بَعْدَ قَائِدِهَا الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فُرْجَهُ الشَّرِيفَ» (7).

ص: 38

---

1- بیان الحق والسداد من الأعداد، ج 1، ص 46.

2- همان.

3- الرد الاحسن في الدفاع عن الاحمد بصري، ص 11.

4- الأربعون حديثا في المهديين ذرية القائم عليه السلام، ص 7.

5- المتشابهات، ج 4، ص 46.

6- همان، ج 4، ص 44.

7- همان، ج 1، ص 260.

11. همانا یمانی زمینہ ساز ظہور مقدس است و او یکی از سیصد و سیزده نفر بوده و پرچم را به امام مهدی علیه السلام تحویل می دهد. اسم او احمد و کنیه اش عبدالله یعنی اسرائیل است. «أَنَّ الْيَمَانِيَّ مُمَهَّدٌ فِي زَمَنِ الظُّهُورِ الْمُقَدَّسِ وَمِنَ الثَّلَاثِ مِائَةٍ وَ ثَلَاثِ عَشَرَ وَيُسَلِّمُ الرَّايَةَ لِلْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ(1). فَاسْمُهُ أَحْمَدُ وَ كُنْيَتُهُ عَبْدَ اللَّهِ أَيُّ الْإِسْرَائِيلِ»(2).

12. اسم یمانی احمد و از بصره می باشد: «الْيَمَانِيُّ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ مِنْ الْبَصْرَةِ»(3).

13. همانا او معصوم است و برای عصمتش نصوص روایی وجود دارد. «أَنَّهُ مَعْصُومٌ مَنْصُوصٌ الْعِصْمَةِ»(4).

14. تحت تعلیم مستقیم از امام مهدی است: «دَرَسَ السَّيِّدُ أَحْمَدَ الْحَسَنِ عَلَيَّ يَدُ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ»(5).

15. پس دعوت من همانند دعوت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است: «فَدَعَوْتِي كَدَعْوَةِ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ كَدَعْوَةِ مُوسَى وَ كَدَعْوَةِ عِيسَى وَ كَدَعْوَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ»(6).

16. اراده من همان اراده و خواست خداوند است. «إِرَادَتِي هِيَ إِرَادَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ مَشِيَّتِي»(7).

ص: 39

---

1- بیانیه (السید احمد الحسن الیمانی الموعود)، تاریخ 1426/4/21 ه. ق

2- بیان الحق والسداد من الأعداد، ج 1، ص 46.

3- المتشابهات، ج 4، ص 46.

4- همان، ج 4، ص 43.

5- همان، 44.

6- الجواب المنیر، ج 1، ص 7.

7- همان، ص 8

17. من راه مستقیم به سوی بهشت نعیم هستم: «أَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (1).

18. کسی که از من رویگردانی کند هلاک و نابود می شود: «مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي هَلَكَ وَ هَوِيَ» (2).

19. او روشن ترین ستارگان، زره داوود، ستاره شش پر و ستاره صیح است: «أَنَّهُ سَدَّ عَدَّ النَّجْمِ وَ دِرْعُ دَاوُدَ وَ النُّجْمَةُ السِّدَّاسِيَّةُ وَ نَجْمَةُ الصُّبْحِ» (3).

20. کتاب خدا و قرآن ناطق است: «كُتَابُ اللَّهِ وَ الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ النَّاطِقُ» (4).

21. رسول خدا به او وصیت و اسم وی، نسب و صفت وی را بیان کرده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلم وَصِيَّ بِهِ وَ ذَكَرَ اسْمَهُ وَ نَسَبَهُ وَ صِفَتَهُ» (5).

22. ائمه علیهم السلام او را با اسم، نسب، صفت و محلش بیان کرده اند: «إِنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ ذَكَرُونِي بِاسْمِي وَ نَسَبِي وَ صِفَتِي وَ سَكَنِي» (6).

23. اشعیا، ارمیا، دانیال و یوحنا مردم زمین را به آمدنش بشارت داده اند: «أَنَّ اشْعِيَا وَ أَرْمِيَا وَ دَانِيَالَ وَ يُوحَنَّا الْبَرَبْرِيَّ بَيَّنُّوا أَمْرِي لِأَهْلِ الْأَرْضِ قَبْلَ سِنِينَ طَوِيلَةً» (7).

24. خون امام حسین علیه السلام به خاطر خدا و پدرش و احمد الحسن ریخته شده است: «إِنَّ دِمَاءَ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَتْ فِي كَرْبَلَاءَ لِلَّهِ وَ لِأَجْلِ»

ص: 40

---

1- بیانیه براثت در تاریخ 13/6/1425 ه.ق.

2- همان

3- بیان الحق و السداد، ج 1، ص 38.

4- همان، ص 14

5- الجواب المنير عبر الاثير، ج 1، ص 18.

6- همان، ص 19.

7- همان، ص 20.

أَيُّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِأَجْلِ أَحْمَدَ إِسْمَاعِيلَ نَفْسِهِ». (1)

25. در آیات بسیاری با عنوان رسول به وی اشاره شده است: «أَنَّهُ الْمُشَارِ إِلَيْهِ بِالرَّسُولِ فِي آيَاتٍ كَثِيرَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِنْهَا «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (2) «أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ» (3)؛ «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (4) «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (5)» (6)

26. زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده است: «أَنَّهُ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» (7)

27. باقیمانده آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است: «أَنَا بَقِيَّةُ آلِ مُحَمَّدٍ». (8)

28. رکن شدید است: «الرَّكْنَ الشَّدِيدِ» (9)

29. تأیید شده جبرائیل است: «مُؤَيَّدٌ بِجِبْرَائِيلَ» (10)

30. استوار و محکم شده میکائیل است: «مُسَدَّدٌ بِمِيكَائِيلَ» (11)

ص: 41

1- همان

2- اسراء، 15.

3- دخان، 13.

4- جمعه، 2.

5- یونس، 47.

6- الجواب المنیر، ج 1، ص 24.

7- بیانیہ احمد بصری (1426/4/21ه).

8- الجواب المنیر، ج 1، ص 41

9- همان.

10- همان.

11- همان.

31. یاری شده اسرافیل است: «مَنْصُورٍ بِإِسْرَافِيلَ» (1).
32. پاری او واجب است: «يَجِبُ عَلَيَّ الْأُمَّةُ نُصْرَتِي» (2).
33. کسی که به او ایمان نیاورد وارد جهنم می شود: «مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِي فَهُوَ فِي النَّارِ» (3).
34. مؤید به روح القدس است: «مُؤَيَّدٌ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (4).
35. نامش در انجیل بیان شده است: «مَذْكُورٌ فِي الْإِنْجِيلِ» (5).
36. نامش در تورات آمده است: «مَذْكُورٌ فِي التَّوْرَةِ» (6).
37. همانند عیسی علیه السلام است که جان خودش را فدا نمود: «شَبِيهُ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي فَدَاهُ بِنَفْسِهِ» (7).
38. برتر از عیسی بن مریم است: «أَفْضَلُ مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ» (8).
39. گوسفند به پا خاسته در خواب یوحنا است: «الْخَرُوفِ الْقَائِمِ فِي رُؤْيَا يُوحَنَّا اللَّاهُوتِي» (9).
40. عالم ترین مردم به تورات، انجیل و قرآن است: «أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ» (10).

ص: 42

- 
- 1- همان
- 2- برائت صادر شده در تاریخ (1425/6/13هـ).
- 3- همان
- 4- الجواب المنير، ج 1، ص 41
- 5- همان ص 25
- 6- همان
- 7- الجواب المنير ج 4-6، ص 46
- 8- همان
- 9- همان
- 10- المتشابهات، ج 4، ص 46.

41. امام مهدی علیه السلام او را برای اصلاح حوزه های علمیه ارسال کرده است. «أُرْسِلَ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْإِصْلَاحِ فِي الْحُوزَةِ الْعِلْمِيَّةِ» (1)
42. خبر عظیم است: «أَنَّ النَّبِيَّ الْعَظِيمَ». (2)
43. سنگ نجات دهنده در دست علی علیه السلام است: «حَجَرَ فِي يَمِينِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَلْقَاهُ فِي يَوْمٍ لِيُهْدِيَ بِهِ سَفِينَةَ نُوحٍ» (3)
44. به واسطه او ابراهیم از آتش نجات یافت: «إِنَّ اللَّهَ نَجَّى بِهِ نَبِيَّهُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نَارِ نَمْرُودَ». (4)
45. به واسطه او یونس از شکم ماهی نجات یافت: «إِنَّ اللَّهَ خَلَصَ بِهِ نَبِيَّهُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ». (5)
46. به واسطه او موسی علیه السلام با خدا سخن گفت: «إِنَّ اللَّهَ كَلَّمَ بِهِ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الطُّورِ» (6)
47. او را همان عصای موسی قرار داد تا به دریا بزند: «جَعَلَهُ عَصَا تَقْلِقُ الْبِحَارَ» (7)
48. او را زره داوود قرار داد: «جَعَلَهُ دِرْعًا لِدَاوُودَ». (8)
49. امیر مؤمنان علیه السلام در روز احد به واسطه او از خودش محافظت کرد

ص: 43

1- الجواب المنير، ج 1، ص 37.

2- بيان الحق والسداد من الأعداد، ج 1، ص 45.

3- الجواب المنير، ج 1، ص 16.

4- همان

5- همان

6- همان

7- همان

8- همان

است: «تَدْرَعُ بِهِ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ أَحُدٍ» (1)

50. همانا او فرستاده مسیح و ایلیا و خضر است: «أَنَّ رَسُولَ السَّبِّدِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَسُولُ إِبِلِيَا وَرَسُولُ الْخَضِرِ» (2)

51. او دابة الارضی است که در آخر الزمان سخن خواهد گفت: «دَابَّةُ الْأَرْضِ الَّتِي تَكَلِّمُ النَّاسَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ» (3)

52. مهر نبوت در پشت دارد: «بِظَهْرِهِ خَاتَمُ النَّبَوَّةِ» (4)

53. حجر الاسود است: «أَنَّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ» (5)

54. باغی از باغ های بهشت است که پیامبر خدا از آن خبر داده است: «رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَخْبَرَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

سَلَّمَ» (6)

55. یارانش اولین کسانی هستند که وارد بهشت می شوند: «أَنْصَارِهِ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» (7)

56. روح القدس نازل نمی شد، مگر به همراه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پس از وفات ایشان به علی علیه السلام منتقل شد و

سپس به امامان بعد از ایشان و پس از آنان به مهدیین دوازده گانه نازل خواهد شد: «رُوحُ الْقُدْسِ الْأَعْظَمِ لَمْ يَنْزَلْ إِلَّا مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ انْتَقَلَ بَعْدَ وَفَاتِهِ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ إِلَى الْأَئِمَّةِ ثُمَّ بَعْدَهُمْ إِلَى الْمَهْدِيِّينَ الْإِثْنَيْ عَشَرَ» (8)

ص: 44

1- همان

2- همان، ص 30.

3- بیوگرافی احمد بصری (8/4/1426ه)

4- الجواب المنیر، ج 4، ص 59.

5- همان، ص 76.

6- همان

7- برائت صادر شده در تاریخ (13/6/1425ه).

8- الجواب المنیر، ج 1، ص 39.

ادعاهای مذکور، برخی از سخنان احمد بصری است که با بررسی هر کدام از آنها، کذب و واهی بودن ادله وی روشن می شود. نکته قابل توجه اینکه احمد بصری برای هیچکدام از ادعاهای خود ادله عقلی و نقلی معتبری ذکر نکرده و حتی برخی از این اوصاف، مختص رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت امیرالمومنین علیه السلام، امام مهدی علیه السلام و یا حتی در خصوص جبرائیل علیه السلام صادر شده اند. علاوه بر آن، هر آنچه از سنگ و چوب و باغ و حتی گوسفندانی که در انجیل تقدیس شده را جلوه ای از خود دانسته است.

پرسش های درس

1. چند نمونه از ادعاهای احمد بصری را بیان کنید.
2. وظیفه یمانی در باور احمد بصری چیست؟
3. یک نمونه از آیاتی که احمد بصری برای اثبات رسول بودن خود آورده را بیان کنید.
4. باور احمد بصری درباره روح القدس چیست؟

ص: 45









یکی از موارد سوء استفاده در جریان احمد الحسن البصری(1)، مسأله قانون شناخت حجت های الهی است. احمد بصری با فراهم نمودن یک بسته معرفتی به عنوان قانون شناخت حجت های الهی، سعی در تطبیق محتوای آن با شخصیت خود را دارد تا از این رهگذر شیعیان اثنی عشری را فریب داده و خود را در جایگاه حجت خدا قرار دهد.

در این بسته، قانون شناخت تمامی حجت های الهی در سه مسأله «وصیت، سلاح و پرچم»(2) منحصر شده و برای مطابقت آن با شخصیت خود، ابتدا به حدیث موسوم به وصیت در کتاب الغیبة طوسی رحمه الله علیه استناد نموده و سپس با تأویل بردن سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به علم و تأویل پرچم بر دعوت به حاکمیت الله، سعی در اثبات وصایت و حجیت خود دارد.

در پاسخ به قانون سه گانه احمد بصری گفته می شود:

اولاً قانون معرفت انبیاء و حجج پیشین با قانون شناخت اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 49

---

1- یکی از جریان های انحرافی در مسیر مهدویت است که از سال (2000 م) آغاز به کار کرده و توسط فردی به نام احمد اسماعیل، معروف به احمد الحسن تاسیس شده است.

2- با عبارت نص، علم، دعوت به حاکمیت الله بحث شده است. احمد بصری، عقائد الاسلام، ص 88-99.

تفاوتی آشکاری دارد و این دو نباید با یکدیگر خلط شوند.

ثانیا در هیچ روایتی، قانون شناخت حجت های الهی در این سه مورد منحصر نشده، بلکه با توجه به تفکیک انبیاء الهی و اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، موارد متعددی را به صورت اقتضائی یا اختصاصی شمارش کرده اند.

ثالثا غیر از مورد اول (وصیت)، هیچ کدام از دو مورد (سلاح و پرچم) ارتباطی به شناخت انبیاء الهی و حجج پیشین نداشته و دو مسأله مذکور، از شروط اختصاصی شناخت اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. زیرا دوران زندگی انبیاء و رسولان الهی پیش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و امکان استناد آنان به دو شاخصه سلاح و پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است.

رابعا تأویلات صورت گرفته برای سلاح و پرچم، با روایات متواتر اهل بیت علیهم السلام مناسبتی ندارند(1).

### حجت های الهی

حجت در لغت به معنای برهان و بیانی است که با آن حریف را قانع یا دفع کنند(2). این برهان و بیان، اعم از بیان نقلی و عقلی باشد که از آن دو به حجت ظاهری و باطنی تعبیر شده است(3). چنانچه امام کاظم علیه السلام نیز حجت های الهی را این گونه دسته بندی کرده و فرموده است:

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ

ص: 50

1- در مباحث بعدی به باطل بودن این تأویلات اشاره شده است.

2- لسان العرب، ج 2، ص 228

3- الألوسی والتشیع، ص 279.

فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَآمَّاءُ الْبِاطِنِ - فَاَلْعُقُومُ»<sup>(1)</sup>. همانا حجت خداوند برای بندگان، دوگونه است: حجت ظاهری و حجت باطنی. اما حجت ظاهری رسولان و انبیاء و ائمه علیهم السلام هستند و حجت باطنی عقلها است.

بنابراین، در بین تمامی انسان ها، تنها رسولان و انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام حجت ظاهری خداوند بوده و افرادی که دارای چنین شاخصه ای نباشند، به عنوان حجج الهی شناخته نخواهند شد.

بدیهی است که برای شناخت هر کدام از انبیاء و رسولان و همچنین برای شناخت امامان معصوم علیهم السلام به عنوان اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قانون و شاخصه هایی برای شناخت آنان وجود دارد که مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

### قوانین اقتضائی معرفت انبیاء علیهم السلام

همان گونه که گفته شد؛ قانون معرفت انبیاء و رسولان علیهم السلام، به اقتضای شرایط و زمان، تغییر یافته و از قانون مشترکی تبعیت نمایند. لذا ممکن است حجیت خود را با مقتضای زمان خود به اثبات رسانده و حتی در آوردن معجزه نیز، به اقتضانات زمان خود توجه داشته باشند. چنانچه در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

ابن سکیت به امام کاظم علیه السلام عرض کرد: چرا خدا موسی بن عمران علیه السلام را با عصا و ید بیضاء که ابزار جادویند مبعوث کرد و عیسی علیه السلام را با معجزات طبی و محمد علیه السلام را با معجزه کلام و سخنرانی؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «هنگامی که

ص: 51

خدا موسی علیه السلام را مبعوث کرد جادو بر مردم زمانه اش تسلط داشت و خدا مانندی از آن را آورد که بر آن توانا نبودند و بوسیله آن جادوی آنها را باطل کرد و حجت خود را بر آنها ثابت نمود، و خداوند عیسی علیه السلام را وقتی مبعوث کرد که بیماری فلج بر مردم مسلط بود و نیاز به طب داشتند و از خدا معالجه ای آورد که مانندش را نداشتند و به اجازه خدا مرده ها را زنده کرد و کور مادر زاد و مبتلا به پیسی را درمان نمود و حجت را بر آنها تمام کرد و خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در وقتی مبعوث کرد که هنر غالب هم عصرانش سخنرانی و سخنوری بود (و به گمانم شعر را هم فرمود) و از طرف خدا پندها و دستوراتی شیوا آورد که گفتار آنها را بیهوده نمود و حجت را بر آنها ثابت کرد (1).

بنابراین، راه شناخت اوصیاء و حجج الهی به هیچ وجه یکسان نبوده و ممکن است برخی از انبیاء و رسولان با قانون وصیت، و برخی دیگر فقط با قانون معجزه و عده ای نیز با اتکاء به شهرت صداقت و امانت داری و یا با استدلال و برهان ظاهر شده و مدعای (رسالت) خود را اثبات کرده باشند.

لذا با مراجعه به تاریخ و روایات مشخص می گردد که استناد حجج الهی

ص: 52

1- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ، عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: قَالَ ابْنُ السَّكِّيتِ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَاذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِالْعَصَا وَيَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَآلِهِ السَّحْرَ، وَبَعَثَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامَ بِآلِهِ الطَّبِّ، وَبَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ- بِالْكَلامِ وَالْخُطْبِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ان الله لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامَ كَانَ الْغَالِبَ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السَّحْرَ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَسْعِهِمْ، وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ. وَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الرِّمَانَاتُ، وَاحْتِجَاجَ النَّاسِ إِلَى الطَّبِّ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ، وَبِمَا أَحْيَا لَهُمُ الْمَوْتَى، وَابْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ. وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبَ عَلَى عَصْرِهِ الْخُطْبَ وَالْكَلامَ - وَ أَظُنُّهُ قَالَ: السُّعْرَ - فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ». كافي، ج 1، ص 54.

به وصیت یا معجزه و ... مسأله فراگیری نیست و حتی بسیاری از آنان به هیچ وصیتی استناد نکرده اند.

به عنوان نمونه؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دعوت خود را وقتی برای اهل مکه مطرح می کند، به امین بودن و اصالت خانوادگی اش استناد کرده (1) و در مواجهه با معاندین نیز به معجزه متمسک می شود. لذا مشاهده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای متقاعد کردن قریش و اهل مکه، از دو مدل معرفتی متفاوت استفاده کرده و از یک قانون مشترک تبعیت نفرموده است.

### قانون اختصاصی معرفت اوصیاء

قانون معرفت اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اختصاصی بوده و تمامی آن حضرات از یک بسته معرفتی مشترک تبعیت کرده و این قانون با تغییر زمان متغیر نمی شود.

بنابراین، قانون شناخت اوصیاء رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان حجت های الهی، دارای دو شاخصه عمده است که باید مدعی وصایت، بطور یکجا از تمامی آنها برخوردار باشد این شاخصه ها عبارتند از:

ص: 53

---

1- روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در کنار کوه «صفا» روی سنگی قرار گرفت تا مردم را به خدا پرستی دعوت کند. ابتدا با واژه یا مباحاة که عرب به جای زنگ خطر به کار می برد، توجه همه را به خود جلب کرد، آن گاه با استفاده از شخصیت ممتاز خود و سابقه ی درخشانش در امانت داری و راستگویی به آنان گفت: ای مردم! اگر به شما بگویم پشت این کوه دشمنان شما موضع گرفته اند و قصد تجاوز به مال و جان شما را دارند، باور می کنید؟ همه تصدیق کردند و گفتند: آری! ما تا به حال دروغی از تو نشنیده ایم. فرمود: ای گروه قریش! خود را از آتش نجات دهید من برای شما در پیشگاه خدا نمی توانم کاری بکنم، من شما را از عذاب دردناک می ترسانم. موقعیت من همانند دیده بانی است که دشمن را از نقطه دور می بیند و فوراً به سوی قوم خود برای نجات آنان می شتابد و با شعار مخصوص آنان را از این پیش آمد با خبر می کند. سیره حلبی، ج 1، ص 321.



الف: علائم و ودایع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛

ب: علائم و ودایع خداوند متعال.

هر کدام از این دو مورد به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و با شخصیت احمد بصری مطابقت داده می شود تا از این رهگذر مدعای وی ابطال گردد.

پرسش های درس

قانون معرفت حجت های الهی در باور احمد بصری چیست؟

2. حجت های الهی در چند گروه دسته بندی می گردند؟

3. قوانین اقتضائی انبیاء الهی را توضیح دهید.

4. قانون اختصاصی اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چند نوع است؟

ص: 54





یکی از مهم ترین ادله اثبات وصایت، برخورداری از علائم و ودایع رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که بایستی مدعی وصایت از ارائه آنها برای مردم ناتوان نباشد. این علائم و ودایع عبارتند از

## علامت و ودیعه اول

برخورداری از کتاب مختوم و ملفوف؛ به عنوان وصیتنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ائمه معصومین علیهم السلام که از آن به عنوان «عهد النبی» نیز یاد می شود:

پیش از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وصیتنامه ای در قالب کتاب مهر شده به ایشان نازل گردید. چنانچه امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهِ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبِ مِنْ أَهْلِكَ قَالَ وَمَا النَّجْبُ يَا جَبْرَيْلُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَدُهُ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَكَانَ عَلَيَّ الْكِتَابِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ فَدَفَعَهُ النَّبِيُّ إِلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمْرَهُ أَنْ يُفَكَّ خَاتَمًا مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ فَفَكَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ... ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ فَفَكَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَاتَمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ... ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى مُوسَى وَكَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ

ص: 57

الْمَهْدِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ» (1) خدای عزوجل پیش از وفات پیغمبر، مکتوبی بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد! این وصیت من به سوی نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو است، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای جبرئیل نجیبان کیانند؟ فرمود: علی بن ابیطالب و اولادش علیه السلام و بر آن مکتوب چند مهر از طلا بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و دستور فرمود که یک مهر آن را بگشاید و به آنچه در آن است عمل کند، امیرالمؤمنین علیه السلام یک مهر را گشود و به آن عمل کرد... سپس آن را به پسرش موسی علیه السلام داد و همچنین موسی علیه السلام به امام بعد از خود می دهد و تا قیام حضرت مهدی علیه السلام اینچنین است.

آنچه در اول این روایت مشخص شده است، وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نجباء و خلفای پس از خود می باشد که با عبارت «يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتِيكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ» از آن یاد شده است. این وصیت بر اساس قرائن روایی، همان عهد النبی صلی الله علیه و آله و سلم است که در حال حاضر در اختیار امام دوازدهم علیه السلام می باشد. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ رَجُلًا عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ وَ هُمْ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ حَتَّى يَسَّ تَخْرُجَ مِنْ قَبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ عَهْدٌ مَعَهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» (2) گویی می بینم قائم ما علیه السلام در کوفه بالای منبر نشسته و اصحاب مخصوص که سیصد و سیزده تن و به عدد اصحاب بدر هستند... در خدمت او حضور دارند. تا اینکه امام زمان علیه السلام

ص: 58

1- اصول کافی، ج 2، ص 229.

2- کمال الدین، ج 2، ص 672.

کتابی با مهر طلایی از قبای خود بیرون می آورد که عهدنامه ای است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

همچنین در روایت دیگری آمده است:

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ سَمْعَانَ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ عَهْدَ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَارَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ صَارَ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، فَالزَّمْ هُوَ لَاءٌ - فَإِذَا خَرَجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مَعَهُ ثَلَاثُمِائَةِ رَجُلٍ - وَمَعَهُ زَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (1)

امام باقر علیه السلام فرمود: همانا عهد نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن حسین علیه السلام و سپس به محمد بن علی علیه السلام رسید و سپس خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد پس ملزم آنها باش زمانی که مردی از آنان خروج کند به همراهش سیصد و سیزده نفر مرد می باشد. و همراه او پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

و در روایتی دیگر آمده است:

«فِي أَيُّعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَمَعَهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ تَوَارَثَتْهُ الْأَبْنَاءُ عَنِ الْأَبَاءِ» (2). پس با او بین رکن و مقام بیعت میکنند و همراه او عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که پسران از پدران به ارث برده اند.

نتیجه اینکه؛ بایستی مدعی وصایت از اصل این وصیتنامه (کتاب مختوم) به عنوان ودایع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برخوردار باشد. در حالی که احمد بصری از آوردن این وصیتنامه عاجز است.

ص: 59

1- تفسیر العیاشی، ج 2، ص 261

2- الغیبة للنعمانی، ص 282.

برخورداری از لوازم شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دارای معنا و مفهوم وصایت آن حضرت است. چنانچه این امورات محوله، توسط امیرالمؤمنین علی علیه السلام انجام شد و لوازم مذکور نیز برای اولین بار به ایشان منتقل گردید.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مریضی آخر خود در بستر بیماری افتاده بود، من سر مبارک وی را بر روی سینه خود نهاده بودم و خانه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم انباشته از مهاجر و انصار بود و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به روی او نشسته بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گاهی به هوش می آمد و گاهی هم از هوش می رفت... اندکی که حال ایشان بهتر شد فرمود: یا علی علیه السلام بدان که این حق توست و احدی نباید در این امر با تو ستیزه کند، اکنون وصیت مرا بپذیر و آنچه به مردمان وعده داده ام به جای آور و قرض مرا ادا کن. یا علی علیه السلام! پس از من امر خاندانم به دست توست و پیام مرا به کسانی که پس از من می آیند برسان. من وقتی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مرگ خود سخن می گوید، قلبم لرزید و به خاطر آن به گریه درآمدم و نتوانستم که درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با سخنی پاسخ گویم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دوباره فرمود: یا علی آیا وصیت من را قبول میکنی؟! و من در حالتی که گریه گلویم را می فشرد و کلمات را نمی توانستم به درستی ادا نمایم، گفتم: آری ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! آن گاه رو به بلال کرد و گفت: ای بلال! کلاه خود و زره و پرچم مرا که «عقاب» نام دارد و شمشیرم ذوالفقار و عمامه ام را که «سحاب» نام دارد برآیم بیاور... [سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنچه که مختص

خود وی بود از جمله لباسی که در شب معراج پوشیده بود و لباسی که در جنگ احد بر تن داشت و کلاه هایی که مربوط به سفر، روزهای عید و مجالس دوستانه بود و حیواناتی که در خدمت آن حضرت بود را طلب کرد] و بلال همه را آورد مگر زره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در گرو بود. آن گاه رو به من کرد و فرمود: یا علی علیه السلام برخیز و اینها را در حالی که من زنده ام، در حضور این جمع بگیر تا کسی پس از من بر سر آنها با تو نزاع نجوید. من برخاستم و با این که توانایی راه رفتن نداشتم، آنچه بود گرفتم و به خانه خود بردم و چون بازگشتم و رو به روی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستادم، به من نگریست و بعد انگشتی خود را از دست بیرون آورد و به من داد و گفت: بگیر یا علی این مال توست در دنیا و آخرت...»(1)

لذا این علامت و ودایع به عنوان یکی از نشانه های قطعی وصایت است که اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یکی پس از دیگری متکفل انجام امورات تکفین وصی پیشین و دریافت لوازم مذکور بوده و در مقام احتجاج به امامت هر کدام از اهل بیت علیهم السلام استفاده شده است که به دو نمونه اشاره میگردد:

عبدالاعلی به نقل از امام صادق علیه السلام درباره ماجرای وصیت امام باقر علیه السلام آورده است:

«چون مرگ پدرم فرارسید، فرمود: چند گواه برای من حاضر کن، من چهار تن از قریش را حاضر کردم که نافع غلام عبدالله بن عمر با آنها بود و فرمود: بنویس... وصیت کرد محمد بن علی به پسرش جعفر بن محمد و به او دستور داد او را در بردی که هنگام نماز جمعه می پوشید کفن

ص: 61



کند و عمامه او را برای او عمامه سازد و قبر او را چهار گوش نماید و چهار انگشت از زمین بلندتر کند و سپس واگذارند، پس فرمود: آن وصیتنامه را در هم پیچید و به گواهان فرمود: خدا شما را رحمت کند، برگردید، و چون گواهان رفتند من گفتم: پدر جان در این استشهاد چه مصلحتی بود؟ فرمود: من بد داشتم که تو مغلوب شوی و بگویند وصیت نکرده، خواستم تو دلیلی در دست داشته باشی. و امام کسی است که چون به شهر او در آیند و پرسند وصی فلان امام کیست؟ گویند فلانی. (1)

همچنین در رد ادعای دو نفر از زیدیه آمده است:

سعید سمان نقل کرده است: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ناگاه دو نفر از طایفه زیدیه بر آن حضرت داخل شدند... حضرت به من فرمود که: «این دو مرد را می شناسی؟ عرض کردم: آری، اینها از اهل بازار و هم چراغ های ما می باشند. و ایشان از طایفه زیدیه اند و گمان دارند که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نزد عبدالله پسر حسن است (یعنی حسن مثنی). حضرت فرمود: «دروغ گفتند. خدا ایشان را لعنت کند، به خدا سوگند که عبدالله پسر حسن، آن شمشیر را به دو چشم خود و به یک چشم از دو چشم خود ندیده. و پدرش (یعنی حسن مثنی) نیز آن را ندیده.

ص: 62

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... «فَلَمَّا حَصَرَ تَهُ الْوَفَاءُ قَالَ: ادْعُ لِي شُ هُودًا فَدَعَوْتُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ؛ فِيهِمْ نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: اكْتُبْ: هَذَا مَا... أَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَأَمْرَهُ أَنْ يُكْفَنَهُ فِي بُرْدِهِ الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ الْجُمُعَ، وَأَنْ يُعَمَّمَهُ بِعِمَامَتِهِ، وَأَنْ يُرَبِّعَ قَبْرَهُ وَيَرْفَعَهُ أَرْبَعَ أَصَابِعَ، ثُمَّ يُحَلِّيَ عَنْهُ فَقَالَ: اطْوُوهُ، ثُمَّ قَالَ لِلشُّهُودِ: انصَرِفُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقُلْتُ بَعْدَ مَا انصَرَفُوا: مَا كَانَ فِي هَذَا يَا أَبَتِ أَنْ تُشْهَدَ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: إِنِّي كَرِهْتُ أَنْ تُغْلَبَ وَأَنْ يُقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يُوصَ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَكُونَ لَكَ حُجَّةٌ، فَهُوَ الَّذِي إِذَا قَدِمَ الرَّجُلُ الْبَلَدَ قَالَ: مَنْ وَصِيَّ فُلَانٍ؟ قِيلَ: فُلَانٌ كَافِي، ج 1، ص 379 و اثبات الهداة، ج 1، ص 114 و بحار الانوار، ج 26، ص 217.

مگر آن که آن را در نزد علی بن الحسین دیده باشد. پس اگر این دو مرد راستگویند، بگویند که نشانه دسته آن چیست و اثری که در موضع دم آن است چیست؟ و به درستی که در نزد من است شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در نزد من است، رایت و علم رسول صلی الله علیه و آله و سلم، و زره و چهار آینه و کلاه خود آن حضرت. پس اگر راست گویند، بگویند که چیست آن نشانه که در زره رسول خدا صلی الله علیه و سلم است؟ و به درستی که در نزد من است علم رسول خدا که خدا آن را منشأ غلبه بر خصم قرار داده، و در نزد من است الواح موسی و عصای او، و در نزد من است انگشتر سلیمان پسر داود، و در نزد من است آن طشتی که موسی در آن گوسفند را قربانی می کرد، و در نزد من است آن نامی که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را در میان مسلمانان و مشرکان می گذاشت، تیر مشرکان به مسلمانان نمی رسید و در نزد من همان تابوتی است که فرشتگان آن را آوردند و بر می داشتند. و جایگاه سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما چون جایگاه تابوت است در میان بنی اسرائیل، که بر در خانه هر خاندانی آن تابوت می ایستاد، پیغمبری به ایشان عطا می شد، و هر که از ما که این سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید. و هر آینه پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پوشید و چون از اندام آن حضرت زیاد بود، آن را بر زمین می کشید و به واسطه زیادتی، آن زره، بر روی زمین خطی را هویدا نمود و من نیز آن را پوشیدم پس به همان وضعی که نسبت به پدرم بود، با من نیز چنان بود. و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، جسمش همه آن را فرا گرفته و برق امتش راست آید. ان شاء الله تعالی» (1).

ص: 63

1- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ سَعِيدِ السَّمَانِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الزَّيْدِيِّينَ فَقَالَا أَفِيكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُهُ فَقَالَ لَا قَالَ فَقَالَا لَهُ فَأَخْبَرْنَا عَنْكَ الثَّقَاتُ أَنْكَ تَعْرِفُهُ وَ تَسْمِيهِمْ [نَسْمِيهِمْ] لَكَ وَ هُمْ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ هُمْ أَصْدَحَابُ وَرَعٍ وَ تَسْمِيرٍ وَ هُمْ مِمَّنْ لَا يَكْدِبُونَ فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ مَا أَمَرْتُهُمْ بِهَذَا فَلَمَّا رَأَى الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ خَرَجَا فَقَالَ لِي أَتَعْرِفُ هَذَيْنِ قُلْتُ نَعَمْ هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوقِنَا مِنَ الزَّيْدِيِّينَ وَ هُمَا يَزْعُمَانِ أَنَّ سَيِّفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ فَقَالَ كَذَبَا لَعْنَهُمَا اللَّهُ وَ لَا وَ اللَّهِ مَا رَأَى عَبْدُ اللَّهِ بِعَيْنَيْهِ وَ لَا بِوَاحِدٍ مِنْ عَيْنَيْهِ وَ لَا رَأَى أَبُوهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَأَى عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ إِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي مَقْبِضِهِ وَ مَا لَا تَرَى فِي مَوْضِعِ مَضْرَبِهِ وَ إِنْ عِنْدِي لَسَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ دِرْعَهُ وَ لَا مَتَّهُ وَ مَغْفَرَهُ فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلَامَةٌ فِي دِرْعِهِ وَ إِنْ عِنْدِي لِرَأْيِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمَغْلَبَةَ وَ إِنْ عِنْدِي الْوَاخِ مُوسَى وَ عَصَاهُ وَ إِنْ عِنْدِي لِحَاتَمِ سَدِّ لَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ إِنْ عِنْدِي الطُّسْتُ الَّذِي كَانَ يُقَرَّبُ بِهَا مُوسَى الْقُرْبَانَ وَ إِنْ عِنْدِي الْأَسْمُ الَّذِي كَانَ إِذَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَصْدَعَ بَيْنَ الْأُمْسِدِ لِمِينَ وَ الْأُمْسِدِ رِكِينَ لَمْ يَصِلْ مِنَ الْأُمْسِدِ رِكِينَ إِلَى الْأُمْسِدِ لِمِينَ نَشَابَهُ وَ إِنْ عِنْدِي التَّابُوتَ الَّتِي جَاءَتْ بِهَا الْمَلَائِكَةُ تَحْمِلُهُ وَ مِثْلُ السَّلَاحِ فِيهَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَهْلُ بَيْتِ [فِي أَيِّ بَيْتٍ] وَقَفَ التَّابُوتُ عَلَى بَابِ دَارِهِمْ أَوْ تَوَّاءُ النَّبُوَّةَ كَذَلِكَ وَ مَنْ صَارَ إِلَيْهِ السَّلَاحُ مِنَّا أَوْ تَوَّاءُ الْإِمَامَةِ وَ لَقَدْ لَبَسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ فَخَطَّتْ عَلَى الْأَرْضِ خَطِيطًا وَ لَبَسَتْهَا إِذَا فَكَانَتْ وَ قَائِمًا مِمَّنْ إِذَا لَبَسَهَا مَلَأَهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلی الله عليهم، ج 1، ص 174.

براین اساس بایستی امام دوازدهم علیه السلام تمامی لوازم مذکور را در تحویل خود داشته باشد تا هنگام ظهور، به آنها استناد کرده و بدین واسطه شناسایی گردد. چنانچه در بیان امام باقر علیه السلام آمده است:

«ثُمَّ يَظْهَرُ الْمَهْدِيُّ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْعِشَاءِ، وَمَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَمِيصُهُ وَسَيْفُهُ، وَعَلَامَاتٌ وَنُورٌ وَبَيَانٌ...» (1) سپس مهدی علیه السلام هنگام نماز عشاء از کنار کعبه ظاهر می شود و به همراه او پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لباس و شمشیر و علامت های ایشان و نور و بیان است....

همچنین در روایت دیگر آمده است:

قال ابی عبداللہ علیہ السلام: «خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِتَرَاتٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ وَمَا تَرَاتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَدِرْعُهُ وَعِمَامَتُهُ وَبُرْدَةٌ وَقَضِيْبِيَّةٌ وَرَايَتُهُ وَلَأُمْتُهُ وَسَرْجُهُ حَتَّى يَنْزِلَ مَكَّةَ، فَيَخْرُجُ السَّيْفَ مِنَ غَمْدِهِ، وَيَلْبَسُ الدَّرْعَ، وَيَنْشُرُ الرَّايَةَ وَالبُرْدَةَ وَالعِمَامَةَ، وَيَتَنَاوَلُ

ص: 64

القَضِيْبِ بِيَدِهِ، وَيَسْتَأْذِنُ اللّٰهَ فِي ظُهُورِهِ» (1) صاحب این امر از مدینه به سوی مکه حرکت می کند در حالی که میراث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به همراه دارد. گفتم میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟ فرمود: شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و زره او و عمامه او و عبا او و چوب دستی او و پرچم او و جوشن او و زین سواری او. چون به مکه فرود آید تیغ را از غلافش بیرون آورد و زره را بپوشد و پرچم را برافرازد و عبا و عمامه را بپوشد و چوب دستی را بکف گیرد و از خداوند اجازه ظهور خواهد.

ضمن اینکه در روایتی از امام صادق علیه السلام در خصوص مواجهه سید حسنی با امام دوازدهم علیه السلام آمده است:

سپس سید حسنی می گوید: پس بین من و امیر خود خلوت کنید، و ما را تنها بگذارید. آنگاه مهدی علیه السلام بسوی او بیرون می آید و دو نفری در میان دو لشکر می ایستند و حسنی، عرضه می دارد: اگر تو مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستی پس عصای جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انگشتر، و برد و زره و عمامه او (سحاب) کجاست؟ پس مهدی علیه السلام تمام آن اشیاء را حاضر نموده و همه آنها را به سید حسنی نشان می دهد. در این هنگام حسنی می گوید: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! کاری انجام بده تا مشاهده شود. آنچه از شما می خواهیم این است که چوب دستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به این سنگ سخت بزنی و از خدا بخواهید که در آن چیزی برویاند. البته سید حسنی این درخواست را به این علت انجام می دهد تا یارانش فضل امام مهدی علیه السلام را ببینند و از او اطاعت کرده و بیعت کنند. آنگاه مهدی علیه السلام

ص: 65

عصا را می گیرد و آنرا بر بالای سنگ سختی نصب می کند و آن عصا فوراً درخت بزرگی می شود؛ طوری که بر تمام لشکریان حاضر سایه می افکند. آن وقت سید حسنی می گوید: الله اکبر، یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را دراز کنی تا با شما بیعت کنم. پس سید حسنی، و تمام لشکریان او با آن حضرت بیعت می کنند...» (1).

بنابراین، یکی دیگر از شاخصه های شناخت وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به همراه داشتن لوازم شخصی آن حضرت است که براساس روایات، تمامی آن لوازم (عیناً) در محضر ائمه علیهم السلام بوده و در حال حاضر در محضر امام دوازدهم علیه السلام است. البته احمد بصری با توجه به اینکه از آوردن این لوازم برای اثبات خود ناتوان است، سعی در به تأویل بردن این علایم و ودایع دارد.

ص: 66

1- الحَسَنُ بْنُ حَمْدَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَيَقُولُ الْحَسَنُ نَبِيُّ: إِنْ كُنْتُ مَهْدِي آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَيُّنَ هِرَاوَةَ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَخَاتَمُهُ، وَبُرْدَتُهُ، وَدِرْعُهُ الْفَاضِلُ، وَعِمَامَتُهُ السَّحَابُ، وَفَرَسُهُ الْيَرْبُوعُ، وَنَاقَتُهُ الْعَصْبُ بَاءً، وَبَعْلَتُهُ الدُّدْلُ، وَحِمَارُهُ الْيَعْفُورُ، وَنَجِيْبُهُ الْبُرَاقُ، وَتَاجُهُ، وَالْمَصَدِّحُ الَّذِي جَمَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِغَيْرِ تَغْيِيرٍ وَلَا تَبْدِيلٍ، فَيُحْضِرُ لَهُ السَّفَطَ الَّذِي فِيهِ جَمِيعُ مَا طَلَبَهُ. (وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ كُلُّهُ كَانَ فِي السَّفَطِ)، وَتَرَكَاتُ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ حَتَّى عَصَا آدَمَ وَنُوحَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَتَرِكَةَ هُودٍ وَصَالِحَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَمَجْمُوعَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَصَاعَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمِيزَانَ، وَعَصَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَتَابُوتَهُ الَّذِي فِيهِ بَقِيَّةُ مَا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ، وَدِرْعَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَخَاتَمَ سَلِيمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَاجِهِ، وَرَحْلَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمِيرَاثَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ فِي ذَلِكَ السَّفَطِ». فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقُولُ الْحَسَنُ نَبِيُّ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِفْضِ مَا قَدْ رَأَيْتَهُ، وَالَّذِي أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْرِزَ هِرَاوَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي هَذَا الْحَجَرِ الصُّلْبِ، وَتَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ يُنْبِتَهَا فِيهِ، وَلَا يُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَرَى أَصْحَابَهُ فَضَلَ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يُطِيعُوهُ وَيَبَايَعُوهُ، فَيَأْخُذُ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهِرَاوَةَ فَيَغْرِزُهَا فَتَنْبُتُ فَتَعْلُو وَتَفْرَعُ وَتُورِقُ حَتَّى تُظِلَّ عَسَاكَ الْهَسَنِيَّ وَعَسَاكَ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَيَقُولُ الْحَسَنُ نَبِيُّ: اللَّهُ أَكْبَرُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَدَّ يَدَكَ حَتَّى أَبَايَعَكَ، فَيَبَايَعُهُ الْحَسَنُ نَبِيُّ وَسَائِرُ عَسَاكَ الْهَدَايَةَ الْكُبْرَى، ص 396 و مختصر البصائر، ص 433-458 و بحار الأنوار، ج 53، ص 7 (به نقل از مختصر البصائر به جای الحسنی، الحسين علیه السلام آورده است که البته به مقصود ما خللی وارد نمی کند) و ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج 3، ص 216 و إلیزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج 2، ص 211.

از این رو سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به علم حضرت (1) و پرچم ایشان را به دعوت به حاکمیت الهی (2): تأویل برده است.

ص: 67

1- همانطور که گفته شد، احمد بصری سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به علم آن حضرت تأویل برده و از این رهگذر سعی در اثبات برخورداری خود از علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دارد. لذا در پاسخ این تأویل باطل گفته می شود؛ به شهادت روایات متواتر، علم و سلاح رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو چیز جدا از هم هستند که بایستی هرآمی از آن دو برخوردار باشد. به عنوان نمونه در روایتی آمده است: عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». قَالَ: إِيَّانَا عَنِّي؛ أَنْ يُؤَدَّى الْأَوَّلُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعَدَهُ الْكُتُبَ وَالْعِلْمَ وَالسَّلَاحَ» الغيبة للنعماني، ص 270. همچنین باید دانست که سلاح به عنوان یک شیء معرفی شده است که در صندوقچه نگهداری می شده و این با ماهیت علم سازگار نیست. چنانچه در روایت آمده است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ عَلِيٌّ بِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةَ قَبِلَ ذَلِكَ أَخْرَجَ سَفَطًا أَوْ صُنْدُوقًا عِنْدَهُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ احْمِلْ هَذَا الصُّنْدُوقَ، قَالَ: فَحَمَلَهُ بَيْنَ أَرْبَعَةٍ، فَلَمَّا تَوَفَّى جَاءَ إِخْوَتُهُ يَدْعُونَ فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالُوا: أَعْطَيْنَا نَصِيْبَنَا فِي الصُّنْدُوقِ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ، وَ لَوْ كَانَ لَكُمْ فِيهِ شَيْءٌ مَا دَفَعَهُ إِلَيَّ، وَ كَانَ فِي الصُّنْدُوقِ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ كُتُبُهُ» الكافي، ج 1، ص 305. وحتی روایتی هم که سلاح را به تابوت بنی اسرائیل تشبیه کرده است، آن را نشانه برخورداری از علم دانسته اند نه اینکه سلاح همان علم بوده باشد. عَنْ عَلِيٍّ بِنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السُّكَيْنِ عَنْ نُوْحِ بْنِ دِرَّاجٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّمَا مِثْلُ السَّلَاحِ فِينَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثُمَا دَارَ التَّابُوتِ دَارَ الْمُلْكِ، فَأَيْنَمَا دَارَ فِينَا السَّلَاحُ دَارَ الْعِلْمِ» الكافي، ج 1، ص 238. نتیجه اینکه سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با علم ایشان دو چیز متفاوت و جداگانه است. اما باید مد نظر باشد که سلاح نشانه علم است، لذا کسی که سلاح نزد او باشد دلالت بر برخورداری از علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد.

2- در پاسخ به این تأویل، به روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام صادق علیه السلام اشاره می گردد که حقیقت پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را روشن فرموده و آن را برگه ای از سوی بهشت معرفی فرموده است. لذا براساس این روایت و سایر روایات بطلان تأویل احمد بصری آشکار می گردد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ثُمَّ يَهْرُ الرَّاْيَةَ الْجَلِيَّةَ وَ يَنْشُرُهَا وَ هِيَ رَاْيَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ السَّحَابَةَ وَ دِرْعُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ السَّابِغَةَ، وَ يَتَقَلَّدُ بِسَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ ذِي الْقَفَارِ» سپس پرچم روشن را به اهتزاز در می آورد و آن را می گشاید و آن همان پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نام سحابه است و (همچنین) زره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نام سابغه را همراه دارد و شمشیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نام ذوالفقار را به گردن می آویزد.» بحار الانوار، ج 52، ص 307، ذیل روایت 81 عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلُهُ الْحَلَقَةُ... ثُمَّ يَهْرُ الرَّاْيَةَ وَ يَسِيرُ بِهَا فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ لَا فِي الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعْنَتُهَا وَ هِيَ رَاْيَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَائِيلُ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا هِيَ وَ اللَّهُ قُطْنٌ وَ لَا كِتَّانٌ وَ لَا قَرْوَ وَ لَا حَرِيرٌ قُلْتُ فَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ هِيَ قَالَ مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ نَشَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَوْمَ بَدْرٍ ثُمَّ لَفَّهَا وَ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ الْبَصْرَةِ نَشَرَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ لَفَّهَا وَ هِيَ عِنْدَنَا هُنَاكَ لَا يَنْشُرُهَا أَحَدٌ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ الْغَيْبِيُّ لِلنَّعْمَانِيِّ، ص 307 و الغيبة طوسی، ص 320 امام صادق علیه السلام فرمود: قائم خروج نمی کند تا اینکه حلقه یاران تکمیل شود... سپس پرچم را می گستراند و حرکت می کند. پس کسی در مغرب و مشرق نمی ماند مگر اینکه قائم را لعن می کنند. و آن پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که جبرائیل در روز بدر به ایشان نازل کرد. سپس فرمود که به خدا قسم که آن پرچم از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نیست.

پرسیدم پس از چیست؟ فرمود از «ورق و برگه ای از بهشت» است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را در روز بدر باز کرد و سپس پیچید و به علی علیه السلام تحویل داد و ایشان همواره آن را در نزد خود داشت تا اینکه در روز بصره آن را باز کرد و خدا بر آن فتح قرارداد و باری دیگر آن را پیچید و آن نزد ما است آنجا. احدی (از اهل بیت) آن را باز نمی کند تا اینکه قائم قیام کند. در توضیح این دو روایت گفته می شود: اولاً پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کنار سایر لوازم همچون زره آمده است که قرینه ای آشکار بر این است که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای جسم بوده و قابل تاویل نیست. لذا در صورتی که پرچم دارای تاویل باشد، بایستی زره و سایر لوازم هم از تاویل برخوردار باشد. ثانیاً جنس و نوع پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پارچه و حریر و ... نیست بلکه برگه ای از بهشت است. لذا این سخن اشاره به وجود خارجی آن داشته و ارتباطی با دعوت به حاکمیت الله و ... ندارد. ثالثاً چنانچه بگویند این پرچم اگرچه وجود خارجی دارد اما مراد از آن دعوت به حاکمیت الهی است گفته می شود: قبل از نزول این پرچم در جنگ بدر، مگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به چیزی غیر از حاکمیت الله دعوت می کرد که بعد از نزول آن این کار را انجام دهد؟ رابعاً اگر این پرچم به معنای دعوت به حاکمیت الله است، بدین معنا خواهد بود که از بین معصومین علیهم السلام، تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمومنین علیه السلام و حضرت قائم علیه السلام مردم را به حاکمیت الله دعوت می کنند زیرا فقط آنان حق نشر آن را داشته اند، با این وجود دعوت سایر ائمه علیه السلام به چه چیزی بوده است؟ خامساً براساس تصریح روایت، نشر پرچم پس از تکمیل شدن 10 هزار نفر است، لذا اگر نشر پرچم را به معنای دعوت بدانیم با اصل مدعای احمد سازگاری نخواهد داشت چرا که او باید دعوت را از پیش از جمع شدن 10 هزار نفر آغاز کرده باشد نه بعد از آن!

در اینجا سئوالی مطرح می گردد که آیا ممکن است این لوازم توسط عده ای جعل شده و به واسطه آن خود را امام معرفی کنند؟

در پاسخ گفته می شود:

ص: 68



اولاً برخورداری از این لوازم، شرط لازم بوده و شرط کافی برای شناخت امام علیه السلام نمی باشد، لذا سایر موارد مذکور در روایات نیز، جهت شناخت امام علیه السلام مورد توجه قرار میگیرد.

ثانیاً؛ شرایط ارائه این لوازم دارای ابعادی هستند که به هیچ وجه امکان جعل و بدل سازی ندارند که عبارتند از

الف. بعد زمانی:

سلاح و پرچم و سایر لوازم مذکور در روایات، همزمان با ظهور امام علیه السلام ارائه خواهد شد، لذا قبل از ظهور حضرت، هر نوع نشانه ای به عنوان سلاح و غیره مورد قبول نمی باشد.

بر اساس روایات، زمان ظهور امام مهدی علیه السلام در 23 ماه رمضان بوده و با ندای آسمان ظهور ایشان اعلام خواهد شد. چنان چه آمده است: «لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ حَتَّى يَنَادَى بِاسْمِهِ مِنْ جَوْفِ السَّمَاءِ فِي لَيْلِهِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ»؛ قائم خروج نمی کند تا اینکه از آسمان و در 23 ماه رمضان به اسمش نداء داده شود. (1)

ب. بعد نشانه ای:

امام عصر علیه السلام پس از ندای آسمانی ظهور، اعلام ظهور خواهند کرد، بنابراین یکی دیگر از نشانه های پذیرش سلاح و سایر لوازم، شنیدن صدای آسمانی ظهور است. این ندایی است که هیچ جایی برای شک و شبهه باقی نخواهد گذاشت. بطوری که امام باقر علیه السلام فرمود:

ص: 69

«فَلَمْ يُشْكِلْ عَلَيْكُمْ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَأَيْتُهُ، وَوَسِلَاحُهُ، وَالنَّفْسُ الزَّكِيَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ هَذَا فَلَا يُشْكِلُ عَلَيْكُمْ الصَّوْتُ مِنْ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَآمُرِهِ»<sup>(1)</sup> ایجاد شبهه نمی کند برای شما عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پرچم و سلاح او و نفس الزکیه ای که از فرزندان امام حسین علیه السلام است. پس اگر همین موارد نیز ایجاد شبهه کرد، صوتی که از آسمان به اسم و امر امام مهدی علیه السلام برخاسته می شود ایجاد شک و شبهه نمی کند.

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«...فَإِنْ أَشَدَّ كُلَّ عَلَيْهِمْ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَإِنَّ الصَّوْتَ مِنَ السَّمَاءِ لَا يُشْكِلُ عَلَيْهِمْ إِذَا نُودِيَ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَآمِهِ»<sup>(2)</sup> اگر تمامی این موارد مشتبه گردید، پس همانا ندای آسمانی بر شما مشتبه نخواهد شد، زمانی که به اسم قائم علیه السلام و نام پدر و مادرش ندا سردهد.

ج. بعد مکانی:

حضرت حجت علیه السلام این لوازم را در کنار خانه خدا به مردم ارائه خواهند نمود، لذا ارائه لوازم مذکور در هر جایی غیر از کنار خانه خدا مورد پذیرش نیست. چنانچه امام باقر علیه السلام فرمودند:

«ظَهَرَ الْمَهْدِيُّ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْعِشَاءِ، مَعَهُ رَأْيُهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَمِيصُهُ وَسَيْفُهُ وَعَلَامَاتٌ وَنُورٌ وَبَيَانٌ»<sup>(3)</sup> مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف هنگام نماز عشا در مکه در حالی که پرچم رسول الله بر دست و پیراهن او را در بدن و شمشیر وی را

ص: 70

---

1- بحار، ج 52، ص 223.

2- الغيبة للنعمانی، ص 279.

3- التشریف بالمنن، ص 137.

با خود دارد، ظهور می کند و با او نشانه ها و نورانیت و بیان ویژه ای است.

د. بعد اعجازی:

لوازم مذکور دارای ویژگی اعجاز آمیز بوده و هر کدام از آنها توان انجام امر خاصی را دارند. در روایتی آمده است که فرق بین مدعی دروغین و راستین در برخورداری از لوازم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و فرق بین این لوازم با سایر لوازم ها در اعجاز آمیز بودن آن لوازم است که به مواردی از این روایات در مباحث گذشته اشاره شد. (1)

براین اساس، در صورت تجمیع این چهار شرط مهم، ارائه سلاح و سایر لوازم، به نشانه وصایت او خواهد بود.

پرسش های درس

1. اولین نشانه و ودیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای وصی خود چیست؟

2. وجه ارتباط ودیعه اول را با مدعی وصایت بیان کنید.

3. دومین نشانه و ودیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای وصی خود چیست؟

4. وجه ارتباط ودیعه دوم را با مدعی وصایت بیان کنید.

ص: 71

---

1- الثاقب في المناقب، ص 419، مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر و دلالات الحجج على البشر، ج 6، ص 99







صحیفه (وصیتنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم)؛ این صحیفه که به املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دست خط امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشته شده است، همان وصیتنامه ای است که در آن اسامی و تعداد جانشینان پس از خود را برای مردم اعلام فرموده است .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با نزول آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رَسُولَهُ وَاللَّهُ يَعْلَمُكَ مِنَ النَّاسِ»<sup>(1)</sup> موظف به ابلاغ وصیت و اعلام اسامی اوصیاء و جانشینان گردید تا از این رهگذر اختلاف امت اسلامی را پس از خود دفع نماید. لذا هفتاد روز پیش از رحلت و در مسیر بازگشت از آخرین حج و در محل غدیر خم، رسالت خود را با تمام جزئیات آن ابلاغ فرمودند .

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که به دستور الهی قصد پرده برداری از شجره طیبه امامت را داشت، همه پیش افتادگان و پس ماندگان را فراخوانده و فرمودند:

«هان ای مردم! کیست سزاوارتر از شما به شما؟ گفتند خداوند و پیامبر او! سپس فرمود آگاه باشید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی

ص: 75

سرپرست اوست! خداوندا دوست بدار آن را که سرپرستی او را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را، و تنها گذار آن را که او را تنها بگذارد. سپس فرمود: بدانید که همانا من فرستاده و علی امام و وصی پس از من است. و امامان پس از او فرزندان اویند.

آگاه باشید! من والد آنانم ولی ایشان از نسل علی خواهند بود. آگاه باشید! همانا آخرین امام، مهدی قائم از ماست. هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد شد. آگاه باشید! که اوست حجت پایدار و پس از او حجتی نخواهد بود. درستی و راستی و نور و روشنائی تنها نزد اوست (1)... سپس عمر بن خطاب در حالی که کمی برافروخته بود درخواست و گفت: ای رسول خدا، آیا همه اهل بیت تو (2) وصی هستند؟ حضرت پاسخ داد: نه ولکن برادرم از اوصیاء است که وزیر و وارث و خلیفه من در امتم بوده و ولی تمامی مومنان بعد از من است. و همچنین یازده نفر از فرزندان وی. این علی اولشان و بهترین شان است سپس دو فرزندم حسن و حسین، سپس وصی فرزندم که همانم برادرم علی و فرزند حسین است سپس وصی و فرزند علی که اسمش محمد است سپس جعفر فرزند محمد و سپس موسی فرزند جعفر و سپس علی فرزند موسی و سپس محمد فرزند علی و سپس علی فرزند محمد سپس حسن فرزند علی و سپس محمد فرزند حسن که مهدی این امت بوده و همانم و هم طینت من است و

ص: 76

---

1- علامه امینی، الغدیر، ج 1، ص 12-15 و 294-322. شیخ عبدالله، بحرانی، عوالم العلوم، ج 15، ص 307-327. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 37، ص 181-182. شیخ حر عاملی، اثبات الهداة، ج 2، ص 200-250. سید ابن طاووس، الطرائف، ص 33 و...

2- همسران و اهل خانه



امر می کند به امر من و نهی می کند به نهی من، زمین را از عدل و داد پر می کند کما اینکه از ظلم و جور پر شده است. پشت سر هم می آیند، یکی پس از دیگری» (1).

و بعد از پرده برداری از مسأله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اعلام اسامی دوازده وصی پس از خود، آیه ای از جانب خداوند متعال نازل شده و فرمود:

«الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (2) امروز کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها ترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

بر اساس گواهی تاریخ و روایات معصومین علیهم السلام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پس از اعلام وصیت شفاهی خود (خطبه غدیر)، بارها مردم را به پذیرش وصایت

ص: 77

1- «... أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَقَالَ أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، أَلَلَّهِمَّ وَآلٍ مِنْ وَآلِهِ وَعَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَانصَرَّ مَنْ نَصَرَهُ وَاحْدَلُ مَنْ خَدَلَهُ. ثم قال: معاشر الناس، ألا وإني رسولٌ وعلی الإمام و الوصی من بعدی، و الأئمة من بعده و ولده. ألا وائی و آلدهم و هم یخرجون من صلبه. الی أن قال: ألا إن خاتم الأئمة من القانم المهدی. ألا إنه الظاهر علی الدین. ألا إنه الباقي حجة و لا حجة بعده، و لا حق إلا معه، و لا نور إلا عنده... فقام عمر بن الخطاب شد به الم غضب فقال یا رسول الله أكل أهل بیتك فقال لا و لكن أوصی یائی اخی منهم و وزیری و وارثی و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن بعدی [و أحد عشر من ولده] هذا أولهم و خیرهم ثم اینای هذان و أشار بیده الی الحسن و الحسین ثم وصی ابنی یسمى باسم اخی علی و هو ابن الحسن ثم وصی علی و هو ولده و اسمه محمد ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن علی بن موسی ثم محمد بن علی بن علی بن محمد بن الحسن بن علی ثم محمد بن الحسن مهدی الأئمة اسمه كاسم جی و طینته كطینتی یا مؤمر بأمری و ینهی بنهی یملا الأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً یتلوا بعضهم بعضاً واحداً بعد واحد». کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج 2، ص 763. غیبت نعمانی، ص 73. کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 279، اثبات الهداة، ج 2، ص 247، حلیة الأبرار، ج 4، ص 89. الانصاف فی نص علی الائمه اثنی عشر، ص 259. بهجة النظر فی اثبات الوصایة، ص 41. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال، ص 218.

2- مائده، 3.

اوصیاء اثنی عشر فراخواند و سعادت آنان را در پیروی از ایشان معرفی فرمود. (1) اما آنچه می تواند به عنوان سند مورد استناد مدعیان حقیقی وصایت قرار گیرد، اصل وصیتنامه یا همان لوح مکتوبی است که قابل ارائه به همگان بوده و حتی در هنگامه ظهور وصی دوازدهم علیه السلام نیز مورد استناد قرار میگیرد.

مؤید سخن اینکه؛ اولاً چنانچه نقل محتوای وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم توسط راویان حدیث کفایت کرده و مسلمانان را برای همیشه از اختلاف دور میکرد، دیگر چه نیازی به مکتوب نمودن وصیت بود، و حال آنکه ظاهراً آن حضرت برای انجام این کتابت اصرار نیز داشته است. بلکه می توانست همانند صدها سخن و کلام دیگر، به صورت شفاهی وصیت کرده یا به همان وصیت غدیر خم اکتفا نموده و راویان حدیث نیز آن را با دقت ثبت کنند. مگر اینکه بگوییم؛ مکتوب نمودن وصیت و تولید وصیتنامه موضوعیت داشته و از کارکردی برخوردار است که نقل شفاهی از آن کارکرد بی بهره می باشد. و آن کارکرد، چیزی جز برخورداری از قابلیت ارائه در هر زمان، به عنوان سندی برای اثبات حقانیت وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی تواند باشد.

ص: 78

1- خطاب امام باقر علیه السلام به حرمان، که گزارشی از روز بیماری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و در صدد بیان عدد اوصیاء ایشان می باشد. («عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى حُمْرَانَ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ يَا حُمْرَانُ عَجَبًا لِلنَّاسِ كَيْفَ غَفَلُوا أَمْ نَسُوا أَمْ تَنَاسُوا فَنَسُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ مَرَضَ فَاتَاهُ النَّاسُ يَعُودُونَ وَ يَسْأَلُونَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا غَصَّ بِأَهْلِهِ الْبَيْتُ جَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمَ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَتَخَطَّاهُمْ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُوسَّعُوا لَهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ رَفَعَ مِحْدَتَهُ وَ قَالَ إِلَيَّ يَا عَلِيُّ فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ ذَلِكَ رَحِمَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ أَفْرَجُوا حَتَّى تَخَطَّاهُمْ وَ أَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا أَنْتُمْ تَفْعَلُونَ بِأَهْلِ بَيْتِي فِي حَيَاتِي مَا أَرَى فَكَيْفَ بَعْدَ وَفَاتِي وَ اللَّهُ لَا تَقْرُبُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قُرْبَةً إِلَّا قُرْبْتُمْ مِنْ اللَّهِ مَنْزِلَةً وَ لَا تَبَعُوا دُونَ عَنْهُمْ خُطْوَةً وَ تُعْرِضُونَ عَنْهُمْ إِلَّا أَعْرَضَ اللَّهُ عَنْكُمْ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِسْمِعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ أَلَا إِنَّ الرِّضَا وَ الرِّضْوَانَ وَ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا وَ تَوَلَّاهُ وَ ائْتَمَّ بِهِ وَ بَقِضَ لَهُ وَ بِأَوْصِيَاءِي بَعْدَهُ وَ حَقُّ عَلِيٍّ رَبِّي أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ إِثْنَا عَشَرَ وَصِيًّا وَ مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِنِّي مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ إِبْرَاهِيمُ مِنِّي وَ دِينِي دِينُهُ وَ دِينُهُ دِينِي وَ نِسْبَتِي نِسْبَتُهُ وَ فَضْلِي فَضْلُهُ وَ أَنَا أَفْضَلُ مِنْهُ وَ لَا فَخْرَ يُصَدِّقُ قَوْلِي قَوْلَ رَبِّي - ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» الغيبة نعمانی، ص 130، باب 4، ح 22.

ثانیه روایات معصومین علیهم السلام، وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شیئی به عنوان ملاک شناخت امام معرفی کرده اند که باید در دست امام باشد. به عنوان نمونه آمده است:

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْتُ إِنَّ النَّاسَ يَتَكَلَّمُونَ فِي أَبِي جَعْفَرٍ يَقُولُونَ مَا بَالُهَا أَبْطَحَتْ [تَخَطَّتْ] مِنْ وَدِّدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرَابَتِهِ وَ مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ وَقَصْرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصَدُّ عَرُّ مِنْهُ وَقَالَ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ وَ هُوَ وَصِيُّهُ وَ عِدَّةُ سِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ وَصِيَّتُهُ وَ ذَلِكَ عِنْدِي لَا أَنْزَعُ فِيهِ» (1) عبد الأعلى گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم درباره امام باقر علیه السلام سخنها گفتند و اعتراض آنها این بود که چگونه امامت از میان همه اولاد پدرش به او رسید با این که در میان آنها برادرانی داشت که در خویشی با او برابر و در سن از او بزرگتر بودند (چون زید بن علی) و برادران کوچکتر هم داشت که امامت به آنها هم نرسید. امام علیه السلام فرمود: امام به سه خصلت شناخته شود که در دیگری نباشد: یکی اینکه نسبت به امام سابق از همه مردم نزدیک تر و منسوب تر باشد و وصی او هم باشد. دوم اینکه سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد او باشد و سوم اینکه وصیتنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم نزد او باشد. اینها نزد من است و کسی نمی تواند درباره آن با من نزاع کند.

بنابراین، یکی از علائم شناخت وصی، برخورداری از ودیعه ای به نام

ص: 79

---

1- کافی، ج 1، ص 379 و بصائرالدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج 1، ص 182 و اثبات الهداة، ج 1، ص 114 و بحارالانوار، ج 26، ص 217.

صحیفه (1) (وصیتنامه) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که توسط امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده و اسامی اوصیاء علیه السلام در آن ثبت گردیده است.

برخی از روایات مربوط به ماجرای وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، متن این صحیفه (وصیتنامه) را منطبق با خطبه غدیر دانسته و علاوه بر آن، با تمامی روایات مربوط به عدد اوصیاء نیز همخوانی دارد. به عنوان نمونه؛

سلیم بن قیس هلالی (2) می گوید: از سلمان شنیدم که میگفت: بعد از آنکه آن مرد آن سخن را گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غضبناک شده و کتف را رها کرد، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نپرسیم چه مطلبی می خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می نوشت احدی گمراه نمی شد و دو نفر هم اختلاف نمی کردند؟ من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باقی ماندند. من و دو رفیقم ابوذر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علی علیه السلام به ما فرمود: بنشینید. حضرت

ص: 80

---

1- براساس روایات لوح مذکور که به املاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و توسط امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشته است غیر از لوح حضرت زهرا علیها السلام این است که در روایت جابر بن عبدالله انصاری آمده است.

2- شیخ ابوصادق، سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی، از خواص اصحاب امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر (علیهم السلام) بوده است. سلیم، دو سال قبل از هجرت به دنیا آمده و در نتیجه، هنگام شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 12 سال داشته است. سلیم، در پیشگاه معصومین علیهم السلام مورد وثوق بوده و از علوم سرشار آنان بهره مند شده است. او از قدمای علمای اهل بیت علیهم السلام است و از بزرگان اصحاب آنان محسوب شده و نزد آنان محبوبیت خاصی داشته است. او صاحب کتاب اسرار آل محمد براساس روایات لوح مذکور که به املاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و توسط امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشته است غیر از لوح حضرت زهرا علیها السلام این است که در روایت جابر بن عبدالله انصاری آمده است. «یا همان» کتاب سلیم بن قیس» است که کتابی مشهور بوده و شهرت سلیم نیز بیشتر به خاطر همین کتاب است، زیرا این کتاب اولین کتابی است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تألیف شده و به دست ما رسیده است. امام صادق علیه السلام، درباره کتاب سلیم می فرماید: «هرکس از شیعیان و دوستان ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد، چیزی از مسائل ولایت مانند او نیست و از اسباب ما آگاهی ندارد. آن کتاب، الفبای شیعه و سری از اسرار آل محمد علیهم السلام است». بحار الأنوار، المدخل، ص 190 و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 17، ص 298. همچنین امام زین العابدین علیه السلام، درباره کتاب سلیم می فرماید: «سلیم راست گفته است، خدا او را رحمت کند. همه اینها احادیث ما است که از آنها خبر داریم». وسائل الشیعة، ج 27، ص 101.

می خواست از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کند و ما هم میشنیدیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع به سخن کرده و فرمودند:

ای برادرم علی! آیا نشنیدی دشمن خدا چه گفت؟ همانا جبرائیل علیه السلام از قبل بر من نازل شد و خبر داد که این مرد سامری این امت است و آنکه همراهش آمده بود گاو اوست و اینکه خداوند جدایی و اختلاف را برای امت من مقدر کرده است. جبرائیل از جانب خداوند مرا امر کرد تا همان چیزهایی که اراده کردم را برایتان بنویسم (که البته نگذاشت) و این سه نفر را برای آن سخنان شاهد بگیرم. حضرت فرمود: برای من صحیفه ای بیاورید، پس برای حضرت صحیفه را آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نام امامان هدایت کننده بعد از خود را یکی پس از دیگری املاء می فرمود و علی علیه السلام بدست خویش می نوشت. همچنین فرمود: من شما را شاهد میگیرم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه ام در امتم علی بن ابی طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین اند»(1).

همچنین در روایتی دیگر از کتاب غیبت نعمانی آمده است: حضرت علی علیه السلام

ص: 81

1- «وَعَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَفَعَ الْكِتَابَ - سَمِعْتُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: أَلَا نَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ ائْتَانِ فَسَمِعْتُ حَتَّى إِذَا قَامَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَبَقِيَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ ذَهَبْنَا نَقُومُ أَنَا وَ صَاحِبِي أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ، قَالَ لَنَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْلِسُوا. فَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ فَقَالَ: «يَا أَخِي، أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَدُوُّ اللَّهِ أَنَانِي جَبْرَائِيلُ قَبْلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ سَامِرِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَنَّ صَاحِبَهُ عَجَلَهَا، وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ قَصَدَ الْفُرْقَةَ وَ الْإِخْتِلَافَ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، فَأَمَرَنِي أَنْ أَكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْكِتَابِ لَكَ، وَ أَشْهَدُ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ، أَدْعُ لِي بِصَدْحِيهِ فَأَتِي بِهَا. فَأَمَلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءُ الْأَيْمَةِ الْهَدَاهِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُهُ بِيَدِهِ. وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تَسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ» كتاب سليم بن قيس الهلالي ج 2، ص 877.

ضمن احتجاج به مسأله امامت، به ماجرای شب وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره کرده و محتوای وصیتنامه را منطبق با خطبه غدیر و روایت سلیم بن قیس اعلام می فرماید:

ای طلحه! آیا شهادت نمیدهی هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کتفی از ما خواست تا چیزی در آن بنویسد که امت اسلام پس از آن گمراه نگردیده و به اخلاف نیافتند؟ و در این هنگام آنکه همراه تو بود گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هزیان می گوید، سپس رسول خدا غضبناک شد و آن را وانهاد؟ طلحه عرض کرد: بله من شهادت می دهم. علی علیه السلام فرمود: پس از آنکه شما خارج شدید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا از آنچه می خواست بنویسد با خبر ساخت و حاضرین را بر آن شاهد گرفت و همانا جبرائیل علیه السلام او را خبر داده بود به اینکه خداوند می داند امت تو به زودی به اختلاف افتاده و فرقه فرقه می شوند. سپس دوباره صحیفه ای خواست و بر من آنچه که می خواست بنویسد را املاء کرده و سه مرد حاضر یعنی سلمان و اباذر و مقداد را بر آن شاهد گرفت و اسامی هر آنکه از ائمه هدایتگر است را نامید. همانانی که خداوند مؤمنین را به طاعت آنان تا روز قیامت امر کرده است. پس مرا اولین آنها امید سپس این فرزندان حسن و سپس این فرزندان حسین و سپس نه تن از فرزندان این فرزندان حسین را نامید...» (1)

ص: 82

1- و بِإِسْمِ نَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ قَالَ حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ: أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَطَلْحَةَ فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ عِنْدَ ذِكْرِ تَفَاخُرِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ بِمَنَاقِبِهِمْ وَفَضَائِلِهِمْ يَا طَلْحَةُ أَلَيْسَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ دَعَانَا بِالْكِتَابِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةَ بَعْدَهُ وَلَا تَخْتَلِفُ فَقَالَ صَاحِبُكَ مَا قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ فَعَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَرَكَهَا قَالَ بَلَى قَدْ شَهِدْتُهُ قَالَ فَإِنَّكُمْ لَمَّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرْتَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِيهَا وَيُشْهِدَ عَلَيْهِ الْعَامَّةَ وَ أَنَّ جَبْرَائِيلَ أَخْبَرَهُ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ الْأُمَّةَ سَتَخْتَلِفُ وَتَفْتَرِقُ ثُمَّ دَعَا بِصِدْقِ حَيْفِهِ فَأَمَلَى عَلِيٌّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ بِالْكِتَابِ وَ أَشْهَدَ عَلِيٌّ ذَلِكَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ سَلَمَانَ الْفَارِسِيَّ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمَقْدَادَ وَ سَمِيَّ مَنْ يَكُونُ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَمَانِي أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٌ كَذَلِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَأَنْتَ يَا مَقْدَادُ قَالَا نَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ طَلْحَةُ وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لِأَبِي ذَرٍّ مَا أَقَلَّتِ الْعِبْرَاءُ وَلَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ ذَا لَهْجِهِ أَصْدَقَ وَلَا أَبْرَّ مِنْ أَبِي ذَرٍّ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنَّهُمَا لَمْ يَسْهَدَا إِلَّا الْحَقَّ وَأَنْتَ أَصْدَقُ وَأَبْرُّ عِنْدِي مِنْهُمَا الْغَيْبَةَ لِلنَّعْمَانِي، ص 81 وابن عقده كوفي، احمد بن محمد، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ص 156 بحار الأنوار، ج 36، ص 277 و عوالم العلوم والمعارف والأحوال - الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، ص 210 و...

وصیت ظاهره به مردم؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جهت معرفی مصداق جانشین بلافصل خود، بایستی وصی خود را شخصا و به صورت آشکار و بدون ابهام به مردم نشان دهد. لذا سایر اوصیاء نیز به تبعیت از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم موظف به انجام این عمل درباره وصی بعد از خود هستند. چنانچه در روایات به لزوم این نوع وصیت اشاره شده و وصیت آشکار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نمونه ای برای سائر اوصیاء ذکر کرده اند:

عَنْ أَبِي الْجَزْأُودِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ قَالَ بِخِصَالٍ... وَ نَصَبُهُ عَلِمًا لِلنَّاسِ حَتَّى يَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نَصَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ عَرَفَهُ النَّاسَ بِاسْمِهِ وَ عَيْنِهِ وَ كَذَلِكَ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْصِبُ الْأَوَّلُ الثَّانِي «(1) از امام باقر علیه السلام پرسیدم: امام با چه شناخته می شود؟ فرمود: به چند خصلت... و اینکه نصب او به صورت آشکار باشد تا این کار حجت بر مردم گردد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را آشکارا نصب و به مردم معرفی نمود و مردم نیز با اسم و شخص او آشنا شدند. ائمه علیه السلام نیز باید همچنین کرده و اولی دومی را نصب کند.

همچنین در روایتی دیگر آمده است:

ص: 83

عَنْ أَبِي بصيرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (1) فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمِ يَعْرِفُ الْإِمَامَ فَقَالَ بِخِصَالٍ... وَيُنصِبُ بُونَهُمْ لَهُمْ حَتَّى يَعْرِفُوهُمْ» (2). ابی بصیر می گوید از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال کردم: امام با چه شناخته میشود؟ فرمود: به چند خصلت... و وظیفه ائمه علیهم السلام همچنین است که باید جانشین خود را نصب کنند تا او را به مردم بشناسانند.

علاوه بر آن، درباره شاخص بودن وصیت ظاهره در شناخت اوصیاء علیه السلام آمده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحُجَجِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلَّا كَانَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ السَّلَاحُ وَ يَكُونُ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ إِلَيْهِ الظَّاهِرَةَ» (3) امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز از شاخصه های حجت است که در دیگری جمع نمی شود مگر آنکه او صاحب این امر باشد. اینکه نزدیک ترین مردم نسبت به امام قبل از خود باشد، دارای سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد و همچنین صاحب وصیت ظاهره و آشکار باشد.

بنابراین، هرکدام از اوصیاء علیهم السلام قبل از شهادت؛ موظف به وصیت به وصی پس از خود می باشد که با مراجعه به آیات و روایات میتوان لزوم این امر را دریافت نمود. چنانچه آمده است:

عن الصادق عليه السلام تفسير قوله تعالى: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى

ص: 84

---

1- «ابوالحسن» اگر به صورت مطلق یا باقید الأول و یا الماضي باشد، کنیه امام موسی کاظم علیه السلام خواهد بود و اگر مقید به الرضا و یا الثانی باشد، مقصود امام رضا علیه السلام است، و اگر مقید به الثالث باشد، مراد از آن، امام هادی علیه السلام خواهد بود.

2- دلائل الإمامة، ص 337.

3- اصول کافی، ج 1، ص 330



أَهْلِهَا: «يَعْنِي يُوصِي الْإِمَامُ إِلَى إِمَامٍ عِنْدَ وَفَاتِهِ» (1) امام صادق عليه السلام در تفسیر سخن خداوند متعال فرمود: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ یعنی اینکه امام به هنگام وفاتش به امام دیگر وصیت کند.

جهت روشن شدن بحث، به چند نمونه از روایاتی که اوصیاء پس از خود را با وصیت ظاهره و آشکار، برای مردم معرفی کرده اند اشاره می‌گردد:

#### روایت اول

عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كَبِرَ سِنِّي فَخُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ قَالَ فَأَشَارَ إِلَيَّ لِإِنِّي أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي (2) داود رقی میگوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، سن من رو به پیری رفته است، دستم را بگیر و از آتش نجاتم بده. امام علیه السلام به فرزندش علی علیه السلام اشاره کرده و فرمود: این بعد از من صاحب شما است.

#### روایت دوم

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَّيْلِ قَالَ حَدَّثَنِي الْمَخْزُومِيُّ وَكَانَتْ أُمُّهُ مِنْ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَمَعَنَا ثُمَّ قَالَ لَنَا أَتَدْرُونَ لِمَ دَعَوْتُكُمْ فَقُلْنَا لَا فَقَالَ إِشْهَدُوا أَنَّ ابْنِي هَذَا وَصِيٌّ وَالْقِيَمُ بِأَمْرِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي (3) مخزومی می‌گوید: امام موسی کاظم علیه السلام به نزد ما فرستاد و همه ما را جمع کرد. سپس فرمود: آیا میدانید که چرا شما را جمع کرده ام؟ عرض کردیم خیر. فرمود: شاهد باشید که این فرزندم؛ وصی و قیام کننده به امر من و خلیفه بعد از من است.

ص: 85

1- اثبات الهداه، ج 1، ص 143.

2- الکافی، ج 1، ص 312.

3- همان، ج 1، ص 312.

عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: دَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبَا الْحَسَنِ يَوْمًا وَنَحْنُ عِنْدَهُ فَقَالَ لَنَا عَلَيْكُمْ بِهَذَا بَعْدِي فَهُوَ وَاللَّهُ صَاحِبُكُمْ بَعْدِي» (1) سليمان بن خالد می گوید: روزی امام صادق علیه السلام فرزندش موسی کاظم علیه السلام را فراخواند در حالیکه ما در محضر ایشان بودیم. پس به ما فرمود: بر شما باد پیروی از این. پس به خدا قسم که او صاحب شما بعد از من است.

#### روایت چهارم

عَنْ عَمْرِو الْأَهْوَازِيِّ قَالَ: أَرَانِي أَبُو مُحَمَّدٍ إِنَّهُ وَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي» (2). عمرو اهوازی می گوید: امام حسن عسگری علیه السلام فرزندش (حجت بن الحسن علیه السلام) را به ما نشان داد و فرمود: این صاحب شما بعد از من است.

#### روایت پنجم

عَنْ أَبِي سُلَيْمَانَ دَادٍ [دَاوُدَ] بْنِ غَسَّانَ الْبَحْرَانِيِّ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى أَبِي سَهْلٍ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيِّ التَّوْبِخْتِيِّ قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَبِشِرْ يَا بُنَيَّ، فَأَنْتَ صَاحِبُ الزَّمَانِ، وَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ وَأَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى أَرْضِهِ، وَأَنْتَ وَآدِي وَوَصِيي... وَأَنْتَ خَاتِمُ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ» (3) ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی می گوید: امام حسن عسگری علیه السلام را دیدم که خطاب به فرزند گرامی اش فرمود: بشارت باد بر تو ای فرزندم! تو صاحب الزمان و مهدی هستی. تو حجت خدا بر زمین و فرزند و وصی من هستی. و تو پایان بخش اوصیاء و ائمه طاهرین هستی

ص: 86

1- همان، ص 310

2- همان، ص 328.

3- الغيبة للطوسی، ص 273

نتیجه اینکه وصیت ظاهره صرفاً با تعیین مصداق توسط امام قبلی محقق میگردد و چنانچه احمد بصری بخواهد خودش را وصی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کند، بایستی نص صریح و تعیین کننده ای از جانب امام قبلی ارائه دهد تا حقانیت او را به عنوان وصی بپذیریم. البته این مسأله بستگی به پذیرش پیش فرضی باطل با عنوان سیزده وصی یا بیشتر دارد.

## نصب در رؤیا

احمد بصری به جهت فرار از آوردن وصیت ظاهره، متمسک به سخنی شده است که مورد بررسی اجمالی قرار میگیرد. وی در کتاب عقائد الاسلام گفته است: «یکی از اقسام نص، نص مباشر است که توسط وحی از جانب خداوند انجام می شود. طریق این وحی در اختیار تمامی مردم قرار گرفته است و آن همان رؤیا است که همه مردم می توانند بشنوند. پس رؤیا جزو نصوص الهی است که با تواتر رؤیاها ثابت می شود» (1).

در پاسخ گفته می شود:

اولاً با توجه به اینکه ورود شیطان در عالم رؤیا برای همگان، حتی برای خود احمد بصری (2) نیز پذیرفته شده است، لذا نمی توان به تواتر رؤیاها درباره مسأله خاصی اعتماد کرد، چرا که ممکن است همه یا بیش از نصف رؤیاهای اشخاص با دخالت شیطان شبیه سازی شده باشد (3).

ثانیاً در تاریخ مشاهده شده است که همین تواتر رؤیا درباره اشخاصی محقق

ص: 87

---

1- عقائد الاسلام، احمد الحسن، ص 68 و 69.

2- الجواب المنیر، احمد الحسن، ج 1، ص 321.

3- پرسش ها و پاسخ ها، علی محمدی هوشیار، ص 40-45.

شده که در زمره پیروان وهابیت بوده است. به عنوان نمونه؛ ناصرالحزیمي(1) می گوید: «من از محمد بن عبدالله القحطانی پرسیدم: آیا تو یقین داری که همان مهدی هستی؟ در پاسخ گفت: اوایل یقین نداشتم تا اینکه برخی از دوستان در مسجد «رویل» این مسأله را درباره من مطرح کردند و گهگاه آن را به زبان می آوردند. من اوایل آن را شوخی حساب می کردم تا اینکه شمار خواب هایی که در آن من را مهدی می دیدند زیاد شد و کم کم دانستم که مهدی هستم».(2) حتی جهیمان در یکی از سخنرانی های خود در دفاع از مهدویت محمد بن عبدالله القحطانی گفت: «به شما بشارت می دهم که بارها خواب هایی درباره خروج مهدی دیده شده است، حتی کسانی که این خواب ها را دیده اند، پیشتر این مهدی (القحطانی) را نمی شناختند و به محض دیدن وی، او را تأیید کردند و گفتند که همین شخص را در خواب دیده اند».(3)

ثالثا اقتضای معرفی حجت الهی، معرفی آشکار است چرا که خداوند متعال فرمود: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»(4). بگو برای خدا دلیل رسا [و قاطع] است [بطوری که بهانه ای برای هیچکس باقی نمی گذارد]. اگر او بخواهد همه شما را [از طریق اجبار] هدایت میکند. لذا هیچگاه خداوند در معرفی حجت

ص: 88

- 
- 1- ناصر الحزیمی یکی از طرفداران سابق جهیمان که به صورت مستقیم در این گروه حضور داشت، خاطرات خود را در نشریات و روزنامه های سعودی منتشر کرد و پرده از بسیاری از مسائل مهم در این میان برداشت. او بین سال های 1976 تا 1978 در این گروه حضور داشت؛ اما یک سال پیش از واقعه مکه از این گروه جدا شد. او توسط پلیس دستگیر شد و هشت سال به زندان افتاده و پس از رهایی از زندان، از تمام افکار بنیادگرایانه سابق خود دست کشید و به عنوان فعال رسانه ای در روزنامه مهم الرياض مشغول به فعالیت شد.
  - 2- قصة وفکرالمحتلین للمسجد الحرام، ص 341 و حسین سامی، شیرعلی، مهدی السلفية، ص 10.
  - 3- دکان های کاغذی، علی محمدی هوشیار، ص 77.
  - 4- انعام، 149.

خود به اسباب باطنی و مشتبه متمسک نمی شود و حجت خود را آشکارا نصب می نماید.

بنابراین، رؤیا شأنیت نصب و معرفی خلیفه الهی را نداشته و تواتر رؤیا نیز نمی تواند دلیلی بر حقانیت فردی به عنوان امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد. البته باید تذکر داد که وصیت ظاهره درباره امام مهدی علیه السلام پیش از وفات امام یازدهم انجام شده و باری دیگر برای شناخت مردم در عصر ظهور، توسط صیحه آسمانی که به اسم و امر امام علیه السلام تصریح می شود، خواهد بود. اما اگر احمد بصری ادعای فرزندی حضرت را دارد، باید توسط وصیت ظاهره توسط امام دوازدهم به مردم معرفی گردد.

### علامت و ودیعه پنجم

قرابت مشهوره؛ وصی و امام باید با رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دارای خویشاوندی و قرابت مشهوری باشد که هیچ فردی نسبت به آن شک یا شبهه ای نداشته باشد. چنانچه در روایات آمده است:

الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ عَنِ الرَّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَإِنْ قَالَ: فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْإِمَامُ مِنْ غَيْرِ جِنْسِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قِيلَ: لِعِدَالِي: مِنْهَا أَنَّهُ لَمَّا كَانَ الْإِمَامُ مُفْتَرَضَ الطَّاعَةِ لَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ دَلَالَةٍ تَدُلُّ عَلَيْهِ وَيَتَمَيَّزُ بِهَا مِنْ غَيْرِهِ وَهِيَ الْقَرَابَةُ الْمَشْهُورَةُ وَالْوَصِيَّةُ الظَّاهِرَةُ، لِيُعْرَفَ مِنْ غَيْرِهِ» (1) فضل بن شاذان می گوید از امام رضا علیه السلام شنیدم: اگر گفته شود که چرا نباید امام از غیر جنس (نسل) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد چه باید

ص: 89

گفت؟ گفته می شود به خاطر چند دلیل: یکی از آنها این است که اگر امام مفترض الطاعة باشد، چاره ای ندارد که برای خود دلیلی داشته باشد تا او را از دیگران متمایز کرده و بر امامتش دلالت کند. آن دلایل می تواند خویشاوندی مشهور و وصیت ظاهره باشد تا از دیگری باز شناخته شود. همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که این قرابت به قدری مشهوره و آشکار است که امر را بر دیگران مشتبه نخواهد ساخت:

«... وَ الْقَائِمُ يَا جَابِرُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ يُصَلِّحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلِهِ، فَمَا أَشَدَّ كَلَّ عَلَى النَّاسِ يَا جَابِرُ مِنْ ذَلِكَ يَا جَابِرُ فَلَا يُشَدُّ كَلَنَ عَلَيْهِمْ وَلَا دَتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ...»<sup>(1)</sup> ای جابر! قائم علیه السلام مردی از فرزندان امام حسین علیه السلام است که خداوند امر قیام او را در یک شب سامان خواهد داد و مردم درباره آن به شبهه نخواهند افتاد. ای جابر! پس برای مردم اشکال نخواهد شد که او از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

بر این اساس با توجه به اینکه احمد بصری برای قرابت و سیادت ادعایی خود با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شهرتی نداشته و حتی خانواده و اجداد او نیز هیچگاه خود را از سادات ندانسته اند، لذا این فرد نمیتواند به عنوان وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و ادعای وصایت نماید.

نتیجه اینکه؛ احمد بصری برای اثبات وصایت خود، نیاز به پنج نوع علامت و دیعه از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد تا بتواند در گام اول وصایت خود را به اثبات برساند که عبارتند از:

- عهد رسول الله ،

ص: 90

- برخورداری از لوازم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

- وصیتنامه،

- وصیت ظاهره،

- قرابت مشهوره .

پرسش های درس

1. سومین نشانه و ودیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟

2. با وجود حدیث غدیر، دیگر چه نیازی به کتابت وصیت بود؟

3. چکیده حدیث وصیت در کتاب سلیم بن قیس هلالی را بنویسید.

4. چهارمین نشانه و ودیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟

5. پنجمین نشانه و ودیعه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟

ص: 91









نوع دوم از علائم و ودایعی که مدعی وصایت باید از آن برخوردار باشد، علائمی است که از جانب خداوند متعال در اختیار وصی قرار داده می شود تا به وسیله آن، صدق گفتار صادق از کذب گفتار کاذب بازشناخته شود.

اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر برخورداری از علائم و ودایع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باید از علائم و ودایع خداوند متعال نیز برخوردار باشند. این علائم در خصوص تمامی اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشترک بوده و تمامی آنان از یک قانون تبعیت می کنند. البته ممکن است که در برخی موارد میزان استفاده ایشان از برخی ودایع و علائم، به اقتضای زمان دارای شدت و ضعف بوده باشد. این علائم به دو دسته تقسیم می گردد که عبارتند از:

## 1. علائم و ودایع شخصیتی

### اشاره

بر اساس روایات معصومین علیهم السلام برخی از علائم، ناظر بر شخصیت اوصیاء علیه السلام بوده و شناخت ایشان از طریق شاخصه های موجود محقق می گردد که عبارتند از:

ص: 95

مهمترین شاخصه اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، توانایی بر صحبت کردن به تمامی زبان های دنیا و گویش های محلی است. چنانچه در روایات به دو عبارت «لسان و لغة» تأکید شده که به معنای گویش محلی و زبان می باشند.

عَنْ أَبِي الْجَزُودِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ قَالَ «بِخِصَالٍ... وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ وَ لُغَةٍ»<sup>(1)</sup> از امام باقر علیه السلام پرسیدم، با چه چیزی امام شناخته می شود؟ فرمود به چند خصلت... اینکه با مردم به تمامی لهجه ها و زبان ها صحبت کند.

به عنوان مثال امام علیه السلام باید بتواند به زبان آذری با 73 گویش محلی آن در دنیا صحبت کند، بطوری که هر کدام از صاحبان لهجه با شنیدن صدای امام علیه السلام، تصور کند که با هم زبان و هم لهجه خودش صحبت می کند. لذا زمانی که ابی بصیر دلیلی بر قدرت تکلم امام علیه السلام به زبان های مختلف را درخواست می کند، حضرت کاظم علیه السلام نیز صحبت کردن به زبان فارسی و به لهجه خراسانی با مردم خراسانی را دلیل بر گفتارش قلمداد میکند.

أبو بصیر می گوید: به أبو الحسن علیه السلام گفتم: قربانت شوم، امام با چه دلیل شناخته می شود؟ در جواب فرمود: «به چند خصلت: ... با مردم جهان به هر زبانی می تواند سخن کند. سپس فرمود: ای ابا محمد! من پیش از اینکه تو از جای خود برخیزی، یک نشانه ای به تو می نمایم. دیری نگذشت که مردی از اهل خراسان وارد مجلس ما شد و آن خراسانی به زبان عربی با آن حضرت سخن گفت ولی أبو الحسن علیه السلام به فارسی جوابش را داد، آن خراسانی گفت: قربانت

ص: 96

---

1- معانی الأخبار، ص 101 وإثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 5، ص 345.

شوم، به خدا مانع من از اینکه به زبان فارسی با شما سخن گویم این بود که شما زبان فارسی را ندانید. فرمود: سبحان الله! اگر من نتوانم جواب تو را اینگونه بگویم، چه فضیلتی بر تو دارم؟»(1)

### نوان ارتباط با تمامی موجودات

یکی دیگر از علائم شخصیتی اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ارتباط با تمامی موجودات و از جمله قدرت سخن گفتن با آنان و همچنین کرنش حیوانات اهلی است.

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ؟ قَالَ... ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا الطَّيْرِ وَلَا الْبَهِيمَةَ وَلَا شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ بِهِدَا يُعْرَفُ الْإِمَامُ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالُ، فَلَيْسَ بِإِمَامٍ»(2). سپس امام کاظم علیه السلام به من فرمود: ای ابا محمد! به راستی سخن هیچ کس بر امام نهان نیست، نه گفتار پرنده و جانداران و نه هیچ زنده ای که روح دارد، هر که این خصال را ندارد امام نیست.

علاوه بر این دو مورد، علائم شخصیتی متعددی برای شناخت اوصیاء علیهم السلام شمارش شده است که در این مجال مورد بررسی قرار نمی گیرد(3).

ص: 97

1- أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ قَالَ فَقَالَ بِخِصَالٍ أَمَّا أَوْلَاهَا فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارِهِ إِلَيْهِ لِيَتَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ وَيُسْأَلُ فِيحِجِبُ وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتِدَاءً وَيُخْبِرُ بِمَا فِي غَدِي وَيُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبَثُ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا مَنَعَنِي أَنْ أُكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتُ لَا أَحْسِنُ أُحِيبُكَ فَمَا فَضُلِي عَلَيْكَ الْكَافِي، ج 1، ص 285 و دلائل الإمامة، ص 337.

2- الْكَافِي، ج 1، ص 285 و دلائل الإمامة، ص 337.

3- معاني الأخبار، ص 102 و الخصال، ج 2، ص 528 و الْكَافِي، ج 1، ص 388

نکته قابل توجه اینکه؛ احمد بصری با استناد نادرست به آیه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْكَافِرِينَ وَاحِدٌ» (1) سعی در پایین آوردن سطح قدرت های الهی اوصیاء علیه السلام دارد (2)، تا از این رهگذر بتواند آنان را در سطح انسان های عادی جلوه داده و خود را در مرتبه حضرات معصومین علیهم السلام قرار دهد. این در حالی است که اولاً مراد این آیه، خلع قدرت های الهی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نبوده بلکه آیه مذکور در مقام پاسخ به آیه قبل است که می فرماید: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكْتَةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا نَحْمِلُونَ» (3) لذا گویا خداوند در آیه بعد فرمود: ای پیامبر به ایشان بگو من بشری مانند شما هستم و جنس دیگری مخالف جنس شما ندارم، تا بین من و شما حایل و حجابی باشد و یا سخنم به گوش شما نرسد و با کلامم به دل های شما وارد نشود. تنها تفاوت من با شما این است که به من وحی می شود. (4)

بنابراین، خداوند متعال در آیه، هم جنس بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و انسان بودن ایشان را به کفار گوشزد کرده و از این طریق پاسخ آنان در آیه قبل را داده است که در آن مدعی شده بودند که حرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نمی فهمند! و این مرتبه از سخن منافاتی با سایر مقامات و قدرت های الهی آن حضرت ندارد.

ثانیاً در آیات متعددی از قرآن کریم، به قدرت های فوق بشری حجج الهی اشاره شده است که تمامی آنان مؤید آن است که اوصیاء علیه السلام نیز به طریق اولی توان انجام امور خارق العاده و غیر عادی را دارند. به عنوان نمونه؛ داستان

ص: 98

- 
- 1- بگو من بشری چون شما هستم، جز اینکه به من وحی می شود. همانا خدای شما خدایی یگانه است. فصلت، 6.
  - 2- عقائد الاسلام، ص 280.
  - 3- می گویند دل های ما از پذیرفتن آنچه ما را به سویش می خوانید در غلافهایی روی هم است و در گوشه هایمان سنگینی است و بین ما و توحجابی است توکار خود کن که مانیز کار خود خواهیم کرد. فصلت، 5.
  - 4- المیزان في تفسير القرآن، ج 17، ص 361.

حضرت سلیمان در سوره نمل که سخنان مورچه و هدهد را متوجه می شود و با آنان سخن می گوید(1).

ثالثاً اگر احمد بصری در صدد آن است تا تمامی قدرت ها و علائم و ودایع الهی را از اوصیاء خلع کند، با این حساب چه پاسخی برای طول عمر غیر عادی امام دوازدهم علیه السلام دارد؟ درحالی که میانگین عمر انسان ها بسیار کمتر از این مقدار بوده و چنین چیزی خارج از فهم و درک بشری است.

بنابراین، ائمه و اوصیاء علیه السلام، به جهت روشن شدن وجه تمایزشان با سایر انسان ها، دارای قدرت ها و ودایع ویژه ای هستند و این مطلب مورد تأیید قرآن کریم و روایات متواتر معصومین علیهم السلام می باشد.

## 2. علائم و ودایع برون شخصیتی

### اشاره

برخی از علائم و ودایع الهی که در اختیار اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته است به صورت عارضی و برون شخصیتی می باشند که به عنوان مهمترین شاخصه معرفت حجت در بعد علائم و ودایع خداوندی به حساب می آیند و عبارتند از:

### 1. علم

یکی از شاخصه های معرفت حجت علیه السلام، همان علمی است که از جانب خداوند به خاندان نبوت علیه السلام عطا گردیده و اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی پس از دیگری حامل و وارث آن علم می باشند. این علم دارای شاخصه هایی است که

ص: 99

به واسطه آن، علم امام از علم غیر امام تشخیص داده می شود. در تعبیر روایات معصومین علیهم السلام به سه شاخصه از علم امام اشاره شده است:

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَمَّا عِنْدَكَ مِنَ الْعُلُومِ، فَوَفَّقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «عَلِمْنَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: مَاضٍ، وَ غَابِرٍ، وَ حَادِثٍ؛ أَمَّا الْمَاضِي فَتَفْسِيرُهُ. وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَوْقُوفٌ، وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ ذُفِّ فِي الْقُلُوبِ، وَ تَقَرَّرَ فِي الْأَسْمَاعِ، وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا، وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» (1) علم ما اهل بیت علیهم السلام بر سه نوع است: علم به گذشته و آینده و حادث. علم گذشته، تفسیر است و علم آینده، موقوف است و علم حادث، انداختن در قلوب، و زمزمه در گوشهاست. این بخش، بهترین علم ماست و بعد از پیامبر ما، رسول دیگری نخواهد بود.

همچنین در روایتی از امام موسی کاظم علیه السلام آمده است:

مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ؛ فَأَمَّا الْمَاضِي فَتَفْسِيرُهُ وَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ ذُفِّ فِي الْقُلُوبِ وَ تَقَرَّرَ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا» (2) دانش ما از سه جهت است، گذشته، آینده و آنچه پدیدار می شود، اما علم راجع به گذشته برای ما تفسیر شده و اما علم راجع به آینده نوشته شده و اما آنچه مربوط به حال است گاهی ابهام در قلب و گاهی صدایی است در گوش، و این برترین نوع دانش ما است و در عین حال بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست.

مرحوم مجلسی رحمه الله علیه در تفسیر این سه نوع علم می فرماید:

ص: 100

---

1- دلائل الإمامه، ص 524، ح 495 و مدینه المعاجز، ج 8، ص 105، ح 2720 و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمة ج 8، ص 233.

2- الکافی، ج 1، ص 264.



علم «ماضی» یعنی علمی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده اند که شامل علمی از وقایع گذشته درباره انبیاء و امت های پیشین، و حوادثی که برای آنان اتفاق افتاده و خبر از شروع امور و عوالم است.

مراد از علم «غابر»، علمی است که به امور آینده تعلق می گیرد. لذا مراد از غابر، خبرهای حتمی است که مربوط به آینده جهان بوده و مختص به اهل بیت علیهم السلام است. بدین سبب ائمه علیهم السلام از آن به «موقوف» به معنای؛ مخصوص تعبیر کرده اند.

مراد از علم «حادث»، علمی است، که با تجدد احوال موجودات، تجدد پیدا کرده و تفصیل مجملات است. توضیح اینکه این علم با دو روش بدون واسطه، یعنی "قذف فی القلوب" و روش با واسطه، یعنی؛ "تقری الاسماع" به ائمه معصومین علیهم السلام الهام می شود. لذا از آن جا که ادعای الهام الهی، ممکن است انسان را به توهم نبوت بیندازد، حضرت علیه السلام در پایان به این نکته اشاره دارد که پس از پیامبر ما، پیامبری نخواهد آمد (1).

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام نیز به مضمون این سه شاخصه اشاره شده است:

عَنْ سَيْفِ التَّمَارِ، قَالَ: كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةً مِنَ الشَّيْعَةِ فِي الْحَجْرِ، فَقَالَ... لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَالْخَضِرِ لَأَخْبَرْتُهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَلَا نَبَأْتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا لِأَنَّ مُوسَى وَالْخَضِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ وَلَمْ يُعْطِيَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنْ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَقَدْ وَرِثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَرِثَانَهُ (2) سیف تمار می گوید: جمعی از شیعه بودیم که در

ص: 101

1- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیه السلام، ج 3، ص 136.

2- الکافی، ج 1، ص 260

حجر(کنار خانه کعبه) خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، آن حضرت فرمود: اگر من همراه موسی و خضر بودم به آنها می گفتم که من از آن دو اعلم هستم و به آنها بدان چه در دست نداشتند خبر می دادم، زیرا به موسی و خضر علیهما السلام علم آنچه بوده داده شده بود و به آنها علم آنچه می باشد و آن چه خواهد بود تا قیام ساعت نداده بودند و محققاً ما از رسول خدا آن را به خوبی ارث بردیم.

بر این اساس، مدعی وصایت بایستی از این سه نوع علم برخوردار بوده و بتواند مردم را از گذشته و حال و آینده باخبر سازد. این در حالی است که افرادی همچون احمد بصری از مسائل مربوط به حال ناتوان هستند تا چه رسد به گذشته و آینده!

ضمن اینکه؛ اگر بر فرض محال، وجود مهدیین پس از امام مهدی علیه السلام را پذیرفته و احمد بصری را اولین مهدی بدانیم، باز هم چیزی برای او در خصوص علم اوصیاء علیهم السلام ثابت نخواهد شد، زیرا این علم مختص به دوازده امام معصوم از اهل بیت علیهم السلام بوده و شامل تمامی فرزندان از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی باشد. لذا امام صادق علیه السلام فرمود:

ای یونس! اگر علم صحیح را می طلبی بدان که نزد ما اهل البیت وجود دارد. زیرا که آن علم به عنوان میراث به ما رسیده است، و به ما شرح حکمت و فصل خطاب عطا شده است. یونس می گوید: من گفتم: یا بن رسول الله! آیا تمام آنانکه از اهل بیت هستند آن علم را ارث برده اند همانطور که شما از علی و فاطمه به میراث برده اید؟! حضرت فرمود: آنرا به ارث نمی برند مگر امامان دوازده گانه! یونس می گوید: عرض کردم:

یابن رسول الله! ایشان را برای من نام ببر! حضرت فرمود: اول ایشان علی بن ابی طالب است و پس از او حسن و حسین و پس از او علی بن الحسین و پس از او محمد بن علی و پس از او من و پس از من موسی فرزندم و پس از موسی علی پسرش و پس از علی محمد و پس از محمد علی و پس از علی حسن و پس از حسن حجت؛ خداوند ما را برگزیده است و تطهیر نموده است و به ما عنایت فرموده است آنچه را که به احدی از عالمیان نداده است» (1).

بنابراین در بیان ائمه علیهم السلام، یکی از راه های شناخت اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علومی است که مختص به آنان بوده و شخصی غیر از ایشان از آن برخوردار نباشد. لذا درباره مؤلفه های این علم فرموده اند:

أَنْ يُسَأَلَ فَيَجِيبَ؛ به محض اینکه از او سؤال شد جواب دهد (از گذشته و حال و آینده).

أَنْ يُسَكَّتَ عَنْهُ فَيَبْتَدِئَ؛ اگر سؤال کننده ساکت بود، بدون شنیدن سؤال به او پاسخ دهد.

يُخْبِرَ النَّاسَ بِمَا يَكُونُ فِي غَدٍ؛ مردم را از حوادث آینده باخبر سازد. (2)

ص: 103

1- رَوَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونَ بْنُ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ الْعَبْدِيِّ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرِ الرَّقِّيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ زُبَيْنَانَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ... ثُمَّ قَالَ: «يَا يُونُسُ! إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ فَإِنَّا وَرَثَتْنَا وَأُوتِينَا شَرْعَ الْحِكْمَةِ وَفَضْلَ الْخِطَابِ» فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَكُلُّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرِثَ مَا وَرِثَ وَوَلِدِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؟ فَقَالَ: «مَا وَرِثَهُ إِلَّا الْأَيُّمَةُ الْإِثْنَا عَشَرَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ». قُلْتُ سَمَّهِمْ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَالَ: «أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَبَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَبَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَبَعْدَهُ أَنَا وَبَعْدِي مُوسَى وَوَلَدِي وَبَعْدَ مُوسَى عَلِيُّ ابْنُهُ وَبَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ وَبَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ الْحُجَّةُ اصْطَفَانَا اللَّهُ وَطَهَّرَنَا وَأُوتِينَا مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ مَخْتَصِرَ الْبَصَائِرِ، ص 329 وإثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 2، ص 182 والإنصاف في النص على الأئمة الإثني عشر عليهم السلام، ص 467 وبحار الأنوار، ج 36، ص 404.

2- الكافي، ج 1، ص 285.

فَأَسْأَلُوهُ عَنْ تِلْكَ الْعِظَائِمِ (1)؛ از او درباره اتفاقات مهم و بزرگ سؤال کنید و... (2)

نکته قابل توجه اینکه؛ چنانچه اتباع احمد بصری در پاسخ به این مؤلفه ها بگویند که کتب احمد بصری دربرگیرنده همه این مؤلفات است، گفته می شود:

اولا هیچ دلیل و سندی مبنی بر نوشته شدن این کتاب ها و پرسش و پاسخ ها توسط احمد بصری وجود ندارد و طبق شهادت انصار احمد بصری در شاخه ریایات سود، تمامی این کتاب ها نوشته شیوخ انصار مکتب می باشد.

ثانیا بر اساس تقسیم بندی علم از دیدگاه ائمه معصومین علیهم السلام، محتوای کتاب های منسوب به احمد بصری با تقسیمات مذکور هیچ مطابقتی نداشته و حتی یک کلمه درباره گذشته (گذشته ای که در کتب تاریخ نباشد)، حال و آینده نیامده است.

ثالثا محتوای کتب منسوب به احمد بصری سرشار از تناقضات، مغالطات، اقتباسات، التقاطات و نکات غیر علمی است. در حالی که اگر علم او به منبع وحی متصل بود، نباید در آن اختلافی پیدا می شد.

## 2. معجزه

### اشاره

از جمله شاخصه های شناخت اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، برخورداری از معجزه است، لذا در مقام تشخیص صحت ادعای برای مردم و همچنین در مقام احتجاج با منکرین، معجزه در ردیف قانون معرفت اوصیاء علیهم السلام، شمارش شده است. چنانچه در روایت آمده است:

ص: 104

---

1- عظام: جمع عظيمة، عظام الأمور: المصائب الشديدة والتوائب الكبيرة أئذره بعظام الأمور

2- الغيبة للنعماني، ص 173.

عَنْ سَدِّ لَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَشْرُ خِصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ... وَيَكُونُ لَهُ الْمُعْجَزُ وَالذَّلِيلُ...»(1). امام صادق عليه السلام فرمود: برای امام ده صفت است... و برای او معجزه و دلیل است.

همچنین در خصوص فلسفه ارائه معجزه آمده است:

«الْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ»(2). امام صادق عليه السلام فرمود: معجزه نشانه ای از خداوند است که آن را جز به پیامبران و فرستادگان و حجت های خود نمی دهد، تا به وسیله آن، راستگویی (مدعیان ارتباط با خدا) از دروغگویی (مدعیان دروغین) شناخته شود.

و بر همین اساس امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مقام احتجاج با مرد یهودی و اثبات صدق وصایتش، خود را دارای معجزه آشکار دانست و فرمود:

«إِنَّ لَنَا حُجَّةً هِيَ الْمُعْجِزَةُ الْبَاهِرَةُ، ثُمَّ نَادَى جِمَالَ الْيَهُودِ: يَا أَيَّتُهَا الْجِمَالُ إِشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَ لِوَصِيِّهِ، فَتَبَادَرَ الْجِمَالُ صَدَقْتَ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ، وَ كَذَبَ هَؤُلَاءِ الْيَهُودُ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَؤُلَاءِ جِنْسٌ مِنَ الشُّهُودِ يَا ثِيَابَ الْيَهُودِ الَّتِي عَلَيْهِمْ، إِشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَ وَصِيِّهِ، فَتَطَقَّتْ ثِيَابُهُمْ كُلُّهَا صَدَقْتَ يَا عَلِيُّ، نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا، وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ وَصِيُّهُ حَقًّا»(3) علی علیه السلام در احتجاج با مرد یهودی فرمود: همانا حجت ما همان معجزه نمایان است. سپس شترهای مرد یهودی را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

ص: 105

1- الخصال، ج 2، ص 428

2- علل الشرایع، ج 1، ص 122 والفصول المهمة، ج 1، ص 386 واثبات الهداة، ج 1، ص 147 ومدينة المعاجز، ج 1، ص 42.

3- معاني الأخبار، ص 24 وإثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 3، ص 440 وبحار الانوار، ج 10، ص 17.

ای شترها! به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او شهادت بده. پس شترها پیشی گرفت و گفتند: تصدیق میکنیم تو را، تصدیق میکنیم تو را ای وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم. این مرد یهودی دروغ می گوید. علی علیه السلام فرمود: این از عالم غیب است. ای لباس مرد یهودی که برتن او هستی! به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او شهادت بده. پس لباس او به سخن در آمد و گفت: تصدیق میکنم تو را، تصدیق میکنم تو را ای علی علیه السلام. شهادت می دهم که حقیقتاً محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا و تو حقیقتاً وصی او هستی.

### معجزه و امام مهدی علیه السلام

یکی از مهم ترین قوانین شناخت امام مهدی علیه السلام، معجزه است، لذا آن حضرت برای معرفی خود از انواع معجزات بهره جسته و از این رهگذر منکرین و مخالفین را مقهور خواهد ساخت. در روایات آمده است:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مِنْ مُعْجَزَةٍ مِنْ مُعْجَزَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ إِلَّا وَبَيَّنَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِثْلَهَا فِي يَدِ قَائِمِنَا لِإِتْمَامِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ الْأَعْدَاءِ»<sup>(1)</sup> امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ معجزه ای از معجزات انبیاء الهی و اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست مگر اینکه خداوند همانند آنها را به دست قائم ما علیهم السلام ظاهر میکند تا حجت بر دشمنان تمام شود.

بنابراین در روایات متعددی به معجزات امام مهدی علیه السلام اشاره شده است به عنوان نمونه به مواردی اشاره میگردد:

ص: 106

---

1- إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 5، ص 328 ومعجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج 3، ص 380، ح 931.

«وَلَا تَزُولُوا عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ فَتَذَمُّوا [فَتَذَمُّوا] غِبَّ أَعْمَالِكُمْ؛ أَلَا فَتَمَسَّكُوا مِنْ إِمَامِ الْهُدَى بِمُعْجَزَتِهِ، وَخُذُوا مَنْ يَهْدِيكُمْ وَلَا يُضِلُّكُمْ» (1).  
 امام علی علیه السلام فرمود: از صاحب این امر منحرف نشوید! چراکه دچار بدی رفتارتان خواهید شد. آگاه باشید! کسی که به اعجاز امام هدایتگر تمسک کند و هدایتش را دریابد، گمراه نمی شود.

سید حسنی در مواجهه با امام دوازدهم علیه السلام عرض خواهد کرد:

«هَلْ عَدَدَكَ آيَةً أَوْ مُعْجَزَةً أَوْ عِلْمًا؟ فَيَنْظُرُ الْمَهْدِيُّ إِلَى طَيْرٍ فِي الْهَوَاءِ فَيَوْمِي إِلَيْهِ فَيَسَّ قَطُ فِي كَفِّهِ فَيَنْطِقُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَيَسَّ هُدً لَهْ بِالْإِمَامَةِ» (2) آیا دلیل یا معجزه یا نشانه ای داری؟ امام علیه السلام به آسمان نگاه می کند و به پرندۀ ای اشاره کرده و در دست ایشان می نشیند و به قدرت خداوند با حضرت سخن گفته و به امامت حضرت شهادت می دهد.

روایت سوم سید حسنی باری دیگر عرض خواهد کرد:

«فَعَدَدَ ذَلِكَ يَقُولُ الْحَسَنِيُّ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَقْضِ مَا قَدْ رَأَيْتَهُ، وَالَّذِي أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْرِزَ هِرَاوَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي هَذَا الْحَجَرِ الصُّلْبِ، وَتَسْأَلَ اللَّهُ أَنْ يُنْبِتَهَا فِيهِ، وَلَا يُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَرَى أَصْحَابَهُ فَضَلَّ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ حَتَّى يُطِيعُوهُ وَيُبَايِعُوهُ، فَيَأْخُذُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ الْهِرَاوَةَ فَيَغْرِزُهَا فَتَنْبُتُ فَتَعْلُو وَتَفْرَعُ وَتُورِقُ حَتَّى تَظِلَّ عَسْكَرَ الْحَسَنِيِّ وَعَسْكَرَ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ:

1- المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص 404

2- الزام الناصب، ج 2، ص 168.

اللَّهُ أَكْبَرُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَدَّ يَدَكَ حَتَّى أَبَايَعَكَ، فَيَبَايِعُهُ الْحَسَنُ نَبِيٌّ وَ سَائِرُ عَسَاكِرِهِ، إِلَّا أَرْبَعَةَ آلَافٍ مِنْ أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ وَ مُسَوِّحِ الشَّعْرِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزَّيْدِيَّةِ - فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ: مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ. (1) در این هنگام حسنی می گوید: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! کاری انجام بده تا مشاهده شود. آنچه از شما میخواهیم این است که چوب دستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به این سنگ سخت بزیند و از خدا بخواهد که در آن چیزی برویاند. البته سید حسنی این درخواست را به این علت انجام می دهد تا یارانش فضل امام مهدی علیه السلام را ببینند و از او اطاعت کرده و بیعت کنند. آنگاه مهدی علیه السلام عصا را میگیرد و آنرا بر بالای سنگ سختی نصب می کند و آن عصا فوراً درخت بزرگی می شود بطوریکه بر تمام لشکریان حاضر سایه می افکند، در آنوقت سید حسنی می گوید: الله اکبر، یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را دراز کنید تا با شما بیعت کنم، پس سید حسنی، و تمام لشکریان او با آن حضرت بیعت می نمایند، مگر چهار هزار نفر که قرآن هائی در گردن دارند و عباهای پشمینه پوشیده اند و معروف به (زیدیه) می باشند، که این عده از بیعت با حضرت امتناع می ورزند، و می گویند: این کار جزیک سحر بزرگ چیز دیگری نیست.

روایت چهارم

«... وَ الْخَلْفُ مُحَمَّدٌ يُخْرَجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ عَلَى رَأْسِهِ غَمَامَةٌ بَيْضَاءُ تُظِلُّهُ مِنَ الشَّمْسِ، يُنَادِي بِلِسَانٍ فَصِيحٍ يُسْمِعُهُ الثَّقَلَيْنِ وَ الْخَافِقَيْنِ، وَ هُوَ

ص: 108

---

1- مختصر البصائر، ص 433-458 و بحار الأنوار، ج 53، ص 7 و ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج 3، ص 216 و الزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج 2، ص 211.



الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلِئَتْ جَوْرًا. (1) امام صادق عليه السلام می فرماید: و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام م ح م د علیه السلام است که در آخر الزمان خروج می کند، بالای سر ایشان ابری سفید سایه افکننده و همواره با صدایی آشکارا، بطوری که کم شنوایان نیز بشنوند ندا میدهد؛ او مهدی آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که زمین را از عدل و داد پر میکند بعد از آن که از ستم پر شده است.

روایت پنجم

«إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَهَرَ بِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَاتَمِ سُلَيْمَانَ وَحَجَرِ مُوسَى وَعَصَاهُ. ثُمَّ يَأْمُرُ مُنَادِيَهُ فَيُنَادِي أَلَا لِيَحْمِلَ رَجُلٌ مِنْكُمْ طَعَامًا وَلَا شَرَابًا وَلَا عَلْفًا فَيَقُولُ أَصْحَابُهُ: إِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَقْتُلَنَا وَيَقْتُلَ دَوَابَّنَا مِنَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ فَيَسِيرُ وَيَسِيرُونَ مَعَهُ فَأَوَّلُ مَنْزِلٍ يَنْزِلُهُ يَصْدُرُ مِنَ الْحَجَرِ فَيَنْبِغُ مِنْهُ طَعَامٌ وَشَرَابٌ وَعَلْفٌ فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ وَدَوَابُّهُمْ حَتَّى يَنْزِلُوا النَّجْفَ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ» (2) امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم ظهور کند، با پرچم رسول خدا و انگشتر سلیمان و سنگ و عصای موسی ظهور خواهد کرد. سپس منادی او به فرمان آن حضرت ندا می دهد: فردی از شما غذا و آب و علف با خود حمل نکند. پس یارانش می گویند: او قصد دارد ما و چهارپایان ما را بر اثر گرسنگی و تشنگی هلاک کند. پس او حرکت میکند و آنها نیز با او حرکت می کنند. پس در اولین منزلی که آن حضرت فرود می آید، آن سنگ را (به زمین) می زند، پس غذا و آب و علف از آن بیرون

ص: 109

1- الأما لي (للطوسي)، ص 292 و كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج 2، ص 470.

2- الغيبة النعماني، ص 238.

می آید و یاران و حیوانات آنان از آن می خورند و می نوشند (وضع به همین منوال است) تا به نجف پشت کوفه می رسند.

نتیجه کلی اینکه؛ شناخت اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مبتنی بر ارائه دو نوع علائم و ودایع است که برخی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان نشانه اولیه و برخی دیگر از جانب خداوند متعال به عنوان نشانه ثانویه می باشد. هر کدام از این علائم می تواند به عنوان شرط لازم بوده و مجموع آنها شرط کافی برای تشخیص وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حساب می آیند.

پرسش های درس

1. نشانه ها و ودایع خداوند متعال را نام ببرید.
2. شاخصه علم ودیعه داده شده به اوصیاء چیست؟
3. ارتباط بین تکلم به زبان های مختلف با اثبات وصایت چیست؟
4. دو نمونه از معجزات امام مهدی علیه السلام نام ببرید.
5. معجزه ادعایی احمد بصری را تشریح کنید.

ص: 110





از جمله روایاتی که درباره ماجرای وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گزارش شده، روایتی از کتاب غیبت طوسی رحمه الله علیه می باشد که با مضمون خطبه غدیر و سایر روایات مربوط به ماجرای وصیت و همچنین با هیچکدام از روایات متواتر در خصوص عدد و اسامی اوصیاء علیهم السلام سازگاری نداشته و عدد اوصیاء را 24 تن معرفی کرده است. این روایت؛ مستمسک احمد بصری برای اثبات وصایت برای مهدیین است. در این روایت آمده است:

خبر داد به ما جماعتی از ابي عبد الله حسين بن علي بن سفیان بزوفری از علی بن سنان موصلی عدل از علی بن حسین از أحمد بن محمد بن خلیل از جعفر بن أحمد مصری از عمویش حسن بن علی از پدرش از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از پدرش امام زین العابدین علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام از پدرش امیر المومنین علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شبی که وفاتش در آن واقع شد، به علی علیه السلام فرمود: ای ابالحسن، کاغذ و دواتی بیاور. پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وصیت خود را املاء فرمود تا این که بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام می باشند و بعد از آنها دوازده مهدی هستند. پس تو یا علی اولین از دوازده امام می باشی... و تو پس از من

خليفة من براتم هستی، هرگاه وفات رسید، به پسر حسن که بخشنده است واگذار کن، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسر حسین شهید زکی مقتول واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی ذی الثنات (فردی که اعضای سجده او در اثر کثرت سجود پینه بسته) واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد باقر واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش جعفر صادق واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش موسی کاظم واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی رضا واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد تقی که ثقه است واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی ناصح واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش حسن فاضل واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد مستحفظ از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، واگذار نماید، پس آنها دوازده امام هستند. سپس بعد از او دوازده مهدی می باشند. هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش مهدی اول واگذار کند، برای او سه اسم است. یک اسمش مانند اسم من و اسم دیگرش اسم پدر من است، و آنها عبد الله و احمد هستند، و نام سوم مهدی است. و او اولین مومن است (1).

ص: 114

1- أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُهَيْبَانَ الْبَرْزَوِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيِّدِ الْمَوْصِلِيِّ الْعَدَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلِيلِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَصْرِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الزُّكِيِّ الشَّهِيدِ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ أَحْضِرْ صَحِيفَةً وَدَوَاهَ فَأَمَلَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ. فَقَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا، وَ مِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَيْ عَشَرَ الْإِمَامِ، سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى، وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ الصَّدِّيقِ الْأَكْبَرِ، وَ الْفَارُوقِ الْأَعْظَمِ، وَ الْمَأْمُونِ، وَ الْمَهْدِيِّ، فَلَا تَصْلُحْ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ. يَا عَلِيُّ: أَنْتَ وَصِيِّي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَيْثُمْ وَ مَيْتِهِمْ، وَ عَلَى نِسَائِي فَمَنْ تَبَّهَتْ لِقَيْتِي عَدَاءً، وَ مَنْ طَلَّقَتْهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا، لَمْ تَرْنِي وَ لَمْ أَرَهَا فِي عَرَصَةِ الْقِيَامَةِ، وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي. فَإِذَا حَضَرَ رَتْكَ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوَصُولِ. فَإِذَا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الزُّكِيِّ الْمَقْتُولِ. فَإِذَا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّنَاتِ عَلِيٍّ. فَإِذَا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ. فَإِذَا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي جَعْفَرِ الصَّادِقِ. فَإِذَا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي مُوسَى الْكَاطِمِ. فَإِذَا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي عَلِيِّ الرِّضَا. فَإِذَا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي مُحَمَّدِ الثَّقَفِيِّ. فَإِذَا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي عَلِيِّ النَّاصِحِ. فَإِذَا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْفَاضِلِ. فَإِذَا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفِظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا. ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرَ رَتْهُ الْوَفَاءُ) فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَيَّ إِلَى ابْنِي أَوَّلِ الْمَهْدِيِّينَ، لَهُ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءُ، اسْمٌ كَاسْمِي، وَ اسْمٌ أَبِي وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ، وَ الْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ وَ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» الغيبة طوسی، ح 111.

با صرف نظر از اینکه تمامی روایات موسوم به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، رونوشت و گزارشی ناقص از ماجرای مربوط به وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و نمی توانند به عنوان وصیتنامه آن حضرت تلقی شوند، اما با این وجود؛ به جهت آنکه روایت فوق، مورد سوء استفاده احمد بصری قرار گرفته و خود را مصداق خارجی «احمد» مذکور در روایت می داند، سند و دلالت آن مورد کند و کاش قرار می گیرد.

### دیدگاه علماء شیعه

اکثریت قریب به اتفاق در بین علمای شیعه همچون؛ علامه طبرسی (548 ه. ق)، علامه علی بن عیسی الأربلی (639 ه. ق)، علامه علی بن یونس عاملی بیاضی (877 ه. ق)، شیخ حر عاملی (1104 ه. ق)، علامه مجلسی (1110 ه. ق)، علامه علی اکبر نهاوندی (1278 ه. ق)، علامه سید عبدالله شبر (1342 ه. ق)، در مواجهه با روایت مذکور در کتاب غیبت طوسی رحمه الله علیه، دلالت یا مفاد آن را مقطوع ندانسته و آن را مخالف مشهور معرفی کرده اند. به برخی از آراء و نظریات مورد نظر اشاره میگردد:

1. علامه أبوعلی فضل بن حسن طبرسی رحمه الله علیه گفته است: « روایات صحیحہ ای

در دست است که پس از دولت امام مهدی علیه السلام دولت دیگری نخواهد بود، مگر روایتی که در خصوص جانشینی فرزند ایشان است (ان شاء الله). در حالی که این روایت قطعی الصدور و الاثبات نیست»<sup>(1)</sup>.

2. علامه علی بن عیسی الأربلی رحمه الله علیه آورده است: «بعد از دولت قائم علیه السلام هیچ دولتی نیست مگر در روایتی که در خصوص حکومت فرزند آن حضرت آمده است. و حال آنکه این روایت قطعی الصدور و الاثبات نیست»<sup>(2)</sup>.

3. علامه علی بن یونس بیاضی عاملی رحمه الله علیه گفته است: «روایت دوازده مهدی بعد از دوازده امام جزو روایات شاذه است و این روایت با تمامی روایات صحیح السند و متواتر مشهور مخالفت دارد<sup>(3)</sup>. زیرا طبق این روایات، بعد از دولت قائم علیه السلام دولت دیگری نخواهد بود»<sup>(4)</sup>. ایشان در ادامه آورده است: «هَذِهِ الرَّوَايَةُ أَحَادِيَةٌ تُوجِبُ ظَنًّا وَ مَسْأَلَةُ الْإِمَامَةِ عِلْمِيَّةٌ». حدیث وصیت جزو اخبار واحد بوده و افاده ظن می کند در حالیکه مسأله امامت باید با احادیث قطع آور و مفید علم به اثبات برسد.

4. علامه مجلسی رحمه الله علیه پس از ذکر چند خبر در خصوص مهدیین بعد از

ص: 116

---

1- إعلام الوری، ج 2، ص 295.

2- كشف الغمة في معرفة، ج 2، ص 467.

3- به عنوان نمونه؛ امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به سوی جن و انس فرستاد و پس از او 12 وصی قرارداد که برخی از ایشان گذشته و برخی باقی مانده اند و نسبت به هر وصی، سنت و روش خاصی جاری شد (چنانچه امام حسن صلح فرمود و امام حسین جنگید و امام صادق علیه السلام نشر علم فرمود) و اوصیائی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند به روش اوصیاء عیسی هستند (از لحاظ شماره یا ستم دیدن از دشمنان) و دوازده نفرند. کافی، ج 1، ص 532، ح 10.

4- الصراط المستقیم، ص 186.



ائمه اثني عشر عليهم السلام و همچنين حديث موسوم به وصيت در كتاب شيخ طوسي رحمه الله عليه، ميفرمايد: «اين خبر مخالف با مشهور است».(1)

5. شيخ حر عاملی رحمه الله عليه در توضیح این روایت آورده است: «واضح است که احادیث دوازده مهدی پس از دوازده امام علیه السلام، به جهت نادر و شاذ بودنشان موجب قطع و یقین نشده و با سایر روایات متواتر تعارض آشکاری داشته(2) و بالجمله محل توقف می باشد».(3)

همانطور که اشاره شد؛ بسیاری از علمای شیعه، این روایت را مخالف مشهور دانسته و آن را به عنوان خبر شاذ و نادر معرفی کرده اند. با این حال حکم خبر شاذ و نادر از منظر اهل بیت عليهم السلام حائز اهمیت است که به یک نمونه اشاره میگردد:

امام صادق علیه السلام به عمر بن حنظله فرمودند: «حکم ما را از آنکه مورد اتفاق است دریاب و آن کدام که شاذ و نایاب بوده و در بین اصحاب مشهور نیست را ترک کن. پس آنچه مورد اتفاق و مشهور باشد شکی در آن نیست».(4)

### بررسی صدور روایت

احمد بصری در دفاع از قطعی الصدور بودن حدیث موسوم به وصیت گفته است:

«در باور شیعیان، اثبات صحت سند روایت؛ به معنای قطعی بودن صدور آن

ص: 117

1- بحار الانوار، ج 53، ص 150.

2- الايقاظ من الهجعة في البرهان على الرجعة، ص 368.

3- الفوائد الطوسية، فائده 37، ص 115.

4- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصَمِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ... فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَيُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ». كافي، ج 1، ص 67 و 68، باب اختلاف الحديث، ح 10.

از معصوم علیه السلام نیست، بلکه نهایت چیزی که از سند روایت به دست می آید، گمانه زنی در خصوص صدور روایت است که آن هم در فقه معمول بوده و در عقاید چنین نیست. لذا مسأله صحت سند در مباحث اعتقادی اصالت ندارد و آنچه در آن شرط می شود، علم و یقین به محتوای روایت است که از معصوم صادر گردیده باشد. و این یقین با صحت سند حاصل نمی شود. بلکه یقین با دو طریق «تواتر و قرائن صحت» حاصل می شود. و موضوع روایت وصیت نیز اعتقادی است و باید با این دو روش مورد بررسی قرار گیرد. روایت وصیت متواتر معنوی است و با قرائن نیز تایید می شود. نتیجه اینکه همانا روایت وصیت قطعی الصدور از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا دارای تواتر معنوی بوده و با قرائن تقویت شده است. مهم ترین قرائن عبارتند از: موافقت با قرآن، موافقت با سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او. این روایت با تایید خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام از تایید علم رجال بی نیاز می گردد»(1).

در پاسخ به این سخن گفته می شود:

اولا احمد بصری با فرار از «علم رجال» به آغوش «علم درایة» افتاده و سعی بر آن دارد تا با استفاده از اصطلاحات علم درایة، همچون؛ متواتر و قرائن صحت و...، مشکل حدیث وصیت را حل کند. این درحالی است که؛ ادله احمد بصری

ص: 118

---

1- الثابت عند القوم ان اثبات سند روایة، ما لا یعني اثبات قطعیه صدورها بل غاية ما یفیده السند الصحیح هو ظنیة الصدور المعمول بها فی الفقه دون العقائد... إذن فمسألة صحة السند لیست أمرا جوهریا فی العقائد لأن العقائد یشرط فیها العلم أي القطع والجزم، وهذا لا یحصل من صحة السند كما تقدم، بل یحصل القطع والجزم بطریقین رئیسین هما (التواتر) و (قرائن الصحة)،.... وروایة الوصیة موضوعها عقائدی كما لا یخفی، وبذلك لا بد أن نسلك الطرق التي تثبت... روایة الوصیة متواترة معنی و محفوفة بعدة قرائن تفیید... والنتیجة أن روایة الوصیة قطعیه الصدور عن النبی محمد صلی الله علیه وآله و سلم التواتر معناها ولا حتفانها بعدة قرائن أهمها موافقتها للقرآن الکریم والسنة المطهرة للنبی محمد ولأهل بیته الأطهار وبذلك فهي مستغنیة عن تزکیة علم الرجال بتزکیة الله ورسوله والأئمة الأطهار علیهم السلام. الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، احمد الحسن، ص 4.

برای بدعت بودن علم رجال(1)، به طریق اولی به علم درایه نیز وارد است، زیرا این علم از ابداعات علمای شیعه بوده و ظاهراً اولین کتاب تألیف شده در این باره، کتاب «الدراية» نوشته زین الدین عاملی جبعی(م 911 ه. ق) معروف به شهید ثانی رحمه الله علیه است(2). لذا قبل از استفاده از علم درایه برای اثبات قطعی الصدور بودن حدیث وصیت، باید این مسأله را حل کند که چرا علم رجال را به بهانه اینکه علم اهل بیت علیهم السلام نیست کنار گذاشته است اما از علم درایه که یقیناً از ابداعات علمای اسلام است استفاده میکند!

ثانیا قاعده پیشنهادی احمد بصری با اخبار آحاد(3) اعتقادی سازگاری نداشته و قرائن صحت و تواتر معنوی(4) نیز درباره اخبار آحاد اعتقادی راهی ندارند. به عنوان نمونه: روایاتی که درباره عذاب فلان عمل در جهنم، ثواب فلان عمل در بهشت، اولین گروهی که وارد بهشت می شوند و... صادر شده اند، که اغلب آنها خبر واحد بوده و با قاعده احمد بصری قابلیت کسب یقین ندارند. لذا می توان در این موارد قائل به حجیت خبر واحد باشیم که در این صورت ناچار به بررسی

ص: 119

---

1- احمد بصری علم رجال را بدعت و ساخته دست علمای شیعه دانسته و آن را علم اهل بیت علیهم السلام نمی داند. الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص 7.

2- البته برخی جمال الدین أحمد بن طائوس حلی (م 673 ه. ق) را به دلیل نگارش کتاب «حل الاشکال في معرفة الرجال» و برخی دیگر قطب الدین راوندی (م 573 ه. ق) نویسنده رساله «في بيان احوال احاديث اصحابنا» را نخستین اثر شیعه در درایه الحدیث دانسته اند.

3- احادیثی که راویان آن در تمامی طبقات، به حد تواتر نرسیده باشد را خبر آحاد نامیده اند. خبر واحد به تنهایی مفید علم نیست، بلکه به انضمام قراین دیگری می توان حجیت آن را ثابت نمود. از این رو اگر روایتی در چندین طبقه به مرز تواتر رسیده ولی در یک طبقه، به مرز تواتر نرسیده باشد، واجد شرایط تواتر نبوده، خبر واحد به حساب می آید. علم الدراية المقارن، دکتر سید رضا مؤدب، ص 40

4- تواتر معنوی آن است، که یک مطلب با الفاظ گوناگون تاحدی نقل شده و موجب یقین شود که احتمال کذب در آن راه نداشته باشد؛ مانند شجاعت علی علیه السلام به نحوی که تمامی راویان، شجاعت او را نقل کرده اند؛ اگرچه عبارات آن ها مختلف است.

سندی خواهیم بود. بنابراین قاعده احمد بصری در خصوص روایات اعتقادی کلیت ندارد.

ثالثاً بررسی و اطمینان از صحت سند احادیث در تمامی ابواب و موضوعات، اعم از فقهی و اعتقادی، مسأله ای معقول و مقبول است. لذا با توجه به حساسیت و اهمیت روایات اعتقادی نسبت به روایات فقهی، بایستی سند این دسته از روایات با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گرفته و از این رهگذر، راه انحراف در اعتقادات را مسدود نمود. بنابراین، بررسی سندی احادیث اعتقادی شرط لازم است، اما هرگز به عنوان شرط کافی برای تشخیص صحت روایت لحاظ نمی گردد.

رابعاً اصول اعتقادی در اسلام صرفاً بر اساس تواتر لفظی به دست آمده و تواتر معنوی در مقام اثبات این اصول نیست. زیرا اصل اعتقادی در صورتی محقق می شود که تکرار به لفظ، تا حدی باشد که بتواند آن را در ردیف ضروریات دین قرار دهد. لذا در صورتی که این تکرار به لفظ تا حدی کم باشد که برای اثبات آن به تواتر معنوی نیاز داشته باشیم، نمی توان آن را یک اصل اعتقادی دانست.

خامساً تواتر ادعایی احمد بصری در خصوص حدیث موسوم به وصیت قابل دفاع نیست. زیرا هیچ سندی در دست نیست که در یک روایت به تمامی محتوای حدیث مذکور اشاره کرده و یا اینکه چند روایت متفاوت با بخش های مختلف حدیث موسوم به وصیت مطابقت داشته باشد. لذا با این حساب تواتر معنوی آن مورد پذیرش نبوده و نهایت چیزی که می توان برای آن اثبات کرد، تواتر معنوی برای بخشی از حدیث است و باقی آن در حد تواتر نمی باشد. بنابراین محتوای حدیث موسوم به وصیت را به پنج بخش تقسیم کرده و تواتر معنوی هر کدام مورد بررسی قرار میگیرد:

الف. يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا

تنها ترین بخش حدیث که دارای تواتر لفظی و معنوی می باشد، بخش آغازین حدیث است که اشاره به عدد ائمه معصومین علیهم السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده است. لذا روایات متعددی در دست هستند که هر دو نوع تواتر را برای عدد ائمه علیهم السلام ثابت میکنند که به دو نمونه اشاره میگردد:

1. عَنْ رَزِينِ بْنِ حُبَيْشٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا تَسَدُّ عَهْدَهُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي» (1). همانا این امر را پس از من؛ دوازده امام به عهده می گیرد، نه تن از نسل حسین علیه السلام که خداوند علم و فهم مرا به آنان عطا کرده است.

2. عَبْدُ الْعَزِيزِ الْقُرَاطِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «الْأئِمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اثْنَا عَشَرَ نُجَبَاءُ مُفَهَّمُونَ مَنْ تَقَصَّ مِنْهُمْ وَاحِدًا أَوْ زَادَ فِيهِمْ وَاحِدًا خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ» (2). تعداد امامان بعد از نبی ما صلی الله علیه و آله و سلم دوازده تن است که همگی آنان نجیب و تفهیم شده هستند، هرکس که یکی از آنان را کم و یا زیاد کند، از دین خدا خارج شده و از ولایت ما چیزی را بهره نبرده است.

ب. وَ مَنْ بَعَدَهُمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا

مسأله مهدیین پس از امام دوازدهم علیه السلام هیچگاه به عنوان اعتقاد شیعه مطرح نبوده است. البته لفظ و مضمون این عبارت با پنج روایت دیگر مطابقت

ص: 121

1- كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص 165.

2- الإختصاص، ص 233.

1. در کتاب الغيبة شيخ طوسی رحمه الله عليه آمده است: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ «يَا أَبَا حَمْزَةَ إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» (1) ای ابا حمزه! همانا از میان ما، بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی از فرزندان امام حسین علیه السلام خواهد بود.

این روایت از یازده مهدی پس از قائم علیه السلام سخن به میان آورده که همگی از نسل امام حسین علیه السلام بوده و دلالتی بر این ندارد که آنان از نسل امام مهدی علیه السلام بوده باشند، چنانچه مهدیین مذکور از نسل امام دوازدهم علیه السلام باشند، دلالتی بر این ندارد که آنان را از اولاد امام حسین علیه السلام معرفی فرماید و بایستی حدیث مذکور با عبارت «من ولده» ثبت می گردید. لذا ممکن است این مهدیین از سادات حسینی و از اولاد امام حسین علیه السلام باشند.

2. در کتاب مختصر البصائر به نقل از نویسنده کتاب منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة (2) آورده است: وَ مِمَّا رَوَاهُ لِي وَ رَوَيْتُهُ عَنْ السَّيِّدِ الْجَلِيلِ الْمُؤَفَّقِ السَّعِيدِ بَهَاءِ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحُسَيْنِيِّ أَسْعَدَهُ اللَّهُ بِتَقْوَاهُ وَ أَصْلَحَ أَمْرَ دُنْيَاهُ وَ أَخْرَاهُ رَوَاهُ بِطَرِيقِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَيَادِيِّ ، يَرْفَعُهُ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ عَقْبَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (3) همانا

ص: 122

1- غيبت طوسی، ص 478

2- ومما جازلی روایتہ أيضا عن أحمد بن محمد الایادی ، يرفعه إلى علي بن عاقبة ، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام: إن منا بعد القائم (عليه السلام) اثنا عشر مهديا من ولد الحسين عليه السلام. منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة (عليه السلام)، ص 354.

3- مختصر البصائر، ص 165.

از میان ما، بعد از قائم علیه السلام دوازده مهدی از فرزندان امام حسین علیه السلام خواهد بود.

در این روایت نیز، مهدیین را از فرزندان امام حسین علیه السلام معرفی کرده است که توضیح آن در روایت قبلی گذشت.

3. در کتاب الاصول الستة عشر آمده است: جَعْفَرٌ، عَنْ ذَرِيحٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَيْمَةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ ... «إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الرَّسُولِ سَبْعَةَ أَوْصِيَاءَ أَيْمَةٌ مُفْتَرَضَةٌ طَاعَتُهُمْ، سَابِعُهُمُ الْقَائِمُ... ثُمَّ بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ»<sup>(1)</sup>. همانا از میان ما بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هفت وصی است که تمامی آنان امام واجب الطاعة هستند، هفتمین آنان قائم آنان است، سپس بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهد بود.

این روایت بدون ذکر سند در کتاب مذکور ثبت شده است. اشکال اصلی این روایت این است که به تصریح این روایت، مراد از قائم، امام کاظم علیه السلام بوده و پس از ایشان یازده مهدی از فرزندان امام کاظم علیه السلام را معرفی کرده است. لذا بر اساس باور مسلم ما این روایت اساساً برخلاف اعتقادات شیعه است. لذا احمد بصری نمی تواند به این روایت استناد کرده و خود را اولین مهدی بداند، چراکه در این صورت بایستی همزمان با امام رضا علیه السلام می آمد نه الان!

4. در کتاب شرح الاخبار آمده است: وعن علي بن الحسين عليه السلام، أنه قال: «يَقُومُ الْقَائِمُ مِنَّا ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُ إِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا»<sup>(2)</sup> قائم از ما قیام میکند، پس از او دوازده مهدی خواهد بود.

ص: 123

---

1- الاصول الستة عشر، ص 268.

2- شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج 3، ص 400.

این روایت بدون ذکر سند، در کتاب قاضی نعمان مغربی(1) آمده است که در آن از دوازده مهدی پس از قائم علیه السلام سخن گفته شده و در خصوص نسب آنان مطلبی ذکر نشده است.

5. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالَاتِنَا وَ مَعْرِفِهِ حَقًّا(2)

ابی بصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! همانا من از پدرت شنیدم که فرمود: بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمود: بله پدرم فرمود دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام، ولکن آنان قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به پیروی و معرفت حق ما دعوت میکنند.

در این روایت از دوازده مهدی پس از دوازده امام علیه السلام سخن به میان آمده و علاوه بر آن به امام نبودن آنان تصریح شده و سخنی از نسب ایشان نیز به میان نیامده است.

قابل توجه اینکه با وجود پنج حدیث که حتی در عدد و نسب و جایگاه مهدیین با یکدیگر متفاوت هستند، چگونه می توان ادعای تواتر معنوی برای بخش دوم حدیث موسوم به وصیت کرد و حال آنکه در تواتر معنوی بایستی یک

ص: 124

---

1- ابوحنیفه، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی، از دانشمندان بزرگ فرقه اسماعیلیه در آغاز پیدایش آنان به شمار می آید. پدر او از علمای بزرگ اهل تسنن و پیرو مذهب مالکی بود و روایات فراوانی را روایت کرده است. نعمان در آغاز پیرو مذهب مالکی بود ولی بعداً تغییر مذهب داده و شیعه شد، اما در سلک فرقه اسماعیلیه درآمد و اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام را امام غائب دانست.

2- کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 358.



مطلب با الفاظ گوناگون تا حدی نقل شده و موجب یقین شود که احتمال کذب در آن راه نداشته باشد؛ مانند شجاعت علی علیه السلام که تمامی راویان، شجاعت او را با الفاظ و عبارات مختلف نقل کرده اند.

البته ناظم العقیلی در کتاب «الاربعون حدیثا فی المهديین و ذریة القائم» سعی بر آن دارد تا با گردآوری روایات و ادعیه مربوط به ذریه امام دوازدهم علیه السلام در کنار این چهار حدیث مهدیین، تواتر روایات مهدیین پس از قائم علیه السلام را اثبات کند، غافل از اینکه؛ اولاً با هیچکدام از روایات چهارگانه مهدیین فرزندی آنان برای امام دوازدهم علیه السلام ثابت نمی شود. ثانیاً روایات مربوط به ذریه حضرت هیچ ارتباطی با مهدیین ندارد و در هیچ روایتی ذریه حضرت به عنوان مهدیین معرفی نشده اند تا از این رهگذر بتوان به یک قدر متیقنی دست یافت. ثالثاً ادعیه و روایات مربوط به ذریه حضرت، نفیاً و اثباتاً چیزی را به عنوان فرزند داشتن حضرت در حال حاضر ثابت نمی کند و بر اساس آن ادعیه حکم به فرزند داشتن ایشان در حال حاضر و همچنین حکم به فرزند نداشتن آن حضرت داده نمی شود. البته روایاتی در دست می باشد که فرزند داشتن امام علیه السلام را نفی کرده اند، به عنوان نمونه

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَلِيمَانَ بْنِ رَشِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَرَّازِيِّ قَالَ: دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ عَلِيَّ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ إِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ فَقَالَ أَنَسِيَتْ يَا شَيْخُ أَوْ تَنَسَيْتَ لَيْسَ هَكَذَا قَالَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا قَالَ جَعْفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ إِلَّا الْإِمَامَ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ لَا عَقِبَ لَهُ فَقَالَ لَهُ

صَدَقَتْ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَكَذَا سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ» (1) علی بن ابی حمزه به محضر امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: آیا شما امام هستید؟ فرمود: بله! عرض کرد: همانا من از جد تو امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ امامی نیست مگر آنکه فرزندی داشته باشد. امام علیه السلام فرمود: آیا فراموش کردی شیخ یا خودت را به فراموشی زده ای؟! امام صادق علیه السلام چنین فرمود. ایشان فرمود: هیچ امامی نیست مگر آنکه برایش فرزندی است، مگر آن امامی که حسین بن علی پس از او خارج می شود (رجعت می کند). پس همانا او فرزندی ندارد. علی بن ابی حمزه گفت: تصدیق میکنم. من هم اینچنین از جد شما شنیدم. (2)

بنابراین احمد بصری باید بتواند به روایاتی استناد کند که توانایی اثبات متواتر (معنوی) بودن مهدیین بعد از قائم علیه السلام را داشته باشد و حال اینکه چنین روایتی وجود ندارد.

ج. فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاءُ فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ

بخش سوم حدیث موسوم به وصیت، مربوط به تسلیم خلافت، امامت و حکومت به فرزند امام دوازدهم علیه السلام است که باید توسط احمد بصری تواتر معنوی آن به اثبات برسد و حال آنکه در هیچ روایتی به این مسأله اشاره نشده و علاوه بر آن توسط علمای شیعه چنین چیزی را شاذ و مخالف مشهور دانسته اند که توضیح آن در بخش دیدگاه علماء شیعه» گذشت. ضمن اینکه

ص: 126

1- غیبت طوسی، ص 224

2- در بحث بررسی رجعت و ادعای احمد بصری، به اثبات رسیده است که امام حسین علیه السلام پس از امام دوازدهم علیه السلام رجعت خواهد فرمود.

شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب الغیبة نیز چنین باوری را مردود دانسته و مخالفت با آن را واجب دانسته است:

«فَأَمَّا مَنْ قَالَ إِنَّ لِلْخَلْفِ وَلَدًا وَ أَنَّ الْأَيُّمَةَ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ فَقَوْلُهُمْ يَفْسُدُ بِمَا دَلَّلْنَا عَلَيْهِ مِنْ أَنَّ الْأَيُّمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اثْنَا عَشَرَ فَهَذَا الْقَوْلُ يَجِبُ اطِّرَاحُهُ عَلَى أَنَّ هَذِهِ الْفِرْقَ كُلَّهَا قَدْ انْقَرَضَتْ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ لَمْ يَبْقَ قَائِلٌ يَقُولُ بِقَوْلِهَا» (1) اما چنانچه کسی گفته بود که امام دوازدهم علیه السلام فرزند داشته و تعداد ائمه به سیزده رسیده است، سخن باطل و فاسدی به زبان آورده است چرا که قبلا استدلال کردیم که ائمه علیهم السلام دوازده تن هستند. لذا رد این سخن باطل از واجبات است. بنا براین، الحمدلله تمامی این فرقه ها منقرض شده و هیچ قائل باقی نمانده است که به این سخنان معتقد باشد.

ضمن اینکه برخی از روایات، مسأله جانشینی فرزند حضرت را نفی کرده و معتقدین به این باور را مورد لعن قرار داده اند. به عنوان نمونه:

1. وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَدَّانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُولُ: ... يَا مُفَضَّلُ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسُ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ وَ اللَّهُ أَمْرُنَا أَنْوُرَ وَ أَبْيِنُ مِنْهَا وَ لِيُقَالُ الْمَهْدِيُّ فِي غَيْبَتِهِ مَاتَ وَ يَقُولُونَ بِالْوَلَدِ مِنْهُ وَ أَكْثَرُهُمْ يَجْحَدُ وَ لَادَتُهُ وَ كَوْنُهُ وَ ظُهُورُهُ أَوْلَيْكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّسُلِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» (2) مفضل بن عمر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ای مفضل! آیا این خورشید را می بینی؟ عرض کردم بله! فرمود: به خدا قسم امر ما روشن تر و آشکارتر از آن است. اما برخی خواهند گفت: مهدی در هنگام

ص: 127

1- غیبت طوسی، ص 228.

2- الهدایة الکبری، ص 360.

غیبتش وفات کرده و برخی می گویند: امامت با فرزندى از او است و بسىارى از آنان (عامه) تولد و بودن و ظهور او را انكار مى كنند. بر  
تمامى آنان لعنة خدا و ملائكه و رسولان و مردم باد.

د. فَلْيُسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ

در بخش چهارم از حديث، اولين مهدى از دوازده مهدى را همان فرزند امام دوازدهم عليه السلام دانسته است. اين درحالى است كه در  
هيچ روايتى از پنج روايت مربوط به مهديين بعد از قائم عليه السلام، به فرزندى مهدى اول يا ساير مهديين براى امام دوازدهم عليه السلام  
تصريح يا اشاره نشده است. لذا احمد بصرى به جهت اينكه بتواند تواتر معنوى اين بخش از روايت را اثبات كند، بايد به رواياتى كه به  
فرزند بودن مهدى اول اشاره دارند، اشاره كند، در حالى كه چنين روايتى وجود ندارد.

ه. هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ، وَ الْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ

بخش پايانى حديث موسوم به وصيت، اختصاص به نام هاى فرزند امام مهدى عليه السلام دارد. در اين عبارت؛ براى فرزند آن حضرت سه  
نام: عبدالله، احمد و مهدى معرفى شده است. احمد بصرى براى اثبات اينكه اين حديث داراى تواتر معنوى است، بايستى تواتر معنوى يا  
لفظى اسامى فرزندان حضرت را نيز اثبات كند درحاليكه هيچ روايتى مبنى بر معرفى فرزندان ايشان با اين سه اسم وجود ندارد. ضمن  
اينكه ظاهر اين روايت اشاره به آن دارد كه اين اسامى به عنوان اسم براى فرزند امام عليه السلام بوده و قابل تاويل نمى باشند. لذا در  
صورتى كه احمد بصرى بخواهد يكي از آنها را به تاويل ببرد، اولاً مرتكب خلاف ظاهر روايت

شده و ثانياً بایستی هر سه اسم را به تأویل برد که در این صورت چیزی برای او باقی نخواهد ماند.

نتیجه بحث اینکه؛ تواتر معنوی این روایت به نحو کلی و حتی به نحو جزئی مورد قبول نبوده و ادعای احمد بصری خلاف واقع است.

## قرائن صحت

مهم ترین قرینه ای که احمد بصری به عنوان دومین معیار تشخیص قطعی الصدور بودن حدیث موسوم به وصیت از آن یاد کرده است، موافقت حدیث با قرآن کریم است، که مورد بررسی قرار میگیرد:

ناظم العقیلى در کتاب دفاعا عن الوصية آورده است: «روایت وصیت با قرآن موافقت دارد ... و شاهد سخن اینکه قرآن کریم می فرماید:

«كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»<sup>(1)</sup>؛ بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی برجای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند؛ [این کار] حقی است بر پرهیزگاران.

این آیه تصریح به وجوب وصیت در هنگام مرگ دارد. لذا با توجه به اینکه هیچ روایتی غیر روایت مذکور در کتاب الغیبة طوسی برای وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب وفاتش نیست ...، بنابراین هر آنکس که این حدیث را رد کرده یا درباره آن شک کند، پس به تحقیق حکم به این داده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دستور خداوند برای وصیت مخالفت کرده است!<sup>(2)</sup>

ص: 129

1- بقره ، 180

2- دفاعا عن الوصية ، ص 15.

در پاسخ به این سخن گفته می شود:

اولا این آیه در خصوص وصیت به مال و میراث دنیوی بوده و شامل سایر امورات نمی شود. چنانچه آمده است:

وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمَا قَالَا - «الْخَيْرُ هَاهُنَا الْمَالُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - إِنَّ تَرَكَ خَيْراً لِّوَالِدَيْهِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِ الْمَعْرُوفِ - يَعْنِي مَالاً - فَإِذَا كَانَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْكَسْبَ وَ النَّصَرَ رُفَّ فَهُوَ مِمَّنْ فِيهِ خَيْرٌ» (1) امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: منظور از "خیر" در این آیه مال و ثروت است. لذا معنی آیه این است که اگر مالی داشته باشد وصیت کند و چنانچه از کسانی است که استطاعت کسب و تصرف در اموال داشته است، او همان کسی است که در او خیر و مالی است.

لذا نهایت چیزی که بر اساس این آیه از قرآن کریم اثبات می شود، وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اموال و لوازم شخصی است که بر اساس روایات معصومین علیهم السلام مساله ای پذیرفته شده است.

ثانیا بر اساس باور مسلم شیعه، وصیت محتضر واجب نبوده و چنانچه وصیتی از خود نداشته باشد، مورد عقاب الهی قرار نمی گیرد. ضمن اینکه این آیه از قرآن کریم، وصیت را مقید به متقین کرده و دلالت بر وجوب را سست نموده است، زیرا اگر وصیت واجب بود، مناسب تر آن بود که بفرماید: (حقاً علی المؤمنین)، و چون فرموده: «عَلَى الْمُتَّقِينَ»، معلوم می شود که این تکلیف، امری است که تنها تقوی باعث رعایت آن می شود و در نتیجه برای عموم مؤمنین

ص: 130

---

1- دعائم الإسلام، ج 2، ص 310 و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 16، ص 11 و جامع أحادیث الشيعة (للبروجردی)، ج 24، ص 650.

واجب نبوده، بلکه آنهایی که متقی هستند به رعایت آن اهتمام می ورزند(1).

ثالثاً محل بحث در این آیه از قرآن کریم، اصل وصیت کردن برای متقین است و هیچ دلالتی بر محتوای وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره مسأله امامت و وصایت ندارد. به عبارتی دیگر؛ با این آیه از قرآن کریم فقط اصل وصیت کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده و دلالتی بر محتوای آن ندارد.

رابعاً سخن ناظم العقیلی در خصوص اینکه هیچ روایتی درباره وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود ندارد، نادرست بوده و پیش از این، حدیث وصیت مذکور در کتاب سلیم بن قیس هلالی را به عنوان قدیمی ترین سند وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که نگدارنده از گمراهی است ذکر گردید(2). این سند علاوه بر قدمت، دارای امتیازات دیگری است که به آن اشاره میگردد:

1. قرآن کریم در خصوص وصیت محتضر، توصیه به اخذ دو شاهد عادل کرده است، چنانچه می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ»(3). این در حالی است که

ص: 131

1- الميزان في تفسير القرآن، ج 1، ص 439

2- «وَعَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَفَعَ الْكُتَيْبَ - سَمِعْتُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: الْأَنْسَاءُ أَلَّ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكُتَيْبِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَلَمْ يَخْتَلِفْ إِثْنَانٍ فَسَكَتُ حَتَّى إِذَا قَامَ مَنْ فِي الْبَيْتِ وَبَقِيَ عَلِيُّ وَفَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ ذَهَبْنَا نَقُومُ أَنَا وَ صَاحِبِي أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ، قَالَ لَنَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْلِسُوا. فَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ نَحْنُ نَسْمَعُ، فَأَبْتَدَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: «يَا أَخِي، أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَدُوُّ اللَّهِ أَتَانِي جَبْرِئِيلُ قَبْلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ سَأَمِرِي هَذِهِ الْأُمَّةَ وَ أَنَّ صَاحِبَهُ عَجَلَهَا، وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ قَضَى الْفُرْقَةَ وَ الْإِخْتِلَافَ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي، فَأَمَرَنِي أَنْ أَكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْكُتَيْبِ لَكَ، وَ أَشْهُدُ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ، أَدْعُ لِي بِصِدْقِيهِ فَأَتِي بِهَا. فَأَمَلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءُ الْأَيْمَةَ الْهَدَاهِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُهُ بِيَدِهِ. وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ»

کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج 2، ص 877.

3- ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که یکی از شما را [نشانه های] مرگ در رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فراخوانید. مانده، 106.

در وصیت مورد نظر احمد بصری، سخنی از دو شاهد عادل به میان نیامده، ولی در مقابل در وصیت نقل شده در کتاب سلیم بن قیس هلالی، سلمان و مقداد و ابوذر(1) را به عنوان سه شاهد عادل معرفی کرده است.

2. دلیل اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای نوشتن مطالبی بر روی لوح یا کتف، ممانعت از گمراهی امت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود. لذا باید در ابتدای حدیث وصیت، به این مسأله تصریح شده و آن را نگهدارنده از اختلاف و گمراهی معرفی کند تا از این رهگذر، محتوای آن را به عنوان «عاصم من الضلال» بپذیریم. با مراجعه به حدیث مذکور در کتاب سلیم بن قیس هلالی، عبارت مذکور در صدر روایت، با عنوان «أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكِتَابِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ إِثْنَانِ» (2) درج شده است. در حالی که در حدیث مورد استناد احمد بصری هیچ اشاره ای به این مسأله نشده است و بر این اساس محتوای آن به عنوان عاصم من الضلال نمی تواند باشد.

بنابراین، اصل و محتوای وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره اوصیاء علیه السلام با این آیه موافقت نداشته، بلکه بر اساس آیاتی همچون؛ «عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ» (3)

ص: 132

---

1- «وَأَشْهَدَ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةَ عَلَيْهِ». کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج 2، ص 877. «وَأَشْهَدَ عَلَيَّ ذَلِكَ ثَلَاثَةً زَهْطِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَأَبَا ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادَ...». الغيبة للنعمانی، ص 81 وابن عقده کوفی، احمد بن محمد، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ص 156 بحار الأنوار، ج 36، ص 277 و عوالم العلوم والمعارف والأحوال - الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام، ص 210 و...

2- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج 2، ص 877. همچنین در محاجه امیرالمؤمنین علیه السلام با طلحه که فرمود: «أَلَيْسَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حِينَ دَعَا بِالْكِتَابِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ بَعْدَهُ وَ لَا تَخْتَلِفُ». الغيبة للنعمانی، ص 81 وابن عقده کوفی، احمد بن محمد، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام ص 156 بحار الأنوار، ج 36، ص 277 و عوالم العلوم والمعارف والأحوال - الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام ص 210 و...  
3- توبه، 36.



محتوای حدیث موسوم به وصیت بر خلاف قرآن کریم می باشد. چنانچه در ذیل این آیه آمده است:

عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ لِي... «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا...» أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، الْخَلِيفَةُ الْحُجَّةُ (1) داود بن کثیر می گوید: به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم. ایشان به من فرمود... مراد از آیه «همانا تعداد ماه ها در نزد خداوند دوازده ماه است»، امیرالمؤمنین علی علیه السلام حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، علی علیه السلام، محمد علیه السلام، جعفر، موسی علیه السلام، علی علیه السلام، محمد علیه السلام، علی علیه السلام، حسن علیه السلام و فرزندش حجت علیه السلام است.

همچنین در روایتی دیگر آمده است:

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ، وَوَضَعَ يَدَهُ فِي يَدِهِ ابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ذَاتَ يَوْمٍ، وَوَضَعَ يَدَهُ فِي يَدِي هَكَذَا وَهُوَ يَقُولُ:... إِنَّ عِدَّتَهُمْ كَعِدَّةِ الشُّهُورِ قَالَ السَّائِلُ فَمَنْ هُمْ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي فَقَالَ أَوْلَهُمْ هَذَا وَآخِرُهُمْ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَؤُلَاءِ أَوْصِيَاءِي وَخُلَفَائِي وَائِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ (2) اصبغ بن نباته میگوید: یکی از روزها امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که دست پسرش حسن علیه السلام را گرفته بود فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست مرا اینچنین گرفته بود و می فرمود: همانا تعداد اوصیاء من به تعداد

ص: 133

1- غیبت نعمانی، ص 87.

2- إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 399.

ماه های سال است. در این هنگام پرسشگری پرسید: آنان چه کسانی هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستش را بر روی سر من نهاد و فرمود: اولین آنان این است و آخرینشان مهدی علیه السلام می باشد. اینان اوصیاء و خلفای من و ائمه مسلمین و سرپرست مؤمنین هستند.

نتیجه اینکه روایت موسوم به وصیت در کتاب الغیبة طوسی رحمه الله علیه دارای تواتر معنوی نبوده و قرائن مذکور نیز با مدعای اصلی مطابقتی ندارند. با این وجود دفاع احمد بصری از قطعی الصدور بودن روایت با دو روش «تواتر معنوی و قرائن صحت» نا کارآمد و واضح البطلان می باشد.

هرچند که احمد بصری به تصریح خود در کتاب «الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال» بررسی سندی را در خصوص روایات اعتقادی نپذیرفته است، اما با این وجود به جهت بیان سایر اشکالات این روایت، به بررسی سندی و دلالتی حدیث نیز پرداخته می شود:

### بررسی صحت روایت

احمد بصری در کتاب دلائل الصدق(1)؛ روایت موسوم به وصیت را صحیح دانسته و سعی بر اثبات شیعه بودن و وثاقت راویان آن را دارد. لذا جهت روشن شدن معنای صحیح(2) بودن روایت، به تعاریف مطرح شده از قدماء و متأخرین(3) امامیه اشاره شده و سپس بر این اساس، سند روایت بررسی می گردد:

ص: 134

---

1- دلائل الصدق، ص 25.

2- در اینجا واژه صحیح به معنای لغوی خود نیست که مقابل آن حدیث «نادرست» باشد، بلکه اصطلاحی است برای حدیثی که از بالاترین درجه اعتبار و ارزش برخوردار است.

3- علمای اسلام، از نخستین تا زمان قبل از قرن ششم هجری قمری را قدماء امامیه و از سید بن طاووس رحمه الله علیه و پس از ایشان را متأخرین امامیه می دانند.

از نظر قدماء امامیه، خبر صحیح، خبری است که صدور آن از معصوم علیه السلام، از هر راه ممکن ثابت شود(1). لذا مهم ترین قرائن صحت در نظر قدماء امامیه عبارتند از:

1. وجود آن روایت در چند اصل(2) از اصول اربعمائه(3).
2. تکرار آن روایت در یک اصل از اصول اربعمائه.
3. وجود آن روایت در یک اصل (بدون تکرار)، با این لحاظ که صاحب آن اصل از افراد قابل اطمینان و از اصحاب اجماع باشد(4).
4. آن روایت در یکی از کتاب های مورد اعتماد ائمه علیهم السلام، همچون کتاب فضل بن شاذان باشد(5).

ص: 135

- 1- مقیاس الهدایة، ج 1، ص 139
- 2- علامه بحرالعلوم رحمه الله علیه در تعریف اصل می نویسد: «اصل در اصطلاح محدثان شیعه به معنای کتاب مورد اعتمادی است که از کتاب دیگری گرفته نشده باشد. اصل به معنی مطلق کتاب نیست، زیرا گاهی در مقابل کتاب به کار می رود و گاه در مورد شخص واحدی گفته می شود؛ له اصل وله کتاب». رجال السید مهدی بحرالعلوم (فوائد الرجالية)، ج 2، ص 367.
- 3- اصول اربعمائه به 400 اثری می گویند که توسط اصحاب ائمه علیهم السلام نوشته شده بود. موضوع این مجموعه های حدیثی، کلمات ائمه علیهم السلام در موضوعات گوناگون بوده است.
- 4- أصحاب اجماع، اصطلاحی در علم رجال امامیه برای اشاره به گروه مشخصی از راویان است که از نظر عالمان رجالی در مرتبه بالایی از وثاقت قرار دارند. طبق نظر مشهور این افراد هجده نفرند که در شمار اصحاب امام باقر علیه السلام تا امام رضا علیه السلام هستند. تمام عالمان این افراد را موثق می دانند و برای آنان درجه بسیار بالایی از اعتبار قائل اند. أصحاب اجماع امام باقر علیه السلام عبارتند از: زرارة بن أعین، معروف بن خربوذ، برید بن معاویه، فضیل بن یسار، محمد بن مسلم، ابوبصیر اسدی. أصحاب اجماع امام صادق علیه السلام عبارتند از: جمیل بن دراج، عبد الله بن مسکان، عبدالله بن بکیر، حماد بن عثمان، حماد بن عیسی، ابان بن عثمان اصحاب اجماع امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام عبارتند از: یونس بن عبدالرحمن، فوان بن یحیی، ابن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن بن محبوب، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی. معرفه الرجال، کشی، ص 556.
- 5- عدة الاصول، ج 1، ص 384 و مقیاس الهدایة، ج 1، ص 139

با توجه به تعریف حدیث صحیح و بیان قرائن صحت حدیث از نظر قدماء امامیه، بایستی به این مسأله توجه داشت که حدیث موسوم به وصیت درد قالب هیچکدام از قرائن مطرح شده نبوده و در ردیف حدیث صحیح قرار نمی گیرد.

## متأخرین امامیه

از منظر علمای متأخر، حدیث صحیح دارای سه شرط اساسی است:

1. اینکه سند حدیث متصل به معصوم باشد،

2. تمامی راویان حدیث عادل باشند،

3. تمامی راویان حدیث امامی (اثنی عشری) باشند (1).

بر این اساس، صحت حدیث موسوم به وصیت بررسی می گردد تا ادعای احمد بصری از نگاه متأخرین نیز قضاوت گردد.

در کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمه الله علیه آمده است:

أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَرْزُوفِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانَ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلِيلِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمِصْرِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّقَنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الزُّكِّيِّ الشَّهِيدِ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ...»

ص: 136

سند حدیث با عبارت «أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ» آغاز شده است که در بیان شیخ طوسی رحمه الله علیه، افرادی همچون؛ ابوعبدالله غضائری، احمد ابن عبدون، ابوطالب ابن عرفه، ابوالحسن صفار و حسن ابن اسماعیل ابن اشناس که تماما در یک طبقه هستند این جماعت را تشکیل داده و مورد اعتماد شیخ رحمه الله علیه هستند.

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَفَرِيِّ:

بر اساس گواهی شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب رجال؛ این روای از علمای بزرگوار و مورد اعتماد شیعه است که دارای تألیفاتی همچون: کتاب الحج، ثواب الأعمال، أحكام العیید، الرد علی الواقفة، سیرة النبی و الأئمة علیهم السلام فی المشرکین می باشد(1). در بین انبوه روایاتی که از جناب بزوفری نقل شده است، تنها دو روایت از علی بن سنان موصلی العدل وجود دارد که شیخ طوسی رحمه الله علیه آن را در روایت حاضر با دو واسطه و در روایتی دیگر با چهار واسطه از موصلی العدل نقل روایت کرده است(2). لذا چنانچه این دو واسطه در روایت موسوم به وصیت حذف شده باشند، سند روایت مخدوش شده و روایت مرسله(3) خواهد شد. و این در حالی است که حتی اتباع احمد الحسن نیز احادیث مرسله را فاقد اعتبار و اعتماد میدانند. به عنوان نمونه گفته اند:

ص: 137

1- رجال الطوسی، باب ذکر أسماء...، باب الحاء، ص 423

2- وَأَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنِ الثَّلَعُكْبَرِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ الْإِيَادِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانَ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدْلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِيلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ زِيَادِ بْنِ مُسْلِمٍ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ سَلَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ رَاعِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... غيبت طوسی، ص 147.

3- حدیث مرسل: حدیثی است که دچار ارسال و حذفی اسناد باشد، اعم از این که همه راویان با شماری از آنان حذف شده باشند. مقابس الهدایة ج 1، ص 338.

«الرَّوَايَةُ الْمُرْسَلَةُ لَا يُعْمَلُ بِهَا بِأَيِّ حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ»<sup>(1)</sup>. روایت مرسله در هر صورت مورد عمل قرار نمی گیرد.

عَلِيُّ بْنِ سِنَانٍ الْمَوْصِلِيِّ الْعَدْلِ:

درباره این شخص، هیچ شناختی غیر از نام و نام پدر و یک لقب اختلافی در دست نبوده و در ردیف مجهولین به حساب آمده است. البته با توجه به لقب «العدل» احتمالاتی در خصوص سنی بودن وی داده شده است که به موجب این امر، از درجه اعتبار روایت کاسته می شود. حضرت آیت الله خوئی رحمه الله علیه در خصوص لقب این فرد می آورد: «بعید نیست که وی از اهل تسنن بوده و کلمه (العدل) نیز از القاب شغلی این شخص بوده باشد. زیرا کلمه عدل به کتاب در محکمه قضاوت اطلاق می شده است<sup>(2)</sup>. همچنین کلمه (العدل) در مشایخ شیخ صدوق رحمه الله علیه به عنوان لقب عامه و اهل سنت اطلاق شده است»<sup>(3)</sup>.

برخی از اتباع احمد بصری در صدد آن هستند تا با وصف «العدل»، صحیح العقیده بودن این راوی را اثبات کرده و شبهه سنی بودن وی را رفع کنند. این در حالی است که بسیاری از مخالفین مذهب تشیع در کتب رجالی یا حتی در سند روایات با عبارت «العدول» توصیف شده اند، در حالی که صحیح العقیده نیز نبوده و در گروه منحرفین هستند. به عنوان نمونه؛ کشی رحمه الله در کتاب رجالی

ص: 138

1- قراءة جديدة في رواية السمری ، ص 17.

2- علی بن سنان الموصلي العدل روى عن أحمد بن محمد الخليل الأملي الطبري وروى عنه الحسين بن علي البزوفري ، ثم إن كلمة العدل علی ما يظهر من ذكرها في مشايخ الصدوق قدس سره كان يوصف بها بعض علماء العامة فلا يبعد أن يكون الرجل من العامة. معجم رجال الحديث ، ج 6، 210، 3302.

3- معجم رجال الحديث، ج 13، 50، 8194.

خود نام محمد بن الوليد الخزاز، معاوية بن حكيم، مصدق بن صدقة و محمد بن سالم بن عبدالحميد را نام برده و سپس گفته است:

«هُؤُلَاءِ كُلُّهُمْ فَطْحِيَّةٌ، وَ هُمْ مِنْ أَجَلِّهِ الْعُلَمَاءُ وَ الْفُقَهَاءُ وَ الْعَدُولُ»<sup>(1)</sup> تمامی آنان فطحی مذهب و از بزرگان علماء و فقهاء و عادلان آن مذهب بوده اند.

نکته: این راوی در سند برخی از روایات با عنوان «المعدل» آمده است که میتواند به عنوان کنیة برای وی بوده باشد. چنانچه در کتاب مقتصب الاثر، در سند روایتی می گوید:

حدثنا علي بن سنان الموصلي المعدل قال أخبرنا أحمد بن محمد الخليلي قال حدثنا محمد بن صالح الهمداني....<sup>(2)</sup>

نکته: در تمامی روایاتی که از علی بن سنان الموصلي العدل نقل شده است، وی روایات خود را بدون واسطه از احمد بن محمد بن خليل نقل کرده است، در حالیکه در روایت موسوم به وصیت، با وساطت علی بن الحسين نقل روایت کرده و این برخلاف مسلک روایی این راوی است. به عنوان نمونه:

1. أخبرنا جماعة عن التلعكبري عن أحمد بن علي الرازي الأيادي عن الحسين بن علي عن علي بن سنان الموصلي العدل عن أحمد بن محمد بن الخليل عن علي بن صالح الهمداني.<sup>(3)</sup>

2. حدثنا علي بن سنان الموصلي، عن أحمد بن محمد الخليل عن محمد بن صالح الهمداني<sup>(4)</sup>

ص: 139

---

1- رجال کشی، ج 2، ص 835.

2- مقتصب الاثر، ص 10.

3- غیبت طوسی، ص 147 واثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 2، ص 125.

4- حلیة الأبرار، ج 6، ص 491.

ضمن اینکه علی بن سنان الموصلي العدل در هیچ روایتی از علی بن الحسین (غیر از روایت موسوم به وصیت) نقل روایت نکرده است (1).

علی بن الحسین:

وی یکی دیگر از مجهولین و ناشناخته ها در سند این روایت است. ناظم العقیلی در کتاب انتصارا للوصية گفته است: «او علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، پدر شیخ صدوق رحمه الله علیه است و در اکثر مواقع از ایشان با عنوان علی بن حسین تعبیر شده و میرزای نوری در خاتمه المستدرک نام پدر شیخ صدوق را با این عنوان آورده و گفته است: إن الموجود في الكتب الأحاديث و الرجال التعبير عن والد الصدوق بقولهم: علی بن الحسین أو علی بن بابویه». (2) بوده است.

در پاسخ گفته می شود: اولاً این شخص غیر از علی بن الحسین بن بابویه (پدر شیخ صدوق) است، چراکه هیچگاه پدر شیخ صدوق رحمه الله علیه از احمد بن خلیل و علی بن سنان موصلی عدل روایت نکرده و مضاف بر آن؛ شیخ طوسی رحمه الله علیه همواره با دو واسطه (شیخ مفید و شیخ صدوق) از پدر شیخ رحمه الله علیه صدوق نقل روایت کرده است نه بیشتر.

ثانیاً محدث نوری رحمه الله علیه این سخن را در مقام ارائه یک قاعده رجالی مطرح نکرده است که هر جا نام «علی بن الحسین» آمده باشد، مراد پدر شیخ صدوق باشد! بلکه میرزای نوری رحمه الله علیه این مطلب را در رد کسانی که علی بن موسی، مؤلف کتاب «فقه الرضا علیه السلام» را همان پدر شیخ صدوق می دانند گفته است: «إنه

ص: 140

---

1- المهدوية الخاتمة، ج 2، ص 15.

2- انتصارا للوصية، ص 57.



لم يعبر عن والد الصدوق بهذا الاسم، بل بعلي بن الحسين أو علي بن بابويه.»(1)

ثالثا علي بن حسين المذكور در این سند، به هیچ وجه نمی تواند با پدر شیخ صدوق رحمه الله علیه در یک طبقه باشد، زیرا جناب بزوفری که با یک واسطه مجهول (علی بن سنان موصلی عدل) از علی بن حسین نقل روایت کرده، با پدر شیخ صدوق رحمه الله علیه معاصر بوده و این مسأله (نقل با واسطه مجهول) با وجود معاصر بودن بزوفری و پدر شیخ صدوق طبیعی به نظر نمی رسد (2)

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِيلِ:

این شخص همان «احمد بن محمد أبو عبدالله الخليلي» است که در کتب رجالی تفسیق و تضعیف شده است، به عنوان نمونه:

1. ابن الغضائری در کتاب خود آورده است: «ابو عبدالله الخليلي (الذي يقال له غلام خليل الآملي)، كذاب وضاع للحديث، فاسد المذهب لا يلتفت إليه.»(3)

2. علامه حلی آورده است: «احمد بن محمد أبو عبدالله الخليلي الذي يقال له غلام خليل الآملي الطبري؛ ضعيف جدا لا يلتفت إليه، كذاب وضاع للحديث فاسد المذهب.»(4)

3. نجاشی رحمه الله علیه آورده است: «احمد بن محمد أبو عبدالله الآملي الطبري؛ ضعيف جدا، لا يلتفت إليه.»(5)

با این وجود ناظم العقیلی به جهت فرار از ضعف و فسق این راوی، وی را

ص: 141

1- خاتمة المستدرک، ج 1، ص 316

2- الشهب الاحمدية، ص 25.

3- رجال ابن الغضائری، ج 1، ص 42.

4- الخلاصة للحلی، ص 206.

5- رجال النجاشی، ص 96.

مجهول دانسته و می گوید: «و لم یبق احد من روات الوصیه لم یعلم تشیعہ الا احمد بن محمد بن الخلیل»<sup>(1)</sup>. یعنی غیر از احمد بن محمد بن الخلیل احدی از روایانی که شیعه بودنشان محرز نشده باشد باقی نمانده است.

قرینه تشخیص اینکه راوی مذکور همان "خلیلی" است، روایت پیشین حدیث موسوم به وصیت در الغیبة طوسی رحمه الله علیه می باشد که در سند آن، علی بن سنان موصلی عدل از احمد بن محمد خلیلی نقل روایت کرده است:

وَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنِ التَّلْعُكْبَرِيِّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ الْإِيَادِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ سِنَانٍ الْمُوَصِّلِيِّ الْعَدْلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَلِيلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ الْهَمْدَانِيِّ...<sup>(2)</sup>

جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِصْرِيِّ:

این فرد یکی دیگر از ناشناخته های رجالی در نزد شیعه است. ناظم العقیلبی در کتاب انتصارا للوصیة؛ این راوی را شیعه اثنی عشری و ثقه دانسته و گفته است: «با توجه به اینکه اهل سنت این راوی را رافضی دانسته اند، نتیجه گرفته می شود که وی شیعه ثقه است!»<sup>(3)</sup> در پاسخ گفته می شود؛

اولا رافضی دانستن یک راوی توسط اهل سنت، دلیل بر شیعه بودن او نخواهد بود. چنانچه برخی از علمای اهل تسنن، حاکم نیشابوری را "رافضی خبیث" دانسته اند و حال آن که هیچ دلیلی بر شیعه بودن و براءت او از اهل سنت

ص: 142

1- انتصارا للوصیة، ص 27.

2- غیبت طوسی، ص 147.

3- انتصارا للوصیة، ص 63.

در دست نیست. به عنوان نمونه؛ ذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ(1) آورده است: قال بن طاهر: «سألت أبا إسماعيل الأنصاري عن الحاكم، فقال: ثقة في الحديث رافضی خبيث». (2)

ثانياً تنها یک مورد در کتاب ابن حجر عسقلانی (از علمای اهل سنت) جعفر بن احمد المصری را با عنوان رافضی و فاسد العقیده معرفی کرده است(3) که آنهم نمی تواند شیعه بودن و وثاقت وی را ثابت کند، چراکه فاسد العقیده خواندن شخصی از سوی اهل سنت، به معنای وثاقت وی در نزد تشیع نیست.

ثالثاً اهل سنت به تمامی کسانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را حق دانسته و او را به امامت قبول کند رافضی می گویند، خواه زیدیه، اسماعلیه، واقفیه یا اثنی عشری بوده باشد. بنابراین مفهوم رافضی انصراف به شیعه اثنی عشری نداشته و ممکن است این فرد در زمره یکی از فرق انحرافی شیعه باشد.

رابعاً علمای اهل سنت، تاریخ وفات جعفر بن محمد مصری را در سال (304 ه.ق) دانسته اند که این زمان دقیقاً او را معاصر جناب بزوفری قرار می دهد و حال آنکه در این سند بین بزوفری و جعفر بن محمد مصری سه واسطه وجود دارد!(4)

حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَمَّ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَصْرِيِّ:

این فرد در کتب رجالی شیعه معرفی نشده و حتی در خصوص او، مدح و

ص: 143

- 
- 1- این کتاب یکی از مهم ترین منابع اهل سنت در شناخت راویان احادیث است که توسط محمد بن احمد بن عثمان ابوعبدالله شمس الدین ذهبی (673-748 ق) نوشته شد
  - 2- تذکرة الحفاظ، ص 1054.
  - 3- لسان المیزان، ج 2، ص 442.
  - 4- الشهب الاحمدية، ص 29.

قدحی صادر نشده است. ناظم العقیلی در کتاب انتصارا للوصیة(1)؛ حسن بن علی را تصحیف از حسین بن علی دانسته و او را از ثقات شیعه معرفی کرده است. این در حالی است که برای این تصحیف دلیلی ذکر نکرده و بر اساس احتمالات نتیجه گرفته است. ضمن اینکه سندی در کتاب «الکامل فی الضعفاء الرجال» درج شده و عم جعفر بن احمد مصری را با اسم "حسن" آورده است:

ثنا جعفر، ثنا یوسف بن یعقوب بن سالم الاحمر، حدثنا هشام بن الحکم، و ثنا جعفر، قال: و حدثنی عمی الحسن بن علی بن بیان ....(2)

عَلِيِّ بْنِ بِيَانٍ؛ والد حسن بن علی:

این شخص همان علی بن بیان بن زید بن سیاه المصری است که در گروه ناشناخته های رجالی در کتب شیعه بوده و درباره وی مدح و قدحی وجود ندارد.

نتیجه بررسی:

پس از بررسی احوالات راویان حدیث موسوم به وصیت، نتایج حاصل شده با تعریف حدیث صحیح از منظر متأخرین امامیه تطبیق داده می شود:

الف. علی بن سنان موصلی العدل از اهل تسنن بوده و با شاخصه امامی بودن راویان سازگاری ندارد،

ب. احمد بن محمد بن الخلیل؛ فاسد المذهب و وضاع للحديث بوده و با شاخصه عدالت راوی سازگاری ندارد.

ضمن اینکه سایر راویان حدیث مجهول بوده و احتمال اینکه از اهل تسنن

ص: 144

---

1- انتصارا للوصیة، ص 64.

2- الکامل فی الضعفاء الرجال، ج 2، ص 158.

بوده یا عادل نباشند، خالی از وجه نیست. بنابر این بر اساس دیدگاه متأخرین امامیه نیز نمی توان این حدیث را صحیح دانست.

## دفاع احمد بصری از سند حدیث

احمد بصری بر خلاف ادعای پیشین خود، مبنی بر عدم نیاز به بررسی سندی روایات اعتقادی(1)، ادعای صحیح بودن سند حدیث موسوم به وصیت را داشته و گفته است: «فقد بینا لهم أن الوصية سندها صحيح وأنه يكفي شهادة الشيخ الطوسي لرواتها بأنهم من الخاصة أي من الشيعة... إذن، فالصحيح أن نحكم بصدق المؤمن حتى يأتي دليل قطعي على كذبه»(2). پس تبیین کردیم برای آنان که همانا سند روایت وصیت صحیح است و در صحت آن، سخن شیخ طوسی رحمه الله علیه که فرمود: «فأما ما روى من جهة الخاصة»(3) کفایت کرده و به شیعه بودن راویان این حدیث شهادت می دهد... نتیجه اینکه؛ روش درست این است که حکم به راستگویی مؤمن بدهیم تا اینکه دلیلی قطعی بر کذب وی به دست آمده باشد.

احمد بصری در این دفاعیه، به دو نکته کلی اشاره کرده است که عبارتند از: بخش نخستین دفاعیه احمد بصری: به استناد و شهادت شیخ طوسی (فأما ما روى من جهة الخاصة) تمامی راویان این حدیث شیعه هستند.

در پاسخ به این سخن گفته می شود:

ص: 145

---

1- الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص 4.

2- دلائل الصدق، ص 25.

3- شیخ طوسی رحمه الله علیه و آله و سلم در کتاب الغيبة، ص 137، چند حدیث پیش از حدیث موسوم به وصیت و در ابتدای روایات مربوط به ائمه اثنی عشر، گفته است: «اما روایاتی که از طریق خاصه (شیعه) صادر شده است بیش از آن است که به شمارش بیاید».

اولاً چنانچه عبارت «فأما ما روى من جهت الخاصة» در کتاب شیخ طوسی رحمه الله علیه به معنای شهادت به شیعه بودن تمامی روات است، پس با این حساب بایستی با عبارت «فمما روى فى ذلك من جهة مخالفي الشيعة»<sup>(1)</sup> نیز شهادت به شیعه نبودن تمامی روات در روایات پیشین داده باشد، و حال آنکه یقین تعداد قابل توجهی از راویان آن احادیث شیعه اثنی عشری می باشند. به عنوان نمونه؛ سند اولین روایت، در ذیل عبارت «فمما روى فى ذلك من جهة مخالفي الشيعة» مورد بررسی قرار می گیرد:

مَا أَخْبَرَنِي بِهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِوَنِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَاشِرِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الشُّجَاعِيُّ الْكَاتِبُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ أَبِي زَيْنَبِ التُّعْمَانِيِّ الْكَاتِبِ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ عَلَانَ الذَّهَبِيُّ الْبَغْدَادِيُّ بِدِمَشَقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي خَيْثَمَةَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَنْ زِيَادِ بْنِ خَيْثَمَةَ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ...»<sup>(2)</sup>

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِوَنِ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَاشِرِ:

در کتاب الفهرست شیخ طوسی رحمه الله علیه درباره این راوی آمده است: «اهل کوفه و ثقه امامی است که محضر امام رضا علیه السلام را درک کرده و دارای عظمت فراوانی بوده است».<sup>(3)</sup>

ص: 146

- 1- شیخ طوسی 10 صفحه قبل از ذکر روایات از جهت خاصه و در ابتدای روایاتی که از جهت عامه و مخالفین شیعه صادر شده گفته است: «اما روایاتی که از جهت مخالفین شیعه نقل شده است». الغيبة للطوسی، ص 127.
- 2- غیبت طوسی، ص 128.
- 3- فهرست الطوسی، باب الهمزة، باب أحمد، ص 50.

ایشان ثقة امامی بوده و از کتاب غیبت نعمانی نسخه برداشته و آن را بر نویسنده آن خوانده بود. لذا دیگران این کتاب را در نزد وی می خواندند و نجاشی شاهد این امر در مشهد عتیقه بوده است(1).

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَعْرُوفُ بِأَبْنِ أَبِي زَيْنَبِ النَّعْمَانِيِّ الْكَاتِبِ:

علمای رجال درباره نعمانی(2) گفته اند: «نعمانی از بزرگان اصحاب ما و دارای مقامی والا، جایگاهی شایسته، اعتقادی صحیح و روایات فراوان است».(3)

چنانکه مشخص شد، سه راوی شیعه اثنی عشری در سند این روایت وجود دارد، اما با این وجود، شیخ طوسی رحمه الله علیه آن را در ردیف روایات مخالفین شیعه آورده است. بنابراین، صرف نقل یک حدیث در ذیل عبارت "من جهت الخاصة" یا "من جهت العامة"، دلالت بر شهادت مؤلف کتاب الغیبة بر شیعه یا سنی بودن آنان ندارد.

ثانیا نهایت چیزی که از عبارت شیخ طوسی رحمه الله علیه استفاده می شود این است که این روایت از طریق عامه (اهل سنت) نقل نشده و تمامی راویان آن را عامه تشکیل نمی دهند. لذا اگر یک یا دو راوی از اهل سنت در سلسله سند روایتی وجود داشته باشد، نمی توان آن را روایت اهل سنت نامید. چنانچه در برخی

ص: 147

1- رجال نجاشی، ص 383.

2- ابو عبد الله، محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی، مشهور به ابن زینب، نویسنده کتاب شریف «الغیبة للنعمانی»، از راویان بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارم هجری است. وی علاوه بر این که نویسنده ای خوش نظر و دارای قدرت استنباط بوده، از اطلاعات وسیعی درباره رجال و احادیث برخوردار بوده است. او از شاگردان بزرگ ثقة الاسلام کلینی به شمار می آید و بیشتر معلومات خود را از ایشان فراگرفته است. همچنین کاتب و نویسنده او نیز به شمار می آمد و به همین خاطر از شهرت، احترام و اعتبار خاصی در نزد علماء و فقهای شیعه بهره مند شده است.

3- رجال نجاشی، ص 383 و رجال ابن داود، ص 290 والخلاصة حلی، ص 162.

از روایات موجود در منابع شیعه، روایانی از اهل تسنن و حتی روایانی از نواصب هستند، اما با این وجود، آن روایات را روایات عامه (اهل تسنن) نمی‌نامیم. به عنوان نمونه:

1. الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ (1)

در سند این روایت «احمد بن هلال» وجود دارد که به شهادت شیخ صدوق رحمه الله علیه در کتاب من لا يحضره الفقيه (2) ناصبی می باشد. اما با این وجود در سند روایت شیعی قرار گرفته است.

2. الصَّدُوقُ فِي الْخِصَالِ، وَ الْعِلَلِ، وَ الْأَمَالِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ (3)

در سند این روایت که از طریق شیعه نقل شده، «مالک بن انس»، امام مذهب مالکی در اهل سنت قرار گرفته است.

بخش دوم دفاعیه احمد بصری: تا زمانی که فسق و کذب شیعه اثبات نشده باشد، اصل بر راستگویی و عدالت (اصالة العدالة) است. لذا مجهول بودن روایان حدیث خدشه ای به روایت وارد نمی کند، چرا که بر اساس قواعد حدیثی، در صورت مواجهه با روایات مجهول، بایستی به اصالة العدالة مراجعه کنیم تا بدینوسیله حکم به عدالت روایان مجهول داده و روایت را پذیریم (4)

ص: 148

---

1- کافی، ج 1، ص 342.

2- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 449

3- الأمالی (للصدوق)، ص 169.

4- دلائل الصدق، ص 27.



در پاسخ به این سخن گفته می شود:

اولاً: صدق و کذب و همچنین عدل و فسق از امور وجودیه هستند و امور وجودیه بعد از نبودن ضلع مقابل و ضد خود بروز می کنند. لذا زمانی صدق می آید که کذب نباشد و زمانی عدل می آید که فسق نباشد. بنابراین قاعده، اصالة با هیچکدام از صدق و کذب و یا عدل و فسق نبوده و هر کدام در موضع خود و با نبود دیگری تحقق می یابد. (1)

ثانیاً؛ معنای اصالة العدالة، شهادت به شیعه بودن راوی نبوده و به معنای این است که اگر به شیعه بودن یک راوی اعتماد داشته و همزمان به عدالت آن شک شد، می توان به اصالة العدالة یا اصالة الصدق تمسک کرده و حکم به عادل و راستگو بودن وی نمود (2). این در حالی است که اغلب راویان حدیث موسوم به وصیت را ناشناخته ها و مجاهیل روایی تشکیل داده اند که هیچ سندی بر شیعه یا سنی بودن آنان در دست نیست.

ثالثاً: درباره روایانی که آنان را شیخ طوسی رحمه الله علیه و سایر علماء درک نکرده اند و یا اینکه حتی درباره روایانی که نام آنان در اسناد روایت موجود بوده و هیچ درکی از تشیع و حسن ظاهر رفتاری آنان در دست نیست، اصالة العدالة معنایی نداشته و سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود. لذا در عصر حاضر به محض مواجهه با مجاهیل روایی، مجاز به اجرای اصالة العدالة نخواهیم بود. (3)

بنابراین حکم به اجرای اصالة العدالة در خصوص روایان مجهول، که هیچ

ص: 149

---

1- المهدویة الخاتمة، ج 2، ص 23.

2- ر.ک: شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج 15، 5074.

3- ر.ک: محمد شهبازیان، مقاله تحلیلی بر وصیت نقل شده در کتاب غیبت طوسی و... پژوهش نامه کلام تطبیقی، 1395، ص 53.

مدح و قدحی پیرامون آنان در دست نمی باشد، غیر معقول بوده و اساسا مردود و باطل است.

## بررسی دلالت روایت

بر اساس دیدگاه علمای شیعه، اگر در سند یک روایت؛ افراد ضعیف، فاسد المذهب، کذاب و... بوده باشد، باز در متن و دلالت آن روایت تأمل می شود، چنانچه محتوای روایت با مسلمات شیعه مخالفت داشته باشد، آن روایت کنار گذاشته می شود. لذا شیخ طوسی رحمه الله علیه می فرماید: «در صورتی که راوی حدیث مخالفت اعتقادی با اصول مذهب داشته باشد، در این صورت به آنچه روایت کرده است نگریسته می شود، در صورتی که با اخبار موثق شیعه مخالفت داشته باشد، آن روایت بایستی طرد گردد»<sup>(1)</sup>.

بر این اساس، درباره حدیث موسوم به وصیت نیز، با توجه به وجود افرادی همچون؛ علی بن سنان موصلی العدل و احمد بن محمد الخلیلی و سایر مجاهیل رجالی، دلالت روایت بررسی شده و با مسلمات مذهب مطابقت داده می شود.

با بررسی متن حدیث موسوم به وصیت، اشکالات متعددی پیش می آید که برخی از آنها عبارتند از:

الف. مضمون و محتوای این حدیث بر خلاف تمامی روایاتی است که عدد اوصیاء علیه السلام را منحصر در دوازده تن دانسته اند. لذا با توجه به اینکه باور به 24 وصی برای رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با مسلمات مذهب شیعه مخالفت دارد، این روایت از درجه صحت ساقط شده و نمی توان در مسأله مهمی مانند امامت به آن استناد کرد.

ص: 150

---

1- العدة في أصول الفقه، ج 1، ص 149 و 150.

چنانچه در خصوص حصر عدد اوصیاء علیه السلام و ختم وصایت آمده است:

حدثنا فضالة بن أيوب عن أبان بن عثمان عن محمد بن مسلم قال: قال أبو جعفر عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي بن أبي طالب عليه السلام: «يا علي أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم أنت يا علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي، ثم جعفر بن محمد، ثم موسى بن جعفر، ثم علي بن موسى، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم الحجة بن الحسن الذي تنتهي إليه الخلافة و الوصاية و يغيب مدة طويلة، ثم يظهر و يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً»<sup>(1)</sup>. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! من به مؤمنین سزاوارتر از خودشان هستم، سپس تو سزاوارتر از مومنین به خودشان هستی،... سپس حجت فرزند حسن سزاوارتر است، همان کسی که خلافت و وصایت با او به پایان می رسد و مدت طولانی غایب می شود و بعد از آن ظاهر شده و زمین را با عدل و داد پر میکند کما اینکه با ظلم و جور پر شده است.

ب. در هیچ کدام از احادیثی که حاکی از ماجرای وصیت رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم هستند<sup>(2)</sup>، نامی از مهدیین در میان نبوده و در تمامی آنها نام 12 امام معصوم علیهم السلام ذکر شده است که اولین آنها علی علیه السلام و آخرین آنان، نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می باشد.

ج. پذیرش مهدیین بعد از امام دوازدهم علیه السلام به عنوان خلفاء الرسول صلی الله علیه و آله و سلم با روایات متواتر رجعت که به عنوان مسلمات مذهب تشیع می باشند، در تعارض می باشند.<sup>(3)</sup>

ص: 151

1- إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 2، ص 234

2- در خلال مباحث قبلی به چند مورد اشاره شد.

3- در بحث رجعت و خلافت بررسی خواهد شد.

د. این روایت دارای ابهام است، لذا در ابتدای روایت آمده: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آل و سلم خطاب به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الصِّدِّيقَ الْأَكْبَرَ وَ الْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونَ وَ الْمَهْدِيَّ فَلَا تَصِيحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ».

خداوند در آسمانها نام تو را علی المرتضی و امیر المؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نهاد، پس این اسم ها بر فرد دیگری غیر تو صحیح نیست.

صراحتاً در ابتدای روایت آمده است که نام مهدی بر کسی غیر از امیر المؤمنین علی علیه السلام صدق نمی کند، در حالیکه اولاً؛ بر اساس روایات متواتر، لقب مهدی به نحو عام بر تمامی ائمه معصومین علیهم السلام صدق کرده و به نحو خاص، لقب امام دوازدهم علیه السلام می باشد. چنانچه در روایات آمده است:

عَنْ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «الْخَلْفُ الصَّالِحُ مِنْ وُلْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَ هُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ، وَ هُوَ الْمَهْدِيُّ» (1). امام رضا علیه السلام فرمود: جانشین و فرزند صالح حسن بن علی علیه السلام، همان صاحب الزمان و همان مهدی علیه السلام است.

ثانیه؛ ذیل روایت با آنچه در صدر روایت آمده تغایر و نا همخوانی داشته و ظاهراً نام مهدی را در ذیل روایت بر فرزند امام دوازدهم علیه السلام نهاده است. (2)

برخی از اتباع احمد بصری در توجیه این اشکال گفته اند؛ این اسماء به شکل مجموعی بر کسی غیر از علی علیه السلام جایز نیست اما به شکل فردی می تواند به سایر اهل بیت علیهم السلام نیز اطلاق گردد. در پاسخ به دفاعیه گفته می شود:

ص: 152

1- كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج 2، ص 475.

2- المهديوة الخاتمة، ج 2، ص 95.

- بین اسم و لقب فرق واضحی است (1) و هیچکدام از موارد یاد شده نمی تواند به عنوان اسم حضرت علی علیه السلام باشد، زیرا اسم خاص آن حضرت بر اساس تصریح روایات "علی" است و موارد یاد شده القاب آن حضرت می باشد، درحالیکه متن روایت، این القاب را اشتباها با عنوان اسم ایشان معرفی کرده است.

- غیر از لقب المهدی (2) والمأمون (3)، تمامی القاب مختص علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و اطلاق آن بر غیر ایشان (فردی و مجموعی) جایز نیست. در خصوص القاب مذکور آمده است:

المُرْتَضَى:

مرتضی؛ یکی از القابی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام علی علیه السلام داده (4) و در بیان علت آن گفته شده:

1. چون خداوند متعال او را به عنوان وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پسندیده است. (5)

ص: 153

1- لقب؛ بیانگر خصوصیت و ویژگی و صفتی ممدوح یا مذموم و مثبت در فرد است. مثل صادق یا کاذب یا آمین یا خائن. اما اسم؛ غیر از لقب بوده ودلالتی برای توصیف و مذمت فرد ندارد؛ مانند علی، حسن، زید، بکر و....

2- سَهْلٌ إِسْمٌ مَاعِيْلَ بْنِ عَلِيٍّ التُّوْبَخْتِيُّ قَالَ: أَوْصَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَنَّهُ قَالَ «اسْمُهُ كَاسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، لَقَبُهُ الْمَهْدِيُّ وَهُوَ الْحُجَّةُ، وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ، وَهُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وصیت کرد و فرمود: اسم او همانند اسم من است و کنیه او همانند کنیه من است و لقب او مهدی است. او حجت و منتظر و صاحب الزمان است. الغيبة للطوسی، ص 271.

3- پس از تتبع فراوان درباره لقب «مأمون» برای علی بن ابی طالب علیه السلام، هیچ سندی در این خصوص پیدا نگردید تا صحت این لقب را برای آن حضرت تایید کند. البته این لقب درباره امام دوازدهم علیه السلام در زیارت آل یاسین آمده است که خود تأییدی بر این است که اگر حضرت علی علیه السلام دارای لقب مأمون باشد، این لقب حصر در ایشان نیست. چنانچه می فرماید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ» الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج 2، ص 493.

4- مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 110

5- ینابیع الموده لذوی القربی، ج 2، ص 305.

2. از ابن عباس نقل شده که گفت: علی علیه السلام در جمیع امور، رضایت خدا و رسول را در نظر داشت و به همین جهت، مرتضی نامیده شد(1).

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ:

درباره اختصاص لقب امیرالمؤمنین به علی علیه السلام آمده است: «خدا علی علیه السلام را امیرالمؤمنین نامیده است و روا نیست کسی به این نام خوانده شود، حتی قائم آل محمد علیه السلام را امیرالمؤمنین نمی گویند و به او بقیة الله خطاب می کنند»(2).

همچنین در روایتی دیگر از حضرت صادق علیه السلام آمده است که از ایشان سؤال شد: «آیا به حضرت قائم، لقب امیرالمؤمنین خطاب می شود؟ فرمود: نه، این عنوان مخصوص علی علیه السلام است؛ هیچکس، نه قبل از او و نه پس از او، سزاوار نیست به این نام نامیده شود، و هر کس چنین ادعایی کند کافر است»(3).

الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ:

حضرت علی علیه السلام درباره اختصاص این لقب به ایشان فرمود: «من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم و من صدیق اکبر هستم که بعد از من کسی جز شخص دروغگو، این سخن را درباره خودش نخواهد گفت»(4).

الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره اختصاص لقب فاروق اعظم فرمود: «همانا علی همراه قرآن و حق است ... او فاروق بین حق و باطل و وصی و وزیر و خلیفه من در میان امتم است و بر اساس سنت من مبارزه می کند»(5).

ص: 154

1- بحار الأنوار، ج 35، ص 60.

2- مجمع البحرين، ص 229.

3- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج 2، ص 409.

4- الخصال، ج 2، ص 401.

5- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج 2، ص 881.

ه. آنچه در روایت با عنوان «فلیسلمها» آمده است، مبهم بوده و مرجع ضمیر مشخص نشده است اما چنانچه «خلافة» را مرجع ضمیر بدانیم، با باور مسلم شیعه که اعتقاد به خلافت امامان دوازده گانه دارد در تضاد خواهد بود و از طرفی با روایات متواتره که عدد خلفاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دوازده دانسته اند معارضه خواهد کرد. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ عِدَّةَ الْخُلَفَاءِ بَعْدِي عِدَّةُ نُبُوءِ مُوسَى» (1). همانا عدد خلفاء بعد از من، به تعداد نُبُوءِ موسی علیه السلام است. همچنین می فرماید: «بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلَّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» (2). بعد از من دوازده خلیفه است که همه آنان از قریش می باشند. و همچنین روایات متواتره در این زمینه که در کتب معتبر شیعه و سنی بدان اشاره شده است. (3)

و در صورتی که مرجع ضمیر به «امامة» برگردانده شود، در آن صورت بایستی قائل به امامت مهدیین شویم، در حالیکه اولاً این باور با صدر روایت که امامت را از مهدیین جدا کرده است «فَدَلِكِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا» تعارض داشته و ثانیاً؛ با سایر روایاتی که تصریح بر عدم امامت مهدیین دارند ناسازگار می باشند. چنانچه ابوبصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من از پدر شما شنیدم که می فرمود: پس از قائم دوازده مهدی خواهد بود، امام صادق علیه السلام فرمود: «دوازده مهدی گفته است، نه دوازده امام. آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و معرفت حق ما می خوانند». (4)

ص: 155

1- مقتضب الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، المقدمة، ص 7 و جامع الصغیر، ج 1، ص 350 و کنز العمال، ح 14971.

2- موده القریبی، ص 94؛ ینایع الموده، باب 56 ص 308 و باب 77 ص 533.

3- بحار الانوار، ج 51، ص 71. مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 90، صحیح مسلم، ج 6، ص 30. فراند السمطین، ج 2، ص 329 تحت شماره 579 با ذکر سند از ابن عباس. احقاق الحق، و ملحقات آن ج 2 ص 352 - 354 و ج 13 ص 1 - 49 و ج 19 ص 628 - 632، نیز مراجعه شود به عمده این بطریق ص 416 - 422. و...

4- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ «إِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَ لَمْ يَقُلْ إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالَاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا» شيخ صدوق كمال الدين ج 2 ص 40

البته مرجع ضمیر تا امام دوازدهم علیه السلام ظهور در امامت دارد اما مشکل مذکور پس از ایشان و با آغاز مهدیین به وجود می آید.

همچنین در صورتی که مرجع ضمیر را «وصایه» فرض کنیم، با روایات متواتری که عدد اوصیاء را دوازده دانسته است تعارض پیدا می کند. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«بَعْدِي اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ هُمْ خِيَارُ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ عَشَرَ إِمَامًا بَعْدَ أَخِي وَ أَحَدًا بَعْدَ وَاحِدٍ كُلَّمَا هَلَكَ وَ أَحَدٌ قَامَ وَ أَحَدٌ... أَوَّلُ الْأَيْمَةِ [أَخِي] عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرُهُمْ ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ ثُمَّ تَبِعَهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَ أُمَّهُمُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ» (1)

بعد از من دوازده وصی از اهل بیت می باشد. آنان بهترین های امت هستند که یازده امام از آنان بعد از برادرم علی علیه السلام یکی پس از دیگری است. هر زمانی که یکی از آنان وفات فرمود دیگری به جای او قیام می کند. اولین این ائمه برادرم علی علیه السلام و بهترین آنان، سپس فرزندان حسن، سپس فرزندان حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین است و مادر همه آنان دخترم فاطمه علیهما السلام می باشد.

و. روایت 12 مهدی پس از 12 امام، با برخی از روایات هم ردیف (به لحاظ سندی) خود، در تعارض عددی می باشند. به عنوان نمونه؛ در روایت منسوب به امام صادق علیه السلام عدد مهدیین پس از قائم علیه السلام را یازده نفر از فرزندان امام حسین علیه السلام دانسته است. چنانچه آمده است: «ای ابا حمزه به درستی که از ما

ص: 156



بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهد بود»<sup>(1)</sup>

ز. وجود فرزندی به نام «احمد» و همچنین وجود «وصی» و جانشینی برای امام مهدی علیه السلام در هیچ روایتی ذکر نشده است و این روایت متفرد است.

نتیجه اینکه؛ حدیث موسوم به وصیت در کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمه الله علیه به لحاظ سندی و دلالتی فاقد صحت و اتقان بوده و مورد پذیرش نمی باشد.

پرسش های درس

1. یک نمونه از اشکالات سندی حدیث موسوم به وصیت را بیان کنید.

2. تعداد روایات مهدیین و اشکالات آنها را بیان کنید.

3. استدلال احمد بصری در خصوص تواتر معنوی این حدیث چیست؟

4. دفاع احمد بصری از سند حدیث موسوم به وصیت را تقریر و پاسخ دهید.

ص: 157

---

1- عن أبي حمزة، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل أنه قال: «يا أبا حمزة إن منا بعد القائم أحد عشر مهديا من ولد الحسين عليه السلام». غيبة طوسی، ص 478، ح 504.







اولین بهره برداری احمد بصری، از یک مشابهت اسمی در پایان روایت موسوم به وصیت آغاز شده و از این رهگذر، خود را فرزند امام مهدی علیه السلام و سیزدهمین وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده است. احمد بصری برای اثبات اینکه، او مصداق احمد مذکور در روایت موسوم به وصیت است به سه دلیل متمسک شده است که عبارتند از:

دلیل اول:

احمد بصری می گوید:

«چون این وصیت، عاصم من الضلال (نگهدارنده از گمراهی) است، خداوند باید از آن محافظت کند و اجازه ندهد که مدعی دروغین به آن دست اندازی کند. چنانچه قرآن کریم می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (1) اگر پیامبر حتی یک سخن را به افترا بر ما می بست با قدرت او را فرو میگرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می کردیم. همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا»

ص: 161

بَتَرَ اللَّهُ عُمْرَهُ» (1) کسی غیر از صاحبش ادعای این امر (امامت) را نمی کند، مگر آنکه خداوند عمرش را می برد. بر اساس این آیه و روایت، اهل باطل نمی توانند ادعایی را به ناروا به خداوند ببندند و خداوند شخصا از امر خود محافظت خواهد کرد. (2)

در پاسخ به دلیل اول گفته می شود:

اولا- در هیچ بخشی از حدیث موسوم به وصیت، به «عاصم من الضلال» بودن آن اشاره ای نشده است، لذا بر این اساس، پایه اول استدلال احمد بصری؛ یعنی استناد به عاصم من الضلال بودن آن حدیث، از بین می رود.

البته احمد بصری سعی بر این دارد تا کتابت این حدیث را ادامه ماجرای قرطاس بداند (3) که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن فرمود: «اِنَّتُونِي بِدَوَاهٍ وَ كَتِفٍ اَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوْا بَعْدِي اَبَدًا» (4) اما واقعیت این است که ارتباط دادن این روایت به حدیث قرطاس بدون وجه است. زیرا حدیث قرطاس مربوط به روز پنجشنبه (رزیه الخميس) بوده و حال آنکه بنا بر شهادت حدیث موسوم به وصیت، این روایت در شبی که وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن محقق شد نوشته شده است (5). یعنی بین درخواست لوح و کتف در روز پنجشنبه با وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز دوشنبه که در آن وصیت نوشته شد، پنج روز فاصله است. لذا نمی توان گفت؛ حدیثی که در هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شد، همان چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در

ص: 162

- 
- 1- کافی، ج 1، ص 373.
  - 2- الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص 19-21
  - 3- همان، ص 16.
  - 4- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 1، ص 184.
  - 5- فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ.

نکته: بر اساس روایات، وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نیمه روز دوشنبه (1) اتفاق افتاده است و حال آنکه بر اساس حدیث موسوم به وصیت، وفات را در شب دانسته و همان شب نیز وصیت املاء گردیده است. لذا این تعارض تاریخی است که از سوی احمد بصری باید پاسخ داده شود.

ثانیا احمد بصری برای اثبات پایه دوم استدلال خود، به آیه ای از قرآن کریم و روایتی از امام صادق علیه السلام متمسک شده و می گوید: همانطور که قرآن کریم و روایات، رسولان و امامان دروغین را تهدید به مرگ کرده است، هر کسی که خود را به دروغ صاحب این وصیت بداند، توسط خداوند کشته می شود تا وصیت به دست صاحب اصلی آن برسد.

پاسخ به پایه دوم استدلال احمد بصری در دو بخش ارائه میگردد:

ص: 163

1- قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ نِصْفَ النَّهَارِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ . تاريخ الطبري، ج 3، ص 200 و فَلَئِمَّا مَتَعَ النَّهَارُ ... اَتَاهُ رَسُولُ اُمِّ اَيْمَانَ يُخْبِرُهُ اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَمُوتُ، ... فَتُوْفِيَ رَسُولُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ . المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص 114-115. مَتَعَ النَّهَارُ مُتَوَعًّا وَ ذَلِكَ قَبْلَ الزَّوَالِ . كتاب العين، ج 2، ص 83 و «فَتُوْفِيَ رَسُولُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، وَ هُوَ يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ» المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص 115. زاغت الشمس؛ أي مالت و زالت عن أعلى درجات ارتفاعها. مجمع البحرين، ج 5، ص 10 و «تُوْفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ يَوْمَ تُوْفِيَ» كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج 2، ص 862 ح 48؛ «يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ» كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج 2، ص 794؛ قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص 299؛ «أَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمُ شُومًا مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ يَوْمَ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا» المحاسن ج 2، ص 347، ح 16؛ «يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ يَوْمٌ نَحْسُ قَبِضِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ نَبِيُّهُ» الكافي (ط - الإسلامية)، ج 8، ص 314، ح 492؛ «فَأَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمُ شُومًا مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ فَقَدْنَا فِيهِ نَبِيَّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ» من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 267، ح 2400؛ مَا مِنْ يَوْمٍ أَعْظَمَ شُومًا مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ، يَوْمَ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «قُبِضَ بِالْمَدِينَةِ مَسْمُومًا يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ» تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان) ج 6، ص 2؛ «قبض صلى الله عليه و آله و سلم يوم الاثنين» إعلام الوری بأعلام الهدى (ط - الحديثة)، ج 1، ص 53.

الف. استناد به آیه قرآن کریم(1) :

در پاسخ به این قیاس مع الفارق، گفته می شود: تهدید در آیه مورد بحث متوجه شخص رسول صادق است، چنین رسولی که در ادعای رسالتش صادق است، اگر چیزی به دروغ به خدا نسبت دهد خدا با او چنین معامله ای می کند، نه تهدید به مطلق مدعیان و مفتریان بر خدا.

ب. استناد به روایت امام صادق علیه السلام(2):

در پاسخ به این استناد گفته می شود: اولاً؛ عبارت «بَتَرَ اللَّهُ عُمَرَةَ» لزوماً به معنای کشته شدن نبوده و در ترجمه این عبارت چند احتمال وجود دارد:

1. اینکه آن را به معنای بریده شدن نسل و نداشتن فرزندی که ادامه دهنده راه پدر باشد دانست کما اینکه مشرکان درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این معنا را اراده کرده و گفتند: «إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ صَارَ أَبْتَرَ لَا عَقِبَ لَهُ»(3)

2. یا اینکه آن را به معنای بریده شدن از ایمان و خیر در زندگی دنیوی بدانیم که خداوند در پاسخ مشرکان فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ إِنَّ شَانِيكَ هُوَ الْأَبْتَرُ؛ يَعْنِي أَبْتَرَ مِنَ الْإِيمَانِ وَمِنْ كُلِّ خَيْرٍ»(4) که در هر دو صورت عبارت به معنای قتل نفس و کشته شدن توسط خداوند نمی باشد .

3. اینکه عبارت «بترا لله» به معنای هلاکت و مرگ از سوی خدا بوده باشد. البته از ظاهر روایت، دلالتی بر تعجیل یا مهلت برای مرگ ندارد، مگر اینکه قرینه ای بر ترجیح یکی از دو صورت دلالت کرده باشد.

ص: 164

1- «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ». حاقه ، 44 تا 46.

2- «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللَّهُ عُمَرَةَ». کسی غیر از صاحبش ادعای این امر(امامت) را نمی کند، مگر آنکه خداوند عمرش را می برد! الکافی، ج 1، ص، 373. الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص، 136.

3- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج 2، ص 737.

4- همان .



ثانیا؛ این عبارت نه تنها درباره مدعی امامت، بلکه درباره کسانی که راه خیر را بر دیگران می بندد نیز استفاده شده است و حال آنکه قانونی به نام کشته شدن مسدود کنندگان راه خیر توسط خداوند وجود ندارد. چنانچه امام باقر علیه السلام فرمود: «مَنْ سَدَّ طَرِيقاً بَتَرَ اللَّهُ عُمْرَهُ»<sup>(1)</sup>.

ثالثاً؛ این روایت در خصوص امر امامت بوده و هیچ ارتباطی به ادعای وصیت، سفارت، یمانیت و سایر ادعاهای احمد بصری ندارد چرا که در این صورت بایستی در متن روایت به وصیت اشاره می شد و مدعای وصیت را مورد خطاب قرار می داد.

رابعاً: با چه استنادی می توان ثابت کرد که احمد بصری پس از ادعای سفارت و وصایت به هلاکت نرسیده و هنوز زنده است؟ این در حالی است که تاکنون هیچ نشانه های مبنی بر حیات وی ارائه نشده و همین مسأله مستمسک انصار پرچم قرار گرفته است.

خامساً: در طول تاریخ بسیاری از مدعیان دروغین وصایت و امامت دیده شده است که هرکدام دارای عمر طولانی بوده و به محض ادعا به هلاکت نرسیده اند. به عنوان نمونه:

1. در عصر حاضر، فردی به نام «عبدالله هاشم»، مستندساز معروف و یکی از بزرگان انصار پرچم، با استناد به حدیث وصیت شیخ طوسی رحمه الله علیه به صورت صریح ادعای وصایت کرده و خود را مهدی دوم بعد از احمد بصری معرفی نموده است. این در حالی است که انصار مکتب او را کذاب دانسته و تاکنون به هلاکت نرسیده است.

ص: 165

---

1- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 25.

2. ملا عرشی کاشانی در سال (850 ه ق) ادعای مهدویت کرده و در سال (880 ه ق) کشته شد. در بعضی از مجامع نوشته اند که جسد او را پس از کشته شدن سوزانیدند. یعنی 30 سال ادعای امامت !!

3. در سال (840 ه ق) رئیس فرقه مشعشعیه (سید محمد مشعشع) که به تأسیس حکومت مشعشعین موفق شده بود به طریق مکاشفه مدعی مهدویت شد. وی در سال (870 ه ق) به هلاکت رسید. یعنی 30 سال ادعای امامت !!!

4. میرزا احمد قادیانی در سال (1839 م) ادعای مهدویت کرده و در سال (1908) با مرض طاعوت به هلاکت رسید. یعنی 57 سال ادعای امامت! همه این موارد دلالت بر این دارند که لزوماً مدعی امر امامت توسط خداوند قتل نفس نشده و آنچه مشخص می باشد این است که، خداوند فرد مدعی را از دایره الطاف رحمانی خود خارج کرده و برای همیشه چشم و گوش و قلب او را ممهور می کند. چنانچه قرآن کریم فرمود:

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (1)

براین اساس پایه دوم استدلال احمد بصری و به تبع نتیجه استدلال او نیز ابطال میگردد.

دلیل دوم:

احمد بصری می گوید:

امام رضا علیه السلام بعد از بیان نص از تورات و انجیل برنام رسول اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، جاثلیق گفت: «ولی در نزد ما اثبات نشد که این محمد، همان

ص: 166

محمد است و بر ما صحیح نیست که اقرار به نبوت او کنیم و ما شک داریم که محمد شما باشد... امام رضا علیه السلام فرمودند: با شک، احتجاج کردید. آیا خداوند قبل و بعد از آدم تا به امروز، پیامبری که نامش محمد باشد را مبعوث نمود؟ و آیا نام او را در بعضی از کتب که بر تمام انبیاء نازل کرد غیر از محمد یافتید؟» آنها از جواب دادن بازماندند(1). آیا تاکنون کسی قبل از من به این روایت احتجاج کرده است که نامش احمد باشد و خود را فرزند امام دوازدهم بدانند؟(2).

در پاسخ به این استدلال گفته می شود:

اولاً: امام رضا علیه السلام در مقام مناظره و در پی پاسخ نقضی به جاثلیق بوده است(3). لذا این پاسخ نمی تواند به عنوان ملاک و میزان برای پاسخ به سئوالات

ص: 167

---

1- قال الرضا عليه السلام : احتججتكم بالشك، فهل بعث الله قبل أو بعد من ولد آدم الى يومنا هذا نبيا اسمه محمد او تجدونه في شيء من الكتب التي انزلها الله على جميع الأنبياء غير محمد؟...». وأحجموا عن الجواب . اثبات الهداة، ج 1، ص 195-194.

2- الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص 23.

3- در برخی موارد، پیامبر و امامان علیه السلام در برابر استدلالهای معاندان در بسیاری از موارد از پاسخهای نقضی استفاده می کردند که به نمونه هایی اشاره می شود: در مناظره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسیحیان نجران می خوانیم: وقتی نصارای نجران محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند، گفتند: ای محمد! ما را به چه فرا می خوانی؟ فرمود: به اینکه شهادت دهید که هیچ معبودی جز الله نیست و اینکه من فرستاده خداوندم و اینکه عیسی بنده و مخلوقی از مخلوقات خداوند است که همانند سایر افراد می خورد و می آشامید و محدث می شد. گفتند: اگر بنده خدا بود، پس پدرش که بود؟ در این موقع فرشته وحی نازل گردید و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گفت که به آنان بگو: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: موجود باش! او هم فوراً موجود شد. (بنابراین ، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت یا فرزند خدا بودن نیست.) چنانکه روشن است خلاصه استدلال مسیحیان چنین است: الف. هرکس بدون پدر متولد شود، خدا پدر اوست . ب . حضرت عیسی بدون پدر متولد شد. ج . نتیجه: پس خداوند پدر حضرت عیسی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با نقض کبرا، استدلال آنان را در هم فرو ریخت. خلاصه استدلال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین است: اگر هر کس بدون پدر متولد شود، خدا پدر اوست؛ پس آدم هم بدون پدر متولد شد و باید فرزند خدا باشد؛ ولی تالی باطل است؛ پس مقدم نیز باطل است.

مشابه باشد و حال آنکه ما به دنبال پاسخ حلی از احمد بصری هستیم که تاکنون جوابی نداشته است.

ثانیه توصیفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در کتب آسمانی تا حدی بیان شده است که حتی علمای یهود و مسیح ایشان را به درستی می شناختند. بطوری که هیچ شکی در حقانیت پیامبر آخرالزمان نداشته و حتی از زمان و محل تولد آن حضرت اطلاعات دقیقی در دست داشتند. لذا مقاومت جاثلیق به علت عناد با اسلام بوده و با حقیقت مسأله بیگانه نبوده است. مؤید این سخن، کلام وحی است که می فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَا هُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (1) کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند، او [محمد] را می شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می دارند و خودشان [هم] می دانند.

با حفظ این نکته، هیچ نشانی از حقانیت احمد بصری در روایات شیعی وجود نداشته و حتی در برخی از موارد، روایاتی حاکی از دجل و فریبکاری فردی از بصره در دست می باشد (2). مضاف بر آن، وجود اولیه وی با روایتی ضعیف و غیر قابل اعتماد ظهور کرده و حتی علماء اسلام را در مورد خود به مرحله ظن نرسانده است.

ص: 168

1- بقره، 146.

2- حضرت امیرالمومنین علیه السلام در کوفه خطبه ای ایراد کردند و چنین فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ الزَّمُوا الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِي وَإِيَّاكُمْ وَالشَّدَاذَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ... وَيَخْرُجُ دَجَالٌ مِنْ دَجَلَةِ الْبَصْرَةِ وَلَيْسَ مِنْي وَهُوَ مُقَدِّمَةُ الدَّجَالِينَ كُلِّهِمْ». أَيُّهَا النَّاسُ بَعْدَ مِنْ أَرَامٍ بَاشِيدٍ وَازِ يَكْ عَدَهُ قَلِيلِي أَزْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَحْزَرٍ بَاشِيدٍ... وَدَجَالِي هُمُ أَزْ بَصْرَةَ خُرُوجِ مِي كَنْدُ كَهْ أَزْ نَسْلِ مَنْ نَيْسَتْ وَ أَوْ مُقَدِّمَهُ كَلِيهِ دَجَالِهَا اسْت. الملاحم والفتن سيد ابن طاووس، باب 36، ص 248 - 249، ح 362.

ثالثاً؛ هیچگاه نمی توان به صرف انطباق نام یک مدعی با اسامی ذکر شده در روایات به حقانیت مدعی پی برد. چرا که برای اثبات حقانیت وی در مسأله مهمی همچون امامت و سفارت، نیاز به دلایل و براهین قطعی است. چنانچه یزید بن اُبی حازم می گوید: از کوفه بیرون آمدم و چون به مدینه رسیدم بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و بر او سلام کردم. پس آن حضرت از من پرسید: «آیا کسی با تو هم صحبت و همراه بود؟ عرض کردم بله. فرمود: آیا با یکدیگر سخن هم گفتید؟ عرض کردم بله. مردی از مغیره با من هم صحبت شد. حضرت فرمود چه میگفت؟ عرض کردم او می پنداشت که محمد بن عبدالله بن الحسن همان قائم است و دلیل بر آن این است که اسم او اسم پیامبر و اسم پدرش همانم با پدر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

من در جواب به او گفتم اگر نام ها را ملاک میگیری، در فرزندان حسین نیز محمد بن عبدالله بن علی وجود دارد. پس به این مقام اولویت دارند. وی به من گفت همانا این فرزند کنیز است ولی این یکی فرزند زنی آزاد است.

پس امام صادق علیه السلام فرمود تو چه جوابی دادی؟ عرض کردم چیزی در اختیارم نبود که به او پاسخ گویم. آن حضرت فرمود: آیا نمیدانید که او (قائم) فرزند آن زن اسیر شده است؟»(1).

دلیل سوم:

احمد بصری می گوید:

«از هزار سال پیش این حدیث در کتاب های متعدد بوده است، اما خداوند آن را از هر مدعی باطلی حفظ کرده تا به آن استناد نکند و اینکه من اولین

ص: 169

نفری هستیم که به آن استناد میکنم دلیل بر حقانیت است»<sup>(1)</sup>.

در پاسخ به این استدلال گفته می شود: اولاً هر اول بودن دلیل بر حقانیت نبوده و چه بسیار کسانی که جزو اولین ها و گمراه ترها بوده اند. کما اینکه در زیارت عاشورا اولین ظلم کننده به خاندان عصمت و طهارت را لعن کرده و می فرماید: «اللَّهُمَّ الْعَنُ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»<sup>(2)</sup>.

ثانیا لازمه اثبات این ادعاء، استقراء تام<sup>(3)</sup> از تاریخ است تا بدانیم که آیا از صدر اسلام تا کنون، کسانی بوده اند که به این روایت استناد نموده اند یا خیر. لذا صرف ادعا نمیتواند مثبت مدعا باشد.

ثالثا دو مورد از مدعیان دروغین مهدویت، پیش از احمد بصری به این روایت استناد کرده و خود را وصی سیزدهم دانسته اند، در تاریخ ثبت شده است که این دو مورد برای ابطال استدلال احمد بصری کفایت میکند که عبارتند از:

1. در سال (1372ش)، یعنی 10 سال پیش از آغاز ادعای احمد بصری، فردی به نام «علیرضا پیغان»، در صفحه 41 کتاب القائم، که اتفاقاً برای اولین بار به روایت وصیت مذکور در کتاب شیخ طوسی رحمه الله علیه استناد کرده و خود را جانشین امام دوازدهم علیه السلام و مهدی اول معرفی کرد، اما این فرد 15 سال پس از اعلام ادعای وصایت، در دی ماه سال (1387ش) در شهر مقدس قم اعدام گردید.

2. پیش از سقوط صدام، عده ای از متصوفه با شعار زمینه سازی نظامی

ص: 170

---

1- الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، ص 24.

2- کامل الزیارات، ص 178.

3- استقراء تام در جایی است که افراد مورد نظر، یعنی نمونه های جزئی که می خواهیم از آن ها نتیجه گیری کنیم، به تعدادی باشند که بتوانیم همه آن ها را بررسی کنیم؛ یعنی افراد و نمونه ها، محصور و معدود باشند و هر یک جدا جدا مورد بررسی قرار گرفته باشند و پس از بررسی همه آن ها، حکم کلی صادر شود.

برای ظهور مهدی موعود علیه السلام برخاسته و خود را به مولی (ولی امر) منسوب کرده و مردم را برای یاری آن حضرت دعوت کردند. بلافاصله پس از سقوط رژیم بعث، با تشکیل قوای نظامی؛ به بخشی از بابل، کربلا، نجف و دیوانیه تسلط یافته و محافظت آن را به عهده گرفتند. آنان بر این باور بودند که فردی در بین آنان با نام «سید الممهد الیمانی» است که فردی درستکار بوده و زعامت جریان را بر عهده دارد. یکی از مهمترین ادله حقانیت آنان، استناد به روایت وصیت در کتاب الغیبة طوسی رحمه الله جهت اثبات فرزندى و وصایت و رسالت و مهدویت فردی به نام وی است(1).

پرسش های درس

1. دلیل اول احمد در خصوص تطبیق نامش با احمد در حدیث چیست؟
2. دلیل دوم احمد در خصوص تطبیق نامش با احمد در حدیث چیست؟
3. دلیل سوم احمد در خصوص تطبیق نامش با احمد در حدیث چیست؟
4. نام دو نفر از کسانی که ادعای امامت کرده و مدت طولانی عمر نمودند را بیان کنید.

ص: 171





درس نهم ابهام زدایی از چند حدیث درباره احمد

اشاره

ص: 173



اتباع احمد بصری به جهت آنکه بتوانند جایگاه وی را مشروع جلوه دهند، تمامی کسانی که نامشان احمد بوده و در روایات ذکر شده اند را به احمدالحسن ربط داده و او را مصداق آن روایات میدانند. برخی از آن روایات مورد بررسی و نقد قرار میگیرد

### تولد دو احمد

اتباع احمد بصری روایتی را نقل میکنند که در آن به تولد دو احمد بشارت داده شده است که یکی از آنان متولد مکه است و پیامبر بوده و دیگری متولد قریه ای از عراق است و امام می باشد. لذا از این طریق سعی در تطبیق مولود قریه عراق با احمد اسماعیل را دارند.

نکته قابل توجه اینکه؛ اتباع احمد بصری عبارتی از کتاب شرح کافی ملا صالح مازندرانی، منتسب به بعضی الافاضل در ذیل روایت امام باقر علیه السلام را با عنوان روایت معصوم علیه السلام تلقی کرده و به مردم معرفی میکنند. بطوری که علی ابورغیف در کتاب الطریق الی الدعوة الیمانیة به این مطلب تصریح کرده و آن را

ص: 175

یکی از روایت های اشاره کننده به احمدالحسن دانسته است. (1)

در متن روایت آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَى مَلَأٍ مِنْ قُرَيْشٍ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَ الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَالْعَاصُ بْنُ هِشَامٍ وَأَبُو وَجْزَةَ بْنُ أَبِي عَمْرٍو بْنِ أُمَيَّةَ وَعُتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ فَقَالَ أَوْلَادُكُمْ مَوْلُودُ اللَّيْلَةِ؟ فَقَالُوا لَا قَالَ فَوَلِدٌ إِذَا بِفِلَسْطِينَ غُلَامٌ إِسْمُهُ أَحْمَدٌ بِهِ شَامَةٌ كُلُّونِ الْخَزَّ الْأَذْكَنِ وَيَكُونُ هَلَاكُ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْيَهُودِ عَلَى يَدَيْهِ...» (2)

امام باقر علیه السلام فرمود: آن هنگام که نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد، مردی از اهل کتاب به نزد گروهی از قریش آمد که در میان آنان هشام بن المغیره و الولید بن المغیره و العاص بن هشام و أبو وجزة بن ابي عمرو بن امیه و عتبه بن ربیعة نیز حضور داشتند. به آنان گفت: آیا امشب در میان شما فرزندی به دنیا آمده است؟ گفتند نه! گفت پس حتما در فلسطین پسری متولد شده است که نامش احمد است و خالی به رنگ ابریشم سیاه دارد و هلاکت اهل کتاب و یهود به دست او می باشد.

ملا صالح مازندرانی در توضیح این روایت، عبارت روایت گونه ای را با عنوان قول بعض الافاضل آورده است که می گوید:

وقال بعض الافاضل (فاضل استرآبادی) في توجيه علم الرجل بذلك و توجيه قوله «فَوَلِدٌ إِذَا بِفِلَسْطِينَ» بعد قولهم «لا» مذكور في الكتب المنزلة

ص: 176

1- الطريق الى الدعوة اليمانية، ص 26.

2- شرح کافی - الأصول و الروضة، ج 12، ص 400.

على الأنبياء المتقدمين عليهم السلام يولد في مكة رجل معصوم اسمه أحمد وكنيته أبو القاسم و كذلك في قرية من العراق أحدهما نبي و  
الآخر امام»(1).

و بعضی از افاضل علماء در توجیه علم آن مرد یهودی به آن خبر و توجیه سخن وی به این که پس، از فلسطین متولد شده است، خبری را  
از کتب انبیاء گذشته نقل کرده اند به این مضمون که در مکه مردی متولد می شود که نامش احمد و کنیه اش ابوالقاسم است، همچنین در  
روستایی در عراق . یکی از آنان پیامبر است و دیگری امام است.

در پاسخ به برداشت نادرست اتباع احمد بصری از این روایت گفته می شود:

اولا اصل روایت که از امام باقر علیه السلام نقل شده است، این مولود را از فلسطین معرفی می کند، نه از عراق ، (آنهم از بصره عراق).

ثانیا روایت نقل شده از امام باقر علیه السلام ، نقل قولی از سخن مرد یهودی است که در مواجهه با پاسخ منفی قریش به اشتباه افتاده و  
گفت: «فُولِدَ إِذَا بِلَسْطِينَ».

ثالثا آن مرد یهودی تولد از فلسطین را هم به عنوان پیشگویی برای آینده ذکر نکرده و اشاره اش به زمان حال بوده است. لذا وقتی گفتند در  
مکه به دنیا نیامده گفت: پس در فلسطین متولد شده است. پس نمی توان نام فلسطین را به قریه ای از عراق تأویل برده یا آن را به عنوان یک  
پیشگویی برای متولد شدن فردی در آخرالزمان به نام احمد تلقی کرد.

رابعا آنچه در کتاب ملاصالح مازندرانی آمده است، عبارتی روایت گونه است که بدون اتصال به معصوم نقل شده و فاقد اعتبار می باشد.

ص: 177

1- همان

کتاب الزام الناصب، به نقل از «خطبة البيان» به پرچم محمدی و دولت احمدی اشاره کرده است که اتباع احمد بصری آن را مصادره به مطلوب کرده و با استفاده از مشابهت اسمی و تقطیع روایت، در صدد سوء استفاده می باشند. در این خطبه آمده است:

«فیظهر عند ذلك صاحب الراية المحمدية و الدولة الاحمدية القائم بالسيف الحال الصادق في المقال يمهد الأرض و يحيي السنة و الفرض سيكون ذلك بعد ألف و مائة و أربع وثمانين سنة من سني الفترة بعد الهجرة»<sup>(1)</sup>

در آن زمان، صاحب پرچم محمدی و دولت احمدی و قائم به شمشیر و راستگو در گفتار ظهور خواهد کرد. زمین را آماده میکند و سنت را زنده می کند و این بعد از هزار و صد و هشتاد و چهار سال پس از هجرت محقق می شود.

در پاسخ عرض می شود که:

اولاً- این خطبه در کتب معتبر شیعی نیامده و برای اولین بار به نقل از محمد بن طلحة شافعی (از علمای اهل سنت) در کتاب الزام الناصب ذکر شده و پس از آن نیز در هیچکدام از کتب شیعی ذکر نشده است.

ثانیاً این عبارت، بخشی از «خطبة البيان» است که بر اساس دیدگاه تمامی علمای شیعه، این خطبه؛ ساخته و پرداخته دست غالیان بوده و فاقد اعتبار است.<sup>(2)</sup>

ص: 178

1- إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج 2، ص 197.

2- دلایل عدم اعتبار خطبة البيان عبارتند از: اولاً: خطبه در کتب روایی کهن ذکر نشده و دسترس ترین منبع به آن، کتاب الزام الناصب، نوشته علی یزدی حائری (م 1333ق) است. در این کتاب، سه نسخه و به عبارتی سه متن برای خطبه البيان ذکر شده است که هر یک با دیگری تفاوت های زیادی دارند. البته برای دو نسخه اول آن، منبعی ارائه نشده و نسخه سوم را به کتاب الدر المنظم في السر الاعظم نوشته محمد بن طلحة شافعی، (م 652ق) منتسب می کند که از علمای اهل سنت است. حائری یزدی، علی، الزام الناصب في اثبات الحجة الغائب، ج 2، ص 232. ثانیاً؛ مهم تراز سلسله سند این خطبه، راوی اصلی آن، یعنی «عبدالله بن مسعود» است که چند نکته درباره وی قابل توجه است: 1. عبدالله بن مسعود پیش از خلافت امیر مؤمنان علیه السلام از دنیا رفته و با توجه به تصریح خطبه که، علی علیه السلام خطبه البيان را پس از خلافت خود در بصره یا کوفه ایراد کرده است، نمی توان گفت که در زمان حیات ابن مسعود بیان شده است. 2. به اذعان علمای اهل سنت، هیچ گاه عبدالله بن مسعود از حضرت علی علیه السلام روایت نکرده است. المزنی، یوسف بن الزکی، تهذیب الکنال في اسماء الرجال، ج 16، ص 121. 3. سند این خطبه مرفوع است؛ یعنی بین ابن مسعود و شنونده خطبه، شخص یا اشخاصی وجود دارند و این مطلب، جای هیچ گونه توجیهی درباره نادرستی سند خطبه باقی نمی گذارد. ثالثاً در سند این خطبه، غیر از طوق بن مالک که هیچ روایتی از او نقل نشده، بلکه یکی از فرماندهان هارون الرشید است که در سال 216 ق از دنیا رفت، تمامی افرادی که در این کتاب به عنوان سند حدیث معرفی شده اند، همگی مجهول بوده و از ناشناخته های روایی هستند. تاریخ الطبری، ج 8، ص 323 و تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 424 رابعاً: در برخی از روایات و همچنین براساس باور اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه، سند خطبة البيان مخدوش بوده و آن را ساخته و پرداخته غلات شیعه دانسته اند 1. علامه مجلسی رحمه الله علیه آورده است: «همانا خطبة البيان و موارد

مشابه آن در کتب ما نبوده و فقط در کتاب های غلات یافته می شود». قمی، عباس، سفینه البحار، ج 2، ص 664 به نقل از بحار الانوار، ج 25، ص 348. 2، علامه قزوینی گفته است: «از جمله روایات دروغ که مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام آورده اند، خطبه ای است که غلات افترا کرده اند و برامیرالمؤمنین علیه السلام منسوب نموده و آن را به خطبه البیان می نامند». قزوینی، ملا خلیل بن غازی، صافی در شرح کافی (ملا خلیل قزوینی)، ج 2، ص 440. وی در خصوص رد خطبه البیان روایتی را از امام صادق علیه السلام آورده و بر آن استناد کرده است: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ شَبَابِ الصَّيْرَفِيِّ - وَاسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ قُتَيْبَةَ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَعِيسَى شَلْقَانَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبْتَدَأْنَا، فَقَالَ: «عَجَبًا لِأَقْوَامٍ يَدْعُونَ عَلِيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَمْ يَتَكَلَّمْ بِهِ قَطُّ، خَطَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسَ بِالْكُوفَةِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَةَ حَمْدَهُ، وَفَاطِرِ هِمَّ عَلَى مَعْرِفَةِ رُبُوبِيَّتِهِ» ای تعجب از جماعت هایی که ادعا می کنند برامیرالمؤمنین علیه السلام سخنی را که نگفته آن را هرگز؛ چراکه خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم کوفه به این روش بود که گفت: ستایش الله تعالی را است که به شواهد ربوبیت به دل بندگان خود انداخته ستایش خود را و جبلی ایشان کرده شناخت صاحب کل اختیار هرکس و هر چیز بودن خود را، بی حاجت به نظر ایشان، در کتاب الهی و قول رسول و حجج ... 3. مؤلف کتاب بشارة الاسلام می نویسد: «مستند صحیحی برای این خطبه نیافتم و هیچ کدام از محدثان بزرگ مانند کلینی، صدوق و شیخ طوسی آن را نقل نکرده اند و از این که علامه مجلسی با همه اطلاع و احاطه براحادیث، این خطبه را نیاورده است، نشانگر بی اعتمادی وی به این خطبه است». بشارة الاسلام، ص 75، ح 214 علامه نورالله شوشتری، از علمای به نام شیعه درباره این خطبه می گوید: «هنوز ایمان راوی خطبه البیان بر ما ظاهر نشده است، ضمن اینکه عبارات خطبه البیان بروجهی که علماء معنی آن را فهمیده اند موافق قرآن و اصول مذهب نیست. پس بالضروره می باید که نسبت آن عبارات بحضرت امیرباطل باشد و چون راویان خطبه البیان مجهول است می توان گفت که آن خطبه را یکی از ایشان به آن حضرت نسبت داده باشد و یا به احتمال قوی، بعضی از عامه یا معتزله آن عبارات را به نام آن حضرت مشهور ساخته باشند تا عوام شیعه بنقل آن اقبال نمایند آنگاه اقبال ایشان را به نقل و روایت آن موجب تشیع و تجهیل طایفه شیعه سازند و بر علماء ظاهر است که جمیع این اختلافات که در دین پیدا شد از احادیث کاذبه و اخبار موضوعه خارجیان و غلات است و در کتب رجال شیعه تنبیه بر روایات بسیار از غلات شیعه کرده اند». شوشتری، نورالله بن شریف الدین، الصوارم المهرقة في نقد الصواعق المحرقة (لابن حجر الهيثمی)، ص 89





ثالثاً در ادامه همین خطبه، اشاره به سال ظهور شده است (سیکون ذلك بعد ألف و مائة و أربع وثمانين سنة من سنی الفترة بعد الهجرة) که همین مساله صریح روایات رد توقیت در تعارض است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ «كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَّتُ»<sup>(1)</sup>. تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ گفتند. ما اهل بیت نیز وقت تعیین نمی کنیم.

### احمد ساق زرد

علی ابو رغیف در کتاب خود<sup>(2)</sup> به روایاتی اشاره کرده است که به زعم خود، مؤید احمد الحسن می باشند. یکی از این روایات، روایت مربوط به جوانی است که دو ساق پای او زرد است و نامش احمد است. لذا سعی بر آن دارد تا مصادره به مطلوب کرده و از این تشابه اسمی استفاده های لازم را انجام دهد. در پاسخ به این موضوع گفته می شود:

در خطبه لؤلؤته که منسوب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، از جوانی نام

ص: 180

---

1- کافی، ج 1، ص 368.

2- الطريق الى الدعوة اليماني، ص 26.

برده شده است که ساق پاهایش زرد رنگ بوده و نام وی احمد است. این فرد بر اساس تحلیل و شواهد تاریخی یکی از فرزندان بویه است که بعدها به همراه برادران خود، حکومت آل بویه را تأسیس نمود. در روایت آمده است:

أَلَا وَإِنِّي طَاعِنٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ لِّلْمَغِيبِ فَازْهَبُوا الْفِتَنَ الْأُمَوِيَّةَ وَ الْمَمْلَكَةَ الْكُوسَرَوِيَّةَ وَ مِنْهَا فَكَمْ مِنْ مَلَا حِمٍ وَ بَلَاءٍ مُتْرَا كِمٍ تَقْتَلُ مَمْلَكَةَ بَنِي الْعَبَّاسِ... قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْحُطْبَةِ الْغُرَاءِ وَيَلُّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا دُعِيَ عَلَى مَنَابِرِهِمْ بِاسْمِ الْمُلتَجِي وَ الْمُسْتَكْفِي وَ لَمْ يُعْرَفِ الْمُلتَجِي فِي الْقَابِهِمْ وَ لَكِنْ لَمَّا بَيَّنَّا صِفَتَهُمْ وَ جَدْنَا الْمُلقَبَ بِالْمُتَّقِي الَّذِي التَّجَا إِلَى بَنِي حَمْدَانَ ثُمَّ يَذْكُرُ الرَّجُلَ مِنْ رِبِيعَةَ الَّذِي قَالَ فِي أَوَّلِ اسْمِهِ سَبِينٌ وَ مِيمٌ وَ يَعْقُبُ بِرَجُلٍ فِي اسْمِهِ دَالٌ وَ قَافٌ ثُمَّ يَذْكُرُ صِدْقَةَ وَ صِفَةَ مُلْكِهِ. وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنَّ مِنْهُمْ الْغُلَامَ الْأَصْفَرَ السَّاقِينَ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يُنَادِي مُنَادِي الْجَرَحَى عَلَى الْقَتْلَى وَ دَفِنِ الرَّجَالَ وَ غَلَبَةَ الْهِنْدِ عَلَى السِّنْدِ وَ غَلَبَةَ الْقُفْصِ عَلَى السَّعِيرِ وَ غَلَبَةَ الْقَبِيطِ عَلَى أَطْرَافِ مِصْرَ وَ غَلَبَةَ أَدْلُسَ عَلَى أَطْرَافِ إِفْرِيقِيَّةَ وَ غَلَبَةَ الْحَبَشَةَ عَلَى الْيَمَنِ وَ غَلَبَةَ التُّرْكَ عَلَى خُرَاسَانَ وَ غَلَبَةَ الرُّومَ عَلَى الشَّامِ وَ غَلَبَةَ أَهْلِ إِزْمِينِيَّةَ عَلَى إِزْمِينِيَّةَ وَ صَرَخَ الصَّارِخُ بِالْعِرَاقِ هَتَاكَ الْحِجَابِ وَ افْتَضَّتِ الْعُدْرَاءُ وَ ظَهَرَ عَلَامُ اللَّعِينِ الدَّجَالُ ثُمَّ ذَكَرَ خُرُوجَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (1) اميرالمؤمنين على عليه السلام فرمود: آگاه باشید که من بار سفر بسته ام و بزودی از این دنیا حرکت می کنم و به عالم غیب رهسپار می شوم، بنابراین شما در انتظار فتنه امویه و سلطنت کسروه بوده باشید و منتظر بلاهای پی در پی و قتل در مملکت بنی عباس باشید... و فرمودند: وای بر اهل زمین، زمانی که بر روی منبرهایشان به اسم ملتجی و مستکفی

ص: 181

دعوت شود و ملتجی شناخته نشود با القابش و لکن زمانی که صفت او را توصیف کردیم، او را ملقب به متقی می یابید که به بنی حمدان پناه برده است. سپس نام مردی از شهر ربیعه را برد که در ابتدای اسم او سین و میم بود و پس از او از مردی نام برد که در نامش دال و قاف است، سپس صفت و صفت حکومتش را نام برد و فرمود همانا یکی از آنها جوانی است که ساق پاهایش زرد رنگ است. و فرمود: سپس منادی ندا می دهد به دوزخم و قتل، سپس دفن رجال و غلبه هند بر پاکستان و غلبه قفقص بر فلسطین و غلبه قبط بر مصر و غلبه اندلس بر آفریقا و غلبه حبشه بر یمن و غلبه ترک بر خراسان و غلبه روم بر شام و... ظهور علم دجال اتفاق افتاده و پس از آن خروج قائم علیه السلام است.

برای پاسخ به سؤال، ابتدا باید واژگان مطرح شده در متن روایت مورد بررسی قرار گیرد که عبارتند از:

1. الملتجی: پناه برنده، پناه جو.

2. المستکفی: أبو القاسم عبد الله ابن المکتفی ابن المعتضد، المستکفی بالله (خلیفه ای از خلفای عباسی در بغداد بود که از سالهای 944 ه.ق) تا (946 ه.ق) در سرزمین های اسلامی فرمان می راند. (1)

3. المتقی: ابواسحاق (ابوالحق) ابراهیم متقی (2)

4. بنی حمدان: آل حمدان، سلسله ای شیعی مذهب از قبیله بنب تغلب که از حدود (292 ه.ق) تا (394 ه.ق) بر بخشهایی از شام و شمال عراق (جزیره) فرمان راندند.

ص: 182

---

1- اخبار الدولة العباسیه و فیه اخبار العباس و اولاده، ص 265. الدولة العباسیه. ص 144.

2- همان

5. ربیعہ: محل حکومت ابراہیم بن حمدان است.

6. احمد: یکی از سه فرزند بویه است که تأسیس دولت آل بویه به دست این سه برادر انجام یافت. اسامی آنان علی، حسن و احمد بود(1).

با حفظ این مقدمه؛ بخشی از داستان قیام آل بویه به صورت مختصر عرض می شود تا بدینوسیله تحلیل تاریخی روایت مذکور مشخص گردد:

در سال (332 ه. ق) هنگامی که «متقی» (2) و «توزون» (3) به طرف موصل رفته بودند، برادران بریدی (4) از احمد بن بویه دعوت کردند که بر عراق حمله ببرد. احمد از طرف دیالمه به عراق حمله کرد اما برادران بریدی به او چنانکه وعده داده بودند، کمک نکردند و توزون از موصل برگشته و دیالمه را مغلوب ساخت و متقی از ترس او به موصل رفته و به ناصرالدوله (بنیان گذار حکومت بنی حمدان) (5) پناه برد. اما توزون بالاخره با سوگند و اظهار صلح خواهی خلیفه را به بغداد برگرداند و روز بعد او را کور کرد و «مستکفی» را به جای او به خلافت گذاشت (6).

در همین ایام، احمد بن بویه به همراهی ابو محمد حسن بن محمد مهلبی در 11 جمادی الاولی (334 ه. ق) بدون جنگ بر بغداد دست یافت و با خلیفه به

ص: 183

---

1- تاریخ ایران بعد از اسلام، ص 87

2- پس از وفات رضی، با اعمال نفوذ ابن رائق، امیرالامرای بغداد، ابوالحق ابراہیم بن المقتدر ملقب به المتقی بالله به خلافت رسید.

3- متقی در سال (331 ه. ق) شخصی به نام «توزون» از امیران و بزرگان ترک را به امیرالامرای برگزید.

4- نام این خاندان برگرفته از شغل پدر آنان، ابو عبدالله حسن بن عبدالله بریدی، است که صاحب برید بصره بوده است

5- حسن بن ابی الہیجا (358 ه. ق) ملقب به ناصرالدوله، پایه گذار سلسله حمدانیان (بنی حمدان) موصل است .

6- الکامل فی التاریخ، ج 8، 383. کتاب تجارب الأمم، ج 2، ص 22-30

احترام تمام رفتار نمود. مستکفی نیز به او خلعت داد و احمد را به معزالدوله و برادرش علی را به عمادالدوله و برادر دیگرش حسن را به رکن الدوله ملقب گرداند. (1)

با دقت نظر در متن خطبه و تاریخ مذکور، روشن می‌گردد که؛ اولاً آغاز خطبه به فتنه کسروی و اموی و بنی عباس اشاره دارد و بلافاصله به ملتجی (متقی خلیفه)، اشاره شده است که پس از شکست، به بنی حمدان پناه برد و پس از او المستکفی به مقام خلافت رسید. در این بین احمد بن بویه که در سن جوانی بود به عراق و ایران غلبه کرد و خون زیادی ریخته شد.

ثانیاً پس از اشاره به فتنه کسروی و اموی و قتل بنی عباس و ماجرای متقی و مستکفی و احمد، به موارد زیادی از فتنه های آخرالزمان اشاره شده است که پس از وقوع آن نوبت به ذکر وقایع قیام قائم میرسد.

بنابراین، روایت مذکور هیچ ارتباطی با احمد بصری و مسائل مربوط به عصر حاضر نداشته و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مردم را کشتار عصر بعد از خودش آگاه کرده است.

### شعارهم احمد احمد

در خصوص شعار گنجینه های طالقان دو نوع روایت در دست است که به جهت روشن شدن مسأله به هر دو اشاره می‌گردد.

الف. شعار «احمد احمد» برای اولین بار و آخرین بار در کتاب «منتخب الأنوار المضيئة في ذكر القائم الحجة عليه السلام» تألیف علی بن عبد الکریم بهاء الدین نیلی نجفی، آمده است:

ص: 184

---

1- تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 651.

وَعَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالطَّرِيقِ الْمَذْكُورِ يَرْفَعُهُ إِلَى جَابِرٍ قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كَنْزًا بِالطَّلَقَانِ لَيْسَ يَذْهَبُ وَلَا فِضَّةٌ إِنَّنِي عَشْرَ أَلْفًا بِخُرَاسَانَ شِعَارُهُمْ أَحْمَدُ أَحْمَدُ يَقُودُهُمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عَلَى بَعْلِهِ شَهْبَاءٌ عَلَيْهِ عِصَابَةٌ حَمْرَاءُ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ عَابِرُ الْفُرَاتِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِذَلِكَ فَسَارِعُوا إِلَيْهِ وَ لَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلَجِ» (1) امام باقر علیه السلام فرمود: همانا برای خداوند متعال گنج هایی در طالقان است که از طلا و نقره نیستند. آنان دوازده هزار نفر از خراسان هستند که شعارشان احمد احمد است. رهبر آنها جوانی از بنی هاشم سوار بر قاطری سپید رنگ است و پیشانی بندی قرمز رنگ بر سر بسته است، گویی به او می نگرم که از رود فرات هم میگذرد اگر شنیدید او از فرات می گذرد بسوی او بشتابید حتی اگر مجبور باشید سینه خیز بر روی یخها حرکت کنید.

در بررسی این روایت گفته می شود:

اولا روایت حاضر دارای تهافت بوده و صدر و ذیل آن با یکدیگر ارتباطی ندارند. چنانچه در ابتدای این روایت از گنج های طالقان سخن به میان آمده و بلافاصله و بدون مناسبتی از دوازده هزار نیرو از جانب خراسان با شعار احمد احمد صحبت شده است. از ظاهر روایت معلوم می شود که این افراد با شعار احمد احمد ارتباطی با طالقان نداشته، بلکه آنان خراسانی خواهند بود.

ثانیا این روایت در کتاب سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان علیه السلام، که بعدها توسط نویسنده مرحوم نیلی نجفی؛ صاحب الانوار المصنیه تالیف شده است، با عبارت دیگری آمده و در آن شعار اهل خراسان را «یا لثارات الحسین» آورده و نامی از احمد در میان نیست (2). این بدین معناست که نویسنده

ص: 185

1- منتخب الأنوار المصنیه فی ذکر القائم الحجة علیه السلام ص 195.

2- سرور أهل الإيمان فی علامات ظهور صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ص 97.

در کتاب بعدی خود به اشتباه صورت گرفته در روایت متوجه شده و آن را اصلاح کرده است.

ب. شعار «بالثارات الحسين» در کتاب های رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، بحار الأنوار، إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف و سفينة البحار و سرور أهل الإيمان في علامات ظهور صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه الشريف آمده است:

و بِالْإِسْمِ نَادٍ يَرْفَعُهُ إِلَى الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ كُنْزُ بِالطَّلَقَانِ مَا هُوَ بِذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ وَ رَايَهُ لَمْ تُنْشَرْ مُنْذُ طُوَيْتَ وَ رَجَالٌ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ رُبُّ الْحَدِيدِ لَا يَسُوبُهَا شَكٌّ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَشَدُّ مِنْ الْحَجَرِ لَوْ حَمَلُوا عَلَى الْجِبَالِ لَأَزَالُوهَا لَا يَقْصِدُونَ بِرَايَاتِهِمْ بَلَدَةً إِلَّا خَرَّبُوهَا كَأَنَّ عَلَى خِيُولِهِمُ الْعِقْبَانَ يَتَمَسَّحُونَ بِسَرِّهِ جِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَطْلُبُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ وَ يَحْفُونَ بِهِ يَقُونَهُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي الْحُرُوبِ وَ يَكْفُونَهُ مَا يُرِيدُ فِيهِمْ رِجَالٌ لَا يَنَامُونَ اللَّيْلَ لَهُمْ دَوِيٌّ فِي صَدْرِهِمْ كَدَوِيِّ النَّحْلِ يَبْتَئُونَ قِيَامًا عَلَى أَطْرَافِهِمْ وَ يُصَدِّحُونَ عَلَى خِيُولِهِمْ رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوثٌ بِالنَّهَارِ هُمْ أَطْوَعُ لَهُ مِنَ الْأَمَةِ لَيْسَ يَدِيهَا كَالْمَصَابِيحِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ الْقَنَادِيلُ وَ هُمْ مِنْ حَشَى يَهِيَ اللَّهُ مَشْفِقُونَ يَدْعُونَ بِالشَّهَادَةِ وَ يَتَمَتَّتُونَ أَنْ يُقْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ شِعْرًا هُمْ يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ إِذَا سَارُوا يَسِيرُ الرَّعْبُ أَمَامَهُمْ مَسِيرَةَ شَهْرِ يَمْشُونَ إِلَى الْمَوَالِي إِزْسَالًا بِهِمْ يَنْصُرُ اللَّهُ إِمَامَ الْحَقِّ» (1).

امام صادق عليه السلام فرمود: «مهدی علیه السلام گنجی در طالقان دارد که از طلا و نقره نیست. پرچمی دارد که از وقتی پیچیده شده، باز نگردیده است. مردانی که

ص: 186

1- رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، ج 3، 182 و بحار الأنوار، ج 52، 308، باب 26 و إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج 2، 244 و سفينة البحار، ج 5، 45 و سرور أهل الإيمان في علامات ظهور صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، ص 97.

قلب هایشان مانند تکه های آهن، سخت تر از سنگ است و هرگز شکی درباره خدا به آنها وارد نگردیده است. آنان اگر به کوهها حمله کنند، آن را از جای میکنند، و هر شهری را بخواهند فتح می کنند. عقاب آسا بر اسبانشان می تازند. بر زین اسب امام علیه السلام دست می کشند و به این وسیله تبرک می جویند. گرد امام علیه السلام جمع می شوند و در جنگ ها با جانشان از او دفاع می کنند. آنچه امام علیه السلام از آنها می خواهد اطاعت می کنند. مردانی هستند که شب ها خواب به چشم ندارند و در نمازشان همانند زنبور عسل زمزمه میکنند. شب را در حال قیام و عبادت سپری می کنند و صبحگاهان بر اسبانشان سوارند. راهبان شب و شیران روز هستند. آنان نسبت به امام شان، از کنیز نسبت به مولایش مطیع تر و فرمانبردارترند. قلب هایشان همانند چراغ می درخشد و از جلال خدا هراسناکند. یاران امام زمان علیه السلام برای شهادت دعا و کشته شدن در راه خدا را آرزو میکنند. شعارشان «بالثارات الحسین علیه السلام» است. هنگامی که حرکت میکنند، ترس به اندازه مسیر یک ماه پیشاپیش آنان حرکت می کند. خداوند به وسیله آنان امام حق را یاری می کند.»

با توجه به هر دو روایت، سند و متن روایت دوم از اتقان بیشتری برخوردار است اما با این وجود احمد الحسن بصری دچار ترجیح بلا مرجح شده و به جهت دست یابی به اغراض خود، روایت اول را انتخاب کرده است.

### احمد و عبدالله و مهدی

یکی دیگر از روایاتی که اتباع احمد بصری سعی در مطابقت آن با احمد بصری دارند، روایت حذیفة بن یمان است. در این روایت آمده است:





علاوه بر آن؛ احمد، عبدالله و مهدی، از جمله اسامی امام دوازدهم علیه السلام است که میرزا حسین طبرسی نوری رحمه الله علیه در باب دوم کتاب نجم الثاقب از آنها یاد کرده است.(2)

### و من البصرة احمد بن مليح

اتباع احمد بصری سعی بر آن دارند تا احمد الحسن را همان احمد بن مليح بدانند. در روایت آمده است:

عن الصادق عليه السلام: «و من البصرة: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَعْظَفِ بْنِ سَعْدٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُلَيْحٍ، وَ حَمَادُ بْنُ جَابِرٍ.»(3)

آنچه در این روایت آمده است، معرفی فردی از بصره با نام احمد است که

ص: 189

1- الأول: ألا يا أهل العالم أنا الإمام القائم؛ آگاه باشید ای جهانیان که منم امام قائم. الثاني: ألا يا أهل العالم أنا الصمصام المنتقم؛ آگاه باشید ای اهل عالم که منم شمشیر انتقام گیرنده. الثالث: ألا يا أهل العالم إن جدي الحسين قتلوه عطشان؛ بیدار باشید ای اهل عالم که جد من حسین را تشنه کام کشتند. الرابع: ألا يا أهل العالم إن جدي الحسين عليه السلام طرحوه عريانا؛ بیدار باشید ای اهل عالم که جد من حسین را برهنه روی خاک افکندند. الخامس: ألا يا أهل العالم إن جدي الحسين عليه السلام سحقوه عدوانا، آگاه باشید ای جهانیان که جد من حسین را از روی کینه توزی پامال کردند». إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج 2، ص 233.

2- میرزا حسین طبرسی نوری در کتاب نجم الثاقب که دارای دوازده باب می باشد، در باب دوم از کتاب به 182 اسم و لقب و کنیه از حضرت اشاره کرده است.

3- امام صادق علیه السلام در معرفی یاران امام دوازدهم علیه السلام می فرماید: «... عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، وأحمد بن مليح وحماد بن جابر». بشارت الاسلام، ص 181، دلائل الامامة، ص 318.

احمد الحسن آنرا به خود تطبیق داده است. همانطور که در روایت ذکر شده است، نام پدر احمد، ملیح است در حالیکه نام پدر احمدالحسن، اسماعیل می باشد. با توجه به اینکه نام ذکر شده در روایت؛ ملیح می باشد، لذا نمی توان آنرا لقب و صفت برای پدر احمد دانست. البته در روایتی دیگر به اسامی یاران امام علیه السلام از بصره اشاره شده که با احمد همخوانی ندارد. چنانچه امام علی علیه السلام فرمود:

«اسمعوا أیین لكم أسماء أنصار القائم إن أولهم من أهل البصره و آخرهم من الأبدال فالذين من أهل البصره رجلا ن اسم أحدهما علی و الآخر محارب و رجلا ن من قاشان عبد الله و عبید الله». پس گوش کنید که نام انصار قائم علیه السلام را برایتان می گویم. نخستین آنها از بصره و آخرین آنها از ابدال هستند، اما از بصره دو نفرند؛ علی و محارب، و دو نفر از کاشان؛ عبدالله و عبیدالله(1).

### اسم یخفی واسم یعلن

احمد الحسن به روایتی استناد کرده و از این رهگذر اسمی را که مخفی بوده و نامش احمد است را به خود اختصاص داده و نام دیگری را که علنی می باشد را به امام دوازدهم علیه السلام منسوب می کند. در این روایت آمده است:

وقال أمير المؤمنين عليه السلام و هو علی المنبر: «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَيْضُ اللَّوْنِ مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ مَبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخْدَيْنِ عَظِيمُ مَشَاشِ الْمَنْكَبَيْنِ يَظْهَرُهُ شَامَتَانِ: شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يُعْلَنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ

ص: 190

---

1- إلزام الناصب في إثبات الحجج الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف ، ج 2، ص، 165

وَأَمَّا الَّذِي يُعْلَنُ فَمُحَمَّدٌ»<sup>(1)</sup> امیر المؤمنین علیه السلام بر فراز منبر فرمودند: در آخر الرمان فرزندی از من ظهور خواهد کرد که سفید روی متمایل به سرخی است. شکمش پهن و پیشانی اش کشیده و شانه درشت است. دو خال دارد. یک خال به رنگ پوستش و خال دیگر شبیه خال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او دو نام است، یکی از اسامی نهان می شود و دیگری آشکار می شود، اما آن نام که نهان می شود احمد و آن نام که آشکار می شود محمد است.....

احمد الحسن بر این باور است که ، من وجه مخفی قائم هستم که نامم احمد است و پدرم وجه آشکار قائم است و نامش محمد است!

در پاسخ به این ادعا گفته می شود: اولاً مفروض روایت، قضیه مهمله نبوده و از «رجل من ولدی» یک شخصیت اراده کرده و بلافاصله درباره آن یک شخص متعین توضیح می دهد. لذا نمی توان ادعا کرد که مراد از دو اسم، دو شخصیت جداگانه است. «أَبْيَضُ مُشَدَّ رَبِّ حُمْرَةَ مُنْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخْدَيْنِ عَظِيمٌ مُشَاشُ الْمُنْكَبَيْنِ بَظْهِرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شِدْبِهِ شَامَةٌ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ»

ثانیا امام علیه السلام از دو فعل مضارع «يخفي و يعلن» استفاده کرده و چنین بیان میکند که این دو نام به مرور زمان مخفی یا آشکار خواهند شد. لذا این برداشت اشتباه است که اسم «احمد و محمد» را از ابتدا مخفی یا آشکار بدانیم، زیرا چنانچه مراد امام علیه السلام مخفی بودن از ابتدای امر بود، بایستی آن دو کلمه را به صورت صفت مشبّهة «اسم خفی - اسم پنهان» و «اسم علن - اسم آشکار» می آوردند تا دلالت بر ثبوت کرده و مخفی بودن یا آشکار بودن آن دو را از ابتدای امر اعلان میکرد.

ص: 191

نتیجه اینکه از بیان این دو اسم، اراده یک فرد شده که یکی از این اسامی به مرور زمان پنهان می شود و نام دیگر نیز به مرور زمان علنی می شود. چنانچه در حال حاضر نیز هنوز نام «محمد» در بین مردم علنی نشده و ممکن است در آینده علنی گردد.

ثالثا مضمون این روایت با روایاتی که حضرت علی علیه السلام از اعلان نام امام دوازدهم علیه السلام امتناع کرده اند در تعارض ظاهری قرار دارند. به عنوان نمونه:

حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: سَأَلَ عُمَرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَهْدِيِّ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مَا إِسْمُهُ «قَالَ أَمَّا إِسْمُهُ فَلَا إِنِّي حَبِيبِي وَ خَلِيلِي عَهْدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أُحَدِّثَ بِإِسْمِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ» (1) امام باقر علیه السلام فرمود: عمر بن خطاب از علی علیه السلام درباره نام مهدی علیه السلام پرسید. امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور داده و تعهد گرفته تا قبل از برانگیخته شدن او نامش را نگویم .

پرسش های درس

1. روایت تولد دو احمد را توضیح داده و پاسخ دهید .
2. خطبه دولت احمدیه را توضیح داده و پاسخ دهید .
3. خطبه مربوط به احمد ساق زرد را توضیح داده و پاسخ دهید .

ص: 192

---

1- کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 648. الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص 117. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص 382. الغيبة (للطوسي)، ص 470. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 465. كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج 2، ص 464.

4. روایت شعارهم احمد احمد را توضیح داده و پاسخ دهید.

5. روایت مربوط به احمد بن ملیح را توضیح دهید.

6. روایت اسم یخفی را توضیح داده و پاسخ دهید.

ص: 193



درس دهم تطبيق يمانى با احمد بصرى!

اشاره

ص: 195





درباره نام گذاری کشور یمن گفته شده؛ «سُمِّيَ الْيَمَنُ لِيَمْنِهِ وَ الشَّمَامُ لَشَوْمِهِ»<sup>(1)</sup> از این روی هر آنکس یا آنچیزی که منسوب به یمن باشد را «یمنی» می گویند. به لحاظ ادبی می توان عوض از یاء مشدد، «الف» آورد و این واژه را «یمانی» خواند. مانند: «الْبُرْدُ الْيَمَانِيَّ» یا «الرَّجُلُ الْيَمَانِيَّ» که در این صورت یمانی بدون تشدید یاء تلفظ می شود. مگر در هنگام جمع بستن که «يَمَانِيُونَ» گفته می شود. در روایات نیز منسوبین به یمن را با عبارت «یمانی» خطاب فرموده اند. به عنوان نمونه:

عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: كُنْتُ عِدَّةَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ «يَا يَمَانِيَّ» أَفِيكُمْ عُلَمَاءٌ قَالَ نَعَمْ...»<sup>(2)</sup>

همچنین آمده است:

«دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، فَقَالَ لَهُ يَا يَمَانِيَّ أَتَعْرِفُ شِعْبَ كَذَا وَكَذَا قَالَ: نَعَمْ...»<sup>(3)</sup>

ص: 197

1- تاج العروس من جواهر القاموس، ج 18، ص 598.

2- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم، ص 401.

3- همان، ص 141.

بر خلاف باور اتباع احمد بصری، یمانی جمع یمین نبوده، بلکه جمع یمین «ایمان» است. چنانچه قرآن کریم می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» (1)

احمد بصری بر این ادعا است که یمانی مذکور در روایات، یکی از حجتهای الهی است. لذا جهت پاسخ به این ادعای واهی، ابتدا به چند مؤلفه مرتبط با یمانی اشاره شده و مورد بررسی قرار می گیرد:

## ایمانی در روایات

در خصوص خروج فردی با عنوان یمانی، حدود 18 نقل (با صرف نظر از رد با تأیید) در منابع شیعی وارد شده است. از این تعداد، تنها 2 روایت به هدایتگر بودن یمانی اشاره کرده و در سایر موارد، او را صرفاً به عنوان یک قوای نظامی و خروج کننده، که همزمان با سفیانی و خراسانی خروج خواهد کرد معرفی کرده اند. در این بین، تنها دو روایت به محتوم بودن یمانی اشاره کرده و حتی سایر روایاتی که محتومات قبل از قیام را شمارش می کنند، نامی از یمانی به میان نیاورده اند. ضمن اینکه هیچ کدام از این روایات تصریحی به مثبت بودن شخصیت وی نداشته و علاوه بر آن، به ارتباط وی با امام مهدی علیه السلام چه قبل از قیام و چه بعد از آن اشاره ای ندارند. الا در یک روایت که گفته «يَدْعُو إِلَىٰ صَاحِبِكُمْ» (2)، و در این اشاره ای به دعوت یمانی به سوی حضرت صاحب الامر علیه السلام شده است که اولاً هیچ دلالتی بر خاص بودن دعوت یمانی برای حضرت علیه السلام ندارد و ثانیاً می تواند

ص: 198

1- تحریم، 8.

2- الغيبة للنعمانی، ص 253.

یک دعوت عمومی، همانند دعوت تمامی واعظین و مبلغین شیعه برای توجه و یاری حضرت علیه السلام بوده باشد.

البته تعدادی از روایات، با مضامین و مشخصات گوناگون بعضاً متغایر که اشاره به قیام افرادی از یمن دارند، صادر شده است که آنها هم معلوم نیست ارتباطی با شخص یمنی داشته باشد.

### هدایتگر بودن یمنی

همانطور که اشاره شد، از بین روایات مربوط به یمنی، تنها دو روایت به هدایتگر بودن یمنی تصریح کرده است. لذا به جهت روشن شدن مسأله، سزاوار است تا این دو روایت به لحاظ سندی و دلالتی مورد بررسی قرار گیرند.

#### روایت اول

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عَقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الْحَسَنِ الْجُعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: ... خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ وَالْخُرَاسَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامَ كَنْظَامِ الْخَزَرِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَيُلِّ لِمَنْ نَاوَاهُمْ وَلَيْسَ فِي الرِّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةُ هُدَى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَمَ بَيْعِ السَّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَكُلِّ مُسَلِّمٍ وَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَانْهَضْ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَايَتَهُ رَايَةُ هُدَى وَ لَا يَحِلُّ لِمُسَلِّمٍ أَنْ يَلْتَوِيَ عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى

ص: 199

در سند این حدیث روایتی آمده اند که بایستی به دقت مورد بررسی قرار گیرد. این روایت عبارتند از:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ ابْنِ عُقَدَةَ:

ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی، مشهور به ابن عقده، پیرو مذهب جارودیه (از فرق زیدیه) است. نکته قابل توجه اینکه این روایت را ابن عقده از امام باقر علیه السلام نقل کرده است، در حالیکه به امامت ایشان اعتقادی نداشته و در نظر او امام باقر علیه السلام العیاذ بالله در ادعای امامتش صادق نبوده است. پس اساساً نقل روایت چنین شخصی از چنان امامی که مقام امامت را غصب کرده و به دروغ متمسک شده است، غیر معقول به نظر می رسد.

أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ ابْنِ أَحْسَنِ الْجَعْفِيِّ:

این فرد در کتب رجالی ناشناخته است. آیت الله خوئی رحمه الله علیه بیان ویژه ای را در خصوص اثبات وثاقت احمد بن یوسف آورده و سپس آن را رد کرده است. ایشان می فرماید:

«أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي، روى عن محمد بن إسماعيل الزعفراني، وفيه إشعار بوثاقته أقول: نظرفي تلك إلى ما ذكره النجاشي، في

ص: 200

1- ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد با نظام و ترتیبی همچون نظام یک رشته که به بند کشیده شده هر یک از پی دیگری؛ و جنگ قدرت و هیبت از هر سوی فراگیر شود، وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیزکنند؛ در میان پرچمها راهنما تراز پرچم یمانی نباشد که آن پرچم هدایت است زیرا دعوت به صاحب شما می کند، و هنگامی که یمانی خروج کند خرید و فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی ممنوع است و چون یمانی خروج کرد به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است، هیچ مسلمانی را روا نباشد که با آن پرچم مقابله نماید، پس هرکس چنین کند او از اهل آتش است، زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرا می خواند. الغيبة للنعمانی، ص 253.

ترجمة محمد بن إسماعيل بن ميمون الزعفراني، من أنه روى عنه الثقات، لكن لا دلالة لهذا الكلام على أن كل من روى عن محمد بن إسماعيل، ثقة كما هو الظاهر»(1)

برخی با استناد به نظر نجاشی گفته اند: ثقات از محمد بن اسماعیل زعفرانی نقل روایت می کردند و چون احمد بن یوسف نیز از او نقل روایت کرده است، لذا این مساله اشاره به ثقه بودن احمد بن یوسف دارد. لکن در پاسخ می گوئیم؛ سخن نجاشی دلالت بر این ندارد که هر کسی که از محمد بن اسماعیل زعفرانی نقل حدیث کرده باشد ثقه است. بنابر این نمی توان نتیجه گرفت که چون احمد ابن یوسف از محمد بن اسماعیل نقل روایت کرده، پس ثقه است.

إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ:

هر چند که اسماعیل بن مهران در کتب رجالی توثیق شده است، اما با این وجود گفته شده که وی از ضعفاء نقل حدیث میکرده است. به عنوان نمونه ابن غضائری می گوید: «يُرَوَّى عَنِ الضُّعَفَاءِ كَثِيرًا»(2). بسیار از ضعفاء نقل روایت میکند.

حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ:

علی بن ابی حمزه بطنانی از وکلای امام کاظم علیه السلام است که با زندانی و شهادت ایشان، اموال بسیاری از آن امام علیه السلام را مصادره کرده و ایشان را آخرین امام معرفی نموده و بدین ترتیب فرقه واقفیه پدیدار گردید.(3)

ص: 201

1- معجم رجال الحديث، ج 2، ص 367.

2- ابن الغضائری، ج 1، ص 38.

3- کشی، محمد بن عمر، إختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، ص 405، ح 759 و ص 459، ح 871 و ص 467، ش 888، ابن بابويه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج 1، ص 235، ابن بابويه، محمد بن علی، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج 1، ص 112، طوسی، محمد بن الحسن، الغيبة للحجة، ص 64.

درباره فرزندش، یعنی حسن بن علی بن ابی حمزه گفته شده است: «کذاب، ملعون، ژویت عنه أحادیث کثیره»<sup>(1)</sup>. دروغگو و ملعون است، روایات زیادی از او نقل شده است.

همچنین ابن غضائری درباره وی گفته است: «واقف ابن واقف، ضعیف فی نفسه و ابوه اوثق منه»<sup>(2)</sup>. هم خودش و هم پدرش جزو واقفیه بوده اند، خودش ضعیف بوده و پدرش قابل اعتمادتر از خود او است.

وَهَيْبُ بْنُ حَفْصٍ:

این راوی از کسانی است که به مذهب واقفیه در آمده و امامت امام رضا علیه السلام را انکار کرد. نجاشی درباره او می نویسد: «روی عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام و وقف»<sup>(3)</sup>. از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام نقل کرده و در ایشان توقف نمود.

بررسی دلالت روایت

آنچه در این روایت مورد توجه قرار گرفته است، پرده برداری از شخصیتی به نام «خراسانی» است که در کنار یمانی و سفیانی از آن یاد شده است. نکته قابل توجه اینکه در خصوص خراسانی، تنها دو روایت ضعیف<sup>(4)</sup> صادر شده و هیچ قرینه دیگری برای تقویت آن دو روایت در دست نیست. البته درباره خروج مردی از خراسان با پرچم های سیاه روایات متعددی در دست می باشد که هیچ کدام ارتباطی با خراسانی نداشته و حاکی از پرچم های سیاه بنی عباس می باشند.

ص: 202

---

1- کشی، محمد بن عمر، إختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص 552، ش 1042.

2- ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال، ص 51، ش 33.

3- رجال النجاشی، ص 431.

4- غیبت نعمانی، ص 366 و ص 301.

آیت الله سید محمد صدر در این خصوص میگوید؛ در اینجا دو تعبیر وجود دارد:

تعبیر اول؛ الرايات السود من خراسان است.

تعبیر دوم؛ خود خراسانی است.

آیا این دو تعبیر یکی هستند و به یکدیگر مرتبطند؟ رایات السود اشاره به حرکت ابو مسلم خراسانی است حرکتی که منجر به از بین رفتن بنی امیه شد و همچنین به ذهن چنین تبادر می کند که خراسانی که در روایات ذکر شده همان ابو مسلم خراسانی است. (1)

روایت دوم

سَيْفُ بَنِي عَمِيرَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ السُّفْيَانِيِّ وَالْخُرَّاسَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَأْيٌ أَهْدَى مِنْ رَأْيِهِ الْيَمَانِيِّ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ» (2)

در بررسی روایت گفته می شود:

اولاً- این روایت مرسله بوده و بر اساس دیدگاه اکثر قریب به اتفاق علمای شیعه، روایات مرسله را قابل اعتنا نمی دانند (3). ضمن اینکه احمد الحسن و پیروانش نیز روایات مرسله را غیر قابل استناد و اعتماد دانسته (4) و گفته اند: «الرواية المرسله لا يعمل بها بأي حال من الأحوال» (5). روایت مرسله در هر صورت مورد عمل قرار نمی گیرد.

ص: 203

1- تاریخ ما بعد الظهور، سید محمد صدر، ج 3، ص 169

2- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص 375.

3- شهید ثانی رحمه الله علیه «المرسل ليس بحجة مطلقاً». الرعاية في علم الدراية، ص 137.

4- مع عبد الصالح، ص 28.

5- ضياء الزيدي، قراءة جديدة في رواية السمري، ص 17.



ثانیا در متن هر دو روایت، هدایتگر بودن یمانی را با «افعل التفضیل» (1) آورده است. این به این معناست که هم سفیانی و هم خراسانی و هم یمانی هر سه دارای هدایت هستند، اما یمانی هدایتگر از آن دو می باشد و حال آنکه به یقین، سفیانی هیچ هدایتی در خود نداشته و شخصیت خراسانی هم ثابت شده نیست تا چه رسد به هدایت داشتن او.

نتیجه اینکه دو روایت موجود در خصوص هدایتگر بودن یمانی قابل اعتماد نیست. ضمن اینکه حتی بر اساس اذعان احمد بصری در کتاب «الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال»، اخبار آحاد صلاحیت اعتقاد سازی نداشته و بایستی برای اطمینان از صدور قطعی روایات، به دنبال اخبار متواتر و قرائن صحت باشیم (2). این در حالی است که با دو خبر ضعیف درباره هدایتگر بودن یمانی، نه تواتر لفظی، بلکه تواتر معنوی نیز به دست نمی آید. ضمن اینکه برخی قرائن موجود نیز به طغیانگر و ظالم بودن یمانی دلالت دارند. به عنوان نمونه:

حدثنا سعيد أبو عثمان، عن أبي جعفر قال: ... ثم يسير إليهم منصور اليماني من صنعاء بجنوده وله فورة شديدة يستقتل الناس قتل الجاهلية، فيلتي هو والأخوص، وراياتهم صفر، و ثيابهم ملونة، فيكون بينهما قتال شديد، ثم يظهر الأخوص السفیاني عليه... (3). امام باقر علیه السلام فرمودند: ... سپس منصور یمانی از صنعاء با عزمی شدید و به شیوه جاهلیت با لشکریان خود به کشتار مردم رفته و با اخوص سفیانی روبرو

ص: 204

- 
- 1- اسم یا وصفی که به برتری داشتن موصوفش بر غیر دلالت کند را فعل التفضیل می نامند. وزن آن در عربی برای مذکر افعل و برای مؤنث، فعلی است، مانند اکبر و کبری.
  - 2- الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، احمد الحسن، ص 4.
  - 3- إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج 29، ص 515.

می شود، پرچم های آنها زرد و لباس هایشان رنگارنگ است و میان آنها جنگ شدیدی رخ می دهد، سپس سفیانی بر او چیره می شود  
....

## موعود یا محتوم بودن یمانی

### اشاره

یکی از مهم ترین موضوعات پیرامون یمانی، بررسی موعود یا محتوم بودن یمانی است. لذا در این مجال به دو سؤال باید پاسخ داد:

آیا یمانی موعود است یا محتوم؟ احتمال بداء در محتومات تا چه میزانی است؟

### موعود یا محتوم و احتمال بداء

موعود از ماده «وعد» به معنای عهد داده شده می باشد (1). مهم ترین شاخصه وعده، تخلف ناپذیری آن است (2). لذا چیزی که موعود باشد، به هیچ عنوان نباید از آن تخلف گردد. خداوند متعال برخی از موارد را با عنوان؛ «یوم الموعود، وعد الله، الميعاد» یاد کرده و قرآن کریم آنها را غیر قابل تغییر و تخلف دانسته و می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (3). قطعاً خداوند در وعده (خود) خلاف نمی کند.

بر اساس روایات معصومین علیهم السلام میعادهای خداوند همان ایام الله است که هیچ تغییر و تخلفی در آن صورت نخواهد پذیرفت. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است:

ص: 205

---

1- قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، ج 7، ص 227

2- طیب، سید عبدالحسین؛ أطيّب البيان في تفسير القرآن، ج 10، ص 360.

3- آل عمران، 9.

أَيَّامُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمُ يَقُومُ الْقَائِمُ وَ يَوْمُ الْكُرَّةِ وَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ» (1) روزهای خداوند عزوجل سه روز است. روز قیام قائم علیه السلام روز رجعت و روز قیامت

با تتبع در روایات اهل بیت علیهم السلام حتی یک روایت مبنی بر موعود بودن یمانی به چشم نمی خورد، لذا موعود دانستن یمانی باوری اشتباه است که بر سر زبان ها افتاده و احمد بصری نیز از این مساله، سوء استفاده کرده است.

اما درباره معنای محتوم گفته شده است: محتوم از ماده «حتم» به معنای چیزی که قطعی و واجب شده باشد. اما در این ماده، تخلف ناپذیری معنا نداشته و ممکن است بر اساس برخی مقدرات تغییر یابد (2). بنابراین، برخلاف میعاد، امکان بداء در محتومات وجود دارد. به عنوان نمونه در روایتی آمده است:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَالَنْجِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَرَى ذِكْرَ السُّفْيَانِيِّ وَ مَا جَاءَ فِي الرَّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمَحْتُمِ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْمَحْتُمِ قَالَ نَعَمْ قُلْنَا لَهُ فَنَخَافُ أَنْ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْقَائِمِ فَقَالَ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيعَادِ وَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (3) ابوهاشم میگوید: نزد امام جواد علیه السلام بودیم که سخن از سفیانی به میان آمد. و اینکه در روایات آمد که امر سفیانی محتوم است. به آن حضرت عرض کردم، آیا ممکن است خداوند درباره محتوم بداء داشته باشد؟ فرمود بله. عرض کردم می ترسم درباره قائم هم بداء شود.

ص: 206

1- الخصال، ج 1، ص 108

2- مجمع البحرين، ج 6، ص 32.

3- الغيبة للنعمانی، ص 302.

فرمود: همانا امر قائم علیه السلام از وعده داده شدگان است و خداوند درباره میعاد تخلف نمیکند.

بر این اساس، امکان حصول بداء در محتومات وجود دارد. لذا چنانچه یمانی از محتومات باشد، این امکان درباره او نیز وجود خواهد داشت. البته در خصوص محتوم بودن یمانی فقط (1) روایت صادر شده است که به آنها اشاره می شود:

روایت اول

وَبِهَذَا الْإِسْمِ نَادَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ مَحْتُومَاتٍ الْيَمَانِيُّ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالصَّبِيحَةُ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَالْحَسْفُ بِالْبَيْدَاءِ» (2)

امام صادق علیه السلام فرمود: قبل از قیام قائم علیه السلام پنج علامت حتمی خواهد بود: یمانی، سفیانی، صبیحه، قتل نفس الزکیه، خسف بیداء.

روایت دوم

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِجِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «النَّدَاءُ مِنَ الْمَحْتُومِ وَالسُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ وَالْيَمَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ الْمَحْتُومِ وَكَفُّ يَطْلُعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ الْمَحْتُومِ قَالَ وَفَرَعَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَوْقُظُ النَّائِمِ وَتَفْرَعُ الْبَقَطَانِ وَتُخْرَجُ الْفَتَاهُ مِنْ خِيَدِهَا» (3) عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام

ص: 207

1- کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 650.

2-

3- الغيبة للنعمانی، ص 252.

روایت کرده که آن حضرت فرمود: وقوع نداء از امور حتمی است، و سفیانی از امور حتمی است و یمانی از امور حتمی است و کشته شدن نفس زکیه از امور حتمی، و کف دستی که از افق آسمان بیرون می آید از امور حتمی است، و اضافه فرمود: و نیز وحشتی در ماه رمضان که خفته را بیدار گرداند و شخص بیدار را به وحشت افکند و دوشیزگان پرده نشین را از پس پرده هایشان بیرون آورد.

بررسی سند روایت

عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّبَرِيِّ: وی در کتب رجالی تضعیف شده است. غضائری و علامه حلی آورده اند: «ضعیف متهاافت لا يلتفت إليه»<sup>(1)</sup>. ضعیف و پراکنده گو است و توجهی به او نیست.

عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ: این راوی از روایت ناشناخته در کتب رجالی است.

زِيَادُ بْنُ مَرْوَانَ: وی از بزرگان واقفیه بوده و در بین علمای رجال نیز فاقد اعتبار و وجاهت روایی است. به عنوان نمونه، علامه حلی درباره او گفته است: «روي عن أبي عبد الله عليه السلام و أبي الحسن عليه السلام و وقف في الرضا عليه السلام ... هو أحد أركان الوقف وبالجملة فهو عندي مردود الرواية»<sup>(2)</sup>. او از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام نقل روایت کرد و در امام رضا علیه السلام توقف نمود. او یکی از ارکان واقفیه بود و بالجمله روایاتش در نزد من مردود است.

ص: 208

---

1- ابن الغضائری، ج 1، ص 82 والخلاصة للحلی، ص 235.

2- الخلاصة للحلی، ص 224.

همانطور که در هیچ روایتی به چگونگی یا واجب بودن شناخت خراسانی و سفیانی توصیه نشده ایم، یمانی نیز همانند آنها از روایات معرفتی بی بهره می باشد. لذا با توجه به عدم صدور بیان در رابطه با شناخت یمانی، هیچگونه وظیفه ای در قبال شناخت یمانی نداریم.

ضمن اینکه اتباع احمد الحسن با استفاده از روایتی که برای اثبات عصمت یمانی ذکر می کنند<sup>(1)</sup>، بزرگترین شاخصه شناخت یمانی، دو چیز می تواند باشد:

الف: خروج یمانی: صرف خروج وی در ماه رجب<sup>(2)</sup> موضوعیت داشته و مشروعیت او با خروج است نه با سکون. نکته مهم تر اینکه حتی در صورتی که شخص یمانی قبل از خروج شناخته شود، باز هم برای اطاعت از او فوریتی نیست. چنانچه در روایت آمده است:

عیص بن قاسم می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «... به خدا سوگند آن را که شما می خواهید کسی نیست مگر شخصی که همه بنی فاطمه پیرامون او گرد آیند. همین که ماه رجب شد به نام خدای عزوجل به او روی آورید و اگر خواستید تا ماه شعبان هم عقب بیندازید زیانی نیست، و اگر بخواهید ماه رمضان هم فریضه روزه را در میان خانواده خود بگیرید شاید این کار موجب نیروی بیشتری برای شما گردد»

ص: 209

---

1- عن أبي بصير عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال: «... خُرُوجُ السُّفْيَانِي وَ الْيَمَانِي وَ الْخُرَاسَانِي، فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ، فِي شَهْرِ وَاحِدٍ، فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، نِظَامٌ كَنْظَامِ الْخَرْزِ، يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَيَلُّ لِمَنْ نَاوَاهُمْ وَ لَيْسَ فِي الرَّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ فَإِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ حَرَّمَ بَيْعَ السَّلَاحِ عَلَى النَّاسِ وَ كُلُّ مُسَلِّمٍ إِذَا خَرَجَ الْيَمَانِيُّ فَأَنْهَضَ إِلَيْهِ فَإِنَّ رَايَتَهُ رَايَةُ هُدًى وَ لَا يَجِلُّ لِمُسَلِّمٍ أَنْ يَلْتَوِيَ عَلَيْهِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ...» الغيبة للنعماني، ص 162.

2- با توجه به اینکه روایات، تاریخ خروج سفیانی را در ماه رجب دانسته اند، لذا باید یمانی نیز در همان ماه خروج کند.

و البته خروج سفیانی (برای شناخت هنگامه ظهور) شما را بس است»(1). توجه گردد؛ چنانچه وجوب اطاعت و نصرت یمانی فوریت داشت، به چه دلیلی امام صادق علیه السلام، به شیعیان اذن تأخیر و یاری تا چند ماه دیگر را داده و نشانه ای به نام سفیانی را ملاک قرار داده است؟

ب: همزمانی با خروج خراسانی و سفیانی: بر اساس دو روایت(2)، خروج یمانی بایستی با خروج سفیانی و خراسانی در یک روز واقع شود. لذا شاخصه شناخت یمانی، خروج سفیانی و خراسانی است. این در حالی است که هنوز سفیانی و خراسانی خروج نکرده و خروج یمانی بایستی همزمان با خروج آنان باشد. لذا با توجه به عدم خروج خراسانی و سفیانی، ادعای یمانی بودن احمد الحسن باطل خواهد بود.

علاوه بر آن، محل خروج یمانی بر اساس روایات، کشور یمن است و بایستی از آنجا خروج نماید، نه از بصره یا مناطق دیگر. در روایات آمده است:

روایت اول

... وَإِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ خُرُوجِهِ خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَ خُرُوجَ الْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ وَ صَدِيحَةً مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ»(3) و از علامات خروج قائم علیه السلام، خروج سفیانی از شام و

ص: 210

1- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ... فَالْخَارِجُ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَتَحْنُ نُسْءَ هِدْيِكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَ هُوَ يَعْصِدُ بَيْنَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَ هُوَ إِذَا كَانَتْ الرَّايَاتُ وَ الْأَلْوِيَةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَ اللَّهُ مَا صَاحِبِكُمْ إِلَّا مَنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلَى شِعْبَانَ فَلَا ضَرَّ بِرٍ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهَالِيكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَ كَفَاكُمْ بِالسُّفْيَانِيِّ عِلَامَةً. الكافي، ج 8، ص 264

2- خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ وَ الْيَمَانِيِّ وَ الْخُرَاسَانِيِّ فِي سَنَةِ وَاحِدَةٍ وَ فِي شَهْرِ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ. الغيبة للنعماني، ص 162؛ الارشاد، ج 2، ص 375

3- كمال الدين و تمام النعمة، ج 1، ص 327 و منتخب الأنوار المصنئة في ذكر القائم الحجة عليه السلام، ص 176.

خروج یمانی از یمن و صیحه از آسمان در ماه رمضان و ندایی که از آسمان به اسم او و اسم پدرش سر داده می شود.

روایت دوم

«و خُرُوجُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَالْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمَنِ وَ خَسْفُ الْبَيْدَاءِ...»<sup>(1)</sup>. و خروج سفیانی از شام و یمانی از یمن و خسف بیداء و....

نکته جالب اینکه برخی از روایات، اشاره به این مسأله دارند که حتی یک یاری کننده از بصره برای حضرت نخواهد بود چه رسد به اینکه شخصی با یاران خود از آنجا قیام کرده و به حضرت یاری رساند! لذا بر مبنای این روایات، ادعای یمانی بودن احمد بصری اساساً باطل خواهد شد. به عنوان نمونه:

روایت اول

عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال لقوم من أهل الكوفة: «ما يقوم مع قائمنا من أهل الكوفة إلا خمسون رجلاً، و ما من بلدة إلا و معه طائفة إلا أهل البصرة فإنه لا يخرج معه منهم انسان»<sup>(2)</sup>. همراه قائم ما فقط پنجاه نفر از کوفه قیام خواهد کرد و هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری وی می شتابند الا اهل بصره، پس همانا حتی یک انسان به همراه قائم خروج نمیکند.

روایت دوم

«مَا مِنْ بَلَدٍ إِلَّا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرَةِ فَإِنَّهُ لَا يَخْرُجُ

ص: 211

---

1- کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص 330 و إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - الحديثة)، ج 2، ص 292 و كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج 2، ص 534 و إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 5، ص 346 و بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 52، ص 192.

2- شرح الاخبار، ص 366.



مَعَهُ مِنْهَا أَحَدٌ» (1) هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری امام دوازدهم علیه السلام بشتابند مگر اهل بصره. پس همانا هیچکسی از آنجا با او قیام نمیکند.

ضمن اینکه اهل بصره تا روز رجعت مورد طعن قرار گرفته اند. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود:

«يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ يَا أَهْلَ الْمُؤْتَفِكَةِ يَا جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَاتِّبَاعَ الْبَهِيمَةِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَعَقَرْتُمْ فَهَرَبْتُمْ مَاؤُكُمْ زُعَاقٌ وَ أَحْلَامُكُمْ دَفَاقٌ وَ فِيكُمْ خَتْمُ النَّفَاقِ وَ لُعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَنِي أَنَّ جِبْرَائِيلَ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ طَوَى لَهُ الْأَرْضَ فَرَأَى الْبَصْرَةَ أَقْرَبَ الْأَرْضِينَ مِنَ الْمَاءِ. وَ أَبْعَدَهَا مِنَ السَّمَاءِ، فِيهَا تِسْعَةُ أَعْشَارِ الشَّرِّ وَ الدَّاءِ الْعُضَالُ الْمُقِيمُ فِيهَا مُذْنِبٌ وَ الْخَارِجُ مِنْهَا بِرَحْمَةٍ وَ قَدْ انْتَفَكْتُ بِأَهْلِهَا مَرَّتَيْنِ، وَ عَلَى اللَّهِ تَمَامُ الثَّلَاثَةِ، وَ تَمَامُ الثَّلَاثَةِ فِي الرَّجْعَةِ» (2).

ای اهل بصره! ای اهل مؤتکفه! ای سپاه یک زن و پیروان حیوان (شتر)! تا زمانی که شتر صدا میزد می جنگیدید و تا دست و پای آن قطع گردید فرار کردید. اخلاق شما پست و پیمان شما از هم گسسته است. دین شما دورویی بوده و مورد لعن و نفرین هفتاد پیامبر هستید.

به درستی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد که جبرائیل به او خبر داده که زمین برای او پیچیده گردید. سپس بصره را دید که نزدیک ترین زمین ها به آب و دورترین آنها به آسمان است و در شهر شما نه دهم شر و فساد نهفته است. کسی که در شهر شما باشد گرفتار گناه است و آن که بیرون رود در پناه عفو خداست.

ص: 212

1- بحار الأنوار، ج 52، ص 307.

2- بحار الأنوار، ج 32، ص 226.

گوی شهر شما را می نگرم که غرق شده و آب آن را فرا گرفته و دوباره بصره بر سر اهل آن فرو ریخته است. اینک با خداست که مرتبه سوم چه زمانی خواهد بود و سومین مرتبه در رجعت است.

## وظیفه یمانی

بر اساس روایاتی که در خصوص یمانی صادر شده است، وی شخصیت دینی و نظامی داشته و وظیفه ای جز خروج علیه طاغوت و دعوت مردم به امام زمان علیه السلام نخواهد داشت. بنابراین تنها شاخصه نقلی دعوت یمانی، همان خروج او بوده و تا زمانی که رسماً خروج ننماید، دعوت او پذیرفته نخواهد بود. ضمن اینکه حق قانون گذاری و تشریح نداشته و بایستی بر اساس دین مبین اسلام عمل نماید. یکی دیگر از شاخصه های عقلی شناخت یمانی، مطابقت گفتار و رفتار او با دین اسلام است، لذا چنانچه بخواهد احکام اسلامی را نسخ کرده و اصول مذهب تشیع را تغییر دهد، مخالفت با او واجب خواهد بود. آنچه تا کنون احمد الحسن بصری به عنوان یمانی انجام داده است، نسخ برخی از احکام دینی (1) و تغییر در مسلمات شیعه بوده و علاوه بر آن اقدامی برای خروج

ص: 213

---

1- به عنوان نمونه: جایگزینی یک روز نماز قضاء بانمازهای قضاء شده در تمامی عمر انسان: احمد الحسن در حکمی ناسازگار با روایات معصومین علیهم السلام می گوید: «نسبت به قضای نماز؛ پس قضاء در شب بیست و سه رمضان معادل هزار ماه است، پس مثلاً اگر در گردن شخصی یک سال قضاء یا ده سال و یا حتی هزار ماه باشد، با خواندن یک روز نماز در شب قدر او را کفایت کرده و نمازهایش ادا می شود». الاجوبه الفقهية، الصلاة، ص 30 حکم به عدم جواز ازدواج موقت در کمتر از 6 ماه: احمد الحسن در پاسخ به مدت حداقلی ازدواج موقت، آن را 6 ماه دانسته و در پاسخ به سئوالی دیگر که به این حکم اعتراض کرده و آن را با روایات معصومین متعارض دانسته است می گوید: «احکام الهی شرعیه نسخ می شوند و چه آسان و کوچک است این مورد از نسخی که سوال کردی. پس قطعاً در آینده نسخ هایی بسیار بزرگتر و عظیم تر از این واقع خواهد شد». الجواب المنیر، ج 3، ص 41

نکرده است. لذا چنین فردی را نمی توان به عنوان یمانی پذیرفت.

## عصمت یمانی

یکی از مسائلی که احمد بصری در صدد اثبات آن بر آمده، بحث عصمت یمانی است. او با استناد به تعبیر استفاده شده در روایت منسوب به امام صادق علیه السلام (1) سعی آن دارد چنین القاء شود که این تعبیر سزاوار معصومین علیهم السلام بوده و امام صادق علیه السلام به مناسبت عصمت یمانی، او را با چنین تعبیری معرفی کرده است. (2)

در پاسخ به این ادعا گفته می شود:

اولاً عصمت مسأله ای نیست که با اجتهاد دیگران در خصوص شخصیتی ثابت شده وارد گردد. لذا بایستی نصوصی باشد تا فرد یا افرادی را به عنوان معصوم معرفی کرده و به آن تصریح کند. به عنوان نمونه:

عن ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحُسَيْنُ فَأَبْنَةُ عَلِيٍّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيُّ فَأَبْنَةُ مُحَمَّدٍ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنَةُ جَعْفَرٍ فَإِذَا انْقَضَى جَعْفَرٌ فَأَبْنَةُ مُوسَى فَإِذَا انْقَضَى مُوسَى فَأَبْنَةُ عَلِيٍّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيُّ فَأَبْنَةُ مُحَمَّدٍ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنَةُ عَلِيٍّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيُّ فَأَبْنَةُ الْحَسَنِ فَإِذَا انْقَضَى الْحَسَنُ فَأَبْنَةُ الْحُجَّةِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسَامِي

ص: 214

- 1- عن الإمام الصادق عليه السلام قال: «... وليس الرايات أهدى من راية اليماني وهي راية هدى، لأنه يدعو إلى صاحبكم. فإذا خرج اليماني حرم بين السلاح على الناس وكل مسلم. وإذا خرج اليماني فانهض إليه فإن رايته راية هدى ولا يحل لمسلم أن يلتوي عليه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار لانه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم» غيبت نعماني، ص 162.
- 2- زيادی، حيدر، یمانی موعود حجت الله، ص 119.

لَمْ أَسْمَعْ بِهِنَ قَطُّ قَالِ لِي يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمُ الْأَيْمَةُ بَعْدِي وَإِنْ قُهِرُوا أَمْنَاءَ مَعْصُومُونَ نُجَبَاءَ أَحْيَاءُ» (1) امامان بعد از من دوازده نفرند که اولین آنها علی بن ابی طالب و پس از او دو فرزندش حسن و حسین هستند. پس زمانی که مدت حسین به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش جعفر و زمانی که مدت جعفر به پایان رسید، فرزندش موسی و زمانی که مدت موسی به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش حسن و زمانی که مدت حسن به پایان رسید، فرزندش حجت خواهد بود... ای ابن عباس! آنها امامان بعد از من هستند و آنان امناء معصوم و برگزیدگان نجیبند.

ثانیا هیچگاه نمی توان بر اساس توصیه ها و سفارشات یا حتی دستورات الزام آور معصومین علیهم السلام در خصوص اطاعت از فردی، به عصمت آن فرد پی برد. چراکه مکررا در تاریخ مشاهده شده است که حضرات معصومین علیهم السلام فردی را به مسئولیت مهمی گمارده و مخالفت با او را جایز ندانسته اند، اما هیچگاه از این دستور خاص، عصمت آن فرد برداشت نشده است. به عنوان نمونه؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از سرکشی عده ای از لشکر أسامة بن زید بن حارثة فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِ جَيْشِ أُسَامَةَ» (2) . خداوند لعنت کند کسی را که با فرماندهی اسامه مخالفت کند.

ص: 215

---

1- كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص 17.

2- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 30، ص 432 وإثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 3، ص 372 و المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص 116

ضمن اینکه بر اساس شهادت تاریخ، اسامه بن زید عاقبت به خیر نشد و از دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام کناره گیری کرد(1).

ثالثا باید توجه داشت که مهم تر از آنچه در توصیف یمانی در روایات آمده، پیرامون علماء دین در عصر غیبت نقل شده است که در برخی روایات، آنان را به عنوان دعوت کننده و راهنمایی کننده به سوی امام دوازدهم علیه السلام، مرزبانان دین، علم هدایت و ناخدای کشتی هدایت شیعیان در عصر غیبت، سرپرست ایتم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم معرفی شده و کسانی را که از علماء می گریزند و از آنان دوری می کنند را گرفتار در عذاب دانسته و آنان را بی ایمان می دانند. لذا همین اوصاف، با هدایتگر بودن پرچم یمانی (أهدی الرايات) و حرام بودن مخالفت با او (لا يحل لمسلم أن يلتوي عليه) در تعارض بوده و در صورتی که احمد بصری بخواهد با روایات مربوط هدایتگر بودن یمانی، عصمت و برتری او را ثابت کند، با این حساب علمای آخرالزمان به این درجه مستحق تر خواهند بود زیرا عبارات صادر شده در خصوص آنان قوی تر و صریح تر است! و حال آنکه تا کنون هیچکدام از علمای اسلام ادعای عصمت خود را نداشته و نخواهند داشت. بنابراین تلاش احمد بصری برای اثبات عصمت یمانی مشکلی را حل نخواهد کرد.

به عنوان نمونه به چند روایت در خصوص علمای آخرالزمان اشاره میگردد:

روایت اول

قال علي بن محمد عليه السلام: «لولا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبِهِ قَائِمُكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِدِينَ

ص: 216

---

1- وفرقة اعتزلوا الحرب وهم صنفان: ومن هؤلاء القوم الذين اعتزلوا الحرب على هذه الجهة عبد الله بن عمرو وسعد بن أبي وقاص و محمد بن مسلمة وأسامة بن زيد. ناشئ اكبر، مسائل الإمامة، ص 179

لِضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شَيْطَانِ إبْلِيسَ وَ مَرَدِّيهِ وَ مِنْ فَخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُؤْمِسُونَ أَرْمَهُ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُؤْمِسُكَ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا، أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» (1) اگر در دوران غیبت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم علمائی نبودند که مردم را به سوی او هدایت و راهنمایی کنند و با حجت های الهی از دینش دفاع نمایند و شیعیان ضعیف را از دامهای شیطان و پیروانش رهایی داده و از دام ناصبی ها نجات بخشند کسی در دین خدا پا برجا نمی ماند و همه مرتد می شدند؛ ولی آنان رهبری دلهای شیعیان ضعیف را با قدرت در دست گرفته و حفظ می کنند؛ چنانکه ناخدای کشتی سکان و فرمان کشتی را نگاه می دارد. بنابراین آنان نزد خدا والاترین انسانها هستند.

روایت دوم

وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْعُلَمَاءُ شَيْعَتَنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَّارِيَّتَهُ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضَعْفَاءِ شَيْعَتِنَا، وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شَيْعَتُهُ النَّوَاصِبُ. أَلَا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شَيْعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ التُّرْكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ أَلْفِ مَرَّةٍ، لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُجِيبِنَا، وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَسْبَابِهِمْ» (2) علماء شیعیان ما، مرزدارانی هستند که در برابر ابلیس و لشکریانش صف کشیده اند، و از جمله آنها به شیعیان ما که توانایی دفاع از «عقاید و آموزه های» خود را ندارند جلوگیری میکنند و از تسلط ابلیس و پیروان او بر شیعیان جلوگیری می نمایند. آگاه باشید ارزش آن عالمان شیعه که این چنین خود را در معرض دفاع قرار

ص: 217

1- الاحتجاج، ج 1، ص 18.

2- همان، ص 17.

داده اند، هزاران بار بالاتر از سپاهیان و مجاهدانی است که در برابر هجوم دشمنان اسلام (از کفار گرفته تا روم و ترک و خزر) مبارزه می کنند. زیرا علمای شیعه نگهبانان دین شیعیان و دوستان ما هستند، در حالی که مجاهدان، حافظ مرزهای جغرافیایی می باشند.

روایت سوم

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُقَالُ لِلْفَقِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ، الْهَادِي لِبُغْيَاءِ مُجِبِّيهِ وَمَوْلِيهِ قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ<sup>(1)</sup> روز قیامت به فقیه گفته می شود: ای سرپرست ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم! ای هدایت کننده ضعیفان و دوستداران آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم! بایست

و هر کدام از آنان را خواستی شفاعت کن.

روایت چهارم

قال رسول الله: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَمُرُّونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَمُرُّ الْغَنَمُ عَنِ الذَّنْبِ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ الْأَوَّلُ يَرْفَعُ الْبِرْكَهَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَالثَّانِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا وَالثَّلَاثُ يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا إِيمَانٍ»<sup>(2)</sup> به زودی زمانی برای مردم فرا رسد که از علماء فرار میکنند چنانچه گوسفند از گرگ می گریزد. در آن صورت خداوند آنان را به سه چیز مبتلا می کند: اول: برکت را از اموالشان بر می دارد. دوم: سلطانی ستمگر بر آنان مسلط می گرداند. سوم: بدون ایمان از دنیا می روند.

ص: 218

1- همان

2- جامع الاخبار، ص 130

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «أَهْدَى سَبِيلًا فِيكُمْ الْعُلَمَاءُ وَ الْفُقَهَاءُ»<sup>(1)</sup>. هدایت گرتین راه ها در بین شما؛ راه علماء و فقهاء است.

### حجت بودن یمانی

با توجه به روایت امام کاظم علیه السلام در خصوص تقسیم حجت های الهی به پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام و با توجه به وجود نص خاص در خصوص حجت بودن حضرت زهرا علیها السلام، نتیجه گرفته می شود که هیچ انسانی در روی این کره خاکی، غیر از این بزرگواران حجت نبوده و افرادی با عنوان یمانی یا خراسانی و ... در صورت صحت و حتمیت، نمی توانند حجت خدا بر خلق باشند. ضمن اینکه حجت های الهی دارای عصمت هستند که پیش از این عدم عصمت یمانی به اثبات رسید.

### کعبه یمانی

اتباع احمد بصری در توجیه این سؤال که؛ چگونه ممکن است احمد بصری را یمانی بدانید در حالیکه یمانی به معنای منسوب به یمن است، گفته اند: اولاً مکه از سرزمین تهامه و تهامه از سرزمین یمن است و بر این اساس، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که اهل مکه بوده، اهل یمن نیز هست. چنانچه گفته اند: «الْإِيْمَانُ بَدَأَ مِنْ مَكَّةَ وَ هِيَ مِنْ تَهَامَةَ، وَ تَهَامَةُ مِنْ أَرْضِ الْيَمَنِ، وَ لَهَا ذَا يُقَالُ: الْكُعْبَةُ الْيَمَانِيَّةُ»<sup>(2)</sup>. ثانیاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 219

- 
- 1- ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات، ص 210. كشف المحجة لثمره المهجة، ص 267 و بحار الأنوار، ج 30، ص 24 و منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج 3، ص 386
  - 2- ایمان از مکه آغاز شد و مکه از تهامه است و تهامه از سرزمین یمن است و به همین سبب گفته شده: کعبه یمانی! .النهاية في غريب الحديث والأثر، ج 5، صفحه 722.



خودش را یمانی دانسته و فرموده است: «إِنَّ خَيْرَ الرَّجَالِ أَهْلُ الْيَمَنِ وَالْإِيمَانُ يَمَانٌ وَأَنَا يَمَانِيٌّ»<sup>(1)</sup>. براین اساس همه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یمانی هستند و احمد الحسن نیز به تبع یمانی است، لذا ضرورتی بر این نیست که متولد یمن بوده یا از یمن خروج کند! در پاسخ گفته می شود:

اولاً عبارت «الإيمان بدأ من مكة وهي من تهامة وتهامة من أرض اليمن ولهذا يقال الكعبة اليمانية»<sup>(2)</sup> تحلیلی از ابن اثیر جزری (از علمای اهل تسنن) در کتاب النهاية في غريب الحديث و الأثر است. وی مکه را از تهامة و تهامة را از یمن دانسته است، در حالیکه تهامة یک منطقه جغرافیایی در شمال جزیره العرب است که مکه و مدینه در برگرفته و انتهای آن به ابتدای یمن رسیده و ارتباطی با یمن ندارد. بر این اساس، تهامة از یمن نیست و نمی توان مکه و مدینه را مرتبط با یمن دانست.

ثانیاً روایت «إِنَّ خَيْرَ الرَّجَالِ أَهْلُ الْيَمَنِ ، وَالْإِيمَانُ يَمَانٌ ، وَأَنَا يَمَانِيٌّ»<sup>(3)</sup>. در کتاب کافی با عبارت دیگری نقل شده و به جای جمله «أنا یمانی» آمده است: «لَوْ لَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ أَمْرًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ»<sup>(4)</sup>. که بر اساس این متن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به صراحت یمانی بودن خود را نفی کرده است .

ثالثاً این روایت که از عیینه بنی حصن<sup>(5)</sup> نقل شده، جدالی بین او و پیامبر

ص: 220

- 
- 1- همانا بهترین مردان در یمن هستند و ایمان در یمن است و من نیز یمانی هستم. الأصول الستة عشر، ص 250
  - 2- ایمان از مکه آغاز شد و مکه از تهامة است و تهامة از سرزمین یمن است و به همین سبب گفته شده: کعبه بمانی! . النهاية في غريب الحديث والأثر، ج 5، صفحه 722.
  - 3- همانا بهترین مردان در یمن هستند و ایمان در یمن است و من نیز یمانی هستم . الأصول الستة عشر، ص 250.
  - 4- اگر هجرت به مدینه نبود، من نیز مردی از اهل یمن بودم. الکافی، ج 8، ص 70.
  - 5- وی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرتد شده و به طلیحه اسدی پیوسته و به همراه او با مسلمانان جنگید. اسد الغابة، ج 4، ص 166-167؛ الإصابة، ج 4، ص 638-641.

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که با بی ادبی این فرد آغاز گردید. در این بحث، عیینه بن حصن خودش را اعلم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نسب شناسی دانست و پیامبر از او سؤال فرمود: اگر راست میگویید کدام گروه از مردها افضل و برتر هستند؟ عیینه گفت: مردانی از سرزمین نجد! و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمود: دروغ گفتی. بلکه مردانی از اهل یمن افضل هستند.... توجه شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این گفتگو نجد را از من جدا دانسته و به آن تصریح کرده است. پس چگونه ممکن است که مکه و مدینه که به موازات فلات نجد واقع شده اند (1)، داخل در یمن باشند در حالیکه نجد غیر از یمن است؟!

بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حجازی و تهامی بوده و هیچ ارتباطی با یمن ندارد. از این روی، نمی توان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یمانی دانست.

پرسش های درس

1. وضعیت یمانی را در روایات معصومین علیهم السلام تشریح کنید .

2. آیا یمانی هدایتگر است؟ به چه دلیل؟

3. معیار شناخت یمانی در روایات چیست؟

4. آیا یمانی می تواند حجت خدا باشد؟

5. چگونه می توانیم عصمت یمانی را بپذیریم؟

ص: 221

---

1- معجم البلدان، ج 5، ص 216







حصر عدد امامان معصوم علیهم السلام جنبه نقلی داشته و از شمول دایره عقل خارج است. تعیین و معرفی اوصیاء رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مسأله ای است که با وحی مرتبط بوده و بنابر دستور خداوند متعال انجام پذیرفته است. آنچه از روایات بر می آید، معرفی دوازده وصی و جانشین برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. علاوه بر آن، کتب پیامبران پیشین نیز، به عدد امامان معصوم علیهم السلام از ذریه اسماعیل علیه السلام اشاراتی داشته اند. به عنوان نمونه؛ ابن کثیر می گوید: در توراتی که در دست اهل کتاب است موضوعی آمده است که معنای آن چنین است: «خداوند متعال ابراهیم (علیه السلام) را به وجود اسماعیل علیه السلام بشارت داد و فرمود: اسماعیل را زیادتی بخشم و نسل او را گسترده گردانم و در بین آنان دوازده نفر از بزرگان و فرزندان قرار دهم»<sup>(1)</sup> بشارت مورد اشاره در «سفر پیدایش» چنین است: «قی لیشماعیل بیرختی أوتوقی هفریتی أوتوقی هریتی بمئود شنیم عسار نسیئیم یولید قی نتتییف لگوی گدول»<sup>(2)</sup> اسماعیل را مبارک ساخته و او را بهره مند و پر بار و کثیر

ص: 225

---

1- المعجم الحدیث: عبری - عربی، ص 316.

2- باب 17، شماره 18-20.

و گسترده گردانم، دوازده عدد امام از او پدید آید و او را به امت بزرگ و عظیمی تبدیل خواهم کرد(1).

## روایات اثنی عشر

همانطور که گذشت، تمامی اخبار صادر شده از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم عدد ائمه را دوازده تن دانسته اند که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

روایت اول:

جابر بن عبدالله انصاری میگوید: جندب بن جناده یهودی در خیبر به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد. (پس از پرسش چند سؤال اسلام آورد) و عرض کرد: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم به من از اوصیاء و جانشینانت خبر بده تا به آنها متمسک شوم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جندب! همانا اوصیاء بعد از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند. جندب گفت: ای رسول خدا! همانطور که در تورات آمده است تعداد نقباء دوازده نفر بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ائمه بعد از من نیز دوازده نفر هستند. جندب گفت آیا تمامی آنها در یک زمان خواهند آمد؟ ایشان فرمودند: نه! ولکن آنها پشت در پشت خواهند آمد... جندب پرسید: اسامی آنها چیست؟ فرمودند: نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام هستند. مهدی نیز از آنها است(2). زمانی که مدت امامت حسین تمام شد، پسرش علی به امامت بعد از او قیام می کند و... حسن برای امامت قیام می کند که فرزند

ص: 226

---

1- واژه «شَنیم عسار» یعنی: دوازده نفر، که لفظ «عسار» در اعداد ترکیبی که معدود آن مذکر باشد، می آید و معدود در اینجا «نسیئیم» و مذکر است و با اضافه شدن «یم» در آخر آن معنای جمع می دهد. مفرد آن «ناسی» یعنی: امام و پیشوا و رئیس است.

2- یعنی مهدی نیز یکی از آن نه نفر است.

او امین خوانده می شود. سپس غائب می شود از آنها امامشان. جندب گفت ای رسول خدا! حسن غائب می شود؟ فرمودند: نه! ولكن فرزندش حجت غائب می شود. پرسید: ای رسول خدا اسمش چیست؟ فرمود: اسمش گفته نمی شود تا اینکه ظهور کند» (1).

روایت دوم:

امام حسن علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود: «این امر (امامت) را پس از من دوازده امام مالک شوند، که نه تن آنان از صلب حسینند، و خداوند علم و فهم مرا به آنها عنایت و مرحمت فرموده، هر گروهی که مرا درباره ایشان اذیت میکنند، خداوند شفاعت مرا به ایشان نرساند» (2).

ص: 227

1- حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَبُو مُزَاهِمٍ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ الْمُقَرِّيُّ بَعْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الشَّافِعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادِ بْنِ مَاهَانَ الدَّبَّاعُ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ نَبْهَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ يَظْطَانَ [يَقْطَانَ] عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ مَكْحُولٍ وَعَنْ وَائِلَةَ بْنِ الْأَشْفَعِ [الْأَسْفَعِ] عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلَ جَدْبُ بْنُ جُنَادَةَ الْيَهُودِي مِنْ خَيْبَرَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي... بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ لِأَتَمَسَّكَ بِهِمْ فَقَالَ يَا جُنْدَبُ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِي بَعْدَ تَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمْ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ هَكَذَا وَجَدْنَا فِي التَّوْرَةِ قَالَ نَعَمْ الْآئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلُّهُمْ فِي زَمَنِ وَاحِدٍ قَالَ لَا وَلكِنْ خَلْفٌ بَعْدَ خَلْفٍ... وَمَا أَسَامِيهِمْ فَقَالَ تَسَعَهُ مِنْ صُلْبِ الْحَسَنِ وَالْمَهْدِيُّ مِنْهُمْ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ الْحَسَنِ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ وَيُلَقَّبُ بِزَيْنِ الْعَابِدِينَ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْبَاقِرِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ جَعْفَرٌ يُدْعَى بِالصَّادِقِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ جَعْفَرٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ مُوسَى إِذَا انْتَهَتْ مُدَّةُ مُوسَى قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ يُدْعَى بِالرِّضَا فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالزَّكِيِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالنَّقِيِّ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِيٍّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ الْحَسَنُ ابْنُهُ يُدْعَى بِالْأَمِينِ ثُمَّ بَغِيْبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الْحَسَنُ يَغِيْبُ عَنْهُمْ قَالَ لَا وَلكِنْ ابْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا اسْمُهُ قَالَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ» خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، ص 60.

2- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى الصُّوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ تَابِتٍ عَنْ زُرِّ بْنِ حُبَيْشٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا تَسَعَهُ مِنْ صُلْبِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَفَهْمِي مَا لِقَوْمٍ يُؤَدُّونِي فِيهِمْ لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي». كفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثني عشر، ص 166.



روایت سوم:

عبد الله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که می فرمود: «پیشوایان بعد از من دوازده نفرند، نه نفر آنان از نسل حسین می باشند و نهمین آنها مهدی شان است» (1).

روایت چهارم:

ابی سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که می فرمود: «امامان پس از من دوازده نفرند، نه نفر آنان از نسل حسین و نهمین آنان قائم شان است، خوشا به حال کسی که آنان را دوست بدارد وای بر کسی که آنان را دشمن دارد» (2).

روایت پنجم:

امیر مؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود: «هنگامی که مرا به آسمان سیر دادند، پروردگارم جل جلاله به من وحی کرد و فرمود: ای محمد! به راستی من یک نظری به زمین کردم و تو را از آن برگزیدم و پیامبر قرار دادم. و از نام خودم برای تو نامی باز گرفتم من محمودم و تو محمدی. سپس دوباره نظری افکندم و علی را در آن انتخاب کردم و او را وصی و خلیفه تو و شوهر دخترت و پدر نژاد تو نمودم و برای او نیز نامی از نامهای خود برگزفتم، من علی اعلاهم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور

ص: 228

1- أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ زُهَيْرِ بْنِ الْفَضْلِ الْأَبْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عُمَرُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ يَسَارٍ الرَّمَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي سُفْيَانُ بْنُ عُثْبَةَ عَنْ عَطَا بْنِ السَّائِبِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «الْأئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالتَّاسِعُ مَهْدِيَّهُمْ كَفَايَةُ الْأَثَرِ فِي النَّصِّ عَلَى الْأئِمَّةِ الْإِثْنِي عَشَرَ، ص 23.

2- اخبرنا أبو المفضل عن الحسن بن علي بن زكريا عن سلمة بن قيس عن علي بن عباس عن أبي الجحاف عن عطية العوفي عن أبي سعيد قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «الأئمة بعدى اثنا عشر ر من صلب الحسين تسعة و التاسع قائمهم فطوبى لمن أحبهم و الوليل لمن أبغضهم» كفاية الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، ص 30.

شما آفریدم. سپس ولایت آنها را به فرشتگان عرضه داشتیم، هرکس پذیرفت نزد من از مقربین شد. ای محمد اگر بندهای مرا عبادت کند تا بریده شود و مانند مشک پوسیده گردد اما منکر ولایت آنان نزد من آید، من او را در بهشتم جا ندهم و زیر عرشم سایه نبخشم. ای محمد دوست داری آنها را ببینی؟ عرض کردم آری پروردگارا خدای عزوجل فرمود: سر بلند کن، سر بلند کردم و ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن احسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن قائم را دیدم و قائم در وسط آنها مانند ستاره درخشان بود، عرض کردم پروردگارا اینها کیانند؟ فرمود امامان و این قائم است، آن که حلال مرا حلال کند و حرام مرا حرام کند و به وسیله او از دشمنانم انتقام گیرم و او مایه راحتی دوستان من است و او است که دل شیعیانت را از ظالمان و منکران و کافران شفا میدهد. ولایت و عزیزی را تر و تازه بیرون می آورد و آنها را می سوزاند و مردم در آن روز به آنها فریفته شوند و در آزمایش قرار گیرند سخت تر از فتنه گوساله و سامری» (1)

ص: 229

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَأْبُودٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أُوحِيَ إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَيَّ الْأَرْضِ أَطْلَاعَهُ فَأَخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا، وَشَقَقْتُ لَكَ مِنْ اسْمِي اسْمًا فَأَنَا الْمُحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَأَخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَجَعَلْتُهُ وَصِيًّاكَ وَخَلِيفَتَكَ وَزَوْجَ ابْنَتِكَ وَأَبَا ذُرِّيَّتِكَ، وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ اسْمَائِي، فَأَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ، وَخَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُمَا، ثُمَّ عَرَضْتُ لِأَيَّتِهِمْ عَلَيَّ الْمَلَائِكَةُ، فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عَدُوًّا مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. يَا مُحَمَّدُ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَيَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ أَتَانِي جَاهِدًا لَوْلَايَتِهِمْ فَمَا اسْتَكْنَيْتُهُ جَنَّتِي وَ لَا أَظَلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي. يَا مُحَمَّدُ! تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ. فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ازْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَإِذَا أَنَا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ الْقَائِمَ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ. قُلْتُ: يَا رَبِّ! وَ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَيْمَةُ، وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحَلِّلُ حَلَالِي وَ يُحَرِّمُ حَرَامِي وَ بِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي وَ هُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي وَ هُوَ الَّذِي يَسْفِي قُلُوبَ شِيعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الجَّاحِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى طَرِيبِينَ فَيُحْرِقُهُمَا، فَلَقِئْتُهُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ بِهِمَا أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِ وَ السَّامِرِيِّ كَمَالِ الدِّينِ وَ تَمَامِ النِّعْمَةِ، ج 1، ص 252.

روایات متواتری مبنی بر حصر عدد ائمه معصومین علیهم السلام صادر شده است که دلالت بر حصر عدد آن بزرگواران در دوازده می کند. به عنوان نمونه:

روایت اول:

عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقَرَاتِيْسِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَيُّمَةُ بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِثْنَا عَشَرَ نُجَبَاءَ مُفَهَّمُونَ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ وَاحِدًا أَوْ زَادَ فِيهِمْ وَاحِدًا خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ» (1)

امام صادق علیه السلام فرمود: ائمه بعد از پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم دوازده تن است که جملگی برگزیده و مرتبط با فهم الهی هستند. پس هرکس یکی از آن ها را کم کند یا یک تن بر آنها اضافه کند از دین خارج گشته و از ولایت ما بهر مند نمی گردد.

روایت دوم:

عَنْ سَدِيدِ الصَّرِفِيِّ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... أَمَّا غَيْبَةُ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ بِقَوْلِهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنَكِّرُهَا لِطُولِهَا فَمِنْ قَائِلٍ يَهْدِي بِأَنَّهُ لَمْ يُؤَلَّدْ وَ قَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ مَاتَ وَ قَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ إِنَّ حَادِيَ عَشْرِنَا كَانَ عَقِيمًا وَ قَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَلَاثَةِ عَشَرَ وَ صَاعِدًا (2) وَ قَائِلٍ

ص: 230

1- الإختصاص، 233.

2- ادعای احمد بصری دقیقاً مطابق با این گروه است که می گویند امامان شیعه 13 و بیشتر است. چنانچه در کتاب «الاربعون حدیثاً فی المهديين ذرية القائم عليه السلام ص 89» آورده اند که «إنه الامام الثالث عشر» !!!

يَعِصِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يُنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ» (1)

امام صادق علیه السلام فرمود: ... اما در غیبت عیسی علیه السلام یهود و نصاری متفق شدند بر اینکه او کشته شده است پس خداوند آنها را تکذیب کرد بقولش «و نکشتند او را و به صلیب نکردند او را» و لکن غیبت قائم نیز این چنین است. زیرا عده ای به خاطر طولانی شدن غیبت قائم که گروهی انکار خواهند کرد. پس کسی هزیان گوید که او متولد نشده، گوینده ای دیگر این کلام کفرآمیز را گوید که یازدهمین ما ائمه عقیم است و گوینده ای دیگر با این کلام از دین خارج شود که تعداد ائمه به سیزده و یا بیشتر رسیده است و گوینده ای دیگر به نافرمانی خدا پرداخته و گوید روح قائم در جسد دیگری سخن می گوید.

روایت سوم:

وَعَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَخِي وَالْأَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ أَوْصِيائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، كُلُّهُمْ هَادُونَ مَهْدِيُونَ أَوْلُ الْأَوْصِيَاءِ بَعْدَ أَخِي الْحَسَنِ، ثُمَّ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ...» (2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برادرم و یازده امام تا روز قیامت اوصیاء من هستند، همه آنان هدایت کننده و هدایت شده هستند. اولین وصی بعد از برادرم؛ حسن علیه السلام، سپس حسین علیه السلام، سپس نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام است....

روایت چهارم:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَإِنَّ أَوْصِيائِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي

ص: 231

1- کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 34.

2- إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 2، ص 247.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من سید انبیاء و علی بن ابی طالب سید اوصیاء هستیم و همانا عدد اوصیاء بعد از من دوازده است. اولین آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین آنان قائم علیه السلام است.

روایت پنجم:

حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ أَبِي بَنٍ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسَدِّ لِمِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ أَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ الَّذِي تَنْتَهِي إِلَيْهِ الْخِلَافَةُ وَالْوَصَايَةُ وَيَغِيبُ مُدَّةً طَوِيلَةً، ثُمَّ يَظْهَرُ وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسَّةً طَائِفًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا» (2)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! من به مؤمنین سزاوارتر از خودشان هستم، سپس تو سزاوارتر از مؤمنین به خودشان هستی، ... سپس حجت فرزند حسن سزاوارتر است، همان کسی که خلافت و وصایت با او به پایان می رسد و مدت طولانی غایب می شود و بعد از آن ظاهر شده و زمین را با عدل و داد پر میکند کما اینکه با ظلم و جور پر شده است.

روایت ششم:

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ

ص: 232

1- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 64

2- إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 2، ص 234.

عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَكَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَاءِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَاهُمْ أَحْيَى وَأَخْرَهُمْ وَلَدِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَخْوَكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قِيلَ فَمَنْ وَلَدَكَ قَالَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلُؤُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا وَظُلْمًا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ فَيُنزِلَ رُوحَ اللَّهِ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَتُشْرِقَ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَيَبْلُغَ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ» (1)

همانا خلفاء و اوصیای من و حجت های خدا بر مردم، بعد از من، دوازده نفر هستند. اول آنها، علی و آخرشان فرزندان مهدی علیه السلام است. گفته شد ای رسول خدا! برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام. باز پرسیده شد: فرزندت کیست؟ فرمود: او مهدی است که زمین را از عدل پر میکند کما اینکه با ظلم و جور پر شده است. قسم به خدایی که مرا به نبوت برگزید، اگر از دنیا باقی نماند مگر به اندازه یک روز، خداوند آن یک روز را بقدری طولانی می کند تا فرزندان مهدی خروج کنند. سپس حضرت عیسی بن مریم علیه السلام پشت سر او نماز می خواند و شرق و غرب عالم را به نور خدا روشن کرده و حکومت خود را بر جهان می گستراند.

ص: 233

1- کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص 280. مقتضب الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، المقدمة، ص 8. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص 391. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج 2، ص 507. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 2، ص 84. الإنصاف في النص على الأئمة الإثني عشر عليهم السلام، ترجمه رسولى محلاتى، عربى، ص 235. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 51، ص 71.

احمد بصری و اتباع او از جمله کسانی است که به حصر عدد امامان معصوم علیهم السلام در اثنی عشر اعتقادی نداشته و قائل به 24 وصی برای رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است.

چنانچه ناظم العقیلی گفته است:

«لا يوجد دليل شرعي يحصر الامامة في اثني عشر اماما، بل الأدلة الشرعية متواترة على استمرار الامامة بعد الامام المهدي عليه السلام في ذريته المهديين الاثني عشر»<sup>(1)</sup> هیچ دلیل شرعی پیدا نمی شود که امامت را در دوازده تن منحصر کند، بلکه ادله شرعی متواتر، دلالت بر استمرار امامت بعد از امام مهدی علیه السلام در نسل دوازده گانه مهدیین دارد.

آنچه در بین روایات، مستمسک این فرد شده است، تعداد محدودی از روایات است که آنها هم هیچ تصریحی بر این ادعا ندارند. برخی از این روایات مورد بررسی قرار می گیرد:

### بررسی روایت اصبح بن نباته

وَرَوَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشَدِّيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ نَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكِ الْجُهَيْتِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَتَكَلَّمُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَتَكَلَّمُ فِي الْأَرْضِ أَرَغْبَهُ مَدَّكَ فِيهَا فَقَالَ «لَا - وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَلَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا

ص: 234

1- الأربعون حديثا في المهديين ذريه القائم عليه السلام، ص 7.

قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَعَيْبَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخِرُونَ»(1)

این روایت با سه متن متفاوت نقل شده است. لذا به هر سه متن اشاره شده و مورد بررسی قرار میگیرد:

متن اول:

فَكَرَّتْ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا تَكُونُ لَهُ عَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخِرُونَ»(2) به مولودی فکر میکنم که از نسل من و یازدهمین فرزند است. او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می کند، همانطور که پر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می شوند.

متن دوم:

«فَكَرَّتْ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَعَيْبَةٌ يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخِرُونَ»(3) به مولودی فکر میکنم که از نسل یازدهمین

ص: 235

1- غیبت طوسی، ص 336.

2- الامامة والتبصرة، باب الغيبة ص 120 والكافي، الجزء الأول في باب الغيبة ص 238 والجزء الأول في باب الغيبة ص 238 وكتاب كمال الدين، ص 289 باب ما اخبر به أمير المؤمنين عليه السلام من وقوع الغيبة، حديث اول و كتاب (الغيبة)، باب 4، حديث 4، باب ما روي في أن الأئمة اثنا عشر اماما و مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج 4، ص 43 و 5 نسخة خطی از كتاب الغيبة شيخ طوسی رحمه الله عليه

3- شيخ مفيد، نسخة چاپی الاختصاص، ص 209 باب اثبات امامة الاثنى عشر و شيخ طوسی، نسخة چاپی الغيبة، ص 65 و ص 336 و همچنین در الهداية الكبرى . البته در قدیمی ترین نسخه خطی الاختصاص که در کتابخانه آیت الله حکیم در نجف اشرف نگهداری می شود، عبارت «ظهري» ثبت شده است. همچنین در پنج نسخه خطی از الغيبة طوسی رحمه الله عليه که تمامی آنها در مرکز تراث قم و کتابخانه آستان قدس نگهداری می شود، عبارت «ظهري» ثبت گردیده است.



فرزند من است. او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می کند، همانطور که پر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می شوند.

متن سوم:

«وَلَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشَرَ هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا قَوْمٌ وَيَهْتَدِي بِهَا آخَرُونَ»<sup>(1)</sup> به مولودی فکر میکنم که از نسل یازدهمین است. او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می کند، همانطور که پر از ظلم و جور شده است. برای او غیبت و سرگردانی است که گروه هایی در آن زمان گمراه شده و دیگران هدایت می شوند.

در عبارت اول؛ (من ظهري، الحادي عشر من ولدي) و در عبارت دوم؛ (من ظهر الحادي عشر من ولدي) آمده و در عبارت سوم؛ (من ظهر الحادي عشر) بدون «ولدي» ذکر شده است.

جهت تبیین این اختلاف نسخ به موارد ذیل توجه گردد:

اولاً: قرائت اول در تمام نسخه های خطی که این روایت را نقل کرده اند وجود دارد. مانند: غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره 1206)، غیبت طوسی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره 2090)، غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره 3758)، غیبت طوسی (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره 3764)، غیبت طوسی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره 14382)، اختصاص شیخ مفید (کتابخانه آیت الله حکیم در نجف

ص: 236

---

1- دلائل الامامة ص 530 باب معرفة ما ورد من الأخبار في وجوب الغيبة وإعلام الوري بأعلام الهدى، النص، ص 425.

اشرف)، کمال الدین و تمام النعمة (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره 2936)، غیبت نعمانی (کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره 1754)، اثبات الوصیة (مرکز احیاء تراث اسلامی به شماره 255)(1).

ثانیا: در قرائت دوم لفظ (ظهر الحادی عشر) دلالت بر این ندارد که موصوف فرزند امام باشد بلکه منعوت خود امام است. چنانچه شیخ مفید نیز در ذیل همین روایت در کتاب الاختصاص و شیخ طوسی در الغیبه به آن نکته اشاره کرده و افزوده اند: قوله «من ولدی» لیس بیانا للحادی عشر فان المهدي عليه السلام هو ابن التاسع من ولده عليه السلام بل «من» تبعیضیه ای ان الامام الحادي عشر هو من ولدی.

ثالثا؛ متن سوم بدون عبارت «ولدی» ذکر شده است، لذا هیچ اشاره ای به این ندارد که مراد از یازدهمین، یازدهمین از اوصیاء پیامبر صلی الله علیه السلام است یا یازدهمین از فرزندان علی علیه السلام.

### بررسی روایت من ولدی اثنی عشر نقیبا

از این روایت در نگاه اول چنین استفاده می شود که تمامی دوازده امام علیه السلام از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند و چون امیرالمومنین علیه السلام جزو ائمه معصومین بوده و از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست، با این حساب عدد امامان سیزده خواهد بود. در متن روایت آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مِنْ وُلْدِي أَحَدَ عَشَرَ نَقِيْبًا مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ؛ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا»(2) امام

ص: 237

1- رسول ابلیس، ص 62-74.

2- کافی، ج 1، ص 534.

باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود: از فرزندانم دوازده نقیب و نجیب و محدث و تفهیم شده است که آخر آنان قائم برحق است که زمین را از عدل و داد پر میکند، کما اینکه با ظلم و جور پر شده است.

در پاسخ به این روایت بایستی به دو نکته مهم توجه کرد:

اولاً: این روایت با همین سند در سایر منابع به شکل دیگری نقل شده است.

که به دو مورد اشاره میگردد:

الف. روایتی که به جای «اثنی عشر» از عبارت «احد عشر» استفاده شده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «مِنْ وُلْدِي أَحَدَ عَشَرَ نَقِيبًا نُجَبَاءُ مُحَدِّثُونَ مُفَهِّمُونَ، آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا» (1)

ب. روایتی که به جای «من ولدی» از عبارت «من اهل بیتی» استفاده شده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا نُجَبَاءُ مُحَدِّثُونَ مُفَهِّمُونَ، وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا» (2)

ثانیا؛ نظر به اینکه یازده تن از ائمه معصومین علیهم السلام از اولاد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هستند، بنابراین، از باب تغلیب، تمامی ائمه اثنی عشر را از اولاد و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شمار آورده اند. چنانچه در روایتی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به آن تصریح شده و علی علیه السلام را از ذریه آن حضرت دانسته است.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ..... فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَكُونُ بَعْدَكَ نَبِيٌّ «قَالَ لَا أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ لَكِنْ يَكُونُ بَعْدِي

ص: 238

1- الأصول الستة عشر، ص 139

2- تقریب المعارف، ص 419.

أَيْمَةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحَلِيفَةُ بَعْدِي وَتِسْعَةٌ مِنَ الْأَيْمَةِ مِنْ صُلْبِ هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَالْقَائِمُ تَأْسِعُهُمْ يَوْمَ بِالَّذِينَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ» (1) امام حسين عليه السلام می فرماید: مرد اعرابی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا مطلع کن آیا بعد از تو نبی دیگری خواهد آمد؟ «فرمود: نه! من خاتم پیامبران هستم. لکن بعد از من امامانی از ذریه من هستند که عدالت را برپا خواهند کرد. شمارش آنان به عدد نقبای بنی اسرائیل است. اولین آنها علی بن ابی طالب علیه السلام است که امام و جانشین پس از من است. سپس پیامبر دست خود را بر سینه من گذاشت و فرمود: نه نفر از امامان، از نسل این است و قائم علیه السلام نهمین نفر آنان است و در آخر الزمان دین را برپای خواهد کرد».

همچنین روایتی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزند پیامبر را همان قائم علیه السلام معرفی کرده، از باب تغلیب می باشد که در غیر این صورت عدد امامان معصوم علیهم السلام سیزده نفر خواهد شد. این در حالی است که اولاً در متن روایت؛ علی علیه السلام را نیز در جمع فرزندان حضرت شمارش کرده اند. ثانیاً؛ نام امام غائب و نام پدر ایشان در متن روایت مشخص شده است (2). ثالثاً؛ مشابه همین روایت از بیان ائمه معصومین علیهم السلام صادر شده است که پنجمین از فرزندان هفتمین را امام قائم و غائب دانسته اند (3). لذا بر اساس این روایت، نمی توان به امام غائبی

ص: 239

1- بحار الأنوار، ج 36، ص 342.

2- دوازده جانشین، ص 145

3- و عنه عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليهم السلام) قَالَ: إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلَنَّكُمْ أَحَدٌ عَنْهَا فَتَهْلِكُوا لَا بُدَّ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ عَيْنِهِ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْهُ. الهداية الكبرى، ص 361.



عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ قَدَّمَهَا لَوْحٌ يَكَادُ ضَوْؤُهُ يُغَشِي الْأَبْصَارَ، فِيهِ اثْنَا عَشَرَ اسْمًا ثَلَاثَةٌ فِي ظَاهِرِهِ، وَ ثَلَاثَةٌ فِي بَاطِنِهِ، وَ ثَلَاثَةٌ فِي آخِرِهِ، وَ ثَلَاثَةٌ أَسْمَاءُ فِي طَرَفِهِ، فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ اثْنَا عَشَرَ فَقُلْتُ: أَسْمَاءُ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَتْ هَذِهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ أَوْلَهُمْ مِنْ عَمِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي آخِرُهُمُ الْقَائِمُ قَالَ جَابِرٌ: فَرَأَيْتُ فِيهَا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا مُحَمَّدًا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ، وَ عَلِيًّا وَ عَلِيًّا وَ عَلِيًّا وَ عَلِيًّا فِي أَرْبَعَةِ مَوَاضِعَ» (1) امام باقر عليه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالیکه لوح نورانی مقابلش بود. در آن لوح 12 اسم بود که سه اسم در رو و سه اسم در پشت و سه اسم در آخرو سه اسم در حاشیه اش بود. شمارش کردم دیدم در حالیکه 12 اسم بودند. پس عرض کردم: اینها اسامی چه کسانی است؟ فرمود: اسامی اوصیاء است. اولین آنها پسر عمویم و یازده تن دیگر فرزندانم هستند که آخرین آنها قائم علیه السلام است. جابر گفت: پس در بین آنها سه محمد و چهار علی دیدم.

ب. روایتی که عدد اوصیاء را 12 نفر دانسته و تعداد نام های علی را در آن چهار علی شمارش کرده است. در این روایت عبارت «من ولده» ذکر نشده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ، فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» (2).

ص: 241

- 
- 1- إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص 394 و عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 46 و وسائل الشیعة، ج 16، ص 245 و کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص 311 و بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج 36، ص 201
- 2- عیون أخبار الرضا علیه السلام ج 1، ص 47، خصال، ج 2، ص 478 و من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 180 و کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص 269

امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی از اسماء اوصیاء در مقابلش بود. پس شمارش کردم و 12 تن بودند که آخر آنان قائم علیه السلام بود. سه تن از آنان محمد و چهار تن علی بود. درود خدا بر آنان.

ج. روایتی که در آن عدد اوصیاء از فرزندان را 12 دانسته اما در شمارش تعداد نام علی به چهار علی اشاره کرده است. این بدین معناست که علی بن ابی طالب علیه السلام را داخل در این 12 اوصیاء دانسته است. زیرا در بین فرزندان امیرالمومنین 3 علی وجود دارد. نه 4 علی.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ إِثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَأَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» (1) امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی از اسماء اوصیاء از فرزندان در مقابلش بود. پس شمارش کردم و 12 تن بودند که آخر آنان قائم علیه السلام بود. سه تن از آنان محمد و چهار تن علی بود. درود خدا بر آنان.

د. روایتی که در آن عدد اوصیاء از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام را 12 دانسته و تعداد نام علی را در بین آنان 3 علی دانسته است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

ص: 242

---

1- کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، ص 269 والإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص 346 وإعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص 386 و كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج 2، ص 448 ووسائل الشيعة، ج 16، ص 244.

وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِهَا فَعَدَدْتُ إِثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمْ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ» (1). امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می فرماید: به نزد حضرت زهرا علیها السلام وارد شدم در حالیکه لوحی از اسامی اوصیاء از فرزندانش در مقابلش بود. پس شمارش کردم و 12 تن بودند که آخر آنان قائم علیه السلام بود. سه تن از آنان محمد و سه تن علی بود.

با توجه به وجود نسخه بدل در این روایت، احمد الحسن دچار ترجیح بلا مرجح شده و با در نظر نگرفتن سایر روایات، از روایت چهارم استفاده کرده است.

احمد الحسن با استفاده از روایت موسوم به وصیت، عدد اوصیاء را 24 تن می داند و حال آنکه بر اساس روایت مورد تمسک خود در لوح جابر، عدد اوصیاء را 13 تن دانسته و به کم و بیش اعتقادی ندارد. با این وجود دچار تعارض عددی شده و بایستی برای حل این مساله پاسخگو باشد.

پرسش های درس

1. یک روایت در خصوص حصر عدد اوصیاء بیان کنید.
2. یک روایت درباره نفی زیادت از عدد اثنی عشر بیان کنید.
3. توجیه احمد بصری درباره روایت اصبع بن نباته چیست؟
4. توجیه احمد بصری برای روایت لوح جابر چیست؟

ص: 243









احمد بصری در زعم باطل خود، مهدویت و قائمیت را از امام مهدی علیه السلام سلب کرده و خود را مهدی اول و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دانسته و می گوید:

«القائم هو المهدي الأول و ليس الامام المهدي عليه السلام»<sup>(1)</sup> قائم همان مهدی اول است، نه امام مهدی علیه السلام

در پاسخ به این دو ادعای باطل، مسأله شخصیه بودن مهدویت و قائمیت برای امام مهدی علیه السلام مورد بررسی قرار می گیرد:

## الف. مهدویت

### اشاره

مهدی، اسم مفعول ثلاثی مجرد از ریشه هدی به معنای هدایت شده است. چنانچه ابن اثیر در نهایت آورده است: «مهدی یعنی آن کس که خدا، به راستی وی را به راه حق برده است»<sup>(2)</sup>. همچنین در کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین به همین معنا اشاره کرده و گفته است: «مهدی کسی است که خدایش به سوی حق ره نموده است»<sup>(3)</sup>. این اسم، در اصطلاح روایی، معنای

ص: 247

---

1- المتشابهات، ج 4، ص 44، سؤال 144.

2- النهایه فی غریب الحدیث والأثر، ج 4، ص 244

3- مجمع البحرین و مطلع النیرین، ج 1، ص 475.

خاص خود را داشته و حاکی از وجود شخصیت های هدایت شده ای است که از آنان با عنوان «مهدی» یاد می شود.

با توجه به روایات معصومین علیهم السلام همه امامان در عصر خود، مهدی بوده و به عنوان حجت و فرستاده خداوند، مردم را هدایت میکردند. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به سلیم بن قیس هلالی فرمود:

«يَا سَلِيمُ إِنَّ أَوْصِيَاءِي أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي أُمَّةٌ هُدَاهُ مَهْدِيُونَ»<sup>(1)</sup>. ای سلیم! همانا اوصیاء من یازده نفر از فرزندانم هستند که تمامی آنان امامان هدایتگر و مهدی هستند.

اما آنچه در این مجال مورد بحث می باشد، اشاره اجمالی به مسأله شخصیه بودن مهدویت امام دوازدهم علیه السلام در عصر حاضر است که روایات متعددی بر آن تصریح کرده اند. لذا در عصر حاضر، لقب «مهدی» مختص امام دوازدهم علیه السلام بوده و تمامی روایاتی که پیرامون ظهور حضرت و با عناوین «الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ»<sup>(2)</sup>، الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ<sup>(3)</sup>، مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ<sup>(4)</sup>، مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ مَهْدِيُّ الْأُمَّةِ<sup>(5)</sup>، مَهْدِيُّ أُمَّتِي<sup>(6)</sup>، الْمَهْدِيُّ<sup>(7)</sup>، مَهْدِيُّ<sup>(8)</sup> صادر شده اند، تصریح به امام دوازدهم علیه السلام دارند که به برخی از این روایات اشاره میگردد:

ص: 248

---

1- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج 2، ص 824.

2- غیبة نعمانی، ص 264.

3- همان، ص 146.

4- همان، ص 81.

5- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج 2، ص 763.

6- همان، 910

7- کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 260

8- کافی، ج 1، ص 244.

روایت اول:

وَعَنْهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا وَهَبَ لِي رَبِّي مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَرْسَلَ لِمَلَكَيْنِ فَحَمَلَاهُ إِلَيَّ سِرَادِقِ الْعَرْشِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ مَرْحَبًا بِعَبْدِي الْمُحْتَارِ لِنُصْرَةِ دِينِي وَإِظْهَارِ أَمْرِي وَمَهْدِيَّ خَلْفِي...»(1). امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند مهدی این امت را بر من بخشید، دو فرشته از جانب آسمان فرستاد تا وی را عرش بردند. خداوند فرمود: مرحبا به بنده من. کسی که اختیاردار نصرت و یاری از دین من بوده و امر مرا آشکار می کند و هدایت کننده خلق من است.

روایت دوم:

وَعَدَّهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا قُدِّدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ... قُلْتُ: يَا سَيِّدِي مِنَ الْخَامِسِ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ... قَالَ أَنَا السَّابِعُ، وَإِنِّي عَلِيُّ الرِّضَا الثَّامِنُ، وَإِنَّهُ مُحَمَّدُ التَّاسِعُ، وَإِنَّهُ عَلِيُّ الْعَاشِرُ، وَإِنَّهُ الْحَسَنُ حَادِيَ عَشَرَ، وَإِنَّهُ مُحَمَّدٌ سَمِيَّ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ وَكُنْيَتُهُ الْمَهْدِيُّ الْخَامِسُ بَعْدَ السَّابِعِ»(2). امام کاظم علیه السلام فرمود: زمانی که پنجمین از فرزندان هفتمین نباشد، خدا را خدا را که مراقب دین خود باشید. راوی پرسید؛ ای آقای من. پنجمین از هفتمین کیست؟ فرمود: من هفتمین هستم و فرزندم رضا هشتمین و فرزندش محمد نهمین و فرزندش علی دهمین و فرزندش حسن یازدهمین است و فرزندش محمد که جدش رسول خدا به این نام نامیده و

ص: 249

1- الهداية الكبرى، ص 357.

2- همان، ص 361.



علی رفت فرزندش محمد و زمانی که محمد رفت فرزندش علی زمانی که علی رفت فرزندش حسن و زمانی که حسن رفت پس فرزندش حجت بعد از حسن است که زمین را از عدل و داد پر میکند همانطور که از ظلم و جور پر شده است.

## ابهام زدایی از یک حدیث

### بررسی روایت تولد مهدی از مدینه

در خصوص محل تولد امام دوازدهم علیه السلام دو نوع روایت صادر شده است، یک روایت، زادگاه آن حضرت را مدینه و روایات دیگر آن را سامرا دانسته اند، گذشته از آن؛ انصار احمدالحسن بر این باورند که در آن روایت مدینه را باید مدینه خواند که آنهم دلالت بر محل ولادت احمد الحسن از روستای مدینه دارد. در روایتی از منابع اهل سنت آمده است که:

«المهدی مولده بالمدينة من أهل بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و اسمه اسم نبي...»<sup>(1)</sup> محل تولد مهدی مدینه و از اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله و سلم بوده و اسمش اسم نبی است.

در پاسخ به ادعای احمد بصری، ابتدا حدیث مورد استناد وی مورد بررسی قرار می گیرد.

اولا این حدیث از طرق عامه نقل شده و مورد پذیرش نمی باشد.

لذا چنانچه روایتی از طرق عامه صادر شده است با روایت صحیحی که از طرق خاصه (شیعه) صادر شده متعارض باشد، ترجیح با روایت شیعه است.<sup>(2)</sup>

ص: 251

1- احادیث المهدی علیه السلام، من مسند احمد بن حنبل، ص 138.

2- براساس روایات و اجماع علمای شیعه، محل ولادت امام مهدی علیه السلام در سامراء بوده است.



ثانیا از حدود هزار سال پیش، به مجموعه ای از چند روستا(1) در شمال بصره عراق «الجزائر» گفته می شد که از جمله آنها روستای «الهوریر» و «المدینه» است. محل تولد و زندگی احمدالحسن روستای الهویر است که در چهار کیلومتری روستای المدینه قرار گرفته و حد فاصل بین روستای الهویر و روستای المدینه را دجلة البصرة قرار دارد. بنابراین دلیلی بر این سخن وجود ندارد که او را متولد مدینه دانست و روایت مذکور را به او تطبیق داد(2).

## ب. قائمیت

### اشاره

مسأله قائمیت، امری تعیین یافته در شخص امام دوازدهم علیه السلام بوده و حتی کسانی را که پیش از قیام امام دوازدهم علیه السلام پرچم قائمیت برافراشته و با ادعای قائمیت از مردم بیعت میگیرند را محکوم و گمراه معرفی کرده اند. چنانچه در روایاتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«كُلُّ رَأْيَةٍ تَرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ، يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»(3). هر پرچمی که قبل از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود، پس صاحب آن پرچم طاغوت بوده و غیر از خدا را پرستش میکند.

همچنین فرموده است:

«يَا مُفَضَّلُ كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَيْعُهُ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ وَخَدِيعَةٌ، لَعَنَ اللَّهُ

ص: 252

---

1- روستاهای: الهویر، المدینه، السوق، الجزره، البوشاوی، الکصوان، الحسین، الخلیفه، الفرج، السواد، السعید، الیعقوب، البدران، المویل، المیرعثمان، النصیری، الشروق، العلوان، العبارة، الحیاد، نهرصالح، المعبر، العلی الشاهین، الحاج حمدی، البوحلوة، البوغزلان، الجیبوت، السودان، الجلال، الجنانیه، الوحید، الجدیع، الحدادیه، العباس، السلیم، باهله، بنی منصور

2- توضیح بیشتر بر اساس نقشه منطقه در سایت <http://borouj.ir>

3- کافی، ج 8، ص 295.

الْمُبَايَعِ لَهَا وَ الْمُبَايَعِ لَهُ»<sup>(1)</sup>. ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم علیه السلام بیعت با کفر و نفاق و نیرنگ است. خدا بیعت کننده و بیعت گیرنده را لعنت کند.

این دو روایت، اشاره صریح به شخصی بودن قائمیت داشته و قبل از ظهور و قیام قائم آل محمد علیه السلام هیچ فردی نمی تواند ادعای قائمیت کرده و خود را قائم بنامد. لذا کسانی که بخواهند به نام، یا به عنوان یا به نیابت از قائم آل محمد علیه السلام از دیگران بیعت گرفته و پرچم حکومت امام را برافرازند، یقیناً در انحراف بوده و بیعت با آنان حرام خواهد بود. بنابراین افرادی همچون احمد بصری که خود را ممهّد ظهور معرفی کرده و ادعای سفارت از جانب ایشان را دارد، حق بیعت گرفتن نداشته و تشکیل «سرایا القائم» و برافراشتن پرچم «البیعه الله» جایز نمی باشد.

اگر برای برخی سئوال ایجاد شود که با این مبنا، آیا تشکیل جمهوری اسلامی ایران نیز شامل همین حکم خواهد شد یا نه؟ در پاسخ گفته می شود: آنچه در این خصوص جائز نمی باشد، ادعای قیام به نام قائم آل محمد علیه السلام و اخذ بیعت از مردم برای ایشان است تا با این بهانه شعار حکومت امام سر داده شود، اما جهت تبیین بحث درباره جمهوری اسلامی باید به نکاتی توجه داشت که عبارتند از:

اولاً؛ حاکم و قائم دو مقوله جدا از هم است، بدین معنا که لزوماً قائم بایستی از جانب خدا باشد اما درباره حاکم چنین الزامی وجود ندارد.

ثانیاً؛ حق انتخاب حاکم در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام بر عهده مردم بوده و جمهوری اسلامی ایران نیز بر پایه حرکت مردمی بر علیه ظلم و جور شاهنشاهی برپا شده است.

ص: 253

ثالثاً؛ هیچگاه جمهوری اسلامی، به نام قائم علیه السلام از کسی بیعت نگرفته و پرچم خود را پرچم امام معرفی نکرده است. لذا جمهوری اسلامی، حکومت فقیه عادل و جامع الشرایطی است که با استمداد از احکام اولیه و ثانویه، سعی بر اجرای احکام الهی در زمین داشته و در عین حال، خلافت را حق امام معصوم علیه السلام می داند.

رابعاً؛ روایات متعددی مبنی بر ضرورت وجود حاکم برای مردم صادر شده است که حتی در صورت نبود حاکم عادل، وجود حاکم جائز را نیز دارای برکات دانسته اند. چرا که زندگی مردم بدون وجود محکمه ها و دستگاه های امنیتی و نظارتی و ... ممکن نخواهد بود. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«لَا أَرَى هَوْلَاءَ الْقَوْمِ إِلَّا ظَاهِرِينَ عَلَيْكُمْ بِتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ، فَإِذَا كَانَ عَلَيْكُمْ إِمَامٌ يَعْدِلُ فِي الرَّعِيَّةِ، وَيَسِدُّ بِالسُّوِيَّةِ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَا يُصْلِحُهُمْ إِلَّا إِمَامٌ بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ. فَإِنْ كَانَ بَرًّا فَلِدَّرَاعِي وَالرَّعِيَّةِ، وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا عَبَدَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ فِيهَا، وَعَمَلَ فِيهَا الْفَاجِرُ إِلَى أَجَلِهِ»(1).

چنین می یابم که به خاطر ناهماهنگی و سستی شما در حق، بر شما غلبه خواهند کرد. این پیروزی به خاطر همبستگی و همدلی آنها بر باطل است. پس چون در میان شما امامی است که به عدالت با مردم برخورد می کند و در تقسیم منابع تساوی را رعایت می کند، به حرفش گوش دهید و از او اطاعت نمایید؛ زیرا امور مردم اصلاح نمی شود، مگر به واسطه یک امام و رهبر، چه عادل باشد و یا فاجر. پس اگر نیکوکار بود، هم به نفع رهبر است و هم به نفع مردم و اگر بد کردار بود، مؤمن در (سایه امنیت به وجود آمده)، بندگی خدا را میکند و فاجر نیز تا هنگامی که حکومتش زائل شود، به کار خود ادامه خواهد داد. با این وجود، هر

ص: 254

عقل سلیم و متشرعی، بین حاکم فقیه و عادل و حاکم جاهل و جائز، حکومت فقیه را انتخاب کرده و از حکومت ظلم و جور دوری میکند.

گذشته از همه این موارد، روایات صادره از معصومین علیهم السلام قائم آل محمد علیه السلام را مشخص کرده و بدین وسیله قائمیت را از تمامی مدعیان دروغین سلب کرده اند. چنانچه در روایتی از ابو حمزه ثمالی آمده است:

عَنْ أَبِي حَمَزَةَ ذَابِتِ بْنِ دِينَارِ الثُّمَالِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ... يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَلَسْتُ مِنْكُمْ قَائِمِينَ بِالْحَقِّ قَالَ بَلَى قُلْتُ فَلِمَ سَمِيَ الْقَائِمُ قَائِمًا قَالَ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَّ جَبَّتِ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْبُكَاءِ وَالنَّحْيِيبِ وَقَالُوا إِلَهَتَا وَسَدِيدِنَا أَتَغْفُلُ عَمَّنْ قَتَلَ صَدَفُوتَكَ وَإِنَّ صَدَفُوتَكَ وَخَيْرَتَكَ مِنْ خَلْقِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ قَرُّوا مَلَائِكَتِي فَوَعَزَّتِي وَجَلَّالِي لِأَنْتَقِمَنَّ مِنْهُمْ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ ثُمَّ كَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنِ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِلْمَلَائِكَةِ بِذَلِكَ فَإِذَا أَحَدُهُمْ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ الْقَائِمِ أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ»(1) از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! مگر شما ائمه، همه قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی. عرض کردم: پس چرا فقط قائم علیه السلام قائم نامیده شده است؟ حضرت فرمود: هنگامی که جدم حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، فرشتگان آسمان به درگاه خداوند متعال نالیدند و گریستند و عرض کردند: پروردگارا! آیا کسی را که برگزیده ترین خلق تو را به قتل رسانده است به حال خود را می گذاری؟ خداوند متعال به آنها وحی فرستاد: آرام گیرید! به عزت و جلالم سوگند از آنها انتقام خواهد کشید، هرچند بعد از گذشت زمانی باشد! آنگاه پرده حجاب را کنار زده و فرزندان حسین علیه السلام را که وارثان امامت

ص: 255

بودند، به آنها نشان داد. ملائکه از دیدن این صحنه بسیار مسرور شدند. یکی از آنها در حال قیام نماز می خواند. حق تعالی فرمود: به وسیله این قائم از آنها انتقام خواهم گرفت.

همچنین در روایتی از امام جواد علیه السلام که امامان پس از خود را برای صقر بن ابي دلف شمارش میکرد آمده است:

الإمام بعدی ابی علیّ امره امری وقوله قولي و طاعته طاعتي و الإمام بعده إنه الحسن امره أمر أبيه وقوله قول أبيه و طاعته طاعه أبيه ثم سكت فقلت له يا ابن رسول الله فمن الإمام بعد الحسن فبكي عليه السلام بكاء شديدا ثم قال إن من بعد الحسن إنه القائم بالحق المنتظر<sup>(1)</sup> امام بعد از من پسر من علی است که امرش امر من و سخنش سخن من و طاعتش طاعت من است و امام بعد از او فرزندش حسن است که امرش امر او و سخنش سخن او و طاعتش طاعت اوست. سپس ساکت شد. پرسیدم ای فرزند رسول خدا پس امام بعد از حسن کیست؟ پس امام گریه شدیدی کرده و فرمود: همانا بعد از حسن فرزندش قائم به حق بوده و مورد انتظار قرار میگیرد.

ضمن اینکه بر اساس روایات معصومین علیهم السلام، لزوما قائم علیه السلام فرزند بلافصل امام است و این سخن نقض کننده ادعای قائمیت احمد بصری می باشد. زیرا احمد بصری مدعی فرزندی با واسطه حضرت بوده و تاکنون پدران خود (اسماعیل، صالح، حسین، سلمان) را امام ندانسته است. به عنوان نمونه؛

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: تَكُونُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ... قَالَ: قُلْتُ: الْقَائِمُ إِمَامٌ قَالَ: نَعَمْ، إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ...<sup>(2)</sup> حسین

ص: 256

1- كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص 283

2- الإمامة والتبصرة من الحيرة، النص، ص 101

ابن ابی علاء از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا ممکن است زمین بدون امام باشد؟ فرمود: نه! تا اینکه پرسید: آیا قائم هم امام است؟ فرمود: بله. او امام و فرزند امام است. همچنین در جایی دیگر به حرث بن مغیره می فرماید: «الْقَائِمُ إِمَامٌ ابْنٌ»<sup>(1)</sup>. قائم امام و فرزند امام است.

## ابهام زدائی از چند حدیث

### بررسی روایت لا الذی تمدون الیه اعناقکم

احمد بصری خود را مصداق این روایت دانسته و سعی بر آن دارد تا روایت مذکور را مصادره به مطلوب کند. لذا می گوید قائم آن کسی نیست که مردم در انتظارش هستند، و او کسی جز من نیست. در این روایت آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا هُوَ أَنَا وَلَا الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ وَلَا يُعْرَفُ وَلَا دَنُّهُ قُلْتُ بِمَا يَسِّرُ قَالَ بِمَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَدَرَ مَا قَبْلَهُ وَاسْتَقْبَلَ»<sup>(2)</sup>. عبدالله بن عطاء می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مرا از حضرت قائم علیه السلام آگاه گردان. آن حضرت فرمود: سوگند به خدا او نه من هستم و نه آن کسی که گردنهای خود را به سوی او می کشید و منظور نظر شماست، او کسی است که ولادتش معلوم نمی شود، عرض کردم: چه رفتاری خواهد داشت؟ فرمود: همان رفتاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشت، آنچه از دین که به سبب پیرایه ها به مرور نسخ شده براندازد و بدعتها را برطرف و دین جدش را دوباره از سر می گیرد.

در پاسخ گفته می شود:

ص: 257

1- اثبات الوصیة، ص 267.

2- غیبت نعمانی، ص 169.

اولاً؛ هرچند که قیام زید بن علی علیه السلام در زمان امام صادق علیه السلام اتفاق افتاد، اما زمزمه قائم بودن و مهدی بودن زید از زمان امام باقر علیه السلام مطرح بوده و همواره آن حضرت مردم را از این باور اشتباه برحذر می داشت. لذا آن قائمی که مردم آن زمان به سوی او توجه داشتند کسی نبود جز زید بن علی علیه السلام لذا امام باقر علیه السلام در این روایت قائمیت شخصی را از خودش و فردی که مردم وی را قائم می پنداشتند؛ یعنی زید بن علی علیه السلام نفی کرده و مردم را به قائمیت کسی بشارت می دهد که در ولادتش اختلاف دارند. و آن کسی نیست جز امام حجت بن الحسن العسکری علیه السلام که ولادت ایشان در بین شیعه و سنی اختلافی است. شیعه باور به ولادت ایشان از نسل امام یازدهم علیه السلام دارد و اهل تسنن باور به ولادت ایشان در هنگامه ظهور دارد. لذا امام رضا علیه السلام در توصیف امام دوازدهم علیه السلام و قیام ایشان فرمود:

«يَبْعَثُ اللَّهُ لِهَذَا الْأَمْرِ غُلَامًا مِمَّنَّا خَفِيَ الْمَوْلَاةُ وَالْمَنْشَأُ غَيْرِ خَفِيٍّ فِي نُسْبِهِ» (1).

خداوند برای این امر جوانی از ما را مبعوث میکند که ولادت و خواستگاه او مخفی است. البته نسب او مخفی نیست.

بنابراین، نمی توان احمد الحسن را به عنوان قائمی پذیرفت که «لَا يُعْرَفُ وَلَا دَتُهُ»، زیرا بر اساس روایت امام رضا علیه السلام قائم و صاحب الامر علیه السلام علاوه بر مخفی و اختلافی بودن ولادتش، دارای نسب مشخص و غیر مخفی است، و حال آنکه احمدالحسن برخلاف بیان روایت، ولادتش روشن بوده (2) و نسبش مخفی است.

ص: 258

1- کافی، ج 2، ص 164

2- وی فرزند اسماعیل و بینه نجم در روستای الهویر بصره عراق است که بیش از 20 سال در آن روستا در میان اهل قبیله زندگی کرده است.

ثانیه؛ در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام به شرایط آمدن قائم علیه السلام اشاره شده است که هیچکدام از شرایط مذکور با شرایط زمانی و تحولات کنونی مردم مطابقت ندارد.

مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورٍ الصَّبِئِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ فَبَيْنَا نَحْنُ نَتَحَدَّثُ وَهُوَ عَلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ مُقْبِلٌ إِذِ انْتَفَتِ الْيَتَا وَقَالَ فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تُمَحَّصُوا هَيْهَاتَ وَلَا يَكُونُ الَّذِي تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تُمَيِّزُوا وَلَا يَكُونُ الَّذِي تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ وَلَا يَكُونُ الَّذِي تَمْدُونُ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى يَشْقَى مَنْ شَقِيَ وَيَسْعَدَ مَنْ سَعَدَ» (1) محمد بن منصور صبیقل از پدر خود روایت کرده که گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و جماعتی نزد او بودند پس در آن میان که ما با یک دیگر سخن می گفتیم و آن حضرت روی به یکی از یاران خود داشت، ناگاه رو به ما کرده فرمود: شما در مورد چه چیز سخن میگوئید؟ هیهات! هیهات! آنچه گردنهای خود را به سویش میکشید (منتظر آن هستید) واقع نخواهد شد تا اینکه پاکسازی شوید، [هیئات] و آنچه گردنهای خویش را به سوی آن می کشید واقع نمی گردد تا اینکه باز شناخته و از یک دیگر جدا شوید و آنچه گردن های خود را به سویش میکشید واقع نخواهد شد تا این که غربال شوید، و آنچه گردنهای خویش را به جانب آن میکشید واقع نخواهد شد مگر پس از نومیدی، و آنچه به جانب گردنهای خود را می کشید واقع نخواهد شد تا کسی که اهل نگون بختی است به سیه روزی، و آنکه اهل سعادت است به نیکبختی رسد.

ص: 259



در روایتی به عبارت اولین قائم از اهل بیت علیهم السلام اشاره کرده و احمد بصری با تقطیع بخش اول آن سعی دارد تا خود را مصداق اولین قائم معرفی کند. در متن روایت آمده است:

عن کتاب حسین بن سعید و النوادر أبو الحسن بن عبد الله عن ابن أبي يعفور قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام وعنده نقر من أصحابه فقال يا ابن أبي يعفور هل قرأت القرآن قال قلت نعم هذه القراءة قال عنها سألتك ليس عن غيرها قال فقلت نعم جعلت فداك ولم قال لأن موسى عليه السلام حدث قومه بحديث لم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بمصر فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم ولأن عيسى عليه السلام حدث قومه بحديث فلم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بتكريت فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم وهو قول الله عز وجل: فآمنت طائفة من بني إسرائيل وكفرت طائفة فأيدنا الذين آمنوا على عدوهم فأصعبوا ظهري وإنه أول قائم يقوم منا أهل البيت يحدثكم بحديث لا تحتملونه فتخرجون عليه برمياله الدسكرة فقاتلوه فيقاتلكم فيقتلكم وهي آخر خارجة يكون ثم يجمع الله يا ابن أبي يعفور الأولين والآخريين ثم يجمعهم بمحمد صلى الله عليه وآله» (1) ابوالحسن بن عبدالله به نقل از ابن ابی یعفور می گوید: به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم در حالی که چند نفر از اصحاب در نزد ایشان بود. پس فرمود: ای پسرایی یعفور! آیا قرآن خوانده ای؟ گفت گفتم بله این قرائت را خوانده ام. گفت من هم از همین قرائت سوال میپرسم نه از قرائت دیگر. گفت گفتم بله فدایت شوم. چرا قرآن فرمود برای اینکه موسی حدیثی به قومش گفت که تحملش

ص: 260

نکردند و بر او در شهر خروج کردند. پس کشتند و کشته شدند و آنان را کشت. و برای اینکه عیسی حدیثی برای قومش گفت که تحملش نکرده و بر او در تکریت خروج کردند. پس کشتند و کشته شدند و آنان را کشت. و این سخن خداوند است که فرمود: پس طایفه ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه ای کافر شدند. پس مومنان را بردشمنانشان یاری دادیم و آنان پس از پیروزی آشکار شدند. و همانا او اولین قائم است که از میان ما اهل بیت قیام می کند. برای شما حدیثی میخواند که تحملش نمی کنید. پس بر او در منطقه دسکره (منطقه ای در عراق) خروج می کنید. پس با او جنگ میکنید و او با شما جنگ میکند و شما را میکشد و این آخرین خروجی است که اتفاق می افتد و سپس ای فرزند یعفور خداوند جمع می کند اولین و آخرین را و سپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می آید (اشاره به رجعت).

پاسخ این روایت این است که:

اولا امام صادق علیه السلام در مقام بیان سنت بیان حدیث و خروج مردم در عصر حضرت موسی و عیسی علیهما السلام بوده و در پی ذکر این دو سنت؛ به قائمی اشاره می کند که پیش از او هیچ قائمی از اهل بیت علیهم السلام بر سنت قیام موسی و عیسی علیهما السلام نبوده و او اولین نفر از میان دوازده قائم برحق است که بر اساس سنت موسی و عیسی علیه السلام حدیث (سخن تازه) می گوید و بر علیه اش خروج می کنند.

بنابراین منظور از قائم مذکور در این روایت، امام دوازدهم علیه السلام است که پیش از ایشان در بین امامان معصوم علیهم السلام که همگی قائم بر حق بوده اند، کسی بر اساس سنت موسی و عیسی علیه السلام مبتلا به چنین مساله ای نشده اند. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: 261

«... فَإِذَا هُوَ قَامَ نَشْرَهَا، فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِلَّا لَعْنَهَا»<sup>(1)</sup>. پس زمانی که آن حضرت قیام کرده و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را باز نمود، احدی در مشرق و مغرب باقی نمی ماند، مگر آنکه ایشان را لعن و دشمنی کند...

ثانیا بر اساس شهادت تاریخ، حضرت موسی و عیسی علیه السلام هیچگاه جنگ و نبرد با دشمنان خود نداشته و این نقل برخلاف سیره آنان می باشد.

ثالثا در بخش پایانی روایت، به عدم تکرار خروج و قیام اشاره کرده و بلافاصله به رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصریح می فرماید. با این حساب، قائم دوم و سوم و... از اهل بیت علیهم السلام معنایی نخواهد داشت زیرا روایت مذکور، خروج اولین قائم از اهل بیت علیهم السلام را همان آخرین خروج اهل بیت علیهم السلام دانسته اند.

بنابراین در عبارت اولین قائم، عدد مفهوم نداشته و او همان امام دوازدهم علیهم السلام می باشد که از او به عنوان آخرین خروج کننده از اهل بیت علیهم السلام یاد شده است.

### **بررسی روایت یقبض أموال القائم علیه السلام**

اتباع احمدالحسن با تقطیع روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، سعی بر آن دارند تا احمدالحسن را به عنوان یمانی، همان وزیر و تحویل گیرنده اموال حضرت معرفی کنند و حال آنکه با مراجعه به متن روایت مشخص می گردد که کسی که این وظایف را بر عهده دارد، حضرت عیسی بن مریم علیه السلام خواهد بود نه دیگری.

در روایت آمده است:

«الفاضل عمر بن إبراهيم الأوسي في كتابه عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ينزل عيسى بن مريم عليه السلام عند انفجار الصبح ما بين مهرودين و هما ثوبان أصفران

ص: 262

---

1- غیبت نعمانی، ص 308.

من الزعفران، ابيض الجسم، أصهب الرأس، أفرق الشعر، كأن رأسه يقطر دهنًا، بيده حربة يكسر الصليب، ويقتل الخنزير، ويهلك الدجال و يقبض أموال القائم عليه السلام و يمشي خلفه اهل الكهف وهو الوزير الأيمن للقائم عليه السلام و حاجبه، و نائبه، و يبسط في المغرب و المشرق الأمن من كرامة الحجة بن الحسن صلوات الله عليهما...»(1). عيسى بن مريم عليه السلام در وقتی که صبح طلوع کند، بین «مهرودین» به زمین می آید. و مهرودین، دو پارچه و لباس زرد از زعفران است. سفید و دارای موی سر سرخ و سفید و کم پشت است، مثل اینکه از سرش روغن می چکد. و در دست او حربه ای است که با او صلیب را می شکند و خوک را می کشد و دجال را نابود و اموال امام علیه السلام را قبض میکند و اهل کهف پشت سر او راه می روند و او وزیردست راست قائم آل محمد علیه السلام و حاجب و نایب او می باشد و به کرامت حجة بن الحسن علیه السلام در شرق و غرب، امنیت را گسترش می دهد.

این در حالی است که اتباع احمد بصری روایت را تقطیع کرده و آن را از عبارت «يقبض أموال القائم» آغاز نموده و مردم را به وزیری بشارت میدهند که پیش از قائم خواهد آمد و از این رهگذر اذهان را به سوی احمد بصری سوق می دهند.

### بررسی روایت قال العذاب خروج القائم عليه السلام

بر اساس آیه 15 سوره اسراء خداوند هیچ طائفه ای را دچار عذاب نمیکند مگر آنکه رسولی از پیش فرستاده باشد(2)، از سویی هم در روایت امام صادق علیه السلام

ص: 263

---

1- حلیة الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار عليهم السلام، ج6، ص306.

2- «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا». و ما هیچ قومی را عذاب نمیکنیم مگر اینکه رسولی را فرستاده باشیم.

مراد از عذاب قیام قائم علیه السلام است. (1) با این حساب رسولی که قبل از قیام قائم برای اتمام حجت می آید چه کسی است؟ برخی از اتباع احمد الحسن، او را همان رسول قبل از قائم علیه السلام می دانند. لذا در پاسخ گفته می شود:

اولا- اگر احمد بصری همان رسولی است که قبل از نزول عذاب (قیام قائم) آمده است، پس چگونه در کتاب ها و خطبه هایش خود را همان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم دانسته (2) و مردم را به یاری خود فرا می خواند؟! و البته چنانچه ادعای قائمیت دارد، بر اساس استدلال پرسشگر، باید رسولی پیش از احمد بصری بیاید و مردم را به عذاب (قیام قائم) هشدار دهد!

ثانیا روایت امام صادق علیه السلام به خروج و قیام قائم علیه السلام اشاره دارد نه به ظهور قائم. و بر اساس روایات، بین ظهور و قیام حضرت علیه السلام 3 ماه و 17 روز فاصله است. (3) لذا آن حضرت در این مدت مردم را به واسطه ارسال سفیر به مناطق مختلف به خود دعوت خواهد کرد تا یاری اش کنند. به عنوان نمونه می توان به ماجرای سفارت و شهادت نفس الزکیه اشاره کرد:

امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت قائم علیه السلام به یاران خود می فرماید: ای قوم! اهل مکه مرا نمی خواهند ولی من برای اینکه با ایشان اتمام حجت کنم، کسی را به سوی آنها می فرستم تا آنچه شایسته است که شخصی مانند من

ص: 264

---

1- قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ، الْعَذَابُ خُرُوجُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأُمَّةُ الْمَعْدُودَةُ أَهْلُ بَدْرٍ، أَصْحَابُهُ» غیبت نعمانی، 241.

2- المتشابهات، ج 1، ص 44.

3- امام رضا علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْقَائِمَ يُنَادِي بِاسْمِهِ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَيَقُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ؛ هَمَانَا دَرِ شَبِّ بَيْسْتِ وَ سَوْمِ رَمَضَانَ بِه نام قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ندای آسمانی داده می شود (اعلام ظهور) و در روز عاشورا قیام می کند» راوندی، الخرائج والجرائح، ج 3، ص 1165؛ نجفی، منتخب الاثر، ص 572؛ الغيبة، ص 452؛ شیخ حر، فصول المهمة، ص 298؛ بحار الانوار، ج 52، ص 290؛ مفید، ارشاد، ص 341؛ كشف الغمة، ج 3، ص 324.

با آنان اتمام حجت کند که به ایشان بگوید. آنگاه مردی از یاران خود را می طلبد و به او می فرماید: برو نزد اهل مکه و به آنها بگو: ای اهل مکه من فرستاده فلانی هستم و او به شما می گوید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافت هستیم و از ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سلاله پیغمبرانیم. ما مظلوم واقع شدیم و مردم به ما ستم نمودند و ما را آواره ساختند و از هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا امروز حق ما غصب شده است. اکنون ما از شما چشم یاری داریم و از شما یاری می طلبیم، پس ما را یاری کنید. وقتی که آن جوانمرد به این سخن تکلم نمود، براو هجوم می آورند و او را ما بین رکن و مقام به شکلی خاص سر می برند و اوست نفس زکیه»(1).

بنابراین، کسانی که مخالف و معاند بوده و دعوت سفرای آن حضرت را نپذیرند، بر اساس آیه قرآن با آنان جنگ خواهد شد. قرآن کریم می فرماید:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَهُ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»(2) و با کافران بجنگید تا فتنه ای برجای نماند و دین یکسره از آن خدا است. پس اگر از جنگ باز ایستادند و تن به سازش دادند، خدا حکم خود را درباره آنان اعلام خواهد کرد، چرا که او به آنچه می کنند بینا است.

براین اساس، امام مهدی علیه السلام پیش از ظهور فرستاده ای برای امام حجت نخواهد داشت، چرا که تمامی جنگ های ایشان 3 ماه و 17 روز پس از ظهور بوده و در این فاصله زمانی، اتمام حجت ها صورت خواهد پذیرفت.

ص: 265

---

1- بحار الانوار، ج 52، ص 307، ح 81

2- انفال، 39.

## \*ج. شاریت (1)

احمد بصری با تکیه بر پیش فرض قائمیت و با استناد به روایت؛ «يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا السَّيْفُ لَا يَسْتَتِيبُ أَحَدًا وَلَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَيِّمٍ» (2) قائم را در مقام شاریت دانسته است (3) در پاسخ به این ادعا گفته می شود:

اولا کتاب جدید معرف قائم بودن نیست، بلکه ابتدا باید قائم بودن خود را اثبات کند و پس از آن بتواند کتاب جدید را توجیهی برای نسخ یا تشریح بیاورد.

ثانیا روایاتی که درباره امر جدید صادر شده، به معنای تبدیل فرائض و تغییر احکام نیست، بلکه به معنای احیای آن دسته از سنت های اسلامی است که به فراموشی سپرده شده یا به آنها عمل نمی شود. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيدًا وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرٍ قَدْ ذُرِّ فَضَّلَ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَإِنَّمَا سَمِيَ الْقَائِمُ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى أَمْرٍ ضَلُّوا عَنْهُ» (4) آن گاه که قائم علیه السلام قیام کنند، مردم را از نو به اسلام فرا می خواند و به امری که کهنه شده و از آن گمراه شده اند، هدایت میکند و اینکه آن حضرت را مهدی نامیده اند، به این جهت است که مردم را به دینی که از آن گمراه شده اند، هدایت میکند.

ص: 266

1- شارع یا قانونگذار اسلامی، کسی است که اصل دین را برای هدایت انسان ها تشریح کرده است. در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» یعنی تشریح و قانونگذاری فقط شایسته خداوند است، البته خداوند بنا به مصالحی، وظیفه تشریح را به پیامبران نیز واگذار کرده و شارع بودن پیامبران را در طول شارع بودن خداوند قرار داده است. به همین جهت، در اسلام «فرض الله» و «فرض الرسول» در یک ردیف تلقی شده است.

2- غیبت نعمانی، ص 233.

3- الجواب المنیر، ج 3، ص 41.

4- الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 2، ص 383.

ثالثاً از سویی احمد بصری، مدعی وصایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و از طرفی ادعای شاریعت کرده است. این در حالی است که این دو ادعا در نهایت تعارض بوده و با یکدیگر ناسازگار می باشند. چرا که معنای شاریعت این است که وی وصی پیامبر اسلام و یا امامان قبل از خود نبوده و به طور استقلالی دارای شریعت است و حال آنکه اگر وصی پیامبر باشد، بایستی وصایت ایشان را با حفظ امانت انجام داده و به روایت «إِنَّ حَالَ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>(1)</sup> پایبند بوده و دین و شریعت آن حضرت را تغییر ندهد. علاوه بر آن، امام باقر علیه السلام خطاب به جابر بن عبدالله فرمودند:

«يَا جَابِرُ لَوْ كُنَّا نُفْتِي النَّاسَ بِرَأْيِنَا وَ هَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَ لَكِنَّا نُفْتِيهِمْ بِهَ آذَانٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أُصُولِ عِلْمٍ عَدَدْنَا نَتَوَارِثُهَا كَابِرٌ عَنْ كَابِرٍ نَكْنِزُهَا كَمَا يَكْنِزُ هَوْلَاءٌ ذَهَبَهُمْ وَ فِضَّتَهُمْ»<sup>(2)</sup> ای جابر! اگر ما به مردم به رای هوا و هوس خود فتوا می دادیم هر آینه تباه می شدیم، ولی ما با اثر رسول خدا و اصول دانشی که نزدمان است فتوا می دهیم و آنها را یکی از دیگری به ارث می بریم و به مانند گنجی پاس میداریم.

علاوه بر همه این موارد؛ باور به شاریعت قائم علیه السلام، نادرست بوده و با انبوهی از آیات و روایاتی که دین اسلام و شریعت نبوی را ابدی دانسته و آن حضرت را ختم رسولان معرفی کرده اند در تقابلی آشکار می باشد.

به عنوان نمونه؛ برخی از تشریحات و نسخ احکام احمد الحسن بصری عبارتند از:

1. جایگزینی یک روز نماز قضاء با نمازهای قضاء شده در تمامی عمر انسان :

ص: 267

---

1- بحار الانوار، ج 2، ص 172.

2- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج 1، ص 148



احمد بصری در حکمی ناسازگار با روایات معصومین علیهم السلام می گوید: «نسبت به قضای نماز؛ پس قضاء در شب بیست و سه رمضان معادل هزار ماه است، پس مثلاً اگر در گردن شخصی یک سال قضاء یا ده سال و یا حتی هزار ماه باشد، با خواندن یک روز نماز در شب قدر او را کفایت کرده و نمازهایش ادا می شود»<sup>(1)</sup>.

2. حکم به عدم جواز ازدواج موقت در کمتر از 6 ماه:

احمد بصری در پاسخ به مدت حداقلی ازدواج موقت، آن را 6 ماه دانسته و در پاسخ به سئوالی دیگر که به این حکم اعتراض کرده و آن را با روایات معصومین متعارض دانسته است می گوید: «احکام الهی شرعیه نسخ میشوند و چه آسان و کوچک است این مورد از نسخی که سوال کردی. پس قطعاً در آینده نسخ هایی بسیار بزرگتر و عظیم تر از این واقع خواهد شد»<sup>(2)</sup>.

پرسش های درس

چگونه مهدویت شخصیه اثبات می گردد؟

2. توجیه اتباع احمد بصری درباره روایت تولد مهدی از مدینه چیست؟

3. قائمیت شخصیه چیست؟

4. پاسخ روایت نهی از برافراشتن پرچم قبل از قائم و مساله جمهوری اسلامی چیست؟

5. روایت اولین قائم از اهل بیت را تشریح کنید.

ص: 268

---

1- الأجوبة الفقهية، الصلاة، ص 30.

2- الجواب المنير، ج 3، ص 41.





یکی از ادعاهای احمد بصری، ادعای عصمت است. انصار احمد در اینباره می گویند: «فهو لم يعلن بأنه معصوم في اللغة العربية، بل قال أنه معصوم من باب أنه لا يدخل الناس في باطل و يخرجهم من حق»<sup>(1)</sup>. احمد الحسن نگفته که در لغت عربی معصوم است، بلکه او معصوم است از این باب که مردم را در باطل وارد نمی کند و از حق خارج نمیکند.

علاوه بر آن، احمد بصری در قسمت دوم بحث سهو و نسیان در مرکز پژوهش های عالی دینی و لغوی در عراق، معصوم را دارای سهو و نسیان و خطا دانسته و آنان را همانند سایر انسان ها دانست.<sup>(2)</sup>

آنچه در جمله فوق بدان پرداخته شده است، ابتدا ادعای عصمت برای احمد بصری بوده و پس از آن، دخل و تصرف در معنا و محدوده عصمت می باشد که هر کدام مورد بررسی قرار میگیرد:

ص: 271

---

1- الرد الحسن في الدفاع عن الاحمد الحسن، ص 11 و الجواب المنير، ج 4، ص 127، سؤال 375.

2- یک شنبه، 13 رمضان 1437. ارائه با ویدئو کنفرانس، ساعت 9 شب

در پاسخ به ادعای عصمت از سوی احمد بصری گفته می شود: عصمت مقوله ای است که با قیاس و یا نشانه های ظاهری قابل فهم نیست و برای اثبات آن به نص صریح از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیاز می باشد. چنانچه امام سجاد علیه السلام در این باره می فرماید:

«الْإِمَامُ مِمَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقِ فَيَعْرِفَ بِهَا، وَ لِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصًا»<sup>(1)</sup> امامی نیست مگر اینکه معصوم باشد و عصمت نشانی در ظاهر خلقت نیست که همگان به وسیله آن معصوم را بشناسند، به همین دلیل، امام معصوم فقط با نص صریح شناخته می شود.

شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب الاقتصاد آورده است:

«العصمة لا تدرك حسا ولا مشاهدة ولا استدلالا ولا تجربة ولا يعلمها إلا الله تعالى وجب أن ينص عليه و يبينه من غيره»<sup>(2)</sup>. عصمت با حس و مشاهده و استدلال و تجربه در حق شخصی ثابت نمی شود و کسی جز خداوند از آن باخبر نیست، لذا واجب است که بر وصایت و عصمت آن شخص تنصیص گردیده و از غیر معصوم مشخص شود.

بر اساس روایت فوق و سخن شیخ طوسی، بایستی جهت تشخیص معصوم از غیر معصوم، به نصوص صادر شده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه کرده و اسامی معصومین علیهم السلام را مورد بررسی قرار داد. بنابراین کسانی در خصوص آنان نص صریح وجود داشته باشد، به عنوان وصی معصوم شناخته شده و هیچ فرد

ص: 272

1- معانی الأخبار، ص 132.

2- الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد، ص 313.

دیگری را نمی توان با قیاس عقلی و سایر براهین دارای عصمت دانست. به عنوان نمونه به چند روایت اشاره میگردد:

روایت اول:

عن عمار قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لفاطمة عليها السلام عند وفاته: «لا تبكى ولا تحزنى! فإنك سيدة نساء أهل الجنة، وأباك سيد الأنبياء و ابن عمك سيد الأوصياء وأبنيك سيدا شباب أهل الجنة و من صلب الحسين يخرج الله الأئمة التسعة مطهرون معصومون و منا مهدي هذه الأمة» (1) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام وفاتش به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: گریه نکن و ناراحت نباش! پس همانا تو سیده زنان اهل بهشت هستی و پدرت سید انبیاء و پسر عمویت علی علیه السلام سید اوصیاء و دو پسر سید جوانان بهشت هستند. خداوند از صلب حسین علیه السلام نه امام پاک و معصوم خارج می کند و مهدی این امت از ماست.

توجه شود که این روایت در هنگام وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و تعداد معصومین را چهارده تن شمارش کرده و بر آن نیافزوده است. در حالیکه چنانچه مهدیین و هر مدعی دیگری دارای عصمت بود بایستی نام وی در بین این اسامی بوده باشد.

روایت دوم:

عن ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ بَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحَسَنُ عَلِيُّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيُّ فَاِبْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَاِبْنُهُ جَعْفَرٌ فَإِذَا انْقَضَى جَعْفَرٌ فَاِبْنُهُ مُوسَى فَإِذَا انْقَضَى مُوسَى فَاِبْنُهُ عَلِيُّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيُّ فَاِبْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا

ص: 273

انْقَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيُّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحَسَنُ فَابْنُهُ الْحُجْبَةُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَسَامِي لِمَ أَسْمَعُ بِهِنَ قَطُّ قَالَ لِي يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمْ الْأَيْمَةُ بَعْدِي وَإِنْ نَهَرُوا أَمْنَاءَ مَعْصُومُونَ نُجَبَاءُ أَحْيَاءُ»<sup>(1)</sup> امامان بعد از من دوازده نفرند که اولین آنها علی بن ابی طالب و پس از او دو فرزندش حسن و حسین هستند. پس زمانی که مدت حسین به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش جعفر و زمانی که مدت جعفر به پایان رسید، فرزندش موسی و زمانی که مدت موسی به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش حسن و زمانی که مدت حسن به پایان رسید، فرزندش حجت خواهد بود... ای ابن عباس! آنها امامان بعد از من هستند و آنان امناء معصوم و برگزیدگان نجیبند.

روایت سوم:

عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ «إِنَّهُ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ، تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ أَيْمَةٌ أَبْرَارٌ، أَمْنَاءُ مَعْصُومُونَ، وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ»<sup>(2)</sup> سلمان فارسی می گوید: به محضر رسول خدا وارد شدم... سپس دستش را بر شانه حسین علیه السلام گذاشته و فرمود: همانا او امام فرزند امام است که نه نفر از ذریه او امامان نیکو و امناء معصوم خواهد بود که نهمین آنها قائم آنان است.

ص: 274

1- كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص 17.

2- همان، ص 45.

اشاره

عصمت، در لغت به معنای منع (1) و در اصطلاح به معنای مصونیت عده ای خاص از بندگان خداوند از گناه، اشتباه، سهو و نسیان است. امام صادق علیه السلام در توضیح و تعریف محدوده عصمت می فرماید:

«فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُتَجَبُّ الْمُتَنَصِّي، وَ الْهَادِي الْمُتَنَجِّي، وَ الْقَائِمُ الْمُتَرَجِّي، مُبْرَأً مِنَ الْعَاهَاتِ مَحْجُوباً عَنِ الْأَقَاتِ مَعْصُوماً مِنَ الزَّلَّاتِ مَصُوناً عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا...» (2) پس امام همان برگزیده پسندیده و هدایت کننده نجات بخش و قائم امیدبخش است، از پلیدی ها دور و از آفت ها پنهان و از لغزشها نگهداری شده و از تمام زشتیها معصوم است.

همچنین امام رضا علیه السلام فرمودند:

«الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ... الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَالْمُبْرَأُ عَنِ الْعُيُوبِ... فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ وَالْعِثَارِ» (3) همانا امام امین خدا در میان خلق اوست و حجت او بر بندگان و خلیفه او در بلادش است، امام از گناهان پاک و از عیب ها بر کنار است، پس او معصوم است و تقویت شده و با توفیق و استوار گشته و از هر گونه خطا، لغزش و افتادنی در امان است.

همچنین در بیان علماء نیز آمده است:

«العصمة هي التنزه عن الذنوب والمعاصي صغائرهما وكبائرها، وعن الخطأ والنسيان، وإن لم يمتنع عقلا على النبي أن يصدر منه ذلك بل يجب أن

ص: 275

1- فاضل مقداد، الاعتماد في شرح واجب الاعتقاد، ص 42 والصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، ج 5 ص 1986.

2- کافی، ج 1، ص 203.

3- همان، ج 1، ص 198.



يكون منزلها حتى عما ينافي المروة، كالتبذل بين الناس من أكل في الطريق أو ضحك عال، وكل عمل يستهجن فعله عند العرف العام»<sup>(1)</sup> عصمت به معنای پاک بودن از گناهان و معصیت ها؛ چه صغیره و چه کبیره آن است، همچنین از خطا و فراموشی؛ اگر چه از نظر عقلی برای پیامبر محال نیست که این کارها از او سر بزند. بلکه واجب است که از چیزهایی که با مروت منافات دارد نیز پاک باشد؛ همانند خوردن غذا در حال راه رفتن، خندیدن بلند و تمام چیزهایی که از دیدگاه عرف عمومی زشت محسوب می شود.

ابن عطیه در کتاب أبهی المداد به محدوده عصمت اشاره کرده و عصمت از گناهان صغیره و کبیر، تمامی خطاها و حتی سهو و نسیان را بر اساس آیه تطهیر مورد بررسی قرار داده و گفته است:

«إِنَّمَا آيَةُ انَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»<sup>(2)</sup> اراده تکوینی خداوند بر تطهیر اهل بیت علیهم السلام است. و معنای اراده تکوینی خدا بررفع رجس این است که همانا خداوند آنان را از گناهان و خطاها و غفلت و سهو و نسیان و هر آنچیزی که مردم را از قبول دعوت باز می دارد معصوم داشته است»<sup>(3)</sup>

علامه مجلسی نیز در خصوص حیطة و گستره مفهوم عصمت میگوید:

«امامیه بر عصمت پیامبران و ائمه علیه السلام از گناهان صغیره و کبیره، عمدی و اشتباهی و از روی فراموشی، قبل از نبوت و امامت و بعد از آن، بلکه از زمان ولادت تا زمان ملاقات خدای سبحان، اجماع دارند و کسی با آن مخالفت

ص: 276

---

1- عقائد الإمامية، ص 54.

2- الأحزاب، 33.

3- أبهی المداد في شرح مؤتمر علماء بغداد، ج 1، ص 617.

نورزیده است؛ جز شیخ صدوق و استادش ابن ولید (قدس سرهما) که اسهائ از جانب خداوند را ممکن دانسته اند، نه سهوی که از ناحیه شیطان است؛ لیکن مخالفت این دو نفر، زیانی به اجماع نمی رساند (و باطل بودن سهو النبی به حال خویش باقی است). اما سهو در غیر واجبات و محرمات . مانند مباحات و مکروهات . ظاهرا بیشتر اصحاب ما امامیه، نیز اجماع بر عدم صدور آنها دارند؛ چنان که آیات و روایاتی چند نیز بر آن ها دلالت دارند»<sup>(1)</sup>

این در صورتی است که احمد بصری؛ اجماع علماء شیعه را نپذیرفته و مطابق با دیدگاه اشاعره و معتزله<sup>(2)</sup> و با استناد ناقص به رأی شیخ صدوق و شیخ ابن ولید رحمه الله علیه پیامبر خدا و ائمه معصومین علیهم السلام را در غیر از امر تبلیغ رسالت، حتی در عبادات نیز جائز السهو و النسیان دانسته است.<sup>(3)</sup>

البته این استناد درحالی است که احمد بصری ادامه سخن شیخ صدوق رحمه الله علیه را ذکر نکرده و نظریه ایشان را تقطیع کرده است. ادامه سخن ایشان چنین است که: «سهو نبی، مانند سهو دیگر مردمان نیست؛ زیرا سهو او از ناحیه خداوند عزوجل است و در حقیقت، نوعی به سهو افکندن است تا معلوم شود پیامبر نیز بشری مخلوق است تا مبدا مردم او را خدا پندارند و از خداوند روی برتابند و این، بر خلاف سهو سایر مردم است که از ناحیه شیطان و نفوذ اوست و حال آن که شیطان بر پیامبر و پیشوایان دین، سلطه و چیرگی ندارد: «إنما سلطانه علی

ص: 277

---

1- حیوة القلوب، ج 1، ص 65.

2- أبکار الأفكار فی أصول الدین، ج 4، ص 147. ابوالحسن علی بن ابی علی بن محمد بن سالم، معروف به سیف الدین آمدی (551-631 ق)، شافعی مذهب بوده و متکلم بزرگ اشعری است.

3- سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق پرده مرکز پژوهش های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو و نسیان معصوم در تاریخ 13 رمضان 1437. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است.

الذین یتولونه والذین هم به مشرکون وعلی من اتبعه من الغاوین»(1)

## واژه شناسی سهو و نسیان

سهو؛ به معنای فراموشی و غفلت از یک مطلب و منتقل شدن قلب از این مطلب به مطلب دیگر است. سهو در نماز؛ یعنی غفلت کردن نسبت به چیزی که از اجزای نماز است.(2)

نسیان؛ آن است که انسان، محفوظ ذهن خود را به واسطه ضعف قلب یا غفلت و یا از روی قصد از یاد ببرد تا از قلب او حذف شود و از یادش برود.(3)

در تفاوت میان سهو و نسیان گفته شده است: «سهو به معنای زوال و از بین رفتن معنای یک چیز از قوه ذاکره و بقای صورت آن در قوه حافظه است؛ همانند یک چیزی که پوشیده شده است، اما نسیان و فراموشی، زوال و از بین رفتن یک چیز از قوه ذاکره و حافظه است».(4)

## اجماع علمای شیعه بررد سهو النبی صلی الله علیه و آله و سلم

جهت اثبات اجماع علماء در نفی سهو النبی صلی الله علیه و آله و سلم و رد روایات مربوط به آن، به بیان برخی از اقوال و نظرات سایر علماء و بزرگان پرداخته می شود:

شیخ طوسی رحمه الله علیه در تهذیب آورده است:

ص: 278

1- لیس سهو النبی صلی الله علیه و آله و سلم کسهوینا لأن سهوه من الله عز وجل وإمّا أسهأه لیعلم أنه بشر مخلوق فلا یتخذ رباً معبوداً دونه و لیعلم الناس به هو حکم السهو متی سهوا و سهوینا من الشیطان و لیس للشیطان علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الأئمة صلوات الله علیهم سلطان إمّا سلطاناً علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون. من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 360

2- لسان العرب، ج 14، ص 406

3- المفردات فی غریب القرآن، ص 803

4- مجمع البحرین، ج 1، ص 239.

«روایات سهو النبی، مطابق مذهب ما نیست و عقول از پذیرش آنها سرباز می‌زند(1)». وی در کتاب استبصار نیز درباره حدیث ذی الشمالین(2) درباره سهو النبی گفته است: «مما تمنع منه الأدلة القاطعة في أنه لا يجوز عليه السهو والغلط»(3)

خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله علیه در کتاب تجرید الاعتقاد آورده است:

«و يجب في النبي العصمة ليحصل الوثوق... و عدم السهو»(4). و واجب است که نبی معصوم باشد تا درباره اش اطمینان حاصل شود و سهو نداشته باشد.

علامه حلی رحمه الله علیه در کشف المراد آورده است:

«ويجب في النبي.. أن لا- يصح عليه السهو لثلا- يسهو ما أمر بتبليغه» سهو بر نبی روا نیست تا برخی از آنچه مأمور به تبلیغ آن است، فراموش نشود(5)

محقق اول رحمه الله علیه در کتاب نافع آورده است:

«و الْحَقُّ رَفَعَ مَنْصِبَ الْإِمَامَةِ عَنِ السَّهْوِ فِي الْعِبَادَةِ»؛ حق، آن است که منصب امامت (اعم از نبوت و امامت) بالاتر از آن است که در عبادت ها سهو داشته باشد(6).

ص: 279

- 
- 1- تهذیب، ج 2، ص 181.
  - 2- حدثنا عبد الرزاق، حدثنا معمر، عن الزهري، عن أبي سلمة بن عبد الرحمن وأبي بكر بن سليمان بن أبي خيثمة، عن أبي هريرة، قال: صلى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الظهر والعصر فسلم في ركعتين، فقال له ذو الشمالين ابن عبد عمرو- وكان حليفا لبنى زهرة-: أخففت الصلاة أم نسيت؟! فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم: ما يقول ذو اليمين؟! قالوا: صدق يا نبي الله؛ فأتهم بهم الركعتين اللتين نقص». مظفر نجفی، محمد حسن، دلائل الصدق لنهج الحق، ج 4، ص 60.
  - 3- استبصار، ج 1، ص 371.
  - 4- شرح التجريد، ص 195.
  - 5- كشف المراد، ص 349 و 350.
  - 6- النافع، ص 45.

شهید اول رحمه الله علیه در کتاب ذکری بعد از ذکر خبر ذی الیدین گفته است:

«و هو متروک بین الإمامیة لقیام الدلیل العقلی علی عصمة النبی عن السهو»<sup>(1)</sup>. این روایت در بین امامیه متروک است، به خاطر اقامه ادله عقلی بر عصمت نبی صلی الله علیه و آله و سلم از سهو.

فاضل مقداد رحمه الله علیه می نویسد:

«لا يجوز علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم السهو مطلقا، أي فی الشرع و غیره»<sup>(2)</sup>. سهو بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم مطلقا جایز نیست. چه بر اساس شرع و غیر شرع.

شیخ حر عاملی آورده است:

«حدیثی که نواصب و برخی ناآگاهان شیعه در خصوص سهو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالت نماز را نقل کرده اند، از اخبار احادی است که نه یقینی به همراه دارد و نه عملی را واجب میکند»<sup>(3)</sup>.

شیخ مفید رحمه الله علیه سخن را به نهایت رسانده و حدیث های مربوط به سهو النبوی را از جانب نواصب دانسته و می نویسد:

«سستی این روایت (روایت ذوالیدین)، مانند سستی همان خبری است که در آن آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نماز صبح سهو کرد و در رکعت اول، سوره النجم را تا آیات «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاءَ الثَّالِثَةِ الْأُخْرَىٰ» تلاوت فرمود؛ آن گاه شیطان جمله «تلك الغرائق العلی و إن شفاعتھن لترتجی» را بر زبانش جاری کرد، سپس پیامبر متوجه شد. از این رو، به سجده افتاد و مسلمانان نیز به پیروی او سجده کردند. مشرکان نیز از روی خوش حالی و شادمانی

ص: 280

---

1- الذکری، ص 215.

2- ضد القواعد الفقھیة، ص 68-69 و إرشاد الطالبین، ص 305.

3- التنبیہ بالمعلوم من البرهان، الشیخ الحر العاملی، ص 7.

سجده کردند و پنداشتند پیامبر به دین آنان داخل شده است... اگر ممکن باشد که پیامبر در نمازش سهو کند (در حالی که امام جماعت است) و پیش از اتمام نماز روی برگرداند و مردم ببینند و به او گوشزد کنند، باید ممکن باشد در روزه نیز سهو کند و در روز ماه مبارک رمضان، در میان مردم به خوردن و آشامیدن پردازد و مردم نیز به او خیره شوند و به او بگویند: ماه رمضان است، این چه خلافی است که انجام می‌دهی؟ دست از این خلاف بردار... و در هنگام مناسک حج و در احرام، مجامعت کند و سعی را قبل از طواف انجام دهد و نداند چگونه رمی جمرات کند؛ بلکه باید ممکن باشد در همه اعمال شریعت، سهو کند و آنها را از حد خود به جای دیگر ببرد و در غیر اوقاتشان قرار دهد، و عیب نباشد اگر ناسیا شرب خمر کرد یا به نظرش آمد که شرابی حلال است و سپس امر بر او روشن شود، و عیبی نداشته باشد که او از خود خبر می‌دهد یا از کس دیگر که پروردگارش نیست و... اینها، همه چیزهایی است که هیچ مسلمانی و نه هیچ غالی و نه هیچ موحدی، آن را اجازه نمی‌دهد. بنابراین، کسی که سهو النبی را تجویز می‌کند، از حد اعتدال خارج شده، رسوایی به بار آورده است... (افزون بر همه این‌ها) شخصی به نام ذوالیهدین شناخته شده نیست و ما، نه در اصول و نه در روایان، نه حدیثی از این مرد پیدا کرده ایم و نه ذکری از او به میان آمده است»<sup>(1)</sup>.

### سهو و نسیان معصومین در روایات

آنچه با بررسی روایات معتبر شیعی به دست می‌آید این است که؛ ارتکاب

ص: 281

---

1- بحارالأنوار، ج 17، ص 124 و 129.

معصومین به سهو و نسیان مردود می باشد که به عنوان نمونه به دو مورد اشاره میگردد:

روایت اول:

فِي تَقْسِيرِ التَّعْمَانِيِّ فِي كِتَابِ الْقُرْآنِ بِإِسْمِهِ نَادَهُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيَانِ صِفَاتِ الْإِمَامِ قَالَ: «فَمِنْهَا أَنْ يُعْلَمَ الْإِمَامُ الْمُتَوَلَّى عَلَيْهِ أَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا صَغِيرِهَا وَكَبِيرِهَا لَا يَزِلُّ فِي الْفِتْنَةِ وَلَا يُخْطِئُ فِي الْجَوَابِ وَلَا يَسُّهُوُ وَلَا يَنْسَى وَلَا يَلْهُوُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَسَاقِ الْحَدِيثِ الطَّوِيلِ إِلَى أَنْ قَالَ وَعَدَلُوا عَنْ أَخْذِ الْأَحْكَامِ مِنْ أَهْلِهَا مِمَّنْ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ مِمَّنْ لَا يَزِلُّ وَلَا يُخْطِئُ وَلَا يَنْسَى» (1) از صفات امام این است که مأمومین خود را در حال نماز می بینند. همانا او معصوم از تمامی گناهان کوچک و بزرگ است. خواب در او اثر ندارد و در پاسخ خطا نمی کند و سهو و فراموشی ندارد و چیزی از امر دنیا او را سرگرم نمی کند. در حالیکه این مردم در گرفتن احکام خود از اهلس که خداوند اطاعت از آنان را واجب کرده است روی گردانی می کنند. کسانی که تأثیر نمی پذیرد و خطا نمی کند و سهو و نسیان ندارد.

روایت دوم:

أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كَانَ مَعَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي بَيَانِ صِفَاتِ الْإِمَامِ: «فَهُوَ مَعْصُومٌ، مُؤَيَّدٌ، مُوَفَّقٌ، مُسَدَّدٌ، قَدْ أَمِنَ الْخَطَايَا وَالرَّكْلَ وَالْعِثَارَ، يُخْصُهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِتَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ» (2) امام معصوم است و مورد تأیید و یاری شده است تا از

ص: 282

1- همان، ص 108.

2- کافی، ج 1، ص 203.

خطاها و تأثیر پذیری ها و غفلت ها در امان باشد. خداوند این امر را به امام اختصاص داده است تا حجت بر بندگان و شاهد بر آفریدگانش باشند.

در مقابل روایاتی وجود دارند که در منابع اهل سنت ذکر شده و یا اینکه از طرق آنان به کتب شیعه نیز راه یافته است. این روایات سعی بر آن دارند تا سهو و نسیان را برای نبی صلی الله علیه و آله و سلم به اثبات برسانند که به چند مورد اشاره میگردد:

روایت اول:

«أنه صلى الله عليه وآله وسلم بالناس صلاة العصر ركعتين ودخل حجرته، ثم خرج لبعض حوائجه فذكره بعض أصحابه فأتوها»(1). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را همراه مردم دو رکعت به جا آورد و به داخل اتاقش رفت. پس از خروج آن حضرت، اصحاب ایشان متذکر این اشتباه شدند و نماز را کامل خواندند.

روایت دوم:

أنه صلى الله عليه وآله وسلم صلى الظهر ركعتين، فقال أصحابه: أقصرت الصلاة، أم نسيت يا رسول الله؟! فقال: كيف ذلك؟! فقالوا: إنك صليت ركعتين؛ فاستشهد على ذلك رجلين، فلما شهدا بذلك قام فأتى الصلاة»(2). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز ظهر را دو رکعت خواند. اصحاب ایشان عرض کردند: آیا نماز را شکسته خواندید؟ یا فراموش کردی ای رسول خدا؟! فرمودند: مگر چطور؟ عرض کردند: نماز را دو رکعت خواندید. پس دو نفر بر این امر شهادت دادند و پس از شهادت آنان اقامه نماز کرده و کامل خواند.

ص: 283

---

1- صحیح البخاری، 1، 288 ح 103، صحیح مسلم، 2، 87، سنن النسائی، 3، 24، سنن الدارمی، 1، 251، ح 1500، الموطأ: 80 ح 64، مسند أحمد، 2، 459 و 460، زوائد عبد الله في المسند: 181 ح 30 و ص 184 ح 31.

2- صحیح البخاری، 1، 206، ح 139 و ص 288 ح 104 و ج 2، 150 - 151 ح 250 - 253 و ج 8، 29 ح 79، صحیح مسلم، 2، 86 و 87، سنن أبی داود، 1، 263 ح 1008 و ص 265 ح 1014 و 1015، سنن الترمذی، 2، 247 ح 399، سنن النسائی، 3، 23 - 24، سنن ابن ماجه، 1، 383 ح 1213 و 1214، الموطأ: 80-81 ح 65 و 66، مسند أحمد، 2، 234 - 235 و 423.



در منابع شیعی 12 روایت و در منابع سنی بیش از 30 روایت مبنی بر اثبات سهو النبی صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد که به بررسی کلی این روایات پرداخته می شود:

اولاً: متن و مدلول این روایات، مخالف ظاهر آیات قرآن و ادله عقلی دال بر عصمت نبی صلی الله علیه و آله و سلم از سهو و نسیان است و هر چیزی که مخالف آیات قرآن و دلیل قطعی عقلی باشد به اجماع و به دلیل عقلی و نقلی حجیت ندارد و باید کنار گذاشته شود(1).

ثانیاً: غیر از مخالفت با قرآن و ادله عقلی، این روایت با روایات دال بر عصمت نبی صلی الله علیه و آله و سلم از سهو به ویژه صحیحه زراره (که گفته پیامبر هیچگاه سجده سهو انجام نداده است) در تعارض است و در باب تعارض هم به ادله عقلی و نقلی ثابت شده که روایت مخالف قرآن و یا روایتی که موافق عامه است باید کنار گذاشته شود و روایت موافق قرآن یا مخالف عامه مورد عمل قرار گیرد. و صحیحه زراره، هم موافق قرآن است که انبیا را معصوم از سهو و نسیان می داند هم مخالف عامه است، ( زیرا آنان سهو و نسیان را بر نبی تجویز کرده اند) پس صحیحه زراره بر روایت سهو نبی که موافق عامه و مخالف قرآن است ترجیح دارد و روایت سهو نبی باید کنار گذاشته شود و قابل استناد نخواهد بود(2).

ثالثاً: قریب به اتفاق علمای امامیه، روایات منسوب به امامان معصوم علیهم السلام در نقل داستان اسهائ نبی را حمل بر تقیه کرده اند؛ زیرا در آن زمان این حکایت در بین عامه بسیار رواج داشت و همگی مبالغه در وقوع آن داشته اند از این رو امامان معصوم مصلحت را در تقیه و جواب بر طبق مذهب آنان می دیدند(3).

ص: 284

---

1- حاشیه الوافی، ص 389.

2- الإلهیات علی هدی الكتاب والسنة و العقل، ج 3، ص 205.

3- بحار الأنوار، ج 85، ص 219.

پس با عنایت به اشکالات وارده بر روایات سهو نبی صلی الله علیه و آله و سلم نتیجه می گیریم که این روایات به خودی خود قابلیت تصدیق و اثبات سهو نبی صلی الله علیه و آله و سلم را ندارند، از این رو باید آنها را تأویل برده یا به دیوار بکوبیم یا حمل بر تقیه نماییم. (1)

### بررسی آیات مربوط به سهو نبی صلی الله علیه و آله و سلم

احمد الحسن بصری جهت اثبات ادعای خود مبنی بر سهو نبی صلی الله علیه و آله و سلم متمسک به برخی آیات قرآن شده و در صدد اثبات سهو و نسیان برای معصومین علیهم السلام می باشد (2). با توجه به اینکه چنین شبهاتی دارای دیرینه بوده و در طول تاریخ مورد پرسش مغرضین بوده است، از این رو بسیاری از علمای شیعه به آنها پاسخ داده اند، که مضمون برخی از پاسخ ها در این مجال ارائه میگردد:

آیه اول

«لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» (3) ای رسول ما، هرگز نگو که من این کار را فردا خواهم کرد مگر آن که بگویی (ان شاء الله) اگر خدا بخواهد، و خدا را لحظه ای فراموش نکن و بگو که امید است خدای من، مرا به حقایقی بهتر و علمی برتر از این هدایت فرماید.

ص: 285

- 
- 1- موسوعة الإمام الخوئی، ج 18، ص 340-341.
  - 2- سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق پرده مرکز پژوهش های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو و نسیان معصوم در تاریخ 13 رمضان 1437. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است.
  - 3- کشف، آیه 23-24.

شبهه: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهل سهو و نسیان نبود، این توصیه قرآنی چه مفهومی داشت؟ پس معلوم می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برخی اوقات دچار فراموشی می شد و برای رفع فراموشی نیازمند به عنایت و یاد خدا بود، تا آنچه فراموش می شد به یادش آورد!

پاسخ: با توجه به خطاب های زیادی که در قرآن کریم آمده است، قسم اعظم آنها به منظور ابلاغ یک دستور و فرمان جدید، خطاب به پیامبر نازل شده و تعدادی از همین آیات هم به قصد تبیین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم می باشد و تعدادی نیز شامل حالات خاص آن حضرت است و همچنین جمعی از آیات نیز خطاب عمومی دارد. لذا نمی توان نتیجه گرفت که چون آیه، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را به خطاب خود قرار داده است، پس نبی خدا هم اشتباه میکند. بلکه از باب «ایاک اعني و اسمع یا جاره» است یعنی مقصود شخص پیامبر نیست، بلکه جنبه عمومی دارد و از این گونه آیات در قرآن فراوان است.

به عنوان نمونه؛ آیه احسان به والدین زمانی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است که ایشان والدین خود را از دست داده اما با این وجود آیه قرآن ایشان را مورد خطاب قرار داده است: «وَقَصَّ يَ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (1) و پروردگار تو حکم کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکویی نمائید .

آیه دوم

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ

ص: 286

سَفَرْنَا هَذَا نَصَبًا قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ مَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (1)

هنگامی که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو بر نمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه بدهم. (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند؛ ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). آنگاه که از آن مکان بگذشتند موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج بسیار دیدیم (یوشع) گفت: در نظر داری آن جا که بر سر سنگی منزل گرفتیم من آن جا ماهی را فراموش کردم و شیطان را از یاد بردم و شگفت آن که ماهی راه دریا گرفت و رفت.

شبهه: چگونه برای حضرت یوشع حالت فراموشی و غفلت اتفاق افتاد؟ آیا مراد از «نسیا» حضرت یوشع و حضرت موسی علیه السلام است، یا فقط حضرت یوشع منظور است؟

پاسخ: دوست حضرت موسی علیه السلام نه پیامبر بود و نه وصی پیامبر، بلکه فقط در سفر همراه او بود. اگر قرار بود همراه حضرت موسی «یوشع» باشد در این جا نمیگفت «فتی» لابد کسی دیگر باید باشد.

آیه سوم

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ

ص: 287

فَأَسَّ تَغَاثُهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ» (1) آنگاه که موسی به سن عقل و رشد رسید و حد و کمال یافت ما به او مقام علم و نبوت عطا کردیم و چنین است پاداش ما به مردم نیکوکار. و موسی (روزی) مخفیانه وارد مصر شد و آن جا دید که دو مرد با هم به جنگ و نزاع مشغولند این یک از شیعیان و پیروان وی (از بنی اسرائیل) بود و دیگری از دشمنان (از فرعونیان) بود. در آن حال آن شخص شیعه از موسی دادخواهی و یاری بر علیه آن دشمن خواست (موسی خشمناک به یاری مؤمن شتافت) و مشت محکمی بر سینه او زد و بر زمین افتاد و مرد. موسی گفت: این کار از فریب و وسوسه شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است.

شبهه: بر اساس «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» شیطان در موسی وسوسه کرد و او را واداشت که مرد فرعونی را بکشد و این، دلیل بر این است که گاهی شیطان بر انبیا چیره می شود.

پاسخ: اولاً منظور حضرت موسی علیه السلام که گفت این عمل از شیطان است این نبود که شیطان در من وسوسه کرده و بر من چیره گشت، بلکه شیطان مقدماتی را فراهم کرد که منجر شد من به این زحمت دچار شوم چون شیطان گاهی برای اولیاء خدا ایجاد مزاحمت میکند. این آیه همانند «وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» پس شیطان نمی تواند شخصا بر انبیا چیره شود و آنها را وسوسه کند، و تحت فرمان خویش درآورد بلکه مقدماتی را فراهم می آورد تا بر انبیا آسیب و آزار برساند.

ثانیا ممکن است مشارالیه «هَذَا» دعوی آن دو نفر باشد نه ضربه موسی علیه السلام

ص: 288

که منجر به قتل شد. همچنانکه می تواند مشارالیه «هذا» خود آن مرد ظالم باشد، چنانچه در خصوص فرزند نوح علیه السلام عبارت عمل غیر صالح اطلاق گردید .

آیه چهارم

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»(1)

چون گروهی را دیدی که آیات ما را استهزاء می کنند از آنان دوری بجوی تا در سخنی دیگر وارد شوند و چنانچه شیطان البته فراموش ساخت بعد از آن که متذکر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمگران مجالست مکن.

شبهه: در این آیه، خدای حکیم، به رسول گرامیش نسبت فراموشی توسط شیطان را می دهد. پس معلوم می شود که برای شیطان امکان چیره شدن بر شعور و فهم و اراده پیامبر خدا وجود دارد

پاسخ: این آیه، نظیر آیه «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» است. این آیات در حکم تعلیم و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است گرچه مخاطب ممکن است شخص پیامبر باشد، اما لحن آن خطاب عام است، و دستور برای تمام مسلمانان. چون اصلا پیامبر با اینها نمی نشست، و اینها را کاملا می شناخت، و همانطور که قبلا گفته شد، این سفارش و هشدار خدا، از باب «إِيَّاكَ أَعْنَىٰ وَإِسْمِعِي يَا جَارَهُ» است، که در واقع ما مسلمانها مورد نهی قرار گرفتیم نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم(2)

ص: 289

---

1- انعام، آیه 68.

2- ر.ک: آیت الله معرفت، تنزیه الأنبياء.

1. عصمت با چه روشی به اثبات می رسد؟

2. عصمت را تعریف کنید.

3. سهو و نسیان را تعریف کنید.

4. نظر اجماع علمای شیعه درباره سهو النبي صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟

ص: 290







### اشاره

یکی از ابهامات موجود در بین مردم، بحث چگونگی دوران پس از امام مهدی علیه السلام است. با مراجعه به منابع موجود، این دوران به سه بخش تقسیم می گردند:

### الف. مهدیین

روایات مرتبط با بحث مهدیین پس از قائم علیه السلام، در بخش بررسی تواتر معنوی حدیث موسوم وصیت مورد بررسی و نقد قرار گرفت. لذا گفته شد که در باور شیعیان، حقیقتی با عنوان مهدیین، که دارای مقام وصایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد وجود ندارد.

### ب. برپایی قیامت

شیخ مفید رحمة الله علیه عبارتی در خصوص برپایی قیامت پس از وفات امام مهدی علیه السلام آورده و آن را به روایات معصومین علیهم السلام استناد داده است. البته واقع بر این است که چنین روایتی در کتب شیعی وجود ندارد، جناب شیخ مفید رحمة الله علیه آورده است:

ص: 293

«وَأَكْثَرُ الرَّوَايَاتِ أَنَّهٗ لَنْ يُمَضَى مَهْدَى هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا يَكُونُ فِيهَا الْهَرَجُ وَعَلَامَاتُ خُرُوجِ الْأُمَمَاتِ وَقِيَامِ السَّاعَةِ لِلْحِسَابِ وَالْجَزَاءِ»<sup>(1)</sup> از اکثر روایات چنین برداشت می شود که چهل روز پس امام مهدی علیه السلام قیامت برپا می شود و در این زمان هرج و مرج شده و مردگان زنده شده و برای حساب و جزای محشر آماده می شوند.

### ج. رجعت

یکی از مسلمات شیعه، باور به رجعت است. بدین معنا که پس از ظهور امام دوازدهم علیه السلام برخی از برگزیدگان الهی به همراه ائمه معصومین علیه السلام یکی پس از دیگری رجعت<sup>(2)</sup> کرده و خلافت و حکومت عدل امام مهدی علیه السلام را تا روز قیامت ادامه خواهند داد.

### دلایل اثبات رجعت

دلیل اول: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره تکرار سنت و حوادث پیشینان در این امت فرمود:

«كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّمِ السَّابِقَةِ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلَهُ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقِدَّةِ بِالْقِدَّةِ»<sup>(3)</sup> هر اتفاقی که در امت های پیشین رخ داد، با تطابق کامل و بدون ذره ای کم و زیاد، در این امت هم رخ می دهد.

آیات و روایات متعددی دلالت بر آن دارند که یکی از سنت های الهی درباره

ص: 294

1- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص 387.

2- فلان يؤمن بالرجعة أي بالرجوع الى الدنيا بعد موتها. الصحاح، ج 3، ص 1216

3- كمال الدين وتمام النعمة، ج 2، ص 530. الاعتقادات، ص 62. إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص 476.

امت های پیشین، تحقق رجعت بوده است. لذا از رهگذر تکرار سنت های الهی، می توان به تکرار رجعت در امت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز یقین پیدا کرد. چنانچه از امام رضا علیه السلام پرسیده شد:

فَمَا تَقُولُ فِي الرَّجْعَةِ؟ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ «إِنَّهَا الْحَقُّ وَقَدْ كَانَتْ فِي الْأُمَّمِ السَّالِفَةِ وَنَطَقَ بِهَا الْقُرْآنُ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّمِ السَّالِفَةِ حَذْوِ النَّعْلِ وَالْقَذِةِ بِالْقَذِةِ» (1). نظر شما درباره رجعت چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: رجعت، حق است. در امت های سابق بوده و قرآن در این باره شهادت می دهد. در این امت نیز خواهد بود؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه در امت های پیشین اتفاق افتاده است، با تطبیق کامل و بدون ذره ای کم و زیاد، در این امت هم اتفاق می افتد.

همچنین امام صادق علیه السلام در ارتباط با این امر فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ رَدَّ عَلَى أَيُّوبَ أَهْلِهِ وَمَالِهِ الَّذِينَ هَلَكُوا، ثُمَّ ذَكَرَ قِصَّةَ عَزِيزٍ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَاتَهُ وَأَحْيَاهُ، وَقِصَّةَ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ، فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» وَغَيْرَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ: فَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ ذَلِكَ كَيْفَ يُنَكِّرُ الرَّجْعَةَ فِي الدُّنْيَا؟ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا جَرَى فِي الْأُمَّمِ أَنْبِيَاءَ قَبْلِي شَيْءٌ إِلَّا وَيَجْرِي فِي أُمَّتِي مِثْلَهُ» (2). خداوند اهل بیت ایوب علیه السلام که مرده بودند، یا مالش که تلف شده بود، را به وی برگرداند. سپس قصه عزیز را - که مرد و سپس زنده شد- و قصه کسانی را که از ترس مرگ، از وطن آواره شدند و خداوند ایشان را میراند و دوباره زنده کرد و دیگران را نقل می کند: آنان که به اینها اقرار دارند، چگونه رجعت دنیا را منکر می شوند، در صورتی که پیامبر

ص: 295

1- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 200. الإيقاظ، ص 107، ح 18. بحار الانوار، ج 25، ص 135.

2- الإيقاظ، ص 108، ح 19، خرائج و جرائح، ج 2، ص 933-934.

اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیز در امت پیامبران گذشته واقع نشده است مگر این که در امت من هم واقع می شود.

دلیل دوم: آیات قرآن کریم بر وقوع رجعت شهادت داده اند. به عنوان نمونه در قرآن کریم آمده است:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» (1) و روزی که ما از هر امتی، گروهی از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم؛ و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند.

از ظاهر آیه برمی آید که حشر در آن، غیر از حشر در روز قیامت است، زیرا حشر در روز قیامت اختصاص به یک فوج از هر امت ندارد، بلکه تمامی امت ها در آن محشور می شوند و حتی به حکم آیه «حَشْرُنَاهُمْ فَلَمَّ نُعَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا»، (2) یک نفر هم از قلم نمی افتد، اما در این آیه می فرماید: از هر امتی فوجی را محشور می کنیم. (3) روایات معصومین علیهم السلام (4) و همچنین اکثریت قریب به اتفاق مفسرین و علمای شیعه، این آیه را مرتبط با رجعت دانسته اند. (5)

دلیل سوم: روایات متعددی که بر تحقق و حتمی بودن رجعت شهادت داده و آن را از ایام الهی دانسته اند. به عنوان نمونه از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ

ص: 296

1- نمل، آیه 83.

2- کهف، آیه 47.

3- المیزان فی تفسیر القرآن، ج 15، ص 397.

4- سئِلَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلِهِ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا فَقَالَ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِيهَا قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّهَا فِي الْقِيَامَةِ - فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْشُرُ اللَّهُ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا وَ يُدْرُ الْبَاقِينَ إِنَّمَا ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ فَأَمَّا آيَةُ الْقِيَامَةِ - فَهَذِهِ «وَ حَشْرُنَاهُمْ فَلَمَّ نُعَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا» وَ عُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا إِلَى قَوْلِهِ مَوْعِدًا». مختصر البصائر، ص

5- الاعتقادات، ص 62.

عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ المِثْمِيِّ عَنْ مُثَنَّى الحَنَاطِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ « أَيَّامَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمَ يَقُومُ الْقَائِمُ وَ يَوْمَ الْكُرَّةِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ».(1) ایام خداوند سه روز است. روز قیام قائم علیه السلام، روز بازگشت و رجعت و روز قیامت.

### رجعت معصومین علیهم السلام

روایات اشاره به آن دارند که تمامی معصومین علیهم السلام به همراه بهترین و بدترین افراد زمان خود رجعت می کند. به عنوان نمونه در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الخُثَعَمِيِّ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ « مَا مِنْ إِمَامٍ فِي قَرْنٍ إِلَّا وَ يَكُرُّ مَعَهُ الْبُرِّ وَ الْفَاجِرُ فِي دَهْرِهِ حَتَّى يُدِيلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْكَافِرِ ».(2) عبدالکریم بن عمرو الخثعمی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ امامی در قرنی نیست مگر این که با او نیکوکار و فاجر در زمانش برمی گردند تا این که خداوند مؤمن را بر کافر چیره می گرداند.

همچنین در روایتی از امام سجاد علیه السلام آمده است:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِفِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابُلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ : « إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ » قَالَ « يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ نَبِيكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ أَمِيرُ

ص: 297

1- الخصال، ج 1، ص 108.

2- مختصر البصائر، ص 115. مدينة المعاجز، ج 3، ص 101. الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، ص 333.

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» (1) امام سجاده عليه السلام فرمود: مراد این آیه قرآن «در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه باز می گرداند»، این است که؛ پیامبرتان صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام را به سوی شما باز می گرداند.

## اولین رجعت کننده

نخستین رجعت کنندگان به دو گروه تقسیم می گردد:

الف. پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، 27 تن از مؤمنین به عنوان اولین دسته از مؤمنین، پیش از معصومین علیهم السلام رجعت خواهند کرد. در روایات آمده است:

عن المفضل قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «إذا ظهر القائم من ظهر هذا البيت بعث الله معه سبعة وعشرين رجلاً، منهم أربعة عشر رجلاً من قوم موسى، وهم الذين قال الله: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» وأصحاب الكهف ثمانية، والمقداد وجابر الأنصاري، ومؤمن آل فرعون، ويوشع بن نون وهو وصي موسى» (2) امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که قائم علیه السلام از پشت کعبه ظهور نماید، خداوند با او بیست و هفت تن را مبعوث می گرداند، که چهارده تن ایشان از امت موسی علیه السلام است. همانانی که خداوند در شأن آنها فرمود: «و از میان امت موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی

ص: 298

- 
- 1- تفسیر القمی، ج 2، ص 147. مختصر البصائر، ص 156. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، ص 344.
  - 2- حلیة الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار عليهم السلام، ج 6، ص 303 و دلائل الامامة، ص 247. المحججة في منازل في القائم الحجج عليه السلام. تفسیر عیاشی، ج 2، ص 32، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 2، ص 386 اعلام الوری، ص 436. كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج 2، ص 466. الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، ص 237 بحار الانوار، ج 53، ص 91.

می کنند و به حق داوری می کنند» و اصحاب کهف و مقداد و جابر انصاری و مؤمن آل فرعون و یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام.  
ب. رجعت امام حسین علیه السلام از میان معصومین علیهم السلام: امام صادق علیه السلام در خصوص اولین رجعت کننده از میان معصومین علیهم السلام فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَكْرِي فِي الرَّجْعَةِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ يَمُكثُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ» (1) اولین شخصی که به دنیا رجعت خواهد کرد، امام حسین علیه السلام است. ایشان آنقدر در زمین زندگی خواهد نمود تا آنکه از فرط پیری دو ابروی او بر چشمانش بیافتد.

### ادعای احمد بصری درباره رجعت

احمد بصری جهت گریز از اشکالاتی که متوجه مسأله مهدیین و تعارض آن با رجعت دارد، به دو ادعای مهم دست زده است که مورد بررسی قرار می گیرد

الف. رجعت بعد از مهدی دوازدهم

آنان بر این باورند که عالم رجعت، پس از امام مهدی علیه السلام نیست، بلکه پس از اتمام حکومت مهدی دوازدهم محقق خواهد شد. چنانچه احمد بصری گفته است:

«عالم الرجعة يبدأ مع نهاية ملك المهدي الثاني عشر وهو القائم الذي يخرج عليه الحسين عليه السلام» (2) عالم رجعه با اتمام حکومت مهدی دوازدهم آغاز می شود و او همان قائمی است که حسین بن علی علیه السلام پس از او خواهد آمد؟

ص: 299

1- بحار الانوار، ج 53، ص 63-64، ح 54.

2- الرجعة ثالث ايام الله الكبرى، ص 24.



ناظم العقيلي نیز بر این مسأله تحدی کرده و ادعا می کند که هیچ روایتی وجود ندارد که بیان کند رجعت امام حسین علیه السلام بعد از امام حجت ابن الحسن علیه السلام صورت می گیرد. بلکه همه روایات اشاره به رجعت بعد از مهدی یا رجعت بعد از قائم دارند که آن هم آخرین مهدی از مهدیین دوازده گانه می باشد. وی در این تحدی گفته است:

لم ترد رواية قط تنص على إن الامام المهدي عليه السلام يسلمها للامام الحسين عليه السلام و أتحدی بأن يأتي برواية صريحة<sup>(1)</sup>، هیچ روایتی وارد نشده است که به تسلیم امر از امام مهدی علیه السلام به امام حسین علیه السلام تصریح کرده باشد و من تحدی می کنم یک روایت صریح در این خصوص بیاورد. در پاسخ به ادعای احمد بصری و همچنین تحدی ناظم العقيلي، به روایاتی اشاره می شود که به رجعت امام حسین علیه السلام پس از امام دوازدهم علیه السلام و نام آن حضرت تصریح کرده اند:

روایت اول:

در این روایت، امام حسین علیه السلام به رجعت خود در زمان ظهور حضرت «الحجة بن الحسن علیه السلام» تصریح می فرماید:

فضل بن الشاذان النيشابوري حدثنا الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن ابي صفيه ثابت بن دينار عن ابي جعفر عليه السلام قال: «قال الحسين بن علي بن ابي طالب قبل أن يقتل بليته واحده: أن رسول الله قال لي: يا بني، انك ستساق الى العراق، و تنزل في ارض يقال لها (عموراء) و كربلاء، و انك تستشهد بها و يستشهد معك جماعة. وقد قرب ما عهد الى رسول الله صلى الله عليه و آله و أني راحل اليه غدا فمن احب منكم الانصراف فلينصرف في هذه اليلة،

ص: 300

فأني قد اذنت له، و هو مني في حل و اكد فيما قاله تأكيدا بليغا و قالوا: والله مانفارقك ابدا حتى نرد موردك. فلما رأى ذلك قال: فابشروا بالجنة فوالله انما نمكث ماشاء الله تعالى بعد مايجرى علينا ثم يخرجنا الله و اياكم حين يظهر قائمنا فينتقم من الظالمين و انا و انتم نشاهدكم في السلاسل و الأغلال و انواع العذاب و النكال. فقيل له: من قائمكم يا بن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابني محمد بن علي الباقر و هو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي ابني وهو الذي يغيب مده طويله، ثم يظهر و يملا الأرض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما» (1).

روایت دوم:

در این روایت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رجعت سلمان و همه ائمه علیهم السلام و حتی رجعت خودشان در زمان ظهور «ابن الحسن المهدی، و الناطق القائم بحق الله علیه السلام» تصریح می فرماید:

ص: 301

1- امام صادق علیه السلام فرمودند: امام حسین بن علی علیه السلام یک شب قبل از شهادتش به اصحاب خود خطاب کرده فرمود که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با من گفت که ای فرزند من زود باشد که ترا بسوی عراق برسانند و فرود آورند تو را به زمینی که آن را عمورا و کربلا گویند و تودر آن زمین شهید شوی و جماعتی باتوشهید شوند. به تحقیق که نزدیک شده است آن عهدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با من کرده و من فردا به نزد آن حضرت رحلت خواهم کرد، پس هرکس از شما که برگشتن را دوست می دارد، می باید که در همین شب برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و او از من در حل و اجازه است. در این باب آن جناب تاکید و مبالغه تمام نمود، ایشان راضی به برگشتن نشدند و گفتند که: به خدا قسم که ترا و نمی گذاریم و از تو هرگز جدا نمی شویم تا به جایی که وارد می گردی ما نیز وارد گردیم. آن حضرت چون حال آنان را مشاهده نمود فرمود که: بشارت باد شما را به بهشت، به خدا قسم که بعد از آنچه بر ما جاری شود آنقدر مکث خواهیم کرد تا خداوند تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم مظاهر شود بیرون آورد، پس انتقام خواهد کشید از ظالمان و ما و شما مشاهده خواهیم کرد ایشان را در سلاسل و اغلال و گرفتار به انواع عذاب و نکال. گفتند با آن حضرت که: کیست قائم شما ای فرزند رسول خدا؟ آن حضرت فرمود که: فرزند هفتمین است از اولاد فرزند من محمد بن علی که ملقب است به باقر و او حجت بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی فرزند من و اوست آن کسی که غایب خواهد شد مدتی دراز و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم. اثبات الرجعه، فضل بن الشاذان النیشابوری، ص 36 و مختصر کفایة المهدی، میرلوحی، ص 105 و 106، ح 19.

از سلمان فارسی روایت شده است که به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم. نگاهی به من نمود و فرمود: ای سلمان! پروردگار هیچ پیامبری را مبعوث نکرده جز آن که برای او دوازده نفر وصی و جانشین قرار داد. عرض کردم نام آنان برایم بگویید. فرمود: اسامی آنان را تا حسین علیه السلام می دانی. سپس سید العابدین علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و پس از ایشان حجة بن الحسن المهدي الناطق القائم بامر الله.

سلمان می گوید: من سامت شدم و پس از آن عرض کردم، آیا من آنان را خواهم دید؟ حضرت فرمود: ای سلمان شما و امثال شما از کسانی که معرفت در حق ائمه دارند؛ آنان را درک می کنید. سلمان گفت: من شکر و سپاس پروردگار را بجا آوردم برای خاطر این فیض عظمی. عرض کردم ای رسول خدا! آیا من تا آن زمان حیات دارم؟ آن حضرت تلاوت فرمود «پس آن گاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرارسد، بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم، تا میان خانه هایتان برای قتل و غارت شما و این تهدید تحقق یافتنی است. پس از چندی دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم». عرض کردم: ای رسول خدا! شما هم به دنیا برمی گردید؟ فرمود: ای سلمان، به آن خدایی که مرا به رسالت فرستاده من و علی و فرزندانم و هر آن که با ماست بر می گردیم. شیطان و تابعین او را حاضر کنند و هر مؤمن خالص و کافر خالص به دنیا برگردد و خداوند به دست مؤمنین انتقام از کافرین و ستمکاران بکشد. خدا به هیچ کس ظلم نخواهد کرد. و ما هستیم تأویل این

آیه (و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم) سلمان گفت عرض کردم: ای رسول خدا من باکی ندارم و مرگ را ملاقات کنم». (1)

روایت سوم:

در این روایت، امام صادق علیه السلام به رجعت امام حسین علیه السلام و یارانشان در زمان امام مهدی علیه السلام تصریح می فرماید: «مفضل بن عمر می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برای آمدن مهدی علیه السلام که انتظارش را می کشیم وقت مشخصی است که مردم بدانند؟ امام علیه السلام فرمود: قسم به خداوند که وقتی برای ظهورش مشخص نشده تا شیعیان بدانند.

ص: 303

1- عَنْ سَلْمَانَ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمًا فَلَا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ : يَا سَلْمَانُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا ، . . . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فإني لى بهم؟ قَالَ : قَدْ عَرَفْتَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ ، قَالَ : ثُمَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ : عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، ثُمَّ وَآلِهِ : مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ الْآلِ وَالْوَالِدِينَ وَالْآخِرِينَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ثُمَّ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِسَانِ اللَّهِ الصَّادِقِ ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الْكَاسِمِ غِيْظِهِ صَبْرًا فِي اللَّهِ ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا لِأَمْرِ اللَّهِ ، ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الْجَوَادِ الْمُخْتَارِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي إِلَى اللَّهِ ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّامِتِ أَمِينِ عَلَى دِينِ اللَّهِ الْعَسْكَرِيِّ ، ثُمَّ ابْنُهُ حُجَّةُ اللَّهِ فَلَانُ سَمَاءَهُ بِاسْمِهِ ابْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ ، وَ النَّاطِقِ الْقَائِمِ بِحَقِّ اللَّهِ . قَالَ سَلْمَانُ : فَبَكَيْتُ ، ثُمَّ قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ فإني لست لمان بآدراكهم؟ قَالَ : سَلْمَانُ إِنَّكَ مَدْرِكُهُمْ وَأَمْثَالُكَ وَمَنْ تَوَلَّاهُمْ بِحَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ ، قَالَ سَلْمَانُ : فَشَكَرْتُ اللَّهَ كَثِيرًا ، ثُمَّ قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! إني مُؤَجَّلٌ إِلَى عَهْدِهِمْ قَالَ : يَا سَلْمَانُ أَفَرَأَ إِذَا جَاءَ وَعَدُّ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أَوْلَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمْ الْكِرَّةَ عَلَيْهِمْ وَآمَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا قَالَ سَلْمَانُ : فَاشْتَدَّ بَكَائِي وَشَوْقِي وَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! بَعِّهْدِ مِنْكَ ؟ فَقَالَ : إِي وَالَّذِي أَرْسَلَ مُحَمَّدًا إِنَّهُ لِبِعْهْدِ مِنِّي وَبِعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ تِسْعَةَ أَيْمَةٍ ، وَ كُلُّ مَنْ هُوَ مِنْهُنَّ وَ مَطْلُومٌ مِنِّي ، إِي وَ اللَّهِ يَا سَلْمَانُ ، ثُمَّ لِيَحْضُرَنَّ ابليسَ وَ جُنُودَهُ وَ كُلَّ مَحْضَرٍ الْإِيمَانَ مَحْضًا ، وَ مَحْضَرٍ الْكُفْرَ مَحْضًا ، حَتَّى يُؤَخِّذَ بِالْفِصَاصِ وَ الْأَوْتَارِ وَ الثَّرَاثِ [الثارات] وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ، وَ يَجْرِي تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَ يُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَيْهِ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نَرَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ قَالَ سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : فَقُمْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا يَبَالِي سَلْمَانُ مَتَى لَقِي الْمَوْتَ أَوْلَقِيهِ . مقتضب الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص 6.

مفضل عرض کرد: ای سرور من! در وقت ولادتش نیز دیده می شود؟ فرمود: آری به خدا قسم از ساعت ولادتش تا وقت وفات پدر بزرگوارش علیه السلام دیده می شود... ولادت او در شعبان سال 257 هجری قمری (به نقل مشهور در سال 255 هجری قمری) است. مؤمنین امام علیه السلام او را در سال 260 هجری قمری (زمان وفات امام حسن عسگری علیه السلام) می بینند... و پس از آنکه غایب شد، هیچ چشمی او را نمی بیند تا زمانی که همه چشم ها او را ببینند.

مفضل عرض کرد: یا سیدی هفتاد و دو نفر اصحاب ابی عبدالله الحسین علیه السلام هم با ایشان ظاهر می شوند؟ امام علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام در دوازده هزار صدیق از شیعیان خود، در حالیکه عمامه سیاهی پوشیده است ظاهر می شود» (1).

روایت چهارم:

در این روایت، امام صادق علیه السلام به رجعت امام حسین علیه السلام و یارانشان در زمان «الحجّة القائم» تصریح می کند:

«وَ كَانَ وَعَدًا مَّفْعُولًا» یعنی ظهور امام قائم علیه السلام، و مقصود از آیه شریفه:

ص: 304

1- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ أَبِي شَيْبَةَ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ لِلْمَأْمُولِ الْمُنْتَظَرِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَقْتِ مَوْتِ يَعْلَمُهُ النَّاسُ؟ فَقَالَ: حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يَوْقْتَ ظُهُورَهُ يَوْقَتِ يَعْلَمُهُ شَيْءٌ بَعَثْنَا. قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا سَيِّدِي وَلَا يَرَى وَقْتِ وَلَا دُنُوهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلَى، وَاللَّهِ لِيرَى مِنْ سَاعَةٍ وَلَا دُنُوهُ إِلَى سَاعَةٍ وَفَاةٍ أَبِيهِ... أَوَّلُ وَلَا دُنُوهُ... مِنْ شَدِّ عِبَانِ سَنَةِ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ... يَرَى شَخْصَهُ الْمُؤْمِنِ الْمُحَقِّقِ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ،... فَلَا تَرَاهُ عَيْنَ أَحَدٍ، حَتَّى يَرَاهُ كُلُّ أَحَدٍ وَكُلُّ عَيْنٍ. قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا مَوْلَايَ وَسَيِّدِي فَلَا تَنَانُ وَ سَبْعُونَ رَجُلًا الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُظْهِرُونَ مَعَهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ يُظْهِرُونَ مَعَهُ، وَفِيهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا، مُؤْمِنِينَ مِنْ شَيْعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ عَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ. الْهَدَايَةُ الْكُبْرَى، ص 396 و مختصر البصائر؛ ص 433-458 و بحار الأنوار، ج 53، ص 7 و رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار، ج 3، ص 216 و إلزام الناصب في إثبات الحجّة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج 2، ص 211.

«ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ...» رجعت امام حسین علیه السلام است که با هفتاد تن از یاران وفادار خود که کلاه خودهای زیرین بر سر دارند از دو سو به مردم خبر می دهند که این حسین علیه السلام است که رجعت کرده و بیرون آمده تا هیچ مؤمنی درباره آن حضرت شک و تردید نکند و بدون تردید، او دجال و شیطان نیست و هنوز حجت قائم علیه السلام میان مردم است، و چون در دل مؤمنان استوار شود که او حسین علیه السلام است اجل امام دوازدهم که حجت است فرا رسد، و همان امام حسین علیه السلام خواهد بود که او را غسل می دهد و کفن و حنوط می کند و به خاکش می سپارد، و عهده دار تجهیز جنازه وصی نشود مگر وصی و امام. (1)

نتیجه اینکه در روایات متعددی به نام امام مهدی علیه السلام تصریح کرده و اولین رجعت کننده را در زمان ایشان دانسته اند. بنابراین، ادعای احمد بصری مبنی بر وقوع رجعت پس از مهدی دوازدهم باطل می شود. ضمن اینکه قبلاً بطلان مهدیین اساساً به اثبات رسیده است.

ب. رجعت در آسمان احمد بصری رجعت را زمینی ندانسته و گفته است:

«الرجعة عالم آخر، مختلف عن هذا العالم الجسماني و تكون في السماء

ص: 305

---

1- «وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا، خُرُوجُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ خُرُوجُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمَذْهَبُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَ جَهَانَ الْمَوْدُونَ إِلَى النَّاسِ أَنَّ هَذَا الْحَسِينَ قَدْ خَرَجَ حَتَّى لَا يَشُكَّ الْمُؤْمِنُونَ فِيهِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بِدَجَالٍ وَ لَا شَيْطَانٍ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ - فَإِذَا اسْتَبَقَرَتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ الْحُجَّةُ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يَغْسِلُهُ وَ يَكْفِنُهُ وَ يُحَنِّطُهُ وَ يَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ - الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ لَا يَلِيَّ الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ. کافی، ج 8، ص 206.

الاولی»(1) رجعت در عالمی غیر از عالم جسمانی و دنیوی بوده و در آسمان اول محقق خواهد شد.

در پاسخ به احمد بصری گفته می شود:

اولا وقوع رجعت در آسمان، چه خصوصیتی برای شیعیان دارد که پیرامون آن، صدها روایت از حضرات معصومین علیهم السلام صادر شده است. بر اساس روایات، خداوند متعال دین خود را روز رجعت برای همگان آشکار و علنی خواهد کرد، بنابراین باید رجعت امری زمینی بوده باشد تا خداوند در آن روز دین خود را بر مردم زمین علنی کند. چنانچه از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» قَالَ : لِيُظْهِرَهُ اللَّهُ فِي الرَّجْعَةِ». (2) امام علیه السلام در باره این آیه که؛ تا دین خود را بر همگان ظاهر کند و لو اینکه مشرکون ناراحت شوند، فرمود: خداوند در روز رجعت دین خود را ظاهر می کند.

ثانیا روایات متعددی صادر شده است که رجعت را زمینی و دنیوی دانسته و به آن تصریح کرده است که به چند روایت اشاره می شود:

روایت اول:

«أَوَّلُ مَنْ تَنَشَّقُ الْأَرْضَ عَنْهُ وَيَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَإِنَّ الرَّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ بَلْ هِيَ خَاصَّةٌ ، لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا أَوْ مَحَضَ الشَّرْكَ مَحَضًا». (3) امام صادق علیه السلام فرمود: اول کسی که از قبر بیرون

ص: 306

1- الرجعة ثالث ايام الله الكبرى، ص 5-24.

2- بحار الأنوار، ج 52، ص 346.

3- الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، النص؛ ص 360

آید و بدنیا برگردد حسین بن علی علیه السلام است، و رجعت عمومی نیست، مختص مؤمن خالص و مشرک خالص است.

روایت دوم:

«الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ جَمَادَى وَ رَجَبٍ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الْعَجَبِ الَّذِي لَا تَرَالِ تَعْجَبُ مِنْهُ فَقَالَ ثَكَلْتُكَ وَ أَيْ أُمَّكَ وَ عَجَبٌ أَعْجَبُ مِنْ أَمْوَاتٍ يَضْرِبُونَ كُلَّ عَدُوِّ اللَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ» (1)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تمامی تعجب ها در بین جمادی و رجب است. مردی بلند شد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این چه شگفتی است؟ امام فرمود: کدام شگفتی از این عجیب تر است که اصحاب قبور در مابین جمادی و رجب زنده می شوند و با دشمنان خدا و رسول خدا و ائمه اهل بیت علیهم السلام جنگ می کنند.

روایت سوم:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلِيٍّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَرَى بَيْنَهُمَا حَدِيثٌ فَقَالَ أَبِي لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي الْكُرَّةِ قَالَ أَقُولُ فِيهَا مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذَلِكَ أَنْ تَفْسِيرَهَا صَارَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ هَذَا الْحَرْفُ بِخَمْسٍ وَ عَشْرِينَ لَيْلَةً قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «تِلْكَ إِذَا كُرَّةٌ خَاسِرَةٌ» إِذَا رَجَعُوا إِلَى الدُّنْيَا وَ لَمْ يَقْضُوا دُخُولَهُمْ فَقَالَ لَهُ أَبِي يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» أَيُّ شَيْءٍ أَرَادَ بِهِذَا فَقَالَ إِذَا انْتَقَمَ مِنْهُمْ وَ بَاتَتْ بَقِيَّةَ الْأَزْوَاجِ سَاهِرَةً لَا تَنَامُ وَ لَا تَمُوتُ» (2) از محمد بن عبدالله نقل شده است: همراه پدرم بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدیم، میان

ص: 307

1- بحار الأنوار، ج 53، ص 60.

2- بحار الأنوار، ج 53، ص 44.



آن حضرت و پدرم سخنی گذشت، سپس پدرم به حضرت عرض کرد: درباره رجعت چه می فرمایید؟ امام فرمود: در این باره همان را می گویم که خداوند فرمود: «این بازگشت زیان بخشی است»، تفسیر این آیه بیست و پنج شب قبل از رسیدن آن به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. و این هنگامی است که مردم به دنیا برمی گردند و خونخواهی آنها تمام می شود، پدرم عرض کرد: این که خداوند در قرآن می فرماید: «فَأَيُّهَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ» مقصود چیست؟ فرمود: وقتی از ستمگران انتقام گرفته شد و سپس مردند، ارواح آنها بیدار است نه می خوابد و نه می میرد.

نتیجه اینکه؛ رجعت در همین زمین خاکی و دنیوی محقق خواهد شد و چنانچه غیر از این باشد اثری بر آن مترتب نشده و ثمره ای نخواهد داشت.

### حکومت ائمه رجعت علیهم السلام

پس از اثبات این مسأله که رجعت ائمه معصومین علیهم السلام بلافاصله پس از امام دوازدهم علیهم السلام بوده و اولین رجعت کننده پس از ایشان، امام حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، نوبت به آن می رسد تا حکومت آن معصومین علیهم السلام در زمان رجعت به اثبات برسد.

در روایات متعددی از ائمه علیهم السلام به حکومت جهانی آنان در عصر رجعت اشاره شده و ایشان را در آن زمان صاحب الامر و صاحب حکم دانسته اند. همین مسأله، امر و حکم هر شخصی غیر از ایشان را نفی کرده و آن را در وجود ائمه رجعت علیهم السلام منحصر می نماید. لازم به ذکر است که فلسفه رجعت ائمه علیهم السلام نیز در همین تشکیل حکومت عدل الهی جمع شده و هیچ دلیل دیگری غیر از آن برای مسأله رجعت متصور نیست. لذا در صورتی که ائمه رجعت فاقد حکومت

و خلافت بدانیم، نقض غرض خواهد شد. چنانچه روایات متعددی از این واقعیت پرده برداشته که به چند مورد اشاره می شود:

روایت اول:

«فَأَنَا . . . مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ . . . يُحْشِرُ فِي زَمَرَتِكُمْ ، وَيَكْرِ فِي رَجْعَتِكُمْ ، وَيُمَلِّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ ، وَيُشَدِّ رَفُّ فِي عَافِيَتِكُمْ ، وَيُمْكِنُ فِي أَيَّامِكُمْ ، وَتَقَرُّ عَيْنُهُ غَدًا بِرُؤْيَيْتِكُمْ وَمَكْنِي فِي دَوْلَتِكُمْ ، وَأَحْيَانِي فِي رَجْعَتِكُمْ ، وَمَلَّكْنِي فِي أَيَّامِكُمْ» (1) موسی بن عبدالله نخعی از امام هادی علیه السلام نقل می کند. به ایشان عرض کردم در هنگام زیارت هر کدام از شما چه بگویم؟ لذا زیارت نامه را تماماً فرمود و در اثناء آن به رجعت اشاره کرد و از آن جمله فرمود: پس من رجعت تان را تصدیق می کنم و چشم به راه امر شما هستم، در انتظار حکومت شما به سر می برم... مرا از کسانی قرار بده که در گروه شما محشور می شوند، و در زمان رجعت تان دوباره به دنیا باز می گردد، و در دولت شما به فرمانروایی می رسند و در دوران سلامت کامل شما مفتخر می گردند، و در روزگار شما اقتدار می یابند.

روایت دوم:

«وَاللَّهِ لِيُمْكِنَ رَجُلٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثَ مِائَةِ سَنَةٍ وَيَزِدَادُ ثُمَّ عَا قَالَ فَقُلْتُ فَمَتَى يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ فَقَالَ بَعْدَ مَوْتِ الْقَائِمِ . . . فَإِذَا أَشَدَّ الْبَلَاءُ عَلَيْهِ وَقُتِلَ الْمُنتَصِرُ خَرَجَ السَّفَاحُ إِلَى الدُّنْيَا غَضَبًا لِلْمُنْتَصِرِ فَيُقْتَلُ كُلُّ عَدُوٍّ لَنَا وَهَلْ تُدْرَى مِنَ الْمُنتَصِرِ وَمِنَ السَّفَاحِ يَا جَابِرُ الْمُنتَصِرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالسَّفَاحُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (2) از جابر بن یزید جعفی روایت شده است: از

ص: 309

1- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 370، ح 1625 و مختصر البصائر، ص 136.

2- الإختصاص، ص 257.

امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت علیهم السلام بعد از مرگش، سیصد و نه سال حکومت می کند. عرض کردم این چه زمانی خواهد بود؟ فرمود بعد از وفات قائم علیه السلام. وقتی گرفتاری بروی شدت گرفت و امام منتصر کشته شد، امام سفاح در حالی به دنیا باز می گردد که از شهادت امام منتصر غضبناک است. پس تمام دشمنان ستمگر را می کشد و تمام زمین را مالک می شود و خداوند کار او را اصلاح می کند و او سیصد و نه سال حکومت میکند. آنگاه امام علیه السلام فرمود: ای جابر! آیا می دانی امام منتصر و سفاح کیست؟ منتصر حسین علیه السلام و سفاح امیرالمؤمنین علیه السلام است.

روایت سوم:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِذْ جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلْنَاكُمْ مَلُوكًا» فَقَالَ: الْأَنْبِيَاءُ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَذُرِّيَّتَهُ، وَالْمُوكُ: الْأَيُّمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «قَالَ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ مَلِكٍ أُعْطِيْتُمْ؟ قَالَ: «مَلِكِ الْجَنَّةِ وَمَلِكِ الْكُرَّةِ»» (1) محمد بن سلیمان دیلمی از زبان پدرش نقل می کند که از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «شما را پیغمبران و پادشاهان قرار دادیم»، حضرت فرمود: مقصود از انبیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و ابراهیم و اسماعیل علیه السلام و ذریه ایشان است و منظور از پادشاهان ائمه علیهم السلام هستند. عرض کردم: خداوند چه سلطنتی به شما عطا فرموده؟ فرمود: سلطنتی در بهشت و سلطنتی در هنگام رجعت.

با وجود روایاتی که حاکی از حکومت ائمه رجعت هستند، تشکیل حکومت افرادی با عنوان مهدیین، آنهم با وجود ائمه معصومین علیهم السلام که دلیل رجعتشان

ص: 310

تشکیل حکومت و خلافت عدل الهی است، بی معنی بوده و این تضادی غیر قابل حل خواهد بود. مگر اینکه قائل به آن باشیم که مهدیین (بر فرض صحت و قبول مهدیین) از حکام و والیانی هستند که توسط ائمه رجعت علیه السلام به ولایت های دور و نزدیک منصوب خواهند شد که آنهم مساله ای غیر از خلافت مهدیین است.

پرسش های درس

1. احتمالات دوران پس از امام مهدی علیه السلام را تشریح کنید .

2. یک دلیل از قرآن کریم برای اثبات رجعت بنویسید .

3. اولین گروه از رجعت کنندگان چه کسانی هستند؟

4. اولین امام از رجعت کنندگان کیست؟

5. باور احمد بصری درباره رجعت را توضیح دهید.

6. حکومت ائمه رجعت علیه السلام را اثبات کنید.

ص: 311







خبر غیبت امام مهدی علیه السلام مسأله ای است که معصومین علیهم السلام آن را به مسلمانان گوشزد کرده و همواره آنان را از کیفیت و چگونگی امر غیبت مطلع ساخته اند.<sup>(1)</sup> با این وجود، باید در زمان غیبت امام علیه السلام، سیستم و نظامی برای هدایت مردم در نظر گرفته شده باشد تا با تمسک به آن، گمراه نشده و سخن دین را دریافت کنند.

آنچه از عملکرد و گفتار ائمه معصومین علیهم السلام، مخصوصاً از زمان امام باقر علیه السلام مشهود گردیده است، طراحی و پیاده سازی و نهادینه کردن «نظام فقهی» در بین مردم است. نظامی که بتواند در صورت عدم دسترسی مردم به معصوم علیه السلام، کارآیی خاص خود را داشته و ضمن عهده دار شدن امور نیابتی از جانب امام علیه السلام، احکام الهی را نیز جاری سازد. از این رو، سفارش اکید ائمه معصومین علیه السلام به اصحابشان در خصوص تفقه در دین و انتظار ثمر بخشی و خیر از آنان، این نظریه را تثبیت می کند. چنانچه امام صادق علیه السلام با بشیر دهان می فرماید: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَّقُهُ مِنْ أَصْحَابِنَا»<sup>(2)</sup>.

ص: 315

- 
- 1- «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ غَيْبَتَيْنِ وَاحِدَةٌ قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ». همانا برای صاحب این امر دو غیبت است. یکی از آنها مدتش کوتاه و دیگری طولانی است. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 5، ص 118.
- 2- الكافي، ج 1، ص 33.



لذا توصیه معصومین علیهم السلام به تقفه در دین (1)، سفارش به اطاعت و پیروی از فقهای دین، (2) بیان عظمت و جایگاه فقهاء دین، (3) ترغیب مردم برای مراجعه به فقهاء جهت دریافت فتوا، (4) تعیین برخی از فقهاء برای مناظره با مخالفین، (5) تأکید به تربیت طلاب علوم دینی (6) و... حاکی از اجرای نظام فقهاتی در ادامه «نظام امامتی» می باشد که می توان این دوران را دوره «آماده سازی تئوریک جامعه دینی برای پذیرش نظام فقهاتی» دانست.

پس از پذیرش این باور، نوبت به آماده سازی عملی مردم می رسد تا در حضور امام علیه السلام امکان وقوعی این نظام جدید را به نظاره بنشینند. بنابراین، با آغاز غیبت صغری، شیعیان را به طور عملی وارد مسیر ولایت پذیری از نظام فقهات (نواب اربعه) (7) نموده و روش هدایت پذیری از فقهاء را به آنان آموزش دادند. در این دوره کوتاه، مردم به واسطه چهار فقیه منتخب، به عنوان نواب خاص، با امام علیه السلام

ص: 316

1- عَلِيُّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ «يَقُولُ تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِيٌّ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ - لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيَنْدَرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْزُرُونَ». الكافي، ج 1، ص 31.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا . . . « مِنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدَ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَانِي قَدَ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحَكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَانَمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ ». الكافي، ج 1، ص 67.

3- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ جُنْدَبٍ قَالَ : دَخَلَ عَمْرُو بْنُ الْحُمَيْقِ وَ حَجْرُ بْنُ عَدِيٍّ وَ حَبَّةُ الْعُرْنِيِّ وَ الْحَارِثُ الْأَعْوَرُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ سَبَا عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : «أَهْدِي سَبِيلًا فِيكُمْ الْعُلَمَاءَ وَ الْفُقَهَاءَ» الغارات، ج 1، ص 210.

4- حدثني الفضل بن شاذان قال حدثني عبد العزيز بن المهدي و كان خير قمي رأيتة و كان وكيل الرضا عليه السلام و خاصته فقال إني سألته فقلت إني لا أقدر على لقائك في كل وقت فعمن آخذ معالم دینی فقال «خذ عن يونس بن عبد الرحمن». رجال كشي، ج 2، ص 778 و 786.

5- مناظره مؤمن الطاق با مرد شامی، مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید.

6- «قال رسول الله صلى الله عليه و آله تعلم في شبابه كان بمنزلة الوشم في الحجر». بحار الانوار، ج 1، ص 222

7- عثمان بن سعيد عمري، محمد بن عثمان، حسين بن روح نوبختي و علي بن محمد سمري.

ارتباط داشته و پس از وفات نائب چهارم و آغاز غیبت کبری، ارتباط شیعیان به طور کامل با امام علیه السلام قطع گردید. اما با توجه به نهادینه شدن نظام فقهی و پذیرش امکان اطاعت نیابتی از فقهاء، شیعیان بدون درنگ به فقهاء جامع الشرایط مراجعه کرده و در امور دینی و اجتماعی خود کسب تکلیف کردند.

### نیابت خاصه فقیه

نیابت خاصه فقیه مختص به نواب اربعه (عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمري) بوده و هیچ فردی پس از آن بزرگواران اجازه تصدی این منصب را ندارد. وجه تمایز منصب نیابت خاص با نیابت عامه عبارتند از:

الف. نایب خاص نیاز به نص تعیین کننده دارد:

بر اساس سیره معصومین علیهم السلام، واگذاری نیابت خاص فقیه، نیاز به نص صریح دارد. لذا زمانی که معصوم علیه السلام بخواهد فردی را به عنوان نائب خاص خود در یک امر خاص یا در تمامی امور منصوب کند، باید به اسم نائب و همچنین نوع نیابت او تصریح فرماید. به عنوان نمونه در نصب و اعلان وثاقت و نیابت تام جناب عثمان بن سعید و محمد بن عثمان توسط امام حسن عسکری علیه السلام آمده است:

«العمری وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدْبَا إِلَيْكَ عَنِي فَعْنِي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعْنِي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُوتَانِ»<sup>(1)</sup>

عمری و پسرش هر دو ثقه اند، هر چه از من به تو رسانند از من رسانده اند و

ص: 317

هرچه به تو گویند از قول من گفته اند از آنها بشنو و از آنها اطاعت کن که هر دو ثقه و امین هستند.

ب. امکان مشاهده برای نواب خاص

نواب اربعه قادر به ارتباط و مشاهده حضرت حجت علیه السلام بوده و امورات مهم مردم را به طور مستقیم با حضرت در میان گذاشته و در سایر موارد، شخصا اقدام به صدور فتوا می کردند. با وفات آخرین نائب امام علیه السلام امکان ارتباط مستقیم با آن حضرت غیر ممکن شده و مدعیان مشاهده تکذیب شدند. چنانچه در توقیع مبارک سمری رحمة الله علیه آمده است:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبِ قَالَ : كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُوْفِي فِيهَا الشَّيْخَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَصَصَ رْتَهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأُخْرِجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعاً نُسَخَتْهُ : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَانْكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سَيِّئَةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تَوْصِ إِلَى أَحَدٍ يُقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْعَيْبَةُ الثَّانِيَةَ فَلَا تُظْهِرْ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَ سِيَاةِ شِيعَتِي مِنْ يَدَّعَى الْمُشَاهَدَةَ إِلَّا فَمَنْ إِدَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السَّفِيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - قَالَ فَنَسَخْنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَ خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ عُدْنَا إِلَيْهِ وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِيلَ لَهُ مَنْ وَصِيكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْغَةِ وَ مَضَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَهَذَا

ص: 318

أَخَرَ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ» (1) ای علی بن محمد سمری! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مرد، پس خود را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفاتت قائم مقام تو شود زیرا غیبت تامه واقع شده و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای تعالی و آن پس از مدتی طولانی و قساوت دلها و پرشدن زمین از ستم واقع خواهد شد و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای مشاهده کنند، بدانید هر که پیش از خروج سفیانی و صحیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگوی افترا بند است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. پس؛ حاضرین از آن توقیع استنساخ کردند و از نزد او خارج شدند و چون روز ششم فرا رسید نزد او بازگشته و او را در حال احتضار بود، یکی از مردمان پرسید: وصی پس از شما کیست؟ گفت: خداوند را امری است که خود او رساننده آن است و فوت کرد و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد. آنچه در این توقیع بدان اشاره شده، نکاتی است که حائز اهمیت بوده و بایستی بدان اشاره کرد:

الف. تعیین نایب خاص

بر اساس متن توقیع، تعیین نایب خاص و سفارت، بایستی توسط نائب قبلی باشد. چنانچه امام علیه السلام فرموده است: «وَأَلَّا تُوصَّ إِلَيَّ أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ»، لذا علی بن محمد سمری حق انتخاب شخص دیگری به عنوان قائم

ص: 319

---

1- کمال الدین و تمام النعمة، ص 516 و غيبة طوسی، ص 395 والثاقب في المناقب، ص 601 والاحتجاج طبرسی، ج 2، ص 296 والطرائف، ص 184 وكشف الغمة، ج 3، ص 338 والصرائط المستقیم، ج 2، ص 236 وأسرار الامامة، ص 89 وحديقة الشيعة، ج 2، ص 990 واثابة الهداة، ج 5، ص 321 ومنتهى الامال، ج 2، ص 842 وبحار الانوار، ج 51، ص 361 و اعيان الشيعة، ج 2، ص 48 و...

مقام خود به عنوان نائب خاص حضرت نداشته و بر این اساس، باب نیابت تا موعدی خاص و تا زمانی که امر حضرت بر مردم مشخص شود بسته شده و مردم تکلیفی در مقابل بیعت با مدعیان بابت ندارند. چنانچه امام صادق علیه السلام در باب وظیفه شیعیان در زمان غیبت کبری فرمودند:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ فَقُلْتُ لَهُ مَا يَصْنَعُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الْمَانِي قَالَ يَتَكَوَّنُ بِالْأَمْرِ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ» (1).  
بر مردم زمانی فراخواهد رسید که امام زمانشان از آنان غائب خواهد شد. عرض کردم در آن زمان تکلیف مردم چیست؟ فرمود: مردم به امری که سابقاً بر آن بودند تمسک کنند تا اینکه امر امام بر آنان روشن گردد.

در این روایت؛ ضمیر مستتر در «حتی یتبین لهم» به امام علیه السلام بازگشت دارد. یعنی اینکه تکلیف مردم در زمان غیبت، انتظار ظهور و آمدن حضرت است نه اطاعت از مدعیان نیابت و وکالت. (2)

ب: علت انسداد باب نیابت خاصه

علت ممنوعیت وصیت سمری به شخص دیگر، آغاز غیبت کبری است. چنانچه امام علیه السلام در متن توقیع بدان اشاره فرموده و آمده است:

«فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ وَعَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَّةِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا»، بنابراین با توجه به اینکه «فاء» در «فَقَدْ وَقَعَتِ» تعلیلیه است، لذا آغاز غیبت کبری علت اصلی انسداد باب نیابت بوده و دلیلی بر نقض این مسأله از جانب حضرت وجود ندارد.

ص: 320

1- کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 350.

2- مکیال المکارم فی فوائد دعاء للقائم (علیه السلام)، ج 2، ص 413.

ج: پیشگویی ظهور مدعیان دروغین

حضرت در ادامه توقیع به ظهور زود هنگام مدعیان دروغین نیابت خاصه اشاره فرموده و شیعیان را از آن خطر بزرگ برحذر می دارند. لذا فرمودند: «سَيَأْتِي شِيعِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ».

د: ادعای مشاهده تا موعد خاص

ادعای مشاهده و نیابت تا قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی مورد قبول نیست. چنانچه حضرت فرمودند: «أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَابٌ مُفْتَرٍ».

لذا چنانچه فردی همچون احمد بصری در صدد ادعای نیابت خاصه است، باید تا خروج سفیانی و ندای آسمانی صبر کرده و پس از آن بر ادعای خود پافشاری نماید.

اگر اشکال شود که در این توقیع، مدعیان مشاهده تکذیب شده اند و ربطی به مدعیان نیابت و سفارت ندارد، اینگونه پاسخ داده می شود:

اولا شأن صدور توقیع، پیرامون مسأله نیابت خاصه بوده و حضرت، علی بن محمد سمري را از انتخاب وصی و قائم مقام بعدی برحذر داشته اند و این به این معناست که حضرت با صدور این توقیع مبارک، در صدد انکار مدعیان نیابت و سفارت، بعد از نایب چهارم می باشد.

ثانیه؛ حضرت در ادامه این توقیع می فرماید: «فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ... فَهُوَ كاذِبٌ مُفْتَرٍ». یعنی مدعی مشاهده کذاب و افتراگو است. باید توجه داشت که بین کذاب و مفتر فرق واضحی است. لذا اگر کسی صرف ادعای مشاهده داشته

باشد، کذاب می باشد اما اگر همان شخص ادعای نیابت یا توکیل کند و آن استنابه را به حضرت منتسب نماید، این شخص افتراگو بوده و چیزی را به دروغ به ایشان نسبت می دهد. لذا در متن توقیع هر دو عبارت در کنار هم آمده است تا کسانی را که ادعای مشاهده و توکیل می کنند را رد نماید. بنابراین اگر حضرت فقط می فرمود: «مِنْ إِدْعَى الْمُشَاهِدَةَ فَهُوَ كَاذِبٌ» در آن صورت این حکم شامل تمامی افرادی که ادعای دیدار با حضرت را داشتند می شد، در حالیکه بیش از هزار داستان معتبر از احوالات تشریف یافتگان در کتب شیعه ذکر شده است که هیچ کدام کذاب نبوده و در ادعای خود صادق هستند.

نکته قابل توجه اینکه احمد بصری برخلاف مبنای خود در خصوص عدم پذیرش علم رجال و نادرست بودن بررسی سندی روایات، اینبار مجبور به تمسک به علم رجال شده و این توقیع مبارک را ضعیف السند دانسته و می گوید: «فهی مطعون فی سنده و غیر تامة السند».(1) این روایت مورد طعنه علماء قرار گرفته و سند آن به معصوم نمی رسد.

### دیدگاه علمای شیعه

براساس دیدگاه و نظرات تمامی علمای شیعه، ادعای نیابت خاصه و همچنین سفارت در زمان غیبت کبری مساوی با کفر بوده و هر کس مدعی آن باشد گمراه و گمراه گر می باشد. به عنوان نمونه شیخ طوسی از قول ابن قولویه رحمه الله علیه (2) در باب ذکر مذمت مدعیان بایبیت و نیابت می فرماید:

«إِنَّ عِنْدَنَا (أَيَّ الطَّائِفَةِ الْإِمَامِيَّةِ) أَنَّ كُلَّ مَنْ ادَّعَى الْأُمَمَ الْأَمْرَ بَعْدَ السَّمْرِى رَحِمَهُ اللَّهُ

ص: 322

1- مع عبد الصالح، ص 28

2- شیخ ابوالقاسم بن محمد بن قولویه، استاد شیخ مفید در فقه بوده است.

فَهُوَ كَافِرٌ مِّنْمَسِّ صَلَّاءٍ مُّضِلٍّ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ»<sup>(1)</sup> همانا در نزد ما طائفه امامیه نظر بر این است که؛ هر کسی که بعد از سمری رحمة الله علیه ادعای امر (سفارت و نیابت خاصه) کند، کافر گمراه و گمراه گر است.

### نیابت عامه فقیه

همانطور که اشاره شد، نیابت عامه فقیه در ادامه نیابت خاصه فقیه (نواب اربعة) شکل گرفته است. در این نوع از نیابت، مشاهده امام علیه السلام برای نائب ممکن نیست و علاوه بر آن، هیچ فقیهی از نص شخصی و تعیین کننده برخوردار نبوده و تمامی آنان بر اساس تنصیص نوعی عهده دار وظیفه نیابت شده اند. به عنوان نمونه در روایات آمده است:

روایت اول:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبَّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا ... « مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالَئِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَتَخَفَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ»<sup>(2)</sup> هر کدام از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می داند، به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شماها مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و از او نپذیرد (یعنی کسی که حکم بر ضرر او

ص: 323

1- غیبت طوسی، ص 412.

2- کافی، ج 1، ص 67.



است) همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و راد بر ما بر خدا رد کرده و این خود در مرز شرک به خدا است.

روایت دوم:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِصَامٍ الْكَلِينِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشَدَّ كَلْتًا عَلَيَّ فَوَرَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِحَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَازْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»<sup>(1)</sup> اسحاق بن يعقوب می گوید: از نایب امام علیه السلام خواستم نامه ام را به پیشگاه امام عصر علیه السلام برساند. در آن نامه مسائل مشکلی را که داشتم پرسیده بودم و امام با خط خود جواب نوشته و فرموده بود: ... اما در خصوص حوادث پیش روی، به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آنان حجت های من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم.

### ادعای احمد بصری

از جمله ادعاهای احمد بصری، نیابت و سفارت خاصه از جانب امام دوازدهم علیه السلام در دوران غیبت کبری است. وی در کتاب بیان الحق و السداد من الأعداد می گوید:

«لا أقول و لم أقل إني الامام المهدي عليه السلام، بل أنا المهدي الاول من ولده عليه السلام

ص: 324

---

1- غیبت طوسی، ص 177. اعلام الوری، ص 452. وسائل الشیعه، ج 18، ص 101، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب 11، ج 9. احتجاج، ج 2، ص 163.

و رسوله و وصیه و الیمانی» (1) هرگز نگفته و نمی گویم که من امام مهدی علیه السلام هستم، بلکه من مهدی اول از اولاد امام و فرستاده و جانشین و یمانی هستم.

این ادعای احمد بصری نه با نیابت خاصه سازگاری دارد و نه با نیابت عامه، زیرا هر کدام از این دو دارای شرایطی هستند که در سخنان پیشین مورد بررسی قرار گرفت. البته برای روشن شدن بهتر اشکال، باری دیگر مورد اشاره قرار می گیرند.

احمد بصری چنانچه ادعای نیابت خاصه فقیه را داشته باشد باید شرایط ذیل را برای اثبات ادعایش فراهم نماید که از هیچکدام برخوردار نیست:

1. اثبات کند که فقیه جامع شرایط است

2. اثبات کند که نص صریح و تعیین کننده از جانب امام مهدی علیه السلام دارد

3. اثبات کند که با امام مهدی علیه السلام ارتباط نیابتی و مشاهده ای دارد.

البته مورد دوم و سوم سالبه به انتفاء موضوع است و راه دیگری برای اثبات آن وجود ندارد. همچنین چنانچه منظور او از نیابت، نیابت عامه فقیه است، بایستی اثبات کند که فقیه جامع شرایط است و خود را از هر گونه ادعای دروغین و فریبکاری تبرئه کند.

پرسش های درس

1. نظام فقاهتی را تشریح کنید.

2. وجه تمایز نیابت خاصه فقیه با نیابت عامه فقیه در چیست؟

3. علت انسداد باب نیابت خاصه فقیه چیست؟

4. نیابت عامه فقیه را تشریح کنید.

ص: 325







احمد بصری خواب را به عنوان یکی از شهادت های پروردگار دانسته و آن را حجت قطعی برای اثبات خود معرفی کرده است. (1) وی علاوه بر آن، اولین آشنایی خود با حضرت مهدی علیه السلام را در قالب خواب تعریف کرده و می گوید:

«وقصة هذا اللقاء هي أنني كنت في ليلة من الليالي نائما، فرأيت رؤيا في المنام، كأن الإمام المهدي واقف بالقرب من ضريح سيد محمد أخو الإمام العسكري، وأمرني بالحضور للقائه، وبعد ذلك استيقظت، وكانت الساعة الثانية ليلا». (2) لازم می بینم که ماجرای دیدار خودم را ولو به اختصار تعریف کنم... ماجرای دیدار این است که من شبی از شبها در خواب بودم که رؤیایی در آن خواب دیدم؛ گویی که امام مهدی کنار درب نزدیک به ضريح سيد محمد برادر امام حسن عسكري ايستاده بود و به من امر می کرد که به دیدارش بروم. بعد از آن از خواب بیدار شدم و ساعت هم دو نصف شب بود!

البته این نوع ادعاها در میان فرقه ها و جریان های انحرافی تازگی نداشته و

ص: 329

---

1- الجواب المنير، ج 1، ص 7.

2- بيان قصة اللقاء، ص 15.

بسیاری از مدعیان دروغین مهدویت نیز از این روش بهره برده و مدعی ملاقات با حضرات معصومین علیهم السلام در عالم خواب شده اند. از جمله:

1. سید محمد نوربخش (بنیانگذار نوربخشیه)، مدعی مهدویت؛ وی جهت اثبات مهدویت خود به خواب برخی از افراد در خصوص مهدی بودن خود استناد کرده و می گوید: «خلیل الدین بن رکن الدین بغلانی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که به مردم خطاب می کرد که بیایید و با فرزند من بیعت کنید و با دست به تو اشاره می کرد و آنان یقین داشتند که تو همان مهدی موعود هستی».<sup>(1)</sup>

2. علی یعقوبی (بنیانگذار فرقه یعقوبی)، مدعی ارتباط با حضرت زهرا علیها السلام؛ وی می گوید: «اگر سلمان یک صحنه دید و ایمان آورد، یعنی یک رفتار دید، من آن رفتار را هم ندیدم، یک صحنه نسبتاً ثابت دیدم، عکس نبود، صحنه سه بعدی بود(در خواب) ولی شخص ایستاده بود نگاه می کرد، معلم ایستاده بود نگاه می کرد. تمام زندگیم را از آن لحظه به بعد برایش گذاشتم، تا کجا؟ تا آن جا که گفتیم همه چیزمان باید از فاطمه باشه، با فاطمه، همیشه باید با فاطمه باشیم».<sup>(2)</sup>

3. فضل الله حروفی (بنیانگذار حروفیه)، مدعی مهدویت؛ وی برای اثبات مهدویت خود می گوید: «در اوایل جمادی الاولی 768ه دیدم در ذی حجه که جامه من سپید و پاک به غایت شسته بودند و بیانداخته و من دانستم که جامه من است و می دانستم که جامه مهدی است. امام، یعنی می دانستم منم».<sup>(3)</sup>

ص: 330

---

1- رساله الهدی، ج 1، ص 25.

2- سخنرانی علی یعقوبی در تاریخ 1380/1/10 فایل تصویری در نزد نویسنده موجود است .

3- مهدیان دروغین، ص 107.

4. سیدکاظم رشتی (از ارکان شیخیه)، مدعی رکن رابع؛ وی می گوید: «پس فاطمه زهراء علیها السلام را در خواب دید و آن حضرت او را بر شیخ بزرگوار شیخ احمد احسانی دلالت فرمود سپس بار دیگر آن حضرت علیها السلام را در شب چهارم از شب خواب اول دید که ایشان او را به جا و مکان شیخ آگاه نمود». (1)

5. میرزا احمد قادیانی (بنیانگذار فرقه قادیانیه)، مدعی مهدویت و نبوت؛ وی می گوید: «پس اولین باب ملاقات ایشان که به رویم باز شد خواب و رؤیای صالحه بود و من خوابی نمی دیدم جز اینکه در نهایت وضوح باشد و من در آن روزها قریب به دو هزار یا بیشتر خواب صادقه و صالحه دیدم که برخی از آنها در ذهنم هست و بسیاری را فراموش کرده ام». (2)

### حقیقت رؤیا

«رؤیا» از ماده «رأی» به معنای دیدن در خواب است (3)، که بر اساس آیات و روایات دارای دو قسم کلی می باشد:

1. خواب فاقد تعبیر، که اضغاث احلام یا رؤیاهای کاذبه نامیده می شود.

این رؤیاهای که نتیجه عوامل گوناگونی همچون؛

الف: ممکن است بر اثر پرخوری، پر خوابی و بیماری های روحی و جسمی رؤیا دیده شود.

ب: شاید آنچه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب

ص: 331

---

1- فهرست کتب المشایخ العظام، ص 93.

2- التبلیغ، 105.

3- قاموس قرآن، ج 3، ص 37 و 38.



در مقابل فکرش مجسم گردد. لذا ممکن است نام فردی خاص که فکرش را مشغول کرده یا داستانی که اخیراً مشغول خواندن آن شده است را ببیند.

ج: ممکن است آرزوهای برآورده نشده باعث رؤیا شود. همان طور که شخصی تشنه، آب در خواب می بیند و کسی که در انتظار سفر کرده ای است، آمدن او را از سفر در خواب می بیند.

د: ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند.

2. خواب دارای تعبیر، که خود بر دو گونه است:

الف): خوابی که تعبیری غیر از صورت خواب ندارد.

ب): خوابی که دارای تعبیر است و رؤیای صادقانه نامیده می شود. در این گونه رؤیاها مستقیماً، یا پس از تأویل و تعبیر و با استفاده از رموز، می توان مطلبی را کشف نمود. در روایات، این رؤیاها به عنوان نتیجه ملاقات روح با ملائک معرفی شده اند. (1)

با توجه به گزارشاتی که در خصوص رؤیای احمد بصری به دست آمده است، این رؤیاها، تنها برای کسانی اتفاق افتاده است که با نام و جریان او آشنا بوده و مدتی با آن درگیر هستند و حتی در این میان یک نمونه گزارش نشده که شخصی بدون اطلاع قبلی از نام و جریان و دل مشغولی های ایجاد شده در این خصوص، خواب احمد بصری را دیده باشد. لذا بر اساس تقسیم بندی رؤیا، این نوع از رؤیاها در گروه رؤیای کاذبه قرار گرفته و قابل تعبیر نمی باشند. گذشته از آن، گزارشات متعددی هم بوده است که ناحق بودن احمد بصری را در خواب دیده و از پیوستن به وی نهی گردیده اند.

ص: 332

اما در خصوص رؤیاهای صادقانه که برخی بر این باورند که احمد بصری را در رؤیای صادقانه دیده اند، باید گفت؛ حتی در صورتی که فردی وی را در رؤیای صادقانه دیده باشد که البته تشخیص رؤیای صادقانه به عهده کسانی است که از جانب خداوند به علم تعبیر آگاهی دارند باز هم برای آن فرد تکلیف ساز نخواهد بود، بنابراین، نهایت چیزی که می توان برای رؤیای صادقانه قائل شد، مبشرات و عتاب هایی است که در خواب حاصل می شود، که البته هیچکدام شأنت معرفتی وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و تعیین تکلیف شرعی را ندارند .

## ابهام زدایی از یک شبهه

### بررسی روایت من رأني في المنام

برخی از اتباع احمد بصری ادعا میکنند که ائمه معصومین علیهم السلام را در رؤیا دیده اند که به حقانیت احمد بصری شهادت داده اند. لذا برای اثبات حجیت سخن خود به روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله استناد کنند که فرمود:

«مَنْ رَأَنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَنِي فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ بِي فِي نَوْمٍ وَلَا يَقْظَةٍ وَلَا بِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (1) کسی که مرا در خواب دید، به درستی که مرا دیده است. زیرا شیاطین به صورت من در خواب و بیداری مجسم نمی شوند. حتی به صورت اوصیاء من نیز تا روز قیامت در نمی آیند.

در پاسخ باید گفت:

لازمه دیدار معصوم علیه السلام در خواب، این است که او را در عالم بیداری دیده و تصویرشان را بشناسیم و گرنه چگونه می توان گفت: آن کسی را که در خواب

ص: 333

دیده ایم همان معصوم است. (1) ضمن اینکه هرگاه از اتباع احمد بصری سؤال می شود که شما در خواب چه چیزی دیدید؟ پاسخ می دهند: ما یک آقایی را دیدیم که صورت و اطراف سرش را نور فراگرفته بود و به ما گفت که به یاری فرزندم احمد بشتابید! یا اینکه میگویند: خانومی را دیدیم که خمیده بود و چادر بر سرش کشیده بود و صورتش پنهان بود و چنین و چنان گفت! یا می گویند صدایی را شنیدیم که به احمد بشارت می داد و ...

از اینجا پی برده می شود که آنان؛ اولاً پیامبر صلی الله علیه و آله یا حضرت زهرا علیها السلام را در خواب ندیده، بلکه آنچه دیده اند، انعکاس تصاویر کارتونی است که در دوران کودکی در تلویزیون دیده یا در کتاب ها دیده اند ثانیاً حدیث مذکور می فرماید: هر کسی من و اوصیاءم را دید مرا دیده است، نه اینکه هر کسی خودش را به نام من معرفی کرد، یا هر کسی را که احتمال دادید منم، یا هر کسی را که چهره کارتونی داشت و ... ثالثاً این روایت تصریح به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء علیه السلام می کند، لذا نمی توان به استناد این روایت، صداها و سایر نشانه ها را داخل در دایره روایت مذکور دانست.

لذا بعید نیست که تصاویر کارتونی با صداها و نشانه های دیده و شنیده شده در عالم خواب، وسوسه و فریبی از جانب شیطان باشد. ضمن اینکه نه تنها حقیقت خواب سازی توسط شیطان و جن، توسط روایات مورد تأیید واقع شده اند، بلکه این حقیقت از جانب احمد بصری نیز تأیید شده است. (2) چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

«الرُّؤْيَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ بَشَارَةٍ مِنَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ تَحْذِيرٍ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ

ص: 334

---

1- مناهج الأحكام، پایان بحث خبر واحد، ص 232.

2- الجواب المنير عبر الأثير، ج 1-3، ص 321.

أَضْعَاثِ أَحْلَامٍ» (1) رویا برسه قسم است: بشارتی از جانب خداوند برای مومن، ترساندنی از طرف شیطان و خواب های آشفته.

سؤال اول: در صورتی که شخصی در قالب معصوم به رؤیای افراد ظاهر شده و دستورات و القائاتی داشته باشد تکلیف چیست؟

علامه حلی رحمه الله علیه در جواب این پرسش گفته است: در این صورت مسأله از و حالت خارج نیست:

الف: دستوراتی که خلاف ظواهر کتاب و سنت است.

ب: دستوراتی که موافق کتاب و سنت است.

با این وجود، گروه اول مردود بوده و گروه دوم جائز العمل است نه واجب العمل. (2) این در حالی است که تمامی رؤیاهای دیده شده در خصوص احمد بصری با دستورات کتاب و سنت مخالف می باشند که در درس های قبلی بدان اشاره شده و به اثبات رسید. گذشته از آن، در فرض محال، اگر حقانیت احمد بصری با کتاب و سنت موافق بود نیز واجب العمل نبوده و تکلیف ساز نمی شد.

سؤال دوم: اگر شیطان قادر به این است که خودش را در عالم رویا به عنوان معصوم معرفی کند، پس این همه روایاتی که می گویند اگر فلان آیه را بخوانی خواب پیامبر را می بینید پس چه هستند؟ آیا اینها هم خواب شیطان را می بینند؟

در پاسخ گفته می شود: او رؤیای افرادی که با انجام اعمال مورد توصیه اهل بیت علیهم السلام، شخصی را با نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده اند، با رؤیای کسانی که به صورت اتفاقی و یا از طریق خواندن اذکار و اوراد غیر مأثور خوابی را دیده باشند،

ص: 335

---

1- کافی، ج 8، ص 90.

2- مصابیح الانوار، ج 2، ص 14.

بسیار تفاوت دارد، زیرا اهل بیت علیهم السلام آن رؤیایی را تأیید کرده اند که از طریق آنان بوده باشد.

ثانیا هرگز در پاسخ اتباع احمد بصری گفته نمی شود؛ هر کسی که خواب معصومین علیهم السلام را ببیند حتما ابلیس را دیده است، بلکه گفته می شود که هیچ اطمینانی بر این نیست که کسی را که در خواب دیده اید پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد، چراکه ممکن است ابلیس خودش را تزئین کرده و به عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده باشد. لذا در صورت تشکیک (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال) نمی شود به سخن فرد در رؤیا اعتماد کرد.

ثالثا برخی از شیعیان که نام احمد الحسن را شنیده اند، خواب بطلان او را دیده اند که از قضا تعدادشان هم کم نیست، بر این اساس، چنانچه خواب و رؤیا حجت بوده باشد، بایستی به رؤیای مخالفین هم اعتنا کنند. ضمن اینکه اینها هم پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیده اند که بر بطلان احمد الحسن شهادت داده است.

رابعا؛ در سال (1400ه. ق) تعداد زیادی از طلاب وهابی خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که به حقانیت و مهدویت محمد بن عبدالله قحطانی شهادت می داد. (1) در حالی که هم طلبه ها وهابی بودند و هم محمد بن عبدالله قحطانی! براساس این گفتار، دیدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رؤیا، حاکی از حتمیت رؤیای صادقه نبوده و ای بسا ممکن است که یک طلبه وهابی نیز آن حضرت را در خواب ببیند و بر اساس آن به یک مدعی دروغین ملحق گردد.

ص: 336

## استخاره با قرآن کریم

احمد بصری قرآن کریم را شاهد بر حقانیت خود دانسته و بر این ادعا پافشاری می کند. لذا ادعا می کند که هر کسی با نیت حقانیت من استخاره کند، قرآن کریم سخن مرا تایید خواهد کرد. (1) البته با مطالعه کارنامه سایر مدعیان دروغین مهدویت، مشاهده می شود که افراد متعددی این ادعا را داشته و مردم را با استخاره فریب داده و با همین روش حقانیت خود را اعلام کرده اند. به عنوان نمونه؛ میرزا غلام احمد قادیانی (متولد 1265 ه. ق) که در ابتدا ادعای مهدویت کرده و سپس خود را نبی خدا نامید، استخاره را به عنوان اولین شهادت خدا بر حقانیت خود معرفی کرد. (2) وی می گوید:

«من شبانه روز قوم خود را انذار داده و آنها را بحق دعوت کردم؛ آنها را آشکارا و نهان به ایمان فرا خواندم و در خلوت هاشان و اجتماعاتشان آنها را بسوی حق دعوت کرده و گفتم: استغفروا ربکم و استخیروا و استخبروا. از خدا طلب مغفرت کرده و استخاره کنید تا خبردار شوید و از خداوند بخواهید که در امر من شما را با الهامات یاری کند!» (3)

## حقیقت استخاره با قرآن

پیرامون حقیقت استخاره، توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است که بدان ها اشاره می گردد:

نکته اول: نهایت چیزی که استخاره برای انسان به ارمغان می آورد، رفع

ص: 337

1- ادله جامع یمانی، ص 52.

2- أذعیاء المهدویه، ص 54.

3- التبلیغ، ص 119

تحریر بین دو امر است که هیچگاه تکلیف آور نمی باشد. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام می فرماید:

«يَا عَلِيُّ، مَا حَارَ مِنْ اِسْتِخَارَ، وَلَا نَدِمَ مِنْ اِسْتِشَارَ» (1) ای علی! متحیر نمی ماند کسی که استخاره کند و پشیمان نمی گردد کسی که مشورت کرده باشد.

لذا کسی که به قصد تعیین تکلیف مصداقی، نه به قصد رفع تحریر به قرآن مراجعه کند، مصداق تَقَالُ به قرآن می باشد که مورد نهی معصومین علیهم السلام است. زیرا تَقَالُ به معنای تعیین حکم مصداق بوده و مورد نهی امام صادق علیه السلام قرار گرفته است. چنانچه فرمودند:

«لَا تَتَقَالُ بِالْقُرْآنِ» (2) به قرآن تَقَالُ نزنید.

مؤید این سخن، کلام سید بن طاووس است که می گوید:

«یکی از پادشاهان بزرگ دنیا، بارها به من نامه نوشت تا در سرایی از او دیدار کنم که بسیاری از مردم غافل، آرزوی به آنجا رفتن را داشتند. من نیز بارها به او نوشتم، چیزی که در آغاز زندگی دیدار پادشاهان را بر من تحمیل می کرد، اعتماد به استخاره بود. اما اکنون به موهبت انواری که خداوند به من عنایت فرموده است متوجه شدم که استخاره کردن در این موارد، دور از صواب و مبارزه با رب الارباب است» (3).

نکته دوم: با توجه به روایات استخاره با قرآن، روشن می گردد که منسوب کردن نتیجه استخاره با قرآن به خداوند، هیچ توجیه شرعی نداشته و کاری که مستند به این نوع استخاره باشد، حجیت و قابلیت دفاع در محضر خداوند

ص: 338

---

1- تحف العقول، ص 207.

2- کافی، ج 2، ص 629.

3- كشف المحجة لثمره المهجة، ص 162.

را ندارد. البته برای رهایی از شک و تردید، نسبت به انجام یا ترک یک عمل، توصیه‌هایی در روایات معتبر وارد شده است، مانند نماز استخاره و ذکر و دعا، مخصوصاً در مکان مقدسی مثل مسجد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

«إِنِّي إِذَا أَرَدْتُ إِلَى اللَّهِ تَخَارَةً فِي الْأَمْرِ الْعَظِيمِ اسْتَحَرْتُ اللَّهَ فِي مَقْعَدٍ؛ مِائَةَ مَرَّةٍ وَإِنْ كَانَ شِرَاءَ رَأْسٍ أَوْ شِبْهِهِ اسْتَحَرْتُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي مَقْعَدٍ أَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِانك عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ إِنْ كُنْتُ نَعْلَمُ أَنَّ كَذَا وَ كَذَا خَيْرٌ لِي وَ يَسْرُهُ وَإِنْ كُنْتُ نَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لِي وَ رَضِي لِي فِي ذَلِكَ بِقَضَائِكَ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَ لَا أَعْلَمُ وَ تَقْدِرُ وَ لَا أَقْدِرُ وَ تَقْضِي وَ لَا أَقْضِي إِنْكَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (1) هرگاه اراده استخاره (طلب خیر) در یک کار مهم را داشتیم، صد بار از خدای متعال در سجده طلب خیر می‌کردم و اگر امری مانند فروش گوسفند یا مانند آن بود، سه بار در سجده طلب خیر از خدا می‌کردم. استخاره و طلب خیر من چنین بود که می‌گفتم: خدایا! از تو که عالم غیب و شهادت هستی درخواست می‌کنم، اگر این کاری که می‌خواهم انجام دهم برای من خیر دارد، آن را برای من انجام بده و یاریم کن و اگر علم داری که شر من در انجام آن است، مرا از انجامش منصرف کن و مرا به امر خیرهدایت فرما.

نکته سوم: هیچ دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد که تشخیص وصی حضرت رسول گرامی صلی الله علیه و آله را به استخاره با قرآن توصیه کرده باشد. چنانچه شیخ طوسی رحمه الله علیه در پاسخ به ادله واقفیه نسبت به سست جلوه دادن دلیل پذیرش

ص: 339



امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام توسط صفوان بن یحیی آورده است:

«روی علی بن معاذ قال: قلت لصفوان بن یحیی: بأي شیء قطعت علی علی؟ قال: صلیت ودعوت الله و استخرت (علیه) و قطعت علیه. فهذا ليس فيه أكثر من التشنيع على رجل بالتقليد، وإن صح ذلك فليس فيه حجة على غيره، على أن الرجل الذي ذكر ذلك عنه فوق هذه المنزلة لموضعه و فضله و زهده و دينه، فكيف يستحسن أن يقول لخصمه في مسألة علمية: أنه قال فيها بالإستخاره، اللهم إلا أن يعتقد فيه من البلد و الغفلة ما يخرج عن التكليف، فيسقط المعارضة لقوله» (1) علی بن معاذ گفته است: به صفوان بن یحیی گفتم: به چه دلیلی یقین به [امامت] علی [ابن موسی الرضا] پیدا کردی؟ گفتم: نماز خواندم و بعد از خداوند خواسته و استخاره کردم و [نتیجه این شد که به امامت او] قطع و یقین کردم. شیخ طوسی در توضیح این خبر می فرماید: این خبر صرفاً سرزنش شخصی است که در امور اعتقادی تقلید کرده است و حتی اگر استخاره صفوان صحیح باشد، هیچ حجتی برای دیگران نیست؛ از طرفی شخصی که این عمل به او منتسب شده (صفوان بن یحیی) بحسب مقامات و زهد و دیانتی که دارد اجل و بالاتر از آن است که امامش را با استخاره بشناسد. بنابراین چطور برای او درست است که در مسأله علمی [آن هم مسائل] به مخالف بگوید که به خاطر استخاره به امامت ایشان معتقد شدم. مگر این که [بگوئیم] صفوان شخص سؤال کننده را در درجه ای از بلاهت و نادانی دیده که ابلهی او صفوان را از تکلیف پاسخگویی خارج کرده است. اگر چنین باشد، معارضه و بحث ساقط است.

ص: 340

یعنی به خاطر بلاهت فرد سئوال کننده، از بیان ادله و براهین قطعی اعراض کرده و این پاسخ را به وی داده است.

بنابراین شیخ طوسی رحمة الله علیه؛ تمسک به استخاره در امر مهم امامت و حجت الهی را تقبیح و تمسخر کرده و دور از شأن صفوان بن یحیی می داند و بر این باور است که اگر هم کسی بخواهد دیگران را به انتخاب حجت الهی به وسیله استخاره دعوت کند، مخاطبین را نادان شمرده است.

## ابهام زدایی از یک حدیث

احمد بصری با سوء برداشت از یک روایت، سعی در اثبات حجیت استخاره برای اثبات وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است که به آن اشاره می گردد:

سلیمان بن بلال قال حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَبِّئْنَا بِمَهْدِيكُمْ... اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ بَعْتَهُ خُرُوجاً مِنَ الْعُمَّةِ وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَ الْأُمَّةِ فَإِنَّ خَارَ اللَّهِ لَكَ فَاعْزِمِ وَلَا تَنْشِ عَنَّهُ إِنَّ وَقَّتَ لَهُ وَ لَا تَجُوزُنَّ عَنْهُ إِنَّ هَدِيَّتَهُ إِلَيْهِ هَاهُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَيْهِ»<sup>(1)</sup> مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا از مهدی خود آگاه کنید. حضرت فرمود... خدایا! برانگیخته شدن او را مایه به در آمدن و سر رسیدن دلتنگی و اندوه قرار بده و به واسطه او پراکندگی امت را جمع ساز. اگر خدا برای تو خیر خواست، عزم خود را استوار کن و اگر در راه رسیدن به خدمت او توفیق یافتی، از او به دیگری باز مگرد و هر گاه به سویش راه یافتی

ص: 341

از او در مگذر. پس این آن، آهی کشید و با دست خود به سینه اش اشاره کرد و فرمود: چه بسیار به دیدن او مشتاقم.

احمد بصری با استفاده از عبارت «فَإِنْ خَارَ اللَّهُ لَكَ فَاعْزِمِ» سعی در اثبات حجیت استخاره در امر امامت دارد که در پاسخ باید گفت:

اولا عبارت خَارَ اللَّهُ لَكَ، هیچ ارتباطی با استخاره با قرآن نداشته و به معنای خیر خواستن خداوند برای انسان است، نه طلب خیر از خدا. چنانچه در تمامی کتب لغوی بدان اشاره شده و گفته اند:

1. خَارَ اللَّهُ لَكَ؛ أَيِ أَعْطَاكَ اللَّهُ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ. (1) یعنی؛ خداوند به تو خیر عطا کند.

2. خَارَ اللَّهُ لَكَ فِي الْأَمْرِ، أَيِ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ الْخَيْرَ. (2) یعنی؛ خداوند در کار تو خیر قرار دهد.

ثانیا؛ در لسان عرب نیز، عبارت «خَارَ اللَّهُ لَكَ» به معنای استخاره کردن و طلب خیر نبوده و به معنای عطای خیر می باشد که به دو نمونه اشاره می گردد:

1. همسر زهیر بن قین هنگام خداحافظی با همسرش گفت: «خَارَ اللَّهُ لَكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (3) خدا به تو خیر دهد، درخواست می کنم که مرا در قیامت نزد جد حسین علیه السلام شفاعت کنی.

2. عبد الله بن سليمان و منذر بن مشمول نقل می کنند که به امام حسین علیه السلام شهادت مسلم بن عقیل را دادیم و ایشان فرمود: «لا خَيْرَ

ص: 342

---

1- مجمع البحرين، ج 3، ص 297 و لسان العرب، ج 4، ص 267 والصحاح، ج 2، ص 652 و النهاية، ج 2، ص 92

2- القاموس المحيط، ج 2، ص 550.

3- مثير الأحزان، ص 46.

فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ - فَعَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ عَزَمَ رَأْيُهُ عَلَى الْمَسِيرِ فَقُلْنَا لَهُ خَارَ اللَّهُ لَكَ» (1) خیری در دنیا بعد از مرگ این جوان نیست. پس ما فهمیدیم که امام علیه السلام قصد ادامه مسیر دارد. پس عرض کردیم: خداوند به شما خیر عطا کند.

پرسش های درس:

1. دو نمونه از افرادی که بر اساس رؤیا ادعای خود را علنی کردند را نام ببرید.

2. تقسیم کلی رؤیا از نگاه علما را بیان کنید.

3. پاسخ علامه حلی به پرسش کسی که خواب معصوم را دیده را تشریح کنید.

4. نهایت چیزی که با استخاره با قرآن ثابت می گردد را بیان کنید.

5. پاسخ به ابهام در روایت فإِنْ خَارَ اللَّهُ لَكَ را توضیح دهید.

ص: 343

---

1- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص 75.







احمد بصری، از جمله کسانی است که با بهره‌گیری از نظریات اخباری‌ها، (1) دیدگاه آنان را دستاویزی برای نیل به اغراض فرقه‌ای خود قرار داده است. اخباریون، احادیث را به دو قسم «صحیح و ضعیف» تقسیم کرده و بیش از آن را قبول ندارند، چرا که در صورت پذیرش سایر اقسام (اصول اربعه)، (2) برخی از

ص: 347

1- باور اخباری‌ها در محورهای زیر خلاصه می‌گردد - اخباریان، ادله احکام را تنها کتاب و سنت می‌دانند. بعضی از آنها نیز دلیل را تنها سنت ذکر می‌کنند. - احادیث را دو قسم می‌دانند: صحیح و ضعیف. - اجتهاد نزد اخباریان، حرام است. - در نگرش اخباری، تقلید از غیر معصوم علیه السلام جایز نیست. - دستیابی به احکام شرعی را از راه گمان (ظن)، حرام و تنها راه تحصیل احکام را علم و اطمینان می‌دانند. - در مکتب اخباری، تمامی احادیث «کتب اربعه» و دیگر کتاب‌های حدیثی که عالمان بزرگ شیعه آن‌ها را تدوین کرده و به صحت احادیث نقل شده گواهی داده‌اند، صحیح می‌باشد و باید برطبق آن عمل کرد. به عنوان مثال؛ براساس روایتی از کتاب من لا یحضره الفقیه، بستن تحت الحنک عمامه را حرام دانسته و آن را نشانه شرک می‌دانند. چنانچه آمده است: «الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ التَّلْحِي بِالْعَمَامَةِ» «فرق بین مسلمانان و مشرکان، در تلحی عمامه (گوشه عمامه را از زیر چانه رد کردن) است. - در مکتب اخباری، اشیاء یا حلال هستند یا حرام و یا مشتبّه و چنانچه حلیت و حرمت چیزی معلوم نباشد ونصی از معصومین علیهم السلام درباره آن نرسیده باشد، باید در فتوا، توقف و در عمل، احتیاط کرد.

2- براساس نقل شیخ بهائی رحمه الله علیه در کتاب مشرق الشمسین، از زمان سید بن طاووس رحمه الله علیه تقسیم حدیث به «اصول اربعه» معمول گردید. لذا محدثین شیعه حدیث را به چهار قسم «صحیح، حسن، موثق، ضعیف» تقسیم کرده‌اند که هم‌اکنون این اصطلاح متداول و معمول بوده و سایر اصطلاحات در این چهار قسم مندرج می‌باشد. صحیح: خبریست که سلسله سند، توسط رجالی موثق و امامی مذهب از معصوم منتقل گردد. حسن: خبریست که رجال سند تماماً و در هر طبقه امامی مذهب و ممدوح باشند ولی تنصیص برعدالت هریک نشده باشد. وجه تسمیه حسن بدین نام از آن جهت است که نسبت به راویان آن حسن ظن داریم. موثق: خبریست که نسبت به کلیه افراد ناقلین، تنصیص بتوثیق شده باشد. گرچه بعضی از رجال سلسله سند غیر امامی باشند. ضعیف: خبریست که شروط یکی از اقسام نامبرده در آن جمع نباشد. مضاف برآن، ضعیف بر روایت مجروح نیز اطلاق می‌گردد که انواع آن عبارتند از: موقوف، مقطوع و منقطع، معضل، شاذ، منکر، متروک، معلل، مضطرب، مقلوب، مدلس، مرسل. این تقسیم‌بندی که براساس رجال سلسله سند حدیث به وجود آمده، حاکی از آن است که تمامی روایات منصوب به معصومین علیهم السلام مورد اعتماد نمی‌باشند. لذا برای تشخیص اقسام و انواع روایات، نیاز به علمی داریم تا با استفاده از آن از خطر سودجویان و معاندین در امان باشیم. براساس این نیاز، علمای شیعه، با توجه به روایات و دستورات معصومین علیهم السلام علم رجال را مدون کرده و در اختیار پژوهشگران قرار دادند.



روایات از درجه اعتبار ساقط می‌گردد و حال آنکه اخباریون رد روایات منسوب به اهل بیت علیهم السلام را نوعی توهین به ایشان تلقی می‌نمایند. (1) این دیدگاه در جریان احمد بصری نیز به وضوح مشهود است، چنانچه تمامی روایات را صحیح دانسته و برخی از روایاتی که برخلاف باورشان است را ضعیف معرفی می‌کنند. البته جای بسی تعجب و تأمل است که احمد بصری با وجود آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (2) قائل به تحریف قرآن کریم است اما درباره روایاتی که در ادوار مختلف تاریخی مورد هجوم قرار گرفته چنین اعتماد بی‌اساسی داشته و همه آنان را بدون بررسی می‌پذیرد!

تقسیم بندی چهارگانه حدیث که بر اساس رجال سلسله سند حدیث به وجود آمده، حاکی از آن است که تمامی روایات منصوب به معصومین علیه السلام مورد

ص: 348

---

1- ملا امین استرآبادی گفته است: «اگر بگوییم روایتی ضعیف است، این توهینی است به امام صادق علیه السلام. مگر می‌شود روایتی از امام صادق باشد و ضعیف باشد!». اسلام و نیازهای زمان، ج 1، ص 88-93.

2- الحجر، 9.

اعتماد نمی‌باشند. لذا برای تشخیص اقسام و انواع روایات، نیاز به علمی داریم تا با استفاده از آن از خطر سودجویان و معاندین در امان باشیم. بر اساس این نیاز، علمای شیعه، با توجه به روایات و دستورات معصومین علیهم السلام علم رجال را مدون کرده و در اختیار پژوهشگران قرار دادند.

هرچند که احمد بصری، علم رجال را ساخته و پرداخته علمای معاصر دانسته و آن را یکی از بدعت‌های دینی برشمرده است،<sup>(1)</sup> اما بایستی جهت اطلاع وی خاطر نشان نمود که این علم از زمان معصومین علیهم السلام تاکنون جریان داشته و از آن استفاده می‌شده است. پس از آن، بر اثر شیوع کتب حدیث و رواج اصول و مصنفات این علم، فن رجال نیز رونق گرفت و کتاب‌های نسبتاً زیادی در این فن تدوین و تالیف شد که برخی از آنها تاکنون موجود است. از جمله کتاب‌های تدوین شده در زمان اهل بیت علیهم السلام عبارتند از؛

1. کتاب ابو محمد عبد الله بن جبلة بن حیان بن ابجر الکنانی، (م 219 هـ) که شیخ طوسی در کتاب رجال، او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام شمرده و نجاشی کتب متعددی از جمله کتابی در رجال را به او نسبت داده است.

2. کتاب طبقات الرجال، تالیف احمد بن ابی عبد الله برقی (م 274 هـ) که از اصحاب امام جواد و امام هادی علیه السلام بوده و صاحب کتاب المحاسن است.

3. رجال حسن بن علی بن فضال، (م 224 هـ) که از اصحاب خاص امام رضا علیه السلام بوده است.

ص: 349

4. کتاب معرفة رواة الاخبار؛ تأليف حسن بن محبوب، (م 224 ه) که از اصحاب امام کاظم، امام رضا و امام جواد(علیه السلام و یکی از ارکان چهارگانه شیعه در فقه و حدیث است.

5. کتاب رجال ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی (م 283 ه) که از فقهای بزرگ امامیه به حساب می آید.

6. کتاب رجال حافظ ابو محمد عبدالرحمن بن یوسف بن خراش المروزی البغدادی (م 283 ه).

## نیاز به علم رجال

بر اساس توصیه قرآن کریم، بایستی در خصوص خبری که از جانب فردی فاسق رسیده است، تحقیق شود و به گفته وی بدون تحقیق و تبیین اعتنا نگردد: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (1)

این آیه در برگیرنده نکاتی است که در یک تقسیم بندی کلی به آن اشاره می شود:

الف). عبارت فاسق در آیه؛ دلالت بر بررسی سندی دارد. چنانچه برخی تبیین در آیه را ناظر به حالات فاسق دانسته و برخی آن را ناظر بر متن خبر دانسته اند که البته در هر دو صورت دلالت بر بررسی حالات راوی دارد. بدین معنا که اولین وظیفه هر شخصی در مواجهه با خبر، بررسی حالات راوی است. که از آن با عنوان «رجال الحدیث» یاد می شود.

ب). پس از بررسی حالات راوی، نوبت به مرحله بعدی «فَتَبَيَّنُوا»، یعنی

ص: 350

بررسی متن خبر رسیده و بدون تبیین حقیقت مجاز به اعتماد نخواهیم بود. که از آن با عنوان «درایة الحدیث» یاد می شود.

بر اساس این دسته بندی که بر گرفته از قرآن کریم است، وظیفه ما در مواجهه با روایات و اخبار ائمه معصومین علیهم السلام مشخص شده و بدون بررسی حالات راوی و بدون تحقیق درباره گفته راویان، محتوای خبر مورد پذیرش نخواهد بود.

جهت تأیید برداشت ابتدایی از آیه فوق، به نکاتی اشاره می شود که مثبت نیاز به علم رجال (بررسی حالات راوی) می باشند که عبارتند از:

نکته اول: وجود دروغگویان و دشمنان اهل بیت علیه السلام در میان راویان حدیث:

این باور در حالی است که هیچ سندی مبنی بر مصون ماندن روایات معصومین علیهم السلام از شر تحریفات، دستبردها و فراموشی های برخی از راویان در دست نبوده و اعتماد کورکورانه به تمامی روایات، عقلاً مورد قبول نمی باشد. مضاف بر آن، روایاتی در دست است که حاکی از جعل جاعلان حدیث می باشد که به دو نمونه اشاره میگردد:

روایت اول:

قال أبو عبد الله عليه السلام: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ صَادِقُونَ لَا نَخْلُو مِنْ كَذَّابٍ يَكْذِبُ عَلَيْنَا، فَيَسْقُطُ صِدْقَنَا بِكَذِبِهِ عَلَيْنَا عِنْدَ النَّاسِ».<sup>(1)</sup> امام صادق علیه السلام فرمود: ما خاندانی راستگو هستیم ولی همواره دروغ گویانی هستند که بر ما افتراء می بندند تا سخن راست ما به وسیله دروغ آنان نزد مردم بی اعتبار شود.

ص: 351

---

1- عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، ج 20، ص 1149.

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنِي زِيَادُ بْنُ أَبِي الْحَلَّالِ قَالَ : اِخْتَلَفَ النَّاسُ فِي جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ وَ أَحَادِيثِهِ وَأَعَاجِيْبِهِ ؛ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ ابْتِدَانِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ « رَحِمَ اللَّهُ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ الْجَعْفِيُّ كَانَ يُصَدِّقُ عَلَيْنَا وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا » .(1) زیاد بن ابی حلال گفت: مردم درباره روایت ها و کارهای عجیب جابر بن یزید اختلاف کردند. من خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم می خواستم در این مورد از او سؤالی بکنم. قبل از اینکه من چیزی بپرسم فرمود خدا رحمت کند جابر بن یزید جعفری را که احادیث ما را درست نقل می کرد ولی خدا لعنت کند مغیره بن سعید را که بر ما دروغ می بندد.

نکته دوم: وجود راویان اهل سنت در سند روایات اهل بیت علیهم السلام:

وجود دسته ای از راویان سنی مذهب در سلسله راویان که اولاً بسیاری از پاسخ های معصومین علیهم السلام به سؤالات آنها با تکیه بر تقیه صادر شده است در حالیکه حکم واقعی الهی نبوده است. ثانیاً هیچ تضمینی وجود ندارد که راویان اهل سنت، روایات معصومین علیهم السلام را به نفع مذهب خود تغییر نداده و بر خلاف واقع ثبت نکرده باشند.

نکته سوم: توصیه به مراجعه در خصوص صفات راوی در اخبار علاجیه:

در باب تعادل و تراجیح (تعارض دو خبر)، احادیثی با عنوان اخبار علاجیه صادر شده که ما را به رجوع به صفات راوی در انتخاب روایات توصیه میکند. (2)

ص: 352

1- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج 1، ص 238.

2- المدخل الى علم الرجال والدراية، ص 30.

همانند مقبوله حنظله که فرمود: «الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعِدُّ لَهُمَا وَأَفْقَهُهُمَا وَأَصَدَّقَهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَأَوْرَعُهُمَا وَلَا يُلْتَفَتُ إِلَى مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخِرُ».(1)

## پاسخ به ادله مخالفین علم رجال

### اشاره

انصار احمد بصری جهت رد علم رجال به ادلهای متمسک شده اند که به برخی از موارد مهم آن اشاره شده و پاسخ داده می شود:

### عدم امکان اثبات عدالت راوی

با توجه به اینکه تنها مدارک موجود در خصوص راویان حدیث، کاغذ نوشته های رجالی است که امکان تحریف آنها بیش از پیش قوت دارد، لذا هیچ راهی برای اثبات عدالت راوی وجود ندارد. به عبارت دیگر، شهادت صامت لازم القبول نبوده و بایستی شهادت به عدالت یا فسق راوی بر اساس حس (عن حس) باشد و بر اساس حدس (عن حدس) پذیرفته نیست.

پاسخ: اولاً پس از ثبوت وثاقت مؤلف یک کتاب رجالی، به تبع به حجیت آن کتاب نیز یقین پیدا می شود و در این خصوص، بین گفتار و نوشتار مؤلف ثقه تفاوتی نیست. کما اینکه تمامی وصیت های مکتوب اموات و موقوفات، پس از یقین به انتساب آن به وصیت کننده و واقف، مورد پذیرش بوده و نیازی به شهادت حضوری ندارند. لذا اعتماد ما بر کتب رجالی به خاطر اطمینان عقلایی نسبت به ثبوت و صحت آنها با تواتر و شهرت انتساب به مؤلف است.

ثانیاً، بنا به گفته علامه مامقانی رحمه الله علیه(2): تزکیه و بیان عدالت و وثاقت یا

ص: 353

1- کافی، ج 1، ص 68.

2- تنقیح المقال، ج 1، ص 175.

تضعیف و بیان فسق آن، از باب شهادت نیست تا شرایط شهادت (شفاهی بودن، حسی بودن) را داشته باشد، بلکه با مراجعه به علم رجال، شواهد و قرائنی تحصیل می شود که ما را به اطمینان می رساند.

### **اختلاف در معنای عدالت و فسق**

در بین بزرگان و علمای شیعه، در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر است. برخی همچون شیخ طوسی رحمه الله علیه در معنای عدالت به اسلام ظاهری کفایت کرده است در حالیکه برخی دیگر؛ عدالت را ملکه نفسانی و برخی هم عدالت را به حسن ظاهر تعبیر کرده اند. لذا این تشتت تعابیر در خصوص معنای عدالت برای ما درد سر ساز شده و هنگامی که گفته می شود فلان راوی عادل است، ما نمی دانیم منظور از آن کدام معنای عدالت است. لذا مراجعه به علم رجال نیز برایمان مفید نخواهد بود.

پاسخ: اولاً مبنای علماء مبتنی بر اصالة العدالة نبوده و در بسیاری از موارد، در پی روایتی که نقل شده است، عبارت عادل یا ثقه نیاورده اند.

ثانیاً: بر اساس نظر علامه مامقانی که گذشت، رجوع به کتب رجال، با هدف گردآوری قرائن و شواهدی بر عدالت و وثاقت راویان است تا از این طریق به اطمینان عدالت برسیم، ولو اینکه در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر داشته باشیم.

### **حرام بودن محتوای علم رجال**

در باور آنان، علم رجال علمی است که دسته ای از راویان را تفسیق یا تکفیر کرده و این عمل مصداق تفضیح الناس بوده و حرام است. بنابر این علم رجال

که به این عمل پرداخته است حرام می باشد.

پاسخ: اولاً تکفیر و تفسیق برخی از روایات بر اساس حدس و گمان نبوده و مصداق عمل به ظن نمی باشد. بلکه این عمل بر اساس یافته های روایی یا اخبار متواتر از ثقات شیعی می باشد.

ثانیاً؛ چنانچه بگویند این عمل مصداق غیبت برشمرده می شود، خاطر نشان خواهد شد که غیبت دارای استثناهایی است که فاسقان علنی و باب مشورت و باب شهادت را از این مساله خارج می کند.

ثالثاً؛ حفظ احکام و شریعت اسلامی از حفظ اسرار شخصی برخی راویان (غیر عادل) مهم تر است. (1)

### وجود بی شمار راویان مجهول

برخی از اتباع احمد بصری بر این باورند که تعداد راویان مجهول و ناشناخته در سلسله سند روایات، بیش از راویان شناخته شده است، لذا این امر بیانگر ناقص بودن علم رجال بوده و این امر همانند خط کش پنج سانتی است که بنا دارد زمینی هزار متری را متر کند. بنا بر این علم رجال نمی تواند معیار خوبی برای تفکیک روایات به صحیح و غیره باشد.

پاسخ: اولاً این مسأله نشانگر دقت و ظرافت و حساسیت علم رجال در خصوص روایات بوده و این امر نه تنها از درجه علم رجال نکاسته، بلکه بر درجه اعتماد و اعتبار آن علم خواهد افزود.

ثانیاً؛ راویان ناشناخته، اغلب کسانی هستند که دارای دو یا سه روایت

ص: 355



انگشت شمار بوده و از کثرت روایت برخوردار نمی باشند تا از رهگذر کنار گذاشتن آنان، بر معظم روایات خللی وارد شود.

ثالثاً؛ در صورت مطابقت متن و محتوای روایت با اصول و مسلمات تشیع، وجود یک راوی ناشناخته مخل سند نبوده و اعتبار روایت را مخدوش نمی کند .

رابعاً؛ در صورتی که روایت مشهور بوده و در طول تاریخ اسلام به مضمون آن اعتماد شده و یا مورد عمل قرار گرفته است، وجود یک یا چند راوی ناشناخته و مجهول بر اعتبار حدیث خدشه وارد نکرده و این شهرت، جبران کننده ضعف روایت خواهد بود.

پرسش های درس

1. وجه اشتراک احمد بصری با اخباریون در چیست؟

2. اصول اربعه را توضیح دهید.

3. نیاز به علم رجال را تشریح کنید.

4. چند نمونه از کتب رجالی که در عصر معصومین علیهم السلام تالیف شده را نام ببرید.

5. یک شبهه را از علم رجال را به اختیار توضیح و پاسخ دهید .

ص: 356





یکی دیگر از باورهای احمد الحسن بصری، حرمت تقلید از فقیه است. وی بر اساس این باور، در اول شوال (1424 ه. ق) اعلام کرد:

«علی کل مسلم ترک التقلید فی الفقه و اصول و العمل بالاحتیاط فکل مقلد فهو عاصی لامر الامام المهدي عليه السلام»<sup>(1)</sup> بر هر مسلمانانی ترک تقلید در فقه و اصول و عمل به احتیاط واجب بوده و هر کسی که تقلید کند از امر امام مهدی علیه السلام سرپیچی کرده است.

البته احمد بصری با اصل تقلید از فقیه مخالفتی نداشته، اما از آنجا که خود را نماینده و فرستاده امام مهدی علیه السلام می داند، تقلید را با وجود خود جایز نمی داند! چنانچه کتاب التیه می گوید:

«اذن فواجب المسلمین فی زمن الغیبه هی نصره الدین بتمکن نائب الامام الخاص المرسل منه او الفقیه الجامع للشرائط العادل الزاهد فی الدنیا فی حال عدم وجود نائب خاص له من بسط یده علی الحکم من کل حیثیة وجهة... و من فروع ولایة الإمام علیه السلام ولایة الفقیه الجامع للشرائط الإفتاء

ص: 359

---

1- عکس و رونوشت بیانیه در نزد نویسنده موجود است.

الملخصة في التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام بهذه العبارة: (وأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا لهواه، مطيعا لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه)». (1) یاری دین خدا با پیروی از نائب خاص و فرستاده امام زمان علیه السلام بر تمامی مسلمانان واجب است. در صورت نبودن نائب خاص، اطاعت از فقیه جامع شرایط عادل و زاهد در دنیا، در همه حالات بر مسلمانان واجب است... از فروع ولایت امام علیه السلام، ولایت فقیه جامع شرایط است. چنانچه در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: هر کدام از فقها که صیانت نفس دارد، از دینش محافظت می نماید، با هوای نفس مخالفت می کند و امر مولای خود را اطاعت می کند، پس بر مردم است که از او تقلید کنند.

با این وجود، اتباع احمد بصری بر خلاف نظر احمد الحسن، تقلید از فقیه را اساسا باطل دانسته و آن را عملی باطل می پندارند. لذا جهت پاسخ به اتباع وی، مسأله وجوب تقلید از فقیه مورد بررسی قرار می گیرد. در نگاه اول، قرآن کریم مسلمین را به دو گروه؛ فقیهان انذار دهنده و مؤمنین انذار شونده تقسیم کرده و فرموده است:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (2).

بر اساس این تقسیم بندی، جامعه مسلمین به لحاظ معرفتی به دو دسته تقسیم شده اند که بایستی عده ای به فهم و فقه رسیده و عده ای دیگر از فهم و

ص: 360

---

1- التيه او الطريق إلى الله ، ص 27.

2- توبه ، 122.

فقه آنان استفاده کنند. لذا به التزام عقلی، تبعیت غیر فقیه از فقیه واجب است چرا که در غیر این صورت، این تقسیم بندی و دستور به تقفه و انذار بیهوده خواهد بود.

تقفه در دین به معنای فهمیدن تأویل دین (1) است که می تواند مرحله ای فراتر از علم به دین و شناخت مسائل و مبانی آن باشد. لذا قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام حکم به وجوب کفایی و لزوم دستیابی به تقفه در دین را صادر کرده و بر لزوم تبعیت عملی از فقهاء تأکید فرموده اند. آنچه از آیه نفر مبنی بر وجوب تقفه و تقلید بر می آید این است که:

او با استفاده از لولای تحضیضیه (2) در «فلولا نفر من کل فرقة طائفة»، وجوب نفر برای تقفه استفاده شده است.

ثانیا؛ «لیتفقها فی الدین» به عنوان غایت نفر است که با توجه به وجوب نفر، وجوب تقفه نیز استفاده می شود تا هر کدام از نافرین؛ بر اساس استعداد خود به فهم و فقه دین دست یافته و بر اساس فقه خود مردم را انذار نمایند. طبیعی است که میزان و صحت فهم هر کدام با دیگری در یک سطح نخواهد بود اما با این حال خداوند متعال، انذار هر کدام از فقهاء را حجت دانسته به تبعیت از آنها دستور داده است. البته این سخن ناظر به هر منوتیک نبوده و با دریافت و فهم شخصی متفاوت است زیرا در تقفه دینی، آنچه ضابطه استنباط می باشد،

ص: 361

---

1- دعا النبى صلى الله عليه وآله، لابن عباس فقال: اللَّهُمَّ عَلِّمِ الدِّينَ وَفَقَّهُهُ فِي التَّأْوِيلِ أَيُّ فَهْمَهُ تَأْوِيلِهِ وَمَعْنَاهُ. لسان العرب، ج 13، ص 522.

2- تحضیض مصدر باب تفعیل از ماده «حَضَّ» به معنی وادار کردن، اصرار ورزیدن و برانگیختن است و ادات تحضیض، حروفی هستند که این معنا را افاده می دهند. این حروف در ابتدای کلام واقع شده و عبارتند از: لولا، لوما، هلا، ألا و ألا.

قواعد حاکم بر آن بوده و از هر گونه تأویل، تفسیر و برداشت شخصی مبری است. قابل توجه اینکه؛ روایات معصومین علیه السلام نیز بر وجوب تفقه در دین تأکید کرده و فرموده اند:

«عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا، فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّفَقْ فِي دِينِ اللَّهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَمْ يَزَكْ لَهُ عَمَلًا»<sup>(1)</sup>. تفقه در دین خدا بر شما واجب است و همانند بادیه نشینان نباشید. همانا کسی که در دین خدا تفقه نکند، خداوند در روز قیامت به او توجهی نمی کند و عملش را تزکیه نمی نماید.

ثالثاً: «لینذروا قومهم» غایت نذر و تفقه است که بر این اساس، انذار قوم نیز به تبع آنان واجب خواهد شد.<sup>(2)</sup>

رابعاً؛ حذر در «لعلهم یحذرون» غایت نذر و تفقه و انذار است، لذا به استناد دلالت آیه، وجوب حذر نیز از انذار فقیه استنباط می گردد. البته توجه شود که منظور از حذر، حذر عملی است لذا توقع و مطلوب خداوند این است که مردم بعد از آنکه احکام الهی برای آنها بیان شد، عملاً متحذر شوند و این حذر و پرهیز جز با عمل به فتوای فقیه تحقق پیدا نمی کند. چرا که مراد از حذر عملی؛ حجیت فتوای مجتهد و لزوم قبول قول مجتهد به صورت عملی بوده و صرف التزام قلبی ملاک نمی باشد.

گاهی انذار کردن از باب دلالت مطابقه<sup>(3)</sup> و گاهی از جهت دلالت تضمن<sup>(4)</sup> و

ص: 362

1- کافی، ج 1، ص 75.

2- المنذر: المعلم الذي يعرف القوم بما يكون قد دهمهم من عدو أو غيره وأصل الإنذار الإعلام. لسان العرب، ج 5، ص 203.

3- دلالت لفظ (دال) بر تمام معنا (مدلول)

4- دلالت لفظ (دال) بر جزئی از معنا (مدلول).

گاهی از طریق دلالت التزام (1) است. همانگونه که بیان شد، آیه شریفه صراحت در وجوب انذار برای فقیه دارد، لذا اگر مجتهدی بر حرمت و یا وجوب مطلبی فتوا داد، آن فتوا به دلالت تضمن، حکم الهی محسوب می شود و انجام ندادن آن، مستوجب عقاب الهی خواهد بود.

بنابراین، براساس آیه نفر، تفقه و انذار واجب کفایی است و لازمه این وجوب، تبعیت و حذر عملی عوام مردم از فقهاء است. توجه به این نکته ضروری است که نگاه نخستین اسلام بر تفقه بوده و کسانی که از استطاعت تفقه برخوردارند را بر این امر دعوت کرده است. از سویی باب تقلید را باز گذاشته و مقلدین را در رجوع به هر کدام از فقهاء مختار کرده است تا مردم بتوانند به تشخیص آگانه خود، احکام شان را از آنان دریافت نمایند. لذا می توان همین نوع از تقلید که بر پایه علم و آگاهی می باشد را نوعی از تفقه در مرحله نازل تر دانست.

شاید برخی به این باور باشند که فقاهت و اجتهادی که در صدر اسلام و در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام مطرح بوده است، غیر از فقاهت و اجتهادی است که در زمانهای متأخر مورد نظر می باشد؛ چون فقاهت و اجتهاد در صدر به صورت سؤال از معصومین بوده است و در آن زمان اجتهاد مصطلح مد نظر نبوده است، بنابراین، آیه برانذار فقیه دلالت ندارد تا بر حجیت فقاهت هم دلالت کند؛ بلکه، آیه بر حجیت نقل روایت و حجیت خبر واحد دلالت دارد و انذار فقیه در اینجا به معنی نقل روایت است به همان صورتی که از معصومین علیهم السلام شنیده است، که در این صورت چنین پاسخ داده می شود که:

اولاً: از آنجا که در آیه شریفه، عنوان فقاهت در وجوب تحذر اخذ شده است،

ص: 363

---

1- دلالت لفظ (دال) برامری خارج از مدلول .



آیه با نقل روایت و حجیت خبر واحد ارتباطی ندارد. دلیل اول اینکه، در حجیت روایت، التفات راوی به معنی روایت شرط نشده است، تا چه رسد به این که راوی، فقیه هم باشد؛ زیرا در نقل روایت، جز وثاقت راوی، چیز دیگری معتبر نیست و دوم اینکه لازم نیست که عنوان فقیه در نقل روایت بر راوی صدق کند؛ چون هرگز راوی با صرف نقل تعدادی روایت ولو اینکه معنی آنها را هم بداند، مستحق عنوان فقیه نخواهد بود؛ زیرا روشن است که علم به یک یا چند حکم، در صدق عنوان فقاہت کفایت نمی کند، در حالیکه روایت او صحیح است؛ نتیجه این است که آیه شریفه، ارتباطی به حجیت روایت ندارد و از سویی، وظیفه راویان، نقل روایت بوده و وظیفه فقهاء، تقریر اصول است، چنانچه امام رضا علیه السلام فرمود: «عَلَيْنَا إِيْقَاءُ الْأُصُولِ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ»<sup>(1)</sup>. توجه شود که تقریر اصول کاری تخصصی بوده و از عهده ناقلان حدیث و عوام مردم خارج است.

ثانیا؛ ماهیت فقاہت و اجتهاد به معنی معرفت احکام از روی دلیل، امر واحدی است که حقیقت آن با تغییر زمان متفاوت نمی شود و در زمان حاضر و صدر اول یکی است و در این معنی اختلافی وجود ندارد؛ بلکه تفاوت اجتهاد امروز و صدر اول در صعوبت و سهولت است؛ چون تفقه در صدر اول، به شنیدن حدیث بوده است و متوقف بر علوم و مقدمات مورد نیاز فعلی نبوده است. اما در زمانهای متأخر، اگر چه نیل به مرتبه اجتهاد بر مقدمات زیادی متوقف است، ولی این فرق به معنی متغیر بودن معنی اجتهاد نمی باشد. البته مسأله تعارض بین اخبار، هم در اجتهاد مصطلح مطرح است و هم در اعصار سابق بوده است. از این روی، در مورد تعارض اخبار، بین اجتهاد این زمان با آن زمان فرقی

ص: 364

نیست؛ لذا ادعای مغایرت مفهوم اجتهاد در امروز و صدر اول هم وجهی ندارد. (1)

نتیجه اینکه بر اساس آیه نفر، تفقه و انذار واجب کفایی است لذا لازمه این وجوب، تبعیت و حذر عملی عوام از فقهاء نیز واجب گردیده است. توجه به این نکته ضروری است که نگاه اولین اسلام بر تفقه بوده و کسانی را که از استعانة تفقه برخوردارند را بر این امر دعوت کرده است. از سویی باب تقلید را باز گذاشته و رجوع مقلدین به هر کدام از فقهاء که دارای اعلمیت می باشد را باز گذاشته است تا مردم بتوانند به تشخیص آگانه خود، احکام شان را از آنان دریافت نمایند. لذا می توان همین نوع از تقلید که بر پایه علم و آگاهی می باشد را نوعی از تفقه در مرحله نازل تر دانست.

## قرآن و منع تقلید

قرآن کریم می فرماید: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (2) یک عده آنها همان مردم بی سواد و نادان بودند که از کتاب آسمانی خود چیزی جز یک رشته خیالات و آرزوها نمی دانستند و دنبال گمان و وهم می رفتند.

این آیه در مقام مذمت عوام و بی سوادان یهود است که در اصول دینی خود از علماء و پیشوایان خود پیروی و تقلید می کردند. در ذیل این آیه آمده است: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض می کند که عوام و بی سوادان یهود راهی نداشتند جز اینکه از علماء خود هر چه می شنوند قبول کنند و پیروی نمایند. اگر تقصیری هست، متوجه علماء یهود است. چرا قرآن کریم عوام الناس بیچاره را

ص: 365

---

1- التنقيح في شرح العروة الوثقى، ص 88 وتهذيب الاصول، ج 3، ص 167.

2- بقره، 78.

که چیزی نمی دانستند و فقط از علماء خود پیروی می کردند را مذمت می کند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما هست؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علماء مذموم است پس عوام ما نیز که از علماء ما پیروی می کنند باید مورد ملامت و مذمت قرار گیرند. اگر آنها نمی بایست قول علماء خود را بپذیرند اینها نیز نباید بپذیرند.

حضرت فرمود: «بَيْنَ عَوَامِنَا وَعُلَمَائِنَا وَعَوَامِّ الْيَهُودِ وَعُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ وَأَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَالْأَعْوَامُ وَعُلَمَاءُ مَا وَعَوَامُّ يَهُودٍ مِنْ جِهَةٍ فَفَرْقٌ دَارِنْدُ وَ مِنْ جِهَةٍ مِثْلُ هَمِّ مِى بَاشَنَدُ كِه خَدَاوَنَدُ عَوَامُّ مَا رَا نِيزَ بَه آن نَوْعِ تَقْلِيدِ از عُلَمَاءِ مَذْمُوتِ كَرْدِه وَ اَمَّا از آن جِهَتِ كِه فَرْقِ دَارِنَدُ مَذْمُوتِ نَكْرَدِه اسْت. آن شَخْصِ عَرَضِ كَرْد: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ تَوْضِيحِ بَدَهِيْد. فرمود: عوام یهود علماء خود را در عمل دیده بودند که صریحا دروغ می گویند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام و قضاءها را به خاطر رو درباستیتها و رشوه ها تغییر می دهند، می دانستند که درباره افراد و اشخاص عصبیت به خرج می دهند، حب و بغض شخصی را دخالت می دهند و حق یکی را به دیگری می دهند. آنگاه فرمود: به حکم الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هر کس تکوینی قرار داده می دانستند که هر کس چنین اعمالی داشته باشد نباید قول او را پیروی کرد، نباید قول خدا و پیغمبران خدا را با زبان او قول کرد و به همین منوال است حال عوام ما، اینها نیز اگر در فقهاء خود، اعمال خلاف، تعصب شدید، تزاحم بر سر دنیا، طرفداری از طرفداران خود هر چند ناصالح باشند، کوبیدن مخالفین خود هر چند مستحق احسان و نیکی باشند، اگر این اعمال را در آنها حس کنند و باز هم چشم خود را ببندند و از آنها پیروی کنند عینا مانند همان عوام یهودند

و مورد مذمت و ملامت هستند و فرمودند: «أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِهِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ» و اما هر یک از فقهاء که خوددار و حافظ دین خود و مخالف هوای نفس و مطیع فرمان مولای خود باشد باید عوام از او تقلید کنند. (1)

پرسش های درس

1. نگاه قرآن به مکلفین با چه تقسیم بندی مطرح شده است؟
2. دلالت آیه نفر بر وجوب تفقه و تقلید را بیان کنید.
3. مخالفت قرآن با تقلید در چه شرایطی است؟
4. چگونه می توان از حدیث فللعوام أن یقلدوه وجوب تقلید را استنباط کرد؟

ص: 367

---

1- احتجاج طبرسی، ج 2 ص 457.



## تصاوير



↑ تصوير احمد الحسن البصرى

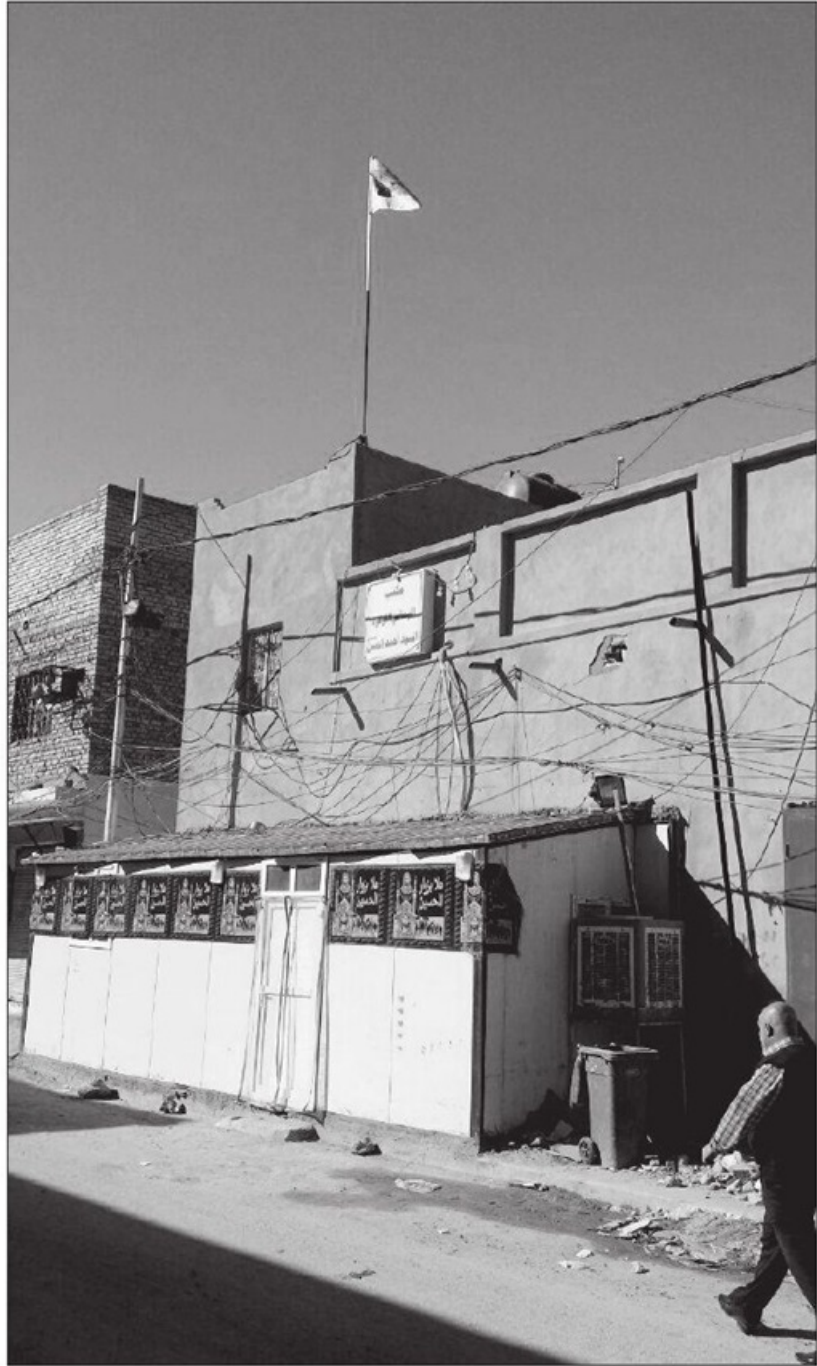


↑ تصوير حيدر مشنت

تصوير احمد الحسن البصرى

تصوير حيدر مشنت

ص: 369



↑ تصوير مكتب احمد الحسن در نجف











↑ تصویر اولین محل تبلیغ احمدالحسن البصری در صریفه



1. قرآن الكريم .
2. نهج البلاغه .
3. طبرسى، احمد بن على، الإحتجاج على أهل اللجاج، نشر مرتضى، 1403 ق.
4. طوسى، محمد بن الحسن، الغيبة، دار المعارف الإسلامية، 1411 ق.
5. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار(عليهم السلام)، دار إحياء التراث العربى، 1403 ق.
6. نجاشى، احمد بن على، رجال النجاشى، النشر الاسلامى، 1365 ش.
7. واسطى بغدادى، احمد بن حسين، الرجال (لابن الغضائرى)، دار الحديث، 1364 ش.
8. خزاز رازى، على بن محمد، كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، بيدار، 1401 ق.
9. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة، بنى هاشمى، 1381 ش.
10. ابن أبى زينب، محمد بن ابراهيم، الغيبة النعمانى، صدوق، 1397 ق.
11. بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، دارالفكر، 1417 ق.
12. الدورى، عبدالعزيز، اخبار الدولة العباسية، دارالطليعه، 1391 ق.
13. بيات، عزيزالله، تاريخ ايران از ظهور اسلام تا ديالمه، 1380 ش.
14. ابن منادى، احمد بن جعفر، الملاحم، دارالسيره، 1418 ق.
15. البستوى، عبدالعليم، الموسوعه في أحاديث المهدي، دار ابن حزم، 1420 ق.

16. نعمان بن محمد، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، جامعه مدرسين، 1409ق.
17. ابن بابويه، محمد بن علي، كمال الدين و تمام النعمة، اسلاميه، 1395ق.
18. ابن طاووس، علي بن موسى، التشرىف بالمنن في التعريف بالفتن، صاحب الأمر، 1416ق.
19. مصعب بن عبدالله، نسب قرىش، دارالمعارف، بى تا.
20. احمد فرج الله، أدياء المهديه، المركز الاسلامي للدراسات الاستراتيجية، 2015م.
21. ذوالفقار على ذوالفقار، الحركات المهديه، مركز بانقيا للابحاث والدراسات، 2005م.
22. ع. س، دراسة تحليلية حول الحركات المهديه، بنك المعلومات الوطنية، 2005م.
23. حسنى، مدعى المهديه احمد بصرى، بنك المعلومات الوطنية، بغداد، 2006م.
24. هندى، على المتقى، كنز العمال، نشرالرساله، 1409ق.
25. كلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافي، دار الكتب الإسلامية، 1407 ق.
26. نهاوندى، على اكبر، العبقرى الحسان، جمكران، 1390ش.
27. طوسى، محمد بن الحسن، الامالى، دار الثقافة، 1414 ق.
28. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، مكتبة آية الله المرعشي النجفى، 1404 ق.
29. بياضى عاملى، على بن يونس، الصراط المستقيم، 1414ق.
30. سيوطى، جلال الدين، جامع الصغير، دارالكتب، 1410ق.
31. هلالى، سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالي، الهادى، 1405 ق.
32. طباطبايى، محمد حسين، الميزان، جامعه مدرسين، 1388ش.
33. مسعودى، على بن حسين، اثبات الوصية، انصارىان، 1426ق.
34. مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، كنگره شيخ مفيد، 1403ق.
35. ابن بابويه، محمد بن علي، معاني الأخبار، انتشارات اسلامى، 1403 ق.
36. بحرانى، سيد هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، بعته، 1374 ش.

37. مظفر، شيخ محمد رضا، عقائد الإمامية، 1387ش

38. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار الفكر، 1414 ق.

39. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، الدار الشامية، 1412ق.

ص: 374



40. خويى، موسى، سيد ابو القاسم، موسوعة الإمام الخوئى، 1390ش.
41. قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، دارالكتاب، 1404 ق.
42. النيشابورى، فضل بن الشاذان، اثبات الرجعة، تراثنا، 1406ق.
43. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات، اعلمى، 1425ق.
44. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، نويد، 1400ق.
45. طوسى، محمد بن على بن حمزه، الثاقب في المناقب، انصاريان، 1419 ق.
46. ابن طاووس، على بن موسى، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، 1417ق.
47. نوربخش، سيد محمد، رسالة الهدى، بى تا.
48. قاديانى، غلام أحمد، التبليغ، بى تا، بى جا.
49. جامى، عبدالرحمن، نفحات الانس، انتشارات اطلاعات، 1370ش.
50. قرشى، سيد على اكبر، قاموس قرآن، 1388ش.
51. ابن طاووس، على بن موسى، كشف المحجة لثمرة المهجة، بوستان، 1375ش.
52. برقى، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الكتب الإسلامية، 1371ش.
53. صاحب بن عباد، إسماعيل بن عباد، المحيط، عالم الكتاب، 1414ق.
54. ابن نما حلى، جعفر بن محمد، مشير الأحران، مدرسه امام مهدي، 1406 ق.
55. جمعى از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بيت عليا، 1394ش.
56. بحراني، يوسف، لؤلؤه البحرين، مطبعة النعمان، 1969م.
57. كشميرى، محمدعلى، نجوم السماء، سازمان تبليغات، 1387ش.
58. فيض كاشانى، محمد محسن، الوافى، كتابخانه امام أمير المؤمنين على، 1406 ق.
59. القاسمى الدمشقى، محمد جمال الدين، قواعد التحديث، 1313ش.
60. حسيني، سيد محمد، مصباح الأصول، الداورى، 1417ق.

61. طبرسى، فضل بن حسن، إعلام الورى بأعلام الهدى، اسلاميه، 1390ش.

62. طبرى املى صغير، محمد بن جرير بن رستم، دلائل الإمامة، بعثت، 1413ق.

63. قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله، فقه القرآن، مكتبة آية الله المرعشي النجفى، 1405 ق.

64. حميرى، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1413 ق.

ص: 375

65. ابن بابويه، محمد بن على، عيون أخبار الرضا عليه السلام، جهان، 1378 ش.
66. خصيبى، حسين بن حمدان، الهداية الكبرى، البلاغ، 1419 ق.
67. گرجى، ابوالقاسم، تاريخ فقه و فقهاء، س د، 1381 ش.
68. حكيم، محمد تقى، الاصول العامة للفقه المقارن، آل البيت، 1979 ق.
69. ابن بابويه، على بن حسين، الإمامة والتبصرة من الحيرة، مدرسة الإمام المهدي، 1404
70. ابن بابويه، محمد بن على، من لا يحضره الفقيه، انتشارات اسلامى، 1413 ق.
71. يزدى حاييرى، على، إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب، اعلمى، 1422 ق.
72. شرف الدين، عبدالحسين، النص والاجتهاد، سيدالشهدا، 1404 ق.
73. حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، آل البيت، 1412 ق.
74. محمدى، هوشيار، پرسش ها و پاسخ ها، تولى، 1396 ش.
75. -----، دكان هاى كاغذى، جمكران، 1396 ش.
76. اسماعيل، احمد الحسن، المتشابهات، اصدارات أنصار.
77. -----، الجواب المنير عبر الاثير، اصدارات أنصار.
78. بيان الحق و السداد من الأعداد، اصدارات انصار.
79. -----، نصيحتى براى طلاب حوزه هاى علميه، اصدارات انصار.
80. -----، التيه، اصدارات انصار.
81. -----، عقائد الاسلام، اصدارات انصار.
82. -----، الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال، اصدارات انصار.
83. ناظم العقيلى، الوصية و الوصى احمدالحسن، اصدارات انصار.
84. -----، انتصارا للوصية، اصدارات أنصار
85. -----، اثبات الوصية، اصدارات أنصار.



مشخصات کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم مرضیه محمدی

ص: 1

اشاره



درسنامه

نقد و بررسی

جریان احمد الحسن بصری

امدعی دروغین وصایت و سفارت امام دوازدهم علیه السلام |

دوره مقدماتی

اعلی محمدی هوشیار |

ص: 3





مقدمه مؤسسه... 12

پیشگفتار... 17

درس اول |

تاریخچه و جریان شناسی | 23

تاریخچه پیدایش... 25

جریان شناسی... 31

آینده شناسی جریان احمدالحسن... 32

چالش جریان احمد الحسن در اسلام... 32

درس دوم |

ادعاهای احمدالحسن بصری | 35

ادعاهای احمدالحسن بصری... 37

بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری... 42

وصایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم... 42

الف . وصیت به ائمه معصومین علیهم السلام... 43

ص: 5

ب. وصیت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به امور شخصی...45

ج. وصیت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به مردم...47

روایات موسوم به وصیت...48

دیدگاه علماء شیعه درباره روایت...49

بررسی سندی روایت...51

دفاع احمد الحسن از سند حدیث...55

بررسی متن روایت...58

ناخوانی روایت موسوم به وصیت با سایر روایات...60

د. وصیت به مردم؛ جهت تصریح به جانشین بلافصل...62

وصیت معیار...63

نکته...65

ا درس سوم

بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری | 67

تطبیق احمد الحسن با نام مذکور در حدیث وصیت...69

احمد در روایات...70

تطبیق روایات با مصداق احمد...73

احمد یمانی؟!...79

ا درس چهارم

بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری | 87

محتوای وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم...89

حصر عدد ائمه معصومین علیهم السلام در اثنی عشر...95

روایات اثنی عشر...96

ابهام زدایی از چند حدیث...99

ص:6

## ا درس پنجم

بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری | 105

107... مهدویت

107... مهدویت نوعیه

108... شاخصه مهدیین

109... مهدویت نوعیه و حجت الهی

110... شاخصه شناخت حجت الهی

112... مهدویت شخصیه

114... قائمیت

118... شاریت

## ا درس ششم

بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری | 121

123... عصمت

123... الف. ادعای عصمت

126... ب. تعریف و محدوده عصمت

128... واژه شناسی سهو و نسیان

128... اجماع علمای شیعه

130... سهو و نسیان معصومین در روایات

131... روایات اهل سنت در اثبات سهو و نسیان معصومین علیهم السلام

132... بررسی آیات مربوط به سهوالنبي صلی الله علیه واله وسلم

## ا درس هفتم

بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری | 141

رجعت... 143

امام حسین علیه السلام... 144

ص: 7

حکومت ائمه رجعت عليهم السلام...146

148... خلافت

درس هشتم

151 | بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری

153... نیابت و سفارت گزایی

157... بررسی سند توقیع سمري

159... امکان دیدار

160... توقیت گزایی نوین

161... تعجیل گزایی

درس نهم

165 | بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری

167... خواب و رؤیا

169... حقیقت رؤیا

171... استخاره با قرآن کریم

172... حقیقت استخاره با قرآن

175... ابهام زدایی از یک حدیث

درس دهم

177 | بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری

179... معجزه

181... درخواست معجزه

183... ارکان معجزه

معجزه ادعایی احمدالحسن بصری... 184

بررسی معجزه احمد الحسن... 185

ص: 8

نمونه ای از اعجاز واقعی... 187

فصاحت و بلاغت قرآن... 187

اعجاز محتوایی قرآن... 187

اعجاز از جانب آورنده قرآن... 188

درس یازدهم

اخباری گری و احمدالحسن بصری 189

اخباری گری... 191

حدیث گرای... 194

اصول اربعه... 194

نیاز به علم رجال... 196

پاسخ به ادله مخالفین علم رجال... 198

اجتهاد... 201

1. معنای لغوی و اصطلاحی اجتهاد... 201

2. تاریخ اجتهاد... 201

اجتهاد در عصر معصومین علیه السلام... 203

اجتهاد در عصر غیبت کبری... 204

منابع اجتهاد... 205

اجتهاد در برابر نص... 206

مراجعه مستقیم مردم به روایات... 206

اختلاف در فتوا... 207

درس دوازدهم



اخباری گری واحمدالحسن بصری 211ا

تقلید از فقیه ...213

تفقه در دین...214

ص: 9

قرآن و منع تقلید... 216

استدلال عقلی بروجوب تقلید... 218

درس سیزدهم

محدوده آخرالزمان | 221

آخرالزمان... 223

محدوده آخرالزمان... 224

علمای آخرالزمان... 227

درس چهاردهم

مشابہت احمدالحسن بصری با سایر مدعیان دروغین | 231

مدعیان دروغین مهدویت... 233

ایدئولوژی ها... 235

ایدئولوژی شیخیه... 235

ایدئولوژی باییت... 236

ایدئولوژی بهائیت... 237

ایدئولوژی احمد الحسن... 237

ایدئولوژی مشترک... 238

مشابہت های شیخیه، باییت و بهائیت با احمد الحسن... 239

درس پانزدهم

روش شناسی نقد ایدئولوژی مدعیان دروغین مهدویت | 241

روش نقد و بررسی مدعیان دروغین مهدویت... 243

تحلیل محتوا... 245

هدف از تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه...245

مراحل تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه...245

ص: 10

1. توصیف کامل ایدئولوژی فرقه... 246

2. تشریح پیشینه، خط و مشی و حالات ایدئولوگ فرقه... 246

3. ترسیم ابعاد اصلی ایدئولوژی فرقه... 246

کشف مغالطات درسرخنان ایدئولوگ فرقه... 247

نقد محتوای ایدئولوژی فرقه... 248

الف). نقد بعد انگیزشی فرقه... 248

ب). نقد بعد انگیزخته ای فرقه... 249

ج). نقد بعد فراوردهای فرقه... 249

چند نکته مهم پیرامون نقد؛ ...

نتیجه... 250

ا درس شانزدهم

شیوه های تبلیغی مدعیان دروغین مهدویت | 251

شیوه های تبلیغ در جریان های مدعی مهدویت... 253

1. توجه به خلاءها و نقاط ضعف مردم... 253

2. برخورد عاطفی و محبت آمیز... 254

3. اعلام انحصاری بودن راه نجات در آموزه های خود... 254

4. ایجاد تشکیلات و عضوگیری... 254

5. ایجاد خوف و رجاء... 254

6. ارائه محتوای جذاب... 255

7. تولید اصطلاحات جذاب... 255

اهداف رفتاری مدعیان دروغین مهدویت... 256

1. دعوت به خود... 256

2. مبارزه با علمای شیعه... 256

3. حاکمیت تفکر التقاطی... 257

4. از میان برداشتن ابزارهای کشف حقیقت... 257

کتابنامه... 259

ص: 11



یکی از نکات کلیدی که در نتیجه تدقیق در سیره اهل بیت (علیهم السلام) برای انسان روشن می شود، برخورد بسیار جدی حضرات معصومین (علیهم السلام) با انواع بدعت ها و حرکت های انحرافی بوده است.

شاید در ابتدا قدری سختگیرانه به نظر برسد ولی گذشت زمان اثبات می کند، که با فاصله گرفتن از مبدا زمانی حوادث تاریخی، بدعت مذکور هیولا وار تبدیل به یک پدیده کاملاً ضد دینی شده است. لذا فرقه هایی همچون داعش و احمد الحسن، محصول ایده وسخنان بدعت آمیز محمد ابن عبد الوهاب ها و احمد احسائی هایی است که در طول تاریخ شکل گرفته و حال کنونی رسیده اند.

یکی از عمده جریان های انحرافی در تشیع، جریان هایی هستند که مدعی مهدویت بوده و با سوء استفاده از اشتیاق منتظران، دست به عوام فریبی زده و خود را به عنوان مهدی (ع) یا نایب و سفیر آن حضرت معرفی کردند. جریان هایی مانند سلوکیه، منتظران، حرکت جند المولی، جریان قحطانی، جریان فاضل عبد الحسین المرسومی، جریان مختار (حبيب الله ابوعلی مختار)، حرکت جند السماء، حرکت اصحاب القضیه، حرکت نبا عظیم و جریان معاصر الصرخی نمونه ای از این جریان های انحرافی هستند.

فارق از دلایل و علل بوجود آمدن چنین جریاناتی در بین شیعه، چند سالی است که با ظهور فرقه ای جدید موسوم به "یمانی" از مصدر بصره عراق مواجه هستیم که طرفدارانی نیز برای خود دست و پا کرده است و در مصر (مکتب قاهره) عراق و ایران به دنبال عضوگیری است.

آنچه در باره این فرقه باید محل تامل قرار گیرد این است که :

1. متأسفانه تجربه تاریخی نشان داده است که برخی فرقه سازی ها علی الخصوص در حوزه مهدویت پس از گذران چند سال تبدیل به یک پدیده کاملاً ضد دینی می شوند (نه انشعابی و لومعوج از مذهب اولیه خود) برای نمونه می توان به شیخیه اشاره نمود که در بستری مهدوی شکل گرفت و پس از چندی از دل آن بابیت و پس از آن بهائیتی بیرون آمد که فرقه و جریانی کاملاً ضد اسلامی و ضد شیعی و البته کاملاً صهیونیستی است.

2. بازی با نشانه های ظهور و علی الخصوص نمونه سازی از افراد سرشناس واقعه شریف ظهور مانند: نفس زکیه، سید خراسانی، یمانی و ... موجبات دلسردی مردم و تردید ایشان را در مواجهه با شخص حقیقی این بزرگواران سبب خواهد شد.

3. یارگیری و ایجاد انحراف در میان محبان حضرت ولی عصر (عج) که عمده گروندگان به فرقه مذکور هستند حقیقتاً تاسف برانگیز و درد آور است.

مگر در دنیای هفت میلیاردی کنونی ما چند تن هستند که حضرت حجت ابن الحسن العسکری را می شناسند و حاضرند در دوران غیبت و این عصر پر آشوب معتقد به ولایت ایشان و پاینده به اصولش باشند که هراز گاهی عده ای نیز دسته دسته و فوج فوج به این فرقه و آن فرقه بپیوندند و از این بدنه بکاهند آن هم کسانی که اهل جهد و کوشش در راه تبلیغ معارف مهدوی هستند.

4. به عنوان یک مدرس دانشگاه که از قضا "مدیریت رسانه" نیز تدریس کرده است عرض میکنم: قدرت رسانه ای پشت پرده و حمایت کننده از این فرقه ضاله توانش بسیار بیشتر از آنی است که آن را ماحصل فعالیت عده ای عمدتاً جوان کم تجربه دانست.

5. همزمانی ظهور این فرقه با فعالیت های مسیحیان اوانجلیست (صهیونیست های مسیحی) در منطقه بویژه عراق که به شدت ضد شیعی بوده و امام زمان (عج) را العیاذ باللله



دجال مسیحیت میدانند و البته نقش کلیدی نیز در شکل‌گیری داعش داشته‌اند، پشتوانه صهیونیستی این فرقه (یمانی) به عنوان تکه ای از پازل ظهور اوانجلیست‌ها را بیش از پیش آشکار می‌کند.

6. بهره‌گیری صوفی مآبانه این فرقه از عالم خیال و خواب‌سازی (که در بسیاری دیگر از فرقه‌ها نیز مشهود است) برای عده‌ای که چنین شعبده‌بازی‌هایی را نشان از تاییدات ماورایی میدانند.

همه و همه بردقت و تامل بیشتر براین فرقه نوظهور تاکید می‌کند و شایسته است در فضایی علمی و دور از هیاهوی گروندگان و مخالفان به بررسی و تحلیل عقاید انحرافی بر مبنا و اصول اسلام حقیق و راستین پرداخت.

موسسه جنبش مضاف ایرانیان

علی اکبر رائفی پور

ص: 15



از دیرباز، باورهای آخرالزمانی مورد سوء استفاده افراد منحرف بوده و برای رسیدن به اهداف و اغراض مسموم خود، احساسات دینی مردم را بازیچه خود قرار داده اند. غالباً این افراد، در مواجهه با شرایطی همچون؛ سختی و فقر مردم، جنگ و خونریزی، ظلم و برقرار نشدن عدالت اجتماعی در جوامع، طولانی شدن غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و سایر مشکلاتی که از دید مردم ناگوار است، ظهور و بروز می کنند تا از فرصت ایجاد شده نهایت بهره برداری را داشته باشند. لذا در گونه شناسی ادعاهای مدعیان دروغین مهدویت، ادعاهای گوناگونی همچون؛ ادعای امامت و مهدویت، ادعای سفارت، ادعای نیابت خاص، ادعای خراسانی بودن و ادعای یمانیت و... به چشم می خورد که هر کدام در برهه ای از تاریخ ظهور و بروز کرده و برای اثبات ادعاهای واهی خود به آیات و روایات متعددی استناد کرده و گروهی از مسلمانان را به واسطه این سخنان فریب داده اند.

با این وجود می توان گفت که ظهور مدعیان دروغین مهدویت، دارای دیرینه ای به تعداد سالهای پس از اسلام است که اولین بار در سال 11 هجری و با وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم توسط عمر ابن خطاب آغاز شده و بلافاصله پس از وفات آن حضرت، مهدویت و ظهور دوباره ایشان را اعلام کرد و گفت: «لا أسمعن احد يقول أن محمدا قد مات، ولكن ارسل اليه كما أرسل إلى موسى بن

عمران(1)... من قال أن محمدا قد مات قتلته بسيفي هذا وإنما رفع إلى السماء كما رفع عيسى عليه السلام(2)... ونادوه على الباب لا تدفنوه فإن رسول الله لم يموت»،(3) مبادا از کسی بشنوم که بگوید محمد صلی الله علیه واله وسلم وفات کرده است. ولكن همانند موسی علیه السلام به سوی خدا رفته است تا پس از مدتی بازگردد... هرکس بگوید محمد صلی الله علیه واله وسلم وفات کرده است او را با این شمشیر میکشم چرا که او همانند عیسی علیه السلام به آسمان رفعت کرده است... و از کنار درب فریاد برآورد که پیامبر را دفن نکنید، رسول خدا وفات نکرده است.

با صرف نظر از تمامی مدعیان دروغین در صدر اسلام، مدعیان معاصر با امام دوازدهم علیه السلام، مسأله مدعیان را پیچیده تر کرده است که با بررسی توفیعات مبارک امام دوازدهم علیه السلام، میزان انزجار ایشان از تبار این مدعیان به دست می آید. یکی از افرادی که در زمان غیبت صغری مدعی ارتباط و نیابت از جانب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف بوده و درباره وی توقیعی از جانب حضرت صادر شده است؛ شخصی بنام محمد بن علی بن ابی العزاقر مشهور به شلمغانی از یاران امام حسن عسکری علیه السلام و از محدثان شیعی در بغداد است که مدتی در غیاب حسین بن روح، سومین نایب خاص امام مهدی علیه السلام به بعضی از امور شیعیان رسیدگی میکرد. شلمغانی پس از آنکه ادعای نیابت امام زمان علیه السلام را علنی کرد، مورد لعن امام مهدی علیه السلام قرار گرفت و بعد از مدتی به دستور حاکم عباسی به دار آویخته شد.(4) امام علیه السلام در توقیع شریفش به حسین ابن روح در رابطه با دیدگاه خود نسبت به ادعاهای شلمغانی فرمود: «... محمد بن علی، معروف به شلمغانی، از کسانی است که خداوند کیفر او را تعجیل کند و مهلتی به او عطا نفرماید. او از اسلام منحرف شده و خود را از آن جدا ساخته است. وی از دین خدا مرتد شده و ادعاهایی می کند که دلالت برانکار ذات خداوند متعال دارد. دروغ پردازی و دروغگویی می کند. باطل ها را بر زبان می آورد و متخلف بزرگی است. آنان که به خدا نسبتی باطل می دهند در خطای محض بوده و مسلما در خسران اند. در حقیقت برائت خود را در محضر خداوند متعال و پیامبر و خاندان گرامیش صلی الله علیه واله وسلم از هرگونه رابطه ای با شلمغانی اعلام

ص: 18

1- ابن سعد، الطبقات، ج 2، ص 53.

2- شهرستانی، الملل والنحل، ج 1، ص 23.

3- ابوالفداء، المختصر، ج 1، ص 152.

4- احتجاج، ج 2، ص 289.

میداریم. به او (شلمغانی) لعن می فرستیم ولعنت دائم خداوند بر او باد، در آشکار و نهان، در هر زمان و مکان و لعنت خداوندی بر موافقان و پیروان او باد و نیز بر آنانکه با شنیدن این اعلام پیوند خود را با او ادامه دهند. بنابراین به اطلاع آنان (وکلاهی امامیه) برسان که خود را از او حفاظت کرده و احتیاط می کنیم، آنچنان که در برابر پیشینیان او همچون؛ شریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران چنین کردیم و دیدگاه مشابهی داشتیم. راضی به سنن الهی هستیم. خداوند ما را در تمام امور کفایت میکند و بهترین نگهبان است»<sup>(1)</sup>.

آنچه در پایان توقیع مبارک حضرت مشاهده می شود، معرفی چند تن از مدعیان دروغین در باب مهدویت است که خود، اشاره ای واضح به این مطلب دارد که بحث ادعای نیابت، مسأله‌های تازه نبوده و ممکن است تا زمان ظهور ادامه داشته باشد. لذا با بررسی تبار انحراف در باب مدعیان دروغین مهدویت، مدل های متفاوتی از ادعاها به دست می آید که هر کدام در پس نقاب و تصویری زیبا و خیرخواهانه، چهره واقعی خود را پنهان کرده و با استفاده از همین روش، عده زیادی از مومنان را فریب داده و از دین اسلام خارج نموده اند. با این وجود، اکنون نیز از آسیب چنین ادعاهای ناصوابی در امان نبوده و شاهد بروز افرادی همچون احمد الحسن بصری هستیم که مردم را با ادعاهای دروغین خود فریب داده و به وادی هلاکت می کشانند.

درسنامه حاضر، با هدف آشنایی مقدماتی و نقد ادعاهای انحرافی احمد الحسن بصری تدوین شده و به جهت رعایت اختصار و سطح علمی دانش پژوهان محترم، از طرح بسیاری از ادعاها و پاسخها خودداری شده و ادامه مباحث، به کتاب های تکمیلی واگذار گردیده است. نکته قابل توجه اینکه؛ بخشی از مطالب پایانی این درسنامه در سایت [kajrah.ir](http://kajrah.ir) که مدیریت آن با نویسنده این کتاب است منتشر گردید تا مورد استفاده علاقمندان قرار بگیرد.

این درسنامه، صرف ویژه طلاب سطح دو حوزه و دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد در نظر گرفته شده است.

ص: 19

در پایان از حجج اسلام استاد علیرضا روزبهانی، استاد وحید حاجی آقا زاده، دکتر علی امیرخانی و سایر اساتید و دوستانی که بنده را در مسیر تألیف این درسنامه حمایت و یاری کردند تقدیر و تشکر کرده و همچنین از جناب حجت الاسلام دکتر سید هادی سید وکیلی و جناب حجت الاسلام سید محمد مهدی حجازی نسب که ارزیابی این کتاب را پذیرفته و با نظرات محققانه و مدققانه خود بر انتقاد این اثر افزودند، کمال امتنان را دارم.

والسلام علی عباد الله الصالحین

علی محمدی هوشیار

ص: 20

این اثر: با کمال احترام به

ام المومنین حضرت خدیجه کبری علیها السلام

تقدیم می گردد که با حمایت های بی دریغ خود از رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم در نشر و گسترش اسلام و لوی و علوی ایفای نقش نموده و در بالاترین درجه ایمان و عمل، به لقاء الله رسید.

ص: 21





## درس اول

### تاریخچه و جریان شناسی

#### اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

• تاریخچه پیدایش جریان احمدالحسن بصری

• جریان شناسی

ص: 23



احمد اسماعیل صالح السلمی البصری (1968م) (1) معروف به «احمد الحسن الیمانی» (2)، یکی از جریان های نوظهور در مسیر مهدویت است. (3) وی خود را پنجمین فرزند با واسطه امام دوازدهم علیه السلام دانسته (4) و علاوه بر آن، دارای ادعاهای بیشماری می باشد که ادعای یمانی (5) بودن، سفارت و وصایت حضرت حجت الا اساس ادعای این شخص را تشکیل میدهد. احمد بصری در سال (1992م) از دانشکده مهندسی در رشته شهرسازی فارغ التحصیل گردید و تا سال (1999م)، هیچ سندی از وی در دست نبوده و این مدت به عنوان خلاء اطلاعاتی از زندگانی احمدالحسن محسوب می شود. وی در سال (1999 م) به سمت نجف اشرف رفته و مدت کوتاهی در حوزه درس حضرت آیت الله محمد صادق صدر حاضر شد

ص: 25

- 1- احمد بن اسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن داوود بن هنبوش. ادعیاء المهدویه، ص 121.
- 2- باتوجه به اینکه عشیره ابوسویلم درسه منطقه ناصریه و بصره و کربلا مستقر هستند، ساکنین این عشیره در ناصریه و بصره را با عنوان «آل حسن» و ساکنین کربلاء را «بنی حسن» نامیده اند. از این رهگذر، احمد نیز که از عشیره مستقر در ناصریه است با عنوان «الحسن» شناخته می شود. قابل توجه اینکه این عشیره از سادات نمی باشند. الطامة الكبرى، ناصر مهدی محمد البصری، ص 18.
- 3- نام پدر احمد الحسن؛ اسماعیل و نام مادرش بینه نجم از طایفه هنبوش و از قبیله ابوسویلم ناصریه می باشند.
- 4- احمد الحسن نسب خود را اینگونه تشریح کرده است: أحمد ابن اسماعیل ابن صالح ابن حسین ابن سلمان ابن الإمام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام.
- 5- براساس برخی روایات، فردی با لقب «یمانی» ظهور کرده و به یاری امام دوازدهم علیه السلام خواهد شتافت

و در همان سال به علت انجام فعالیت های سیاسی بر علیه دولت عراق به همراه فردی به نام «حیدر مشتت المنشداوی المحمداوی القحطانی» (1) تا سال (2001م) در زندان ابوغریب زندانی شدند که پس از مدتی بنا به درخواست صلیب سرخ جهانی، نام آنان در میان لیست زندانیان ابوغریب در روزنامه های بغداد منتشر گردید. (2) پس از آزادی از زندان دوباره به حوزه برگشته و پس از تحصیل دروس حوزوی تا سال 2004 م، (3) با زیر سؤال بردن نیابت عامه فقهاء و ادعای فساد مالی در حوزه های علمیه و ناکارآمدی دروس، مقدمات ایجاد تفرقه در حوزه علمیه نجف را آغاز کردند. (4)

احمدالحسن در سایت رسمی خود درباره ماجرای تحصیل علوم حوزوی خود می گوید: من به نجف اشرف رفته و با هدف تحصیل علوم دینی در آنجا سکونت کردم ولی بعد از آنکه وارد حوزه شدم و از مجموعه دراسات این حوزه مطلع شدم، دیدم که در حوزه یک سری خلل بسیار بزرگ دیده می شود (لا اقل در نظر من) و صرفاً لغت عرب و اصول فقه و کلام و منطق و فلسفه و عقاید و فقه و احکام شرعیه را مطالعه می کنند و هیچ گاه قرآن کریم یا سنت شریف نبوی یا احادیث محمد و آل محمد تدریس نمی شود و آنها درس اخلاق الهی که بر هر مومنی تخلق به آن اخلاق واجب است را کنار گذاشته اند. پس به این دلیل تصمیم گرفتم از حوزه دوری کنم و در خانه ام گوشه عزلت گرفته و علوم حوزوی را بدون هیچ کمک کاری تنها خواندم و فقط صرفاً با بعضی از روحانیون حوزه نجف در ارتباط باشم... ولی آنچه که باعث شد تا من به حوزه علمیه نجف اشرف راه یابم این بود که من در رؤیا امام زمان علیه السلام را دیدم که به من دستور داد تا به حوزه علمیه نجف بروم و وی از آنچه برایم اتفاق خواهد افتاد خبر داد و هرآنچه که وی گفته بود همان شد. (5)

احمدالحسن همزمان با تحصیل در حوزه علمیه صدر، در سال (2003 م) با همراهی حیدر

ص: 26

1- وی اهل العماره عراق است که بعدها نام خود را به ابوعبدالله الحسین القحطانی تغییر داده و براساس حدیث موسوم به وصیت، ادعای فرزندی امام دوازدهم علیه السلام را کرده و احمدالحسن را دجال نامید.

2- روزنامه در نزد مؤلف موجود است .

3- أذعیاء المهدویة، ص 144.

4- الحركات المهدویة، ص 152.

5- <http://almahdyoon.org>

مشتت ادعای مشترکی را آغاز کرده و خود را فرزند و فرستاده حضرت صاحب الامر علیه السلام و حیدر مشتت را با عنوان یمانی آل محمد صلی الله علیه و اله وسلم معرفی نمود. لذا جهت نشر عقاید و تجهیز قوای نظامی خود، خانه ای را به عنوان مکتب امام احمد الحسن و یمانی موعود در محله صریفه در منطقه سهله در نظر گرفته و در آنجا سکونت یافتند.<sup>(1)</sup>

احمد الحسن در اواخر سال (2003م) طی بیانیه ای یمانیت حیدر مشتت را اعلام کرده و بحث وصایت و سفارت خود را از یمانیت جدا نمود و گفت: «فاعلموا أيها الناس أنه لا یمانی إلا کان لی کیمینی داعی لأمری هادی لصراط الله الذي أسیر علیه بإرشاد أبي الإمام المهدي محمد بن الحسن علیه السلام...».<sup>(2)</sup> ای مردم بدانید! هیچ یمانی وجود ندارد مگر اینکه در سمت راست من قرار گرفته و فراخوان کننده به امر ما است. امری که هدایت کننده به راه خداست و یمانی با ارشاد پدرم مهدی علیه السلام حرکت می کند.

برهمن اساس، حیدر مشتت<sup>(3)</sup> اولین مسافرت تبلیغی اش را به زادگاه خود (العمارة در جنوب عراق) آغاز کرده و مردم را به سوی سفیر و فرزند امام دوازدهم علیه السلام دعوت کرد. وی پس از مدتی به همراه شخصی به نام «عیسی المزرعاوی» وارد ایران شد. عیسی المزرعاوی تبلیغ خود را در شادگان خوزستان آغاز کرده و عده ای از مردم را به بیعت با احمد الحسن در آورد. اما حیدر مشتت به سمت شهر مقدس قم آمده و پس از دیدار با آیت الله روحانی و شیخ علی کورانی<sup>(4)</sup> راهی از پیش نبرده و پس از تحمل هفت ماه زندان در ایران، به عراق بازگشت.

در (سال 2005 م) با بروز اختلافات عدیده ای بین احمد الحسن و حیدر مشتت، احمد بصری در تناقضی آشکار، طی بیانیه ای خود را به صورت توأمان وصی امام و یمانی موعود معرفی کرده و گفت: «وأمری آیین من الشمس في رابعة النهار وإني أول المهديين و الیمانی الموعود».<sup>(5)</sup> امر

ص: 27

- 1- دراسة تحليلية حول الحركات المهدوية، ص 7.
- 2- عکس و رونوشت بیانیه در نزد نویسنده موجود است.
- 3- با توجه به وجود نیروهای صرخی در کربلا و نجف و مخالفت شدیدشان با انصار احمد الحسن، حیدر مشتت به بغداد رفته و با همراهی ضیاء الکرعاوی اقدام به تشکیل موسسه القائم و انتشار نشریه «القائم» نمود تا بدین وسیله بتواند احمد الحسن را تبلیغ کند. احمد الحسن نیز وارد بصره شده و نشریه «الصوت الحق الأسبوعية التي تروج للفکر المهدوی» اقدام به گسترش دعوت انحرافی خود نمود. الحركات المهدوية، ذوالفقار علی ذوالفقار، ص 153.
- 4- جهت اطلاع از ماجرای دیدار حیدر مشتت با شیخ علی کورانی، به کتاب دجال بصره، ص 30 الی 40 مراجعه شود.
- 5- عکس و رونوشت بیانیه در نزد نویسنده موجود است.

من روشن تر از خورشید در وسط روز است و من اولین مهدی و همان یمانی موعود هستم. (1)

وی پس از سقوط صدام، فرصت را برای طرح ادعاهای خود مناسب دیده و تشکیلات وسیعی را در شهرهای نجف، کربلا، ناصریه و بصره به راه انداخت. وی با تشکیل لجنه های مختلف، فرقه خود را ساماندهی کرد و جان دوباره ای به این حرکت انحرافی داد که عبارتند از:

لجنه علمی:

مأموریت اصلی این گروه، تالیف کتب و تنظیم آثار احمد بصری است که تا کنون 47 جلد کتاب توسط احمد الحسن (2) و تعداد 124 عنوان کتاب از سوی انصار احمد الحسن (3) به رشته تحریر در آمده است.

لجنه دینی:

وظایف این گروه عبارت است از: تعیین ائمه جمعه و جماعات در شهرها و استان ها، تدوین بانک اطلاعات مبلغین حوزوی احمد الحسن، اداره حوزه های علمیه احمد الحسن، تعیین قاضی برای حل مشکلات و دعاوی انصار احمد الحسن، تبلیغ و نشر دعوت انحرافی احمد الحسن، تعیین پاسخگویان و مناظره کنندگان رسمی دعوت احمد الحسن.

لجنه امنیتی:

مأموریت این گروه، تأمین امنیت جانی و مالی انصار احمد الحسن در شهرها و همچنین تأمین امنیت مراسمات و موکب های مناسبی احمد الحسن می باشد.

لجنه اطلاع رسانی:

مسئولیت این گروه، انتشار بیانیه ها و سخنرانی های احمد الحسن بوده و علاوه بر آن، مدیریت سایت و فضای مجازی نیز به عهده این گروه می باشد.

ص: 28

1- ادعیاء المهدویه، ص 121.

2- برخی از کتاب های نوشته شده توسط احمد الحسن بصری عبارتند از: حاکمیه الله لا حاکمیه الناس، الحوار الثالث عشر، الاجوبه الفقهية، العجل، بیان الحق والسداد من الاعداد، الجهاد باب الجنه، شرايع الاسلام، المتشابهات، رساله الهدایه، عقائد الاسلام و....

3- برخی از کتابهای نوشته شده توسط انصار احمد الحسن عبارتند از: المهدی ولی الله، دحض تقولات المعاندین، حجه الوصی و اوهام المدعی، الإفحام فی رؤیا أم الامام، انتصارا للوصیه، قانون معرفة الحججه، المعترضون علی خلفاء الله، دابه الارض طالع الشمس، الوصیه و الوصی احمد الحسن، البلاغ المبین، بحث فی العصمه، الیمانی الموعود حجه الله و....

این گروه، علاوه بر دریافت وجوهات شرعی و نذورات و هدایا، مسئولیت هزینه این مبالغ را بر عهده دارند. این مبالغ در سه بخش مصرف می گردد که عبارتند از:

الف. شهریه طلاب و مبلغین. (1)

ب. چاپ و نشر کتب انصار و همچنین تجهیز کتابخانه های انصار و حسینیه ها.

ج. خرید تسلیحات و مهمات جنگی و آموزش های نظامی انصار

لجنه نظامی:

این گروه با هدف جذب و آموزش نظامی انصار، خرید تسلیحات و فرماندهی عملیات های نظامی تشکیل شده است که با عنوان «سرایا القائم» فعالیت می کنند. (2)

با سرگرفتن فعالیت های این جریان در منطقه و سرایت آن به ایران اسلامی، عده ای پس از مواجهه با ادله احمد الحسن، با وی بیعت کرده و خود را «انصار امام احمدالحسن» نامیدند. پس از مدتی این جریان توسط انصار احمدالحسن دچارانشقاق شده و به دو گروه «انصار پرچم یا ریات سود» و «انصار مکتب» تقسیم شدند. در باور انصار مکتب؛ براساس روایات موجود، فردی به نام احمد که فرزند و فرستاده امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف است وجود داشته و با هدف آماده سازی قیام حضرت ظهور کرده و در حال حاضر از طریق فیسبوک و پالتاک با مردم در ارتباط می باشد. در حالیکه انصار پرچم چنین شخصی را قبول نداشته و از وی و انصارش تبری می جویند. به طور کلی باورهای انصار پرچم در موارد زیر خلاصه می گردد که اساس اختلافات آن را با انصار مکتب رقم می زند:

1. گروه پرچم (ریات سود)، گروهی از اتباع و پیروان احمد بصری هستند که براساس مجموعه ای از روایات، مدعی غیبت احمد بصری می باشند. آنان بر این باورند که احمد الحسن بصری از سال (2008م) و همزمان با قیام احمد الحسن و درگیری پادگان الزرگه، در غیبت به سر می برد. یکی از ادعاهای این گروه این است که در روز مرگ ملک عبدالله

ص: 29

---

1- برای طلاب متأهل 50 هزار دینار و به ازای هر فرزندشان 10 هزار دینار به صورت ماهانه پرداخت می گردد.

2- مدعی المهد و به احمدالحسن، ص 6.

پادشاه عربستان، احمد الحسن 12 نفر از اتباع رایات سود را انتخاب کرده و به دیدار با امام مهدی علیه السلام برده و امام مهدی علیه السلام از خیانت مکتب نجف، ابراز ناراحتی کرده است.

2. رایات سود بر این باورند که احمد الحسن در کتب اولیه خود، به خیانت و ارتداد بعضی از انصار (همچون شیوخ مکتب نجف)، هشدار داده و آنها بخاطر جمع آوری اموال به کذب گویی مرتکب شده اند.

3. رایات سود معتقدند؛ کتبی که بعد از غیبت احمد الحسن بصری به اسم او منتشر شده است، دارای اشکالات علمی فراوان بوده و هیچکدام از آنان نوشته وی نیست.

4. رایات سود اذعان دارند که مکتب نجف، قوانین و کلمات احمد الحسن و قانون حاکمیت الله را نقض کرده است، چرا که از دولت و حکومت عراق درخواست نمایند در مجلس استان بصره عراق نموده و این مطلب علاوه بر تایید حکومت عراق، به منزله خیانت و نقض قانون حاکمیت الله به شمار می رود.

5. در باور رایات سود؛ عبد الله هاشم (مستند ساز)<sup>(1)</sup>، پس از احمد الحسن، همان مهدی دوم در حدیث وصیت شیخ طوسی رحمه الله علیه است.<sup>(2)</sup>

در این میان، علی الغریفی و عبدالله هاشم از جمله کسانی هستند که پیرو پرچم بوده و با مکتب مخالفت و درگیری آشکاری دارند و آن سوی دعوا نیز افرادی همچون؛ ناظم العقیلی، سید واثق حسینی، عبدالرحیم ابومعاذ، علاء سالم و حسن حمامی به عنوان پیرو مکتب بوده و مدیریت علمی و نظامی آن را بر عهده دارند.

ص: 30

---

1- عبدالله هاشم مسئولیت های مهمی در بخش تبلیغاتی و مستند سازی و راه اندازی شبکه های تبلیغی در فضای مجازی برای احمد بصری داشته است. وی با ارائه اسناد و شواهد متعددی اثبات می نماید که مطالب صفحه فیسبوکی که به نام احمد الحسن است، توسط واثق الحسینی و توفیق مغربی و مدیران مکتب نجف نگاشته می شود نه احمد بصری.

2- فیلم های منتشر شده توسط انصار پرچم (رایات سود) در نزد نویسنده موجود است که در تمامی آنها به موارد فوق اشاره صریح کرده اند.



جریان احمد الحسن، همانند بسیاری از فرق انحرافی، بیش از آنکه یک فرقه دینی بوده باشد، یک جنبش سیاسی است که با هدف ایجاد اختلاف و فتنه و انحراف در کشورهای اسلامی (شیعی) تشکیل شده و علاوه بر آن، در صدد آن است تا با تخریب جایگاه علماء و ناکارآمد جلوه دادن علوم دینی حوزه های علمیه و با تبدیل نیابت عامه فقیه به نیابت خاصه خود، مردم را از فقهاء جدا کرده و به گمان باطل خود، زمینه را برای فروپاشی حوزه های علمیه فراهم نماید.

به عنوان نمونه؛ احمد الحسن در تخریب جایگاه مراجع تقلید و علمای شیعه آورده است: «... آنها حتما ریاکار هستند و همه اعمال آنها ریاکاری است. پس گریه آنها بر امام حسین علیه السلام ریا است و نمازشان ریا است و هدف آنها فقط تسلط بر قلب مردم و مقام های ناچیز دنیوی همانند ریاست دینی است. علمای بی عملی هستند که در انتظار حضرت امام مهدی علیه السلام شکست خوردند. آنها به اینکه امام مهدی علیه السلام و وصی و فرستاده اش را تکذیب کردند بسنده نمی کنند، بلکه مردم را از جهاد در پیشگاه او و از مبارزه با کفار که دولتهای اسلامی را به غارت بردند منع می کنند!» (1)

همچنین در کتاب نصیحتی برای طلاب حوزه های علمیه می گوید: « آنان که زمینه را برای دجال و سفیانی آماده می کنند و سعی و مجاهدت برای جنگ با معصوم علیه السلام دارند، بوسیله جنگیدن با ادله و براهین او، به اینگونه که ذهنها و دلها و ارواح را برای عدم پذیرش دلایل جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم مهیا می سازند و بر هیچکس پنهان نماند که مردم به شدت از مرجعیت تبعیت می کنند و چه بسا مراجع و اطرافیان گمراه و گمراه کننده شان عادت کرده اند که هر ادعایی که دروغ و نیرنگ و بیهودگی شان را برملا سازد را قبول نکنند...» (2)

ص: 31

1- المتشابهات، ج 1، ص 68.

2- نصیحتی برای طلاب حوزه های علمیه، ص 22.

در خصوص این فرقه دو احتمال قوی داده می شود که به صورت مختصر مورد بررسی قرار می گیرد:

الف). تثبیت جریان به واسطه رونمایی از مهدی های پس از خود و همچنین موکول کردن قیام به آنان.

ب). انجام عملیات نظامی علیه مراجع شیعه و کشتار مقلدین آنان، با کمک جریانهای نظامی فعال در عراق (داعش و بعث و القاعده و ...).

### چالش جریان احمدالحسن در اسلام

جریان احمد بصری یکی از جریان های خطرناک درون شیعی است که در دهه اخیر ظهور و بروز کرده است. چرا که این جریان دارای نقشه راه و سناریویی از پیش تعیین شده است که آن را از دعوت ها و تفکرات انحرافی پیشین متمایز ساخته و در ردیف جریان هایی همچون فرقه ضاله بهائیت و تصوف فرقه ای قرار داده است که در راستای اثبات این سخن به دو نکته اساسی اشاره میگردد:

الف. هدف قرار دادن مسائل ضروری و مسلم در مذهب تشیع

اغلب دعوتهای انحرافی پیشین، تنها دعوتهایی بودند که مسائلی در مورد صاحبان خود ارائه می دادند تا به واسطه آن مقام آنان را بزرگ جلوه داده و به اهداف و اغراض مادی خود دست یابند، حال آنکه دعوت انحرافی احمد الحسن مسلمات و ضروریات مذهب حقه تشیع را مورد هدف قرار داده و در صدد تغییر و انحراف آنها برآمده است که در این خصوص می توان به ایجاد انحراف در عدد ائمه معصومین علیهم السلام، تغییر مفهوم و دایره عصمت، مصادره مهدویت و قائمیت و ادعای شاریعت اشاره کرد.

ب. تکفیر شیعیانی که با دعوت احمد الحسن مخالفت دارند

یکی از مهمترین چالش های پیش روی تشیع، برخورداری جریان انحرافی احمد الحسن از بیش از بیست تکفیری درباره تمامی مسلمانانی است که این دعوت انحرافی را نپذیرفته و یا با آن

مخالفت کرده اند. (1) لذا احمدالحسن براساس القائنات تکفیری خود و همچنین براساس اعلام قائمیت خود، بینش خون آلود و انتقام گیرنده ای را به پیروان خود داده است تا به محض تمکن آنان در روی زمین، به رؤیاهای خود جامه عمل بپوشانند. این در حالی است که؛ پیروان احمدالحسن بر این عقیده اند که احمد بن اسماعیل همان قائمی است که با شمشیر قیام خواهد کرد و به مدت هشت ماه شمشیر کشیده و مردم را قتل عام خواهد کرد. لذا این مسأله به این معناست که بر اساس پندار آنان، اگر احمد بصری در زمین تمگن پیدا کند، به مدت هشت ماه متوالی و متصل خون های مردم را بر زمین می ریزد، بدون اینکه ذره ای شفقت و رحمتی داشته باشد. (2)

نکته قابل توجه اینکه؛ این تکفیر و تمامی بینش های تکفیری موجود در جهان اسلام، ریشه در نقل گرای افراطی و دوری از عقل داشته و می توان مهمترین علل پیدایش این بینش را در دو مسأله مذکور جستجو کرد. لذا پرسشی که قرن های نخستین اسلام را به التهاب کشانده و منجر به تأسیس مکاتب مختلفی شده است، ناظر به حد و مرز عقل و نقل می باشد. براین اساس، گروهی با نادیده گرفتن سنت و حتی تفسیر به رأی قرآن کریم، در دامن عقل گرایی افراطی افتاده و ارزش و اهمیت نقل را نادیده گرفتند و برخی نیز با انکار کامل عقل، به ورطه عمیق نقل گرایی افراطی افتاده اند.

لذا جریان احمد بصری با کنار گذاشتن عقل و با رویکردی افراطی به حدیث (البته با تدلیس، تقطیع و تأویل احادیث)، توان فهم روایات را از پیروان خود سلب کرده و فضا را به نوعی ترسیم کرده است که حتی در صورت تعارض بدیهیات عقلی با روایات ضعیف و حتی مجعول، بدیهیات عقلی را انکار می کنند. از اینرو، حدیث گرایی افراطی و دوری از عقل، از ویژگی هایی است که با اندیشه این جریان گره خورده و از این مسیر در ورطه بینش تکفیری افتاده اند.

ص: 33

---

1- بطوری که احمدالحسن اعلام کرد: هرکس تا تاریخ 13 رجب (1425 ه. ق) به من ایمان نیاورد از ولایت امیرالمومنین علیه السلام خارج شده و تمامی اعمالش باطل شده و کافر است.

2- خباز، ضیاء، المهدویة الخاتمة، ج 1، ص 2.

1. علت دستگیری احمد الحسن و خروج وی از حوزه علمیه را بیان کنید.

2. سه نمونه از لجنه های تشکیلاتی احمدالحسن را نام ببرید.

3. تفاوت بین انصار پرچم و مکتب را تبیین کنید.

4. بینش تکفیری احمد الحسن از چه مقوله ای نشأت یافته است.

5. اهداف کلی جریان احمدالحسن را تشریح کنید.

بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری

اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

- معرفی ادعاهای احمد الحسن بصری .
- بررسی ادعای وصایت رسول اکرم صلی الله علیه واله .

ص: 35



هرچند که مدعیان دروغین، در صدد آن هستند تا با ادعاهای واهی، احساسات دینی مردم را تحریک کرده و بدین وسیله به امیال نفسانی خود دست یابند، لیکن احمد بصری با فراتر نهاده و از هر ادعایی فروگذار نشده و تمامی امور الهی و مقدسات را به خود منتسب کرده است. وی از جمله کسانی است که تا کنون بیشترین ادعای مهدویت را به نام خود رقم زده است که بدان اشاره شده و برخی از آنها بررسی می‌گردد:

1. جانشین و متولی امور بعد از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه تعالی الشریف است. «إنه أول أوصياء الإمام المهدي الاثني عشر عليه السلام بعد وفاته». (1)

2. نامش در روایت وصیت آمده است. «المذكور في رواية كتاب (الغيبة)». (2)

3. از فرزندان امام مهدی علیه السلام است. «السيد احمد الحسن هو ابن الإمام المهدي عليه السلام أي من نسل الامام المهدي». (3)

4. سفیر حضرت مهدی علیه السلام است. «ان السيد احمد الحسن هو رسول الإمام المهدي محمد بن

ص: 37

---

1- الجواب المنير عبر الاثير، ج 1، ص 33.

2- همان، ص 36.

3- همان، ص 33.

الحسن عجل الله تعالى فرجه الشريف». (1).

5. اولین مهدی از 12 مهدی است. «أول المهديين الاثني عشر».

6. اولین مؤمن به امام علیه السلام بعد از ظهور است. «أول المؤمنين بالإمام المهدي بعد ظهوره».

7. معصوم است. نه به این معنی که خطا نکرده باشد زیرا تا کنون خطاهای زیادی از وی دیده شده است. «معصوم لا بمعنى أنني لا يخطيء، لأنه قد ثبت أخطاءه كثيرة وإنما بمعنى أنني لا أخرج الناس من هدى ولا ادخلهم في ضلالة». (2).

8. امام سیزدهم است. «الإمام الثالث عشر» (3).

9. وزیر امام مهدی علیه السلام بعد از ظهور است. «وزير الإمام المهدي عليه السلام بعد ظهوره». (4).

10. برای او دعوت ویژه ای همانند دعوت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم است. «أن لي دعوة خاصة وان دعوتي مشابهة لدعوة نوح وإبراهيم وموسى وعيسى عليهم السلام ومحمد صلى الله عليه واله وسلم» (5).

11. او روشن ترین ستارگان، نشانه داوود، ستاره شش پرستاره صبح است. «انه سعد النجوم و درع داوود والنجمة السداسية و نجمة الصبح». (6).

21. کتاب خدا و قرآن ناطق است. «انا كتاب الله والقرآن الكريم الناطق». (7).

13. رسول خدا به او وصیت کرده و اسم وی و نسب و صفت وی را ذکر کرده است. «ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وصى به وذكر اسمي ونسبي وصفتي». (8).

14. ائمه علیهم السلام او را با اسم و نسب و صفت و محلش ذکر کرده اند. «ان الائمة عليهم السلام ذكرني باسمي ونسبي وصفتي وسكني». (9).

15. اشعیا و ارمیا و دانیال و یوحنا مردم زمین را به آمدنش بشارت داده اند. «ان اشعيا و ارميا

ص: 38

1- همان، ص 33.

2- الرد الاحسن في الدفاع عن الأحمده الحسن، ص 11.

3- الأربعون حديثا في المهديين ذرية القائم عليه السلام، ص 89

4- بيان الحق والسداد من الأعداد، ج 1، ص 46.

5- الأربعون حديثا في المهديين ذرية القائم عليه السلام، ص 89

6- بيان الحق والسداد، ج 1-2، ص 38.

7- همان، ص 14.



8- الجواب المنير عبر الأثير، ج 1، ص 18.

9- همان، ص 19.

ودانیال ویوحنا البربری بینوا امری لأهل الأرض قبل سنین طویلة».(1)

16. خون امام حسین علیه السلام به خاطر خدا و پدرش و احمد الحسن ریخته شده است. «ان دماء الإمام الحسين عليه السلام سالت في كربلاء لله ولأجل أبيه عليه السلام ولأجل أحمد اسماعيل نفسه»(2)

17. آیات بسیاری به وی اشاره کرده است که بعضی از آیات عبارتند از: «وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا» الاسراء:15؛ «أني لهم الذكري وقد جاءهم رسول مبين» الدخان: 13؛ «هو الذي بعث في الأمين رسولا- منهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين» الجمعة: 2؛ «ولكل أمة رسول فاذا جاء رسولهم قضى بينهم بالقسط وهم لا- يظلمو» يونس: 47.(3)

18. قائم آل محمد ای است. «انا قائم آل محمد المذكور في كثير من الروايات».(4)

19. زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده است. «انه يملأ- الارض قسطا وعدلا, بعدما ملئت ظلما وجورا».(5)

20. دولت و حکومت را برای امام مهدی علیه السلام آماده خواهد کرد و پس از ایشان اولین حاکم خواهد بود. «انه الممهد الرئيسي لها والحاكم الأول بعد قائدها الامام المهدي عليه السلام».(6)

21. باقیمانده آل محمد صلی الله علیه واله است. «انا بقية آل محمد».

22. رکن شدید است. «انا الركن الشديد».

23. تأیید شده جبرائیل است. «انا مؤيد بجبرائيل».

24. استوار و محکم شده توسط میکائیل است. «انا مسدد بميكائيل».

25. یاری شده توسط اسرافیل است. «انا منصور باسرافيل».(7)

26. یمانی مذکور در روایات است. «انا اليماني المذكور في الروايات».(8)

27. کسی که به او ایمان نیاورد وارد جهنم می شود. «من لم يؤمن بي فهو في النار» .

ص: 39

1- همان، ص 20.

2- همان.

3- الجواب المنير عبر الاثير، ج 1، ص 24.

4- المتشابهات، ج 1-4، ص 44، س 144.

5- بيانہ احمدالحسن ( 1426/4/21ھ).

6- المتشابهات، ج 1-4، ص 260.

7- الجواب المنير عبر الاثير، ج 1-3، ص 41

8- بيان الحق والسداد من الأعداد، ج 1-2، ص 46.

28. یاری او واجب است. «يجب على الامة نصرتي». (1).

29. مؤید به روح القدس است. «انا مؤید بروح القدس». (2).

30. نامش در تورات آمده است. «انا مذکور في التوراة» .

31. نامش در انجیل ذکر شده است. «انا مذکور في الإنجيل». (3).

32. معزی ذکر شده در انجیل است. «انا المعزی المذكور في الإنجيل». (4).

33. برتر از عیسی بن مریم است. «أفضل من نبي الله عيسى بن مریم عليهما السلام».

34. گوسفند پیاخاسته در خواب یوحنا است. «انا الخروف القائم في رؤيا يوحنا اللاهوتي» .

35. شبیه عیسی علیه السلام است. «انا شبیه عيسى بن مریم عليه السلام الذي فداه بنفسه فقتل دونه». (5).

36. عالم ترین مردم به تورات و انجیل و قرآن است. «انا اعلم الناس بالتوراة والإنجيل والقرآن». (6).

37. خبر عظیم است. «انه النبأ العظيم». (7).

38. سنگ نجات دهنده کشتی نوح در دست علی علیه السلام است. «انا حجر في يمين علی بن أبي طالب ألقاه في يوم ليهدى به سفينة

نوح». (8).

39. به واسطه او ابراهیم از آتش نجات یافت. «ان الله نجى به نبيه ابراهيم عليه السلام من نار نمرود». (9).

40. به واسطه او یونس از شکم ماهی نجات یافت. «ان الله خلص به نبيه يونس عليه السلام من بطن

الحوث». (10).

41. به واسطه او موسی علیه السلام با خدا سخن گفت. «ان الله كلم به موسى بن عمران عليه السلام علی

الطور». (11).

ص: 40

1- في البراءة الصادرة في (13/6/1425ه).

2- الجواب المنير عبر الاثير، ج 1، ص 41.

3- همان، ص 25.

4- منهاج الصالحين، ج 1، ص 122.

- 5- الجواب المنير عبر الاثير، ج 4-6، ص 46.
- 6- المتشابهات، ج 4، ص 46.
- 7- بيان الحق والسداد من الأعداد، ج 1، ص 45.
- 8- الجواب المنير عبر الاثير، ج 1، ص 16.
- 9- همان .
- 10- همان .
- 11- همان .

42. عصای موسی است. «جعلہ عصا تفلق البحار». (1).

43. نشانه داوود است. «جعلہ درعا لداوود علیہ السلام». (2).

44. نشانه امیرالمؤمنین علیہ السلام در روز احد است. «تدرع به أمير المؤمنين عليه السلام يوم احد وطواني يمينه في صفين». (3).

45. فرستاده مسیح علیہ السلام است. «انا رسول السيد المسيح عليه السلام». (4).

46. فرستاده حضرت ایلیا است. «انا رسول إيليا».

74. فرستاده حضرت خضر است. «انا رسول الخضر». (5).

48. دابة الأرض است. «انا دابة الأرض التي تكلم الناس في آخر الزمان». (6).

49. مهر نبوت است. «انا بظهر خاتم النبوة». (7).

50. باغی از باغ های بهشت است. «اني روضة من رياض الجنة أخبر عنها رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم».

51. سنگ حجر الاسود است. «اني الحجر الاسود». (8).

52. یارانش اولین کسانی هستند که وارد بهشت می شوند. «انصارى أول من يدخلون الجنة». (9).

53. روح القدس نازل نمیشد مگر به همراه محمدصلی الله علیه و اله وسلم و پس از وفات ایشان به علی علیه السلام منتقل گردید و سپس به امامان بعد از ایشان و پس از آنان به مهدیین دوازده گانه نازل خواهد شد. «روح القدس الاعظم لم ينزل الا مع محمد صلى الله عليه و اله وسلم انتقل بعد وفاته الى علي عليه السلام ثم الى الائمة ثم بعدهم إلى المهديين الاثني عشر» (10).

54. تحت تعلیم مستقیم از امام مهدی علیه السلام است. «درس السيد احمد الحسن على يد الامام المهدي عليه السلام و دخل له ما درسه او يدرسه المراجع». (11) و...

ص: 41

1- همان

2- همان

3- همان

4-

5- همان، ص 30.

6- زندگی نامه احمد الحسن (1426/4/8ه)

7- الجواب المنير عبر الاثير، ج 4، ص 59.

8- همان، ص 76.

9- في البراءة الصادرة في (13/6/1425هـ).

10- الجواب المنير عبر الاثير، ج 1، ص 39.

11- همان، 44.

ادعاهای مذکور، برخی از سخنان احمد الحسن است که با بررسی هر کدام از آنها به کذب و واهی بودن ادله وی پی برده می شود. نکته قابل توجه اینکه احمد الحسن بصری برای هیچکدام از ادعاهای خود ادله عقلی و نقلی معتبری ذکر نکرده و حتی برخی از این اوصاف، مختص به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم، حضرت امیرالمومنین علیه السلام، امام مهدی علیه السلام و یا حتی در خصوص جبرائیل علیه السلام صادر شده اند. علاوه بر آن، هر آنچه از سنگ و چوب و باغ و حتی گوسفندانی که در انجیل تقدیس شده است را جلوه ای از خود دانسته است.

### **بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری**

با توجه به اینکه درسنامه حاضر با هدف تدریس در دوره های مقدماتی تدوین گردیده است، بنابراین به جهت رعایت اختصار و تناسب کتاب با مدت زمان دوره، به بررسی برخی ادعاهای مهم جریان پرداخته شده و از نقد سایر ادعاها خودداری می گردد.

### **وصایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم**

#### **اشاره**

احمدالحسن بصری، به روایتی در کتاب غیبت شیخ طوسی رحمه الله علیه استناد کرده و بدینوسیله در صدد اثبات وصایت خود به عنوان فرزند امام دوازدهم علیه السلام است. آنچه در این روایت بدان اشاره شده است؛ وجود 12 مهدی پس از 12 امام معصوم می باشد که اولین مهدی از نسل حضرت مهدی علیه السلام بوده و همنام با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم است. لذا بر اساس ظاهر این روایت، مهدیین بعد از امام دوازدهم علیه السلام به عنوان ادامه سلسله اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم بوده و آنان نیز در خلافت قرار دارند.

توضیح بیشتر اینکه با توجه به اینکه در این روایت؛ یکی از نام های ذکر شده برای فرزند امام زمان علیه السلام «احمد» می باشد، لذا احمد الحسن از این مشابهت اسمی، اولین بهره برداری خود را انجام داده و به یک این همانی دست یافته است. لذا نام خود را با نام مذکور در آخر روایت تطبیق داده و خود را فرزند امام مهدی علیه السلام و سیزدهمین وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم می داند.

قبل از بررسی این ادعا، بایستی به این نکته مهم توجه کرد که اساسا پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله وسلم، از



چهار نوع وصیت برخوردار است که احمد الحسن به جهت دست یابی به اغراض خود، این چهار مورد را با یکدیگر خلط و مصادره به مطلوب کرده است. لذا جهت تبیین بهتر بحث به این چهار وصیت اشاره کرده و مورد بررسی قرار می گیرند:

الف. وصیت رسول خداصلی الله علیه و اله وسلم به ائمه معصومین علیهم السلام که در کتاب مختوم و ملفوف بوده و از آن به عنوان «عهدالنبی» نیز یاد می شود.

ب. وصیت رسول خداصلی الله علیه و اله وسلم این به انجام امور شخصی که برای هر مسلمانی لازم است.

ج. وصیت رسول خداصلی الله علیه و اله وسلم این به مردم، جهت معرفی اسامی و تعداد جانشینان پس از خود.

د. وصیت آشکار به مردم، به جهت معرفی مصداقی جانشین بلافضل خود، توسط نص صریح و تعیین کننده که از آن با عنوان «وصیه ظاهرة» نیز یاد می شود.

### الف. وصیت به ائمه معصومین علیهم السلام

همانطور که اشاره شد، یکی از وصیت های رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم، وصیت به ائمه معصومین علیهم السلام است. این وصیت قبل از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم، در قالب کتاب مهر شده ای به ایشان نازل گردیده که در آن نام 12 امام و جانشین پیامبرصلی الله علیه و اله وسلم قید شده است. این روایت با عبارت های مختلفی صادر شده است اما با توجه به اینکه تمامی روایات مربوط به این وصیت، اتحاد محتوایی و مفهومی دارند، لذا تنها به یک روایت اشاره شده و مورد بررسی قرار می گیرد:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ عَلَى نَبِيهِ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى التُّجَبَةِ مِنْ أَهْلِكَ. قَالَ: وَمَا التُّجَبَةُ يَا جَبْرَيْلُ؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَدُهُ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. وَكَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمٌ مِنْ ذَهَبٍ قَدْ دَفَعَهُ النَّبِيُّ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمْرُهُ أَنْ يَفِكَ خَاتِمًا مِنْهُ وَيَعْمَلَ بِمَا فِيهِ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَاتِمًا وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ.. ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسَى، وَكَذَلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسَى إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ إِلَى قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ». (1) امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل پیش از وفات پیغمبر، مکتوبی براو نازل کرد و فرمود: ای محمد! این وصیت من به سوی نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو است، پیغمبرصلی الله علیه و اله وسلم گفت: ای جبرئیل نجیبان چه کسانی

ص: 43

هستند؟ فرمود: علی بن ابیطالب و اولادش علیه السلام و بر آن مکتوب چند مهر از طلا بود، پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و دستور فرمود که یک مهر آنرا بگشاید و به آنچه در آن است عمل کند، امیرالمؤمنین علیه السلام یک مهر را گشود و به آن عمل کرد... سپس آن را به پسرش موسی علیه السلام داد و همچنین موسی علیه السلام به امام بعد از خود می دهد و تا قیام حضرت مهدی علیه السلام اینچنین است.

آنچه در اول این روایت مشخص شده است، وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم به نجباء و خلفای پس از خود است که با عبارت «يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ» از آن یاد شده است که بر اساس قرائن روایی، این وصیت؛ همان عهد النبی صلی الله علیه و اله وسلم است که در حال حاضر در اختیار امام دوازدهم علیه السلام می باشد. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَتِي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ وَحَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا أَهْلُ بَدْرٍ وَهُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ وَهُمْ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْفِهِ حَتَّى يَسْتَخْرِجَ مِنْ قَبَائِهِ كِتَابًا مَحْتُمًا بِخَاتَمٍ مِنْ ذَهَبٍ عَهْدٌ مَعَهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». گویی می بینم قائم ما علیه السلام در کوفه بالای منبر نشسته و اصحاب مخصوص که سیصد و سیزده تن و به عدد اصحاب بدر هستند... در خدمت حضور دارند. ناگهان امام زمان علیه السلام نامه ای با مهر طلائی از جیب قبای خود بیرون می آورد که البته عهدنامه ای است از رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم برای آن حضرت. (1)

براساس روایات صادر شده از معصومین علیهم السلام، محتوای عهد رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم، وظایف و برنامه هایی است که بایستی ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری انجام دهند. ریزی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، با وجود احتیاجی که مردم به شما دارند، چقدر عمر شما اهل بیت کوتاه و اجل شما خانواده به یکدیگر نزدیک است!! فرمود: «برای هر یک از ما مکتوبی است که آنچه در مدت عمرش راجع به وظایف و برنامه کارهایش احتیاج دارد در آن نوشته است، چون اوامر و دستوراتی که در آن است پایان یابد، امام می فهمد که اجل او رسیده است. سپس پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم به نزد او می آید و خبر وفاتش را به او می گوید و آنچه نزد خدا دارد را به او گزارش می دهد...». (2)

ص: 44

1- کمال الدین، ج 2، ص 672.

2- فِي نُسَخَةِ الصَّفْوَانِيِّ زِيَادَةَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصْمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبُرَّازِ عَنْ حَرِيْزٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ بَقَاءَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَقْرَبَ آجَالَكُمْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْكُمْ فَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنَّا صَحِيفَةً فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مَدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَى مَا فِيهَا مِمَّا أَمَرَهُ عَرَفَ أَنِّي أَجَلُهُ قَدْ حَضَرَ رَفَاتَاهُ النَّبِيُّ ص يُنْعَى إِلَيْهِ نَفْسُهُ وَأَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ». اصول کافی، جلد 2، صفحه 31، روایة 4.

نکته قابل توجه اینکه نزول این وصیت مختوم به لحاظ تقدم و تأخر زمانی، پیش از وصیت پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم به مردم (1) بوده است. چنانچه ابوموسیٰ ضریر (نابینا) می گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: من به امام صادق علیه السلام گفتم: «مگر امیرالمؤمنین علیه السلام کاتب وصیت و پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم املاء کننده و جبرئیل و ملائکه مقربون شهود آن نبودند؟! حضرت مدتی سر به زیر انداخت و سپس فرمود: چنان بود که گفتم، ای ابوالحسن؛ زمانیکه وفات رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در رسید، امروصیت از جانب خدا در مکتوبی سر به مهر فرود آمد، آن مکتوب را جبرئیل همراه ملائکه امین خدای تبارک و تعالی فرود آورد. جبرئیل گفت: ای محمد! دستور بده هرکه نزدت هست، جزوصی و جانشینت [یعنی علی علیه السلام] بیرون روند، تا او مکتوب وصیت را از ما بگیرد و ما را گواه گیرد که تو آن را به او دادی و خودش ضامن و معتمد آن شود، پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم به اخراج هرکه در خانه بود، جز علی علیه السلام دستور داد و فاطمه در میان درو پرده بود...» (2).

### ب. وصیت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم را به امور شخصی

نوع دوم از وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم، وصیت به امور و لوازم شخصی است که برای هر انسان مسلمانی لازم می باشد. با این تفاوت که وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم به امور شخصی خود دارای جایگاه و پیام ویژه ای برای مسلمانان است و آن اینکه؛ وصی پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم در امور شخصی و دارنده لوازم شخصی ایشان از قبیل سلاح و کلاه خود و زره و... همان

ص: 45

1- وصیت مکتوب شده توسط امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

2- الحسين بن محمد الأشعري عن معلي بن محمد بن أحمد بن محمد بن الحارث بن جعفر عن علي بن أسما عيل بن يقطين عن عيسى بن المسد بن قناد أبي موسى الضرير قال حدثني موسى بن جعفر قال قلت لأبي عبد الله أليس كان أمير المؤمنين ع كاتِبَ الوصية ورسول الله ص المملي عليه و جبرئيل و الملائكة المقربون ع شهود قال فاطرق طويلاً ثم قال يا إيا الحسن قد كان ما قلت ولكن حين نزل رسول الله ص الأمر نزلت الوصية من عند الله كتاباً مسجلاً نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك و تعالی من الملائكة فقال جبرئيل يا محمد مر باخراج من إلا وصيكت لي قبضها مناً و تشهدنا بدفعك إياها إليه ضامناً لها يعني علياً فأمر النبي ص باخراج من كان في البيت خلا علياً و فاطمة فيما بين الستور الباب». اصول کافی، ج 2، ص 31، روایة 4.

امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «وقتی رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در مریضی آخر خود در بستر بیماری افتاده بود، من سر مبارک وی را بر روی سینه خود نهاده بودم و خانه حضرت صلی الله علیه و اله وسلم انباشته از مهاجرو انصار بود و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم رو به روی او نشسته بود و رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم گاهی به هوش می آمد و گاهی هم از هوش می رفت... اندکی که حال ایشان بهتر شد فرمود: یا علی علیه السلام بدان که این حق توست واحدی نباید در این امر با توستیزه کند، اکنون وصیت مرا بپذیر و آنچه به مردمان وعده داده ام به جای آر و قرض مرا ادا کن. یا علی علیه السلام پس از من امر خاندانم به دست توست و پیام مرا به کسانی که پس از من می آیند برسان. من وقتی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم از مرگ خود سخن می گوید، قلبم لرزید و به خاطر آن به گریه درآمدم و نتوانستم که درخواست پیامبر را با سخنی پاسخ گویم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم دوباره فرمود: یا علی آیا وصیت من را قبول میکنی؟! و من در حالتی که گریه گلویم را می فشرد و کلمات را نمی توانستم به درستی ادا نمایم، گفتم: آری ای رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم! آن گاه رو به بلال کرد و گفت: ای بلال! کلاه خود و زره و پرچم مرا که «عقاب» نام دارد و شمشیرم ذوالفقار و عمامه ام را که «سحاب» نام دارد برایم بیاور... سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم آنچه که مختص خود وی بود از جمله لباسی که در شب معراج پوشیده بود و لباسی که در جنگ احد برتن داشت و کلاه هایی که مربوط به سفر، روزهای عید و مجالس دوستانه بود و حیواناتی که در خدمت آن حضرت بود را طلب کرد و بلال همه را آورد مگر زره پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم در گرو بود.

آن گاه رو به من کرد و فرمود: یا علی علیه السلام برخیز و اینها را در حالی که من زنده ام، در حضور

این جمع بگیر تا کسی پس از من بر سر آنها با تونزاع نجوید. من برخاستم و با این که توانایی راه رفتن نداشتم، آنچه بود گرفتم و به خانه خود بردم و چون بازگشتم و رو به روی پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم ایستادم، به من نگریست و بعد انگشتی خود را از دست بیرون آورد و به من داد و گفت: بگیر یا علی این مال توست در دنیا و آخرت!...» (1).

پاسخ امام صادق علیه السلام در خصوص سخنان دو نفر از زیدیه که ادعا می کردند، شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در نزد عبدالله بن حسن است این بود که؛ دروغ گفته اند و خداوند هردوی

آنان را لعنت کند. عبدالله شمشیر را ندیده است. حتی پدرش نیز آن را ندیده مگر در نزد علی بن الحسین علیه السلام. اگر راست میگویند بگویند که علامتی که در دسته شمشیر است چیست؟ آنان حتی غلاف شمشیر را هم ندیده اند. همانا شمشیر و زره و کلاه خود رسول خدا نزد من است. اگر راست می گویند بگویند علامت زره چیست؟ همانا پرچم رسول خدا در نزد من است. همانا الواح موسی و عصا او و انگشتر سلیمان و... در نزد من است...» (1).

ج. وصیت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم به مردم

معرفی جانشین، یکی از سنن انبیاء الهی است که هریک، جانشین پس از خود را به مردم معرفی کرده و میراث نبوت را به دیگری سپرده اند. امیرالمومنین علی علیه السلام می فرماید: «چنین است که هر پیامبری یک وصی به جای گذارد تا این که خداوند پیامبر را مبعوث نمود و زمانی که دوران نبوت او به پایان رسید، خداوند به او وحی نمود که آنچه از علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت نزد توست را به علی بسپار و من آنها را از ذریه تو جدا نمی سازم چنان که از انبیای قبل از تو جدا نساختم و آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (2) بر آن دلالت دارد. (3)

طبق این سخن، بایستی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم براساس این سنت نبوی، جانشینان پس از

ص: 47

1- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ سَعِيدِ السَّمَّانِ قَالَ: عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الرِّدِّيَّةِ فَقَالَ أَلَيْسَ بِكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُهُ فَقَالَ لَا قَالَ فَقَالَ لَهُ فَأَخْرَجْنَا عَنْكَ الثَّقَاتِ أَنْكَ تُعَرِّفُهُ وَ تُسَمِّيهِمْ نَسَبَهُمْ لَكَ وَ هُمْ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ هُمْ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَ تَشْمِيرٍ وَ هُمْ مِمَّنْ لَا يَكْذِبُونَ فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ قَالَ مَا أَمَرْتُهُمْ بِهَذَا فَلَمَّا رَأَى الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ خَرَجَا فَقَالَ لِي أَعْرِفُ هَذَيْنِ قُلْتَ نَعَمْ هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوفِنَا مِنَ الرِّدِّيَّةِ وَ هُمَا يَزْعَمَانِ أَنَّ سَيِّفَ رَسُولِ اللَّهِ ص عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ فَقَالَ كَذِبًا لَعَنَهَا اللَّهُ وَ لَا وَاللَّهِ مَا رَأَى عَبْدُ اللَّهِ بَعِيْنِيهِ وَ لَا وَاحِدٌ مِنْ عَيْنِيهِ وَ لَا رَأَى أَبُوهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَاهِ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ إِنَّ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلِمَهُ فِي مَقْبُضِهِ وَ مَا لَا تَرَى فِي مَوْضِعِ مَضْرَبِهِ وَ إِنَّ عِنْدِي لَسَيِّفَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ دِرْعَهُ وَ لَأَمْتَهُ وَ مِعْفَرَهُ فَإِنَّ كَانَا صَادِقَيْنِ فَمَا عَلِمَهُ فِي دِرْعِهِ وَ إِنَّ عِنْدِي لِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص الْمِغْلَبَةَ وَ إِنَّ عِنْدِي الْوَّاحِ مَوْسَى وَ عَصَاهُ وَ إِنَّ عِنْدِي لَخَاتَمَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ إِنَّ عِنْدِي الطَّسْتِ الَّذِي كَانَ يَقْتَرِبُ بِهَا مَوْسَى الْقُرْبَانَ وَ إِنَّ عِنْدِي الْإِسْمَ الَّذِي كَانَ إِذَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَضْعُهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ تَشَابَهُ وَ إِنَّ عِنْدِي التَّابُوتَ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ تَحْمِلُهُ مِنَ السَّلَاحِ فِينَا مِثْلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَهْلُ بَيْتِ فِي أَيِّ بَيْتٍ وَقَفَ التَّابُوتُ عَلَى بَابِ دَارِهِمْ أَوْ تَوَّابِتُ الْبِنُوَّةِ كَذَلِكَ وَ مَنْ صَارَ إِلَيْهِ السَّلَاحُ مِنْ أَوْتِي الْإِمَامَةِ وَ لَقَدْ لَبَسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ فَحَطَّتْ عَلَى الْأَرْضِ حَطِيطًا لَبَسْتُهَا أَنَا فَكَانَتْ وَ قَانِمْنَا مِمَّنْ إِذَا لَبَسَهَا مَلَاحَا إِنَّ شَاءَ اللَّهُ. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلی الله عليهم، ج 1، ص 174.

2- آل عمران، آیات 33 - 34.

3- علم اليقين، ص 531 - 533.

خود را برای مردم معرفی کرده و آنان را از گمراهی نجات دهد. اگرچه شیخ مفید رحمه الله علیه در خصوص ماجرای وفات و اتهام هزیان گویی برخی به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم، قائل به عدم کتابت وصیت شده و می نویسد: «فَلَمَّا أَفَاقَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ بَعْضُهُمْ أَلَا نَأْتِيكَ بِكُتْفٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ دَوَاةً؟ فَقَالَ: أَبْعَدُ الَّذِي قُلْتُمْ؟ لَا وَ لَكِنِّي أُوصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا» (1) هنگامی که دوباره حال رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم بهتر شد، برخی گفتند آیا اجازه می دهید تا دوات و کتف حاضر نمائیم؟ آن حضرت فرمود: آیا بعد از این سخنی که گفتید؟ نه؛ ولی شما را سفارش می کنم که با اهل بیتم به نیکی رفتار کنید. اما با این وجود، روایات متضاد و ناقصی که در خصوص کتابت وصیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم توسط امیرالمومنین علی علیه السلام صادر شده است، مورد بررسی قرار گرفته و مدعا و پاسخ احمد الحسن بیان می شود.

## روایات موسوم به وصیت

### اشاره

در روایتی از کتاب غیبت طوسی رحمه الله علیه آمده است: خبر داد به ما جماعتی (2) از ابی عبد الله الحسین بن علی بن سفیان البزوفری از علی بن سنان الموصلی العدل از علی بن الحسین از احمد بن محمد بن الخلیل از جعفر بن أحمد المصری عمویش حسن بن علی از پدرش از امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام از پدرش امام زین العابدین علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام از پدرش امیرالمومنین علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در شبی که وفاتش در آن واقع شد، به علی علیه السلام فرمود: ای ابا الحسن، کاغذ و دواتی بیاور و رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم وصیت خود را املاء فرمود تا این که بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام می باشند و بعد از آنها دوازده مهدی هستند. پس تو یا علی اولین از دوازده امام می باشی.... و تو پس از من خلیفه من براتم هستی، هرگاه وفات رسید، به پسر من حسن علیه السلام بر وصول (نیکوکار و بسیار صله رحم کننده) واگذار کن، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسر من حسین علیه السلام شهید زکی مقتول واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی علیه السلام ذی الثغفات (صاحب زانوهای

ص: 48

1- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 1، ص 184.185

2- مراد از عبارت «أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ» در بیان شیخ طوسی رحمه الله علیه، افرادی همچون؛ ابو عبد الله غضائری، احمد ابن عبدون، ابوطالب ابن عرفه، ابوالحسن صفار و حسن ابن اسماعیل ابن آشناس می باشند.

پینه بسته) واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد باقر علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش جعفر صادق علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش موسی کاظم علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی رضا علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد تقی علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی ناصح علیه السلام واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد صلی الله علیه و اله وسلم واگذار کند، پس آنها دوازده امام هستند. سپس بعد از او دوازده مهدی می باشند. هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش مهدی اول واگذار کند، برای او سه اسم است. یک اسمش مانند اسم من، واسم دیگرش اسم پدر من است، و آنها عبد الله واحمد هستند، و نام سوم مهدی است. و او اولین مومنان است. (1)

### دیدگاه علماء شیعه درباره روایت

اکثریت غریب به اتفاق در بین علمای اسلام همچون؛ علامه مجلسی در بحار الانوار، شیخ حر عاملی در الفوائد الطوسیة، علامه نهاوندی در العبقري الحسان في احوال مولانا صاحب الزمان، در مواجهه با این روایت، دلالت یا مفاد آن را مقطوع ندانسته و آن را مخالف

ص: 49

1- أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سِنَانِ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سِنَانِ الْمَوْصِلِيِّ الْعَدْلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَصْرِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّنَائَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الرَّكِّيِّ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتَهُ لَعَلِّي ع يَا أَبَا الْحَسَنِ أَخْضِرْ صَ حَيْفَهُ وَ دَوَاهَ فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ص وَصِيَّتُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَ يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا سَ مَاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَ مَا نِهَ عَلِيًّا الْمُرْتَضِيَّ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالصِّدِّيقِ الْأَكْبَرَ وَالْفَارُوقِ الْأَعْظَمَ وَالْمَأْمُونُ وَالْمَهْدِيُّ فَلَا تَصْحُ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَخِ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَيْثُ هُمْ وَمَيْتُهُمْ وَعَلَى نِسَائِي فَمَنْ تَبَّهَهَا لَقَيْتَنِي غَدًا وَ مَنْ طَلَّقَهَا فَإِنَّا بَرِيءٌ مِنْهَا لَمْ تَرْنِي وَ لَمْ أَرَهَا فِي عَرَصَةِ الْقِيَامَةِ وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَإِذَا حَضَرَ رَتُّكَ الْوَفَاةُ فَلَيْسَ لِمَهْمَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْبِرِّالْوُصُولِ فَإِذَا حَضَرَ رَتُّهُ الْوَفَاةُ فَلَيْسَ لِمَهْمَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الرَّكِّيِّ الْمُقْتُولِ فَإِذَا حَضَرَ رَتُّهُ الْوَفَاةُ فَلَيْسَ لِمَهْمَا إِلَى ابْنِي جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرَ رَتُّهُ الْوَفَاةُ فَلَيْسَ لِمَهْمَا إِلَى ابْنِي مُوسَى الْكَاطِمِ فَإِذَا حَضَرَ رَتُّهُ الْوَفَاةُ فَلَيْسَ لِمَهْمَا إِلَى ابْنِي عَلِيِّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرَ رَتُّهُ الْوَفَاةُ فَلَيْسَ لِمَهْمَا إِلَى ابْنِي مُحَمَّدِ الثَّقَفِيِّ فَإِذَا حَضَرَ رَتُّهُ الْوَفَاةُ فَلَيْسَ لِمَهْمَا إِلَى ابْنِي عَلِيِّ النَّاصِحِ فَإِذَا حَضَرَ رَتُّهُ الْوَفَاةُ فَلَيْسَ لِمَهْمَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرَ رَتُّهُ الْوَفَاةُ فَلَيْسَ لِمَهْمَا إِلَى ابْنِي مُحَمَّدِ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ع فَذَلِكَ إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرَ رَتُّهُ الْوَفَاةُ) فَلَيْسَ لِمَهْمَا إِلَى ابْنِي أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ اِسْمُ اِسْمِ كَاسِ مِي وَ اِسْمُ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ اِحْمَدُ وَ اِلْاِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ». غيبت طوسی، ح 111.

مشهور معرفی کرده اند که به برخی از آراء و نظریات اشاره می گردد: (1)

الف. شیخ حرعاملی رحمه الله علیه در توضیح این روایت آورده است: «اما درباره حدیث دوازده مهدی پس از دوازده امام علیه السلام، اخباری در این مضمون صادر شده است که خالی از اشکال و مخالفت نیستند... به خاطر اینکه با سایر روایات تعارض داشته و بالجمله محل توقف می باشد... ضمن اینکه شیخ طوسی این روایت را در ردیف احادیثی که از طریق مخالفین (اهل سنت) در نص ائمه صادر شده است آورده است». (2)

ب. علامه مجلسی رحمه الله علیه پس از ذکر چند خبر در خصوص مهدیین بعد از ائمه اثنی عشر علیه السلام می فرماید: «این اخبار مخالف با مشهور هستند». (3)

ج. علامه علی بن یونس بیاضی عاملی در کتاب الصراط المستقیم می فرماید: «روایت دوازده مهدی بعد از دوازده امام جزو روایات شاذه است و این روایت با تمامی روایات صحیح السند و متواتر مشهور مخالفت دارد. (4) زیرا طبق این روایات، بعد از دولت قائم علیه السلام دولت دیگری نخواهد بود... شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب الغیبة، این روایت را در ردیف روایاتی که از طرق عامه نقل شده آورده است». (5)

علامه بیاضی عاملی در ادامه آورده است: «هذه الروایة آحادیه، توجب ظنا و مسأله الإمامه علمیه». حدیث وصیت جزو اخبار واحد بوده و افاده ظت می کند در حالیکه مسأله امامت باید با احادیث قطع آور و مفید علم به اثبات برسد. همچنین شیخ مفید در کتاب

ص: 50

1- علی آل محسن، الرد القاصم لدعوة المفتری علی الامام القائم، ص 34.

2- حدیث الاثني عشر بعد الاثني عشر علیه السلام: اعلم أنه قد ورد هذا المضمون في بعض الأخبار وهولا يخلو من غرابة وإشكال... لما يأتي إن شاء الله تعالى من كثرة معارضة وبالجملة فهو محل التوقف... ما رواها الشيخ في كتاب الغيبة في جملة الأحاديث التي رواها من طريق المخالفين في النص على الأئمة عليه السلام. شيخ حرعاملی، الفوائد الطوسية، فائده 37، ص 115.

3- قال علامة المجلسي رحمه الله عليه في ذيل هذه الرواية: هذه الرواية مخالفة للمشهور بحار الانوار، ج 53، ص 148.

4- به عنوان نمونه؛ امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله را به سوی جن و انس فرستاد و پس از او 12 وصی قرار داد که برخی از ایشان گذشته و برخی باقی مانده اند و نسبت به هر وصی، سنت و روش خاصی جاری شد (چنانچه امام حسن صلح فرمود و امام حسین جنگید و امام صادق علیهم السلام نشر علم فرمود) و اوصیائی که بعد از محمد صلی الله علیه و آله می باشند به روش اوصیاء عیسی هستند از لحاظ شماره یا ستم دیدن از دشمنان) و دوازده نفرند و امیر المؤمنین علیه السلام روش مسیح را دارد (یعنی پیروان علی علیه السلام مانند پیروان مسیح سه دسته شدند، برخی او را خدا دانستند و پرستیدند و برخی او را خطاکار و کافرینداشتند و برخی به عقیده حق پا برجا بودند و به امامتش قائل شدند، و یا تشبیه آن حضرت به مسیح از نظر زهد و عبادت و پوشاک و خوراک زبر و خشن است). کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 532، ح 10.

5- «الروایة بالاثني عشر بعد الاثني عشر شاذه و مخالفه للروایات الصحیحه المتواتر الشهيرة بأنه ليس بعد القائم دولة... روی الشيخ في الكتاب الغيبة في جملة الأحاديث التي رواها من طرق العامة». الصراط المستقیم، ص 186.



الارشاد در خصوص این روایت می فرماید: «بعد از دولت قائم علیه السلام هیچ دولتی نخواهد بود مگر در روایت [وصیت] آمده است که اگر خدا بخواهد فرزند آن حضرت برگزار خواهد نمود و این در حالی است که این روایت قطعی الصدور والاثبات نیست» (1).

همانطور که اشاره شد، بسیاری از علمای شیعه، این روایت را مخالف مشهور دانسته و آن را به عنوان خبر شاذ و نادر معرفی کرده اند. با این حال حکم خبر شاذ و نادر از منظر اهل بیت علیه السلام حائز اهمیت است که به یک نمونه اشاره می گردد: عمر بن حنظله درباره حکم صحت روایت از دو راوی نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: «سخن صحیح از آن کسی است که در نقل حدیث عادل تر و فقیه تر و صادق تر و با تقواتر باشد و به سخن دیگری توجه و اعتنا نمی شود. به ایشان عرض کردم که هر دو راوی عادل و مورد قبول اصحاب ما هستند بطوری که یکی بر دیگری برتری ندارد. فرمود: بین روایت کدامیک از آنان مورد اجتماع و اتفاق اصحاب است. در این صورت حکم ما را از آنکه مورد اتفاق است دریاب و آن کدام که شاذ و نایاب بوده و در بین اصحاب مشهور نیست را ترک کن. پس آنچه مورد اتفاق و مشهور باشد شکی در آن نیست» (2).

### بررسی سندی روایت

احمد بصری در بیان البرائه خود، مدعی شده است که این حدیث بسن صحیح وارد شده است، این در حالی است که این روایت هیچکدام از شاخصه های صحیح السند بودن را ندارد که جهت تبیین نادرست بودن ادعای وی، به مطالبی اشاره می گردد.

بطور کلی، روایت صحیح السند، روایتی است که سند آن توسط راویان عادل و امامی نقل شده و در تمام طبقات به معصوم متصل باشد (3) علاوه بر این شرایط خاص برای روایت

ص: 51

---

1- «ليس بعد دولة القائم دولة الا- ما جئت به الروايه من قيام ولده ان شالله ذالك ولم يرد به على القطع والثبات». الارشاد، ج 2، ص 43.

2- فقد ورد في مقبوله عمر بن حنظله عن الامام الصادق ع؟ قال: «الحكم ما حكم به أعدلهما وأفقههما وأصدقهما في الحديث وأورعهما ولا يلتفت إلى ما يحكم به الاخر. قال قلت: فانهما عدلان مرضيان عند اصحابنا لايفضل واحد منهما على الاخر. قال فقال: ينظر الى ما كان من روايتهم عنا في ذلك الذي حكما به المجتمع عليه من أصحابك. فيؤخذ به من حكما ويترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند اصحابك. فان المجتمع عليه لا ريب فيه». کافی، ج 1، ص 67 و 68، باب اختلاف الحديث، ح 10.

3- مقباس الهداية، ج 1، ص 145.

صحیح‌السند، بایستی شرایط عمومی دیگری نیز در روایات باشد تا بتواند به درجه اعتبار برسد که از آن جمله، شرط ضابط بودن راوی است. (1) لذا در صورتی که ضابط صحیحی در روایت مشاهده نشده و نقصانی در آن وجود داشته باشد، احتمال ضابط نبودن یک یا چند راوی به دست می‌آید که با وجود مجاهیل در سند روایت، این احتمال تقویت می‌شود. بنابراین روایت موسوم به وصیت نبی گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با لحاظ این دو شرط موجود در روایت صحیح و شرط ضابط بودن راوی بررسی می‌گردد:

الف). با بررسی متن این روایت به این نکته پی برده می‌شود که حداقل یکی از راویان بعد از معصوم، ضابط نبوده و بخشی از روایت را فراموش نموده و روایت را ناقص نقل کرده است. زیرا هم از ابتدا و هم از انتهای روایت، بخش معظمی حذف شده است. چنانچه در ابتدای روایت آمده است: «قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي عليه السلام: يا أبا الحسن أحضر صحيفة ودواة. فاملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضوع...». پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب وفاتش به علی علیه‌السلام فرمود ای ابالحسن! ورق و دواتی حاضر کن. پس حضرت رسول اکرم وصیتش را املاء کرد تا اینکه به اینجا رسید و...»

این متن به صورت شفاف بیانگر آن است که قبل از عبارت حتی انتهى الی هذا الموضوع، موارد دیگری گفته شده است که در متن این روایت ذکر نشده است و همچنین در بخشی دیگر، از وجود 12 مهدی پس از 12 امام خبر داده شده و در پایان روایت به شمارش مهدیین شروع می‌شود اما با معرفی اولین مهدی روایت تمام می‌گردد. چنانچه فرمود: «... ثم يكون من بعده اثنا عشر مهديا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: إسم إسمي وإسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين». این بدین معناست که آخر روایت نیز ناقص می‌باشد.

بدیهی است که شخص غیرضابط از انجام سایر خطاهای ضابطی مصون نمی‌باشد و ممکن است در سایر موارد این روایت نیز دچار اشتباه در ضبط شده باشد. به عنوان مثال:

ص: 52

---

1- عاملی جبعی، علی بن احمد، معالم‌الدین و ملاذ‌المجتهدین، ج 1، ص 104. منظور از ضابط؛ کسی است که یادسپاری او بر سهو و اشتباهش غلبه دارد. بنابراین، خبر راوی که در نقل، غالبا دچار سهو و اشتباه می‌شود، پذیرفته نبوده و فاقد اعتبار است.

آنچه از آیه قرآن کریم در سوره بقره آیه 180 در خصوص وصیت متوجه می شویم، وصیت به ما ترک است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در روز غدیر خم، ماترک خود را که قرآن و عترت اهل بیتش بود را وصیت کرد و فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي اهل بيتي» اما آنچه در متن وصیت کذایی مشاهده می گردد، ماترک حضرت رسول الله به صورت ناقص مطرح گردیده و قرآن کریم که ثقل الله الاکبر است را از آن حذف کرده و تنها ثقل الله الاصغر را آورده است.

ب). با بررسی سند این روایت با افرادی مواجهه می گردیم که در کتب رجالی از اهل تسنن بوده و یا از مجهولین و ناشناخته ها می باشند. به عنوان نمونه:

علی بن سنان الموصیل العدل

این شخص در کتب رجالی از مجهولین و ناشناخته ها است بطوری که هیچ مدح و قدحی درباره اش وجود ندارد. حضرت آیت الله خوئی رحمه الله علیه در خصوص این فرد می فرماید:

«بعید نیست که وی از اهل تسنن بوده و کلمه «العدل» نیز از القاب شغلی این شخص بوده باشد. چراکه کلمه عدل به کتاب در محکمه قضاوت اطلاق می شده است. (1) همچنین کلمه (العدل) در مشایخ شیخ صدوق رحمه الله علیه به عامه و اهل سنت اطلاق شده است» (2).

برخی از اتباع احمد الحسن بصری در صدد آن هستند تا با وصف «العدل»، صحیح

العقیده بودن این راوی را اثبات کرده و شبهه سنی مذهب بودن وی را رفع کنند. این در حالی است که بسیاری از مخالفین مذهب تشیع در کتب رجالی یا در حتی در سند روایات با عبارت «العدول» توصیف شده اند، در حالی که صحیح العقیده نیز نبوده و در گروه منحرفین هستند. به عنوان نمونه؛ کشی رحمه الله علیه در کتاب رجالی خود نام محمد بن الولید الخزاز، معاویة بن حکیم، مصدق بن صدقة و محمد بن سالم بن عبدالحمید را نام برده و سپس گفته است: «هؤلاء کلهم فطحية وهم أجلة العلماء والفقهاء و العدول». (3) تمامی آنان فطحی مذهب و از

ص: 53

---

1- علی بن سنان الموصیل العدل روی عن أحمد بن محمد الخلیل الأملي الطبري وروی عنه الحسين بن علی البزوفری ، ثم إن كلمة العدل علی ما يظهر من ذكرها في مشايخ الصدوق قدس سره كان يوصف بها بعض علماء العامة فلا يبعد أن يكون الرجل من العامة. معجم رجال الحديث ، ج 6، 210، 3302.

2- همان، ج 13، 50، 8194.

3- رجال کشی، ج 2، ص 835.

بنابراین عبارت «العدل» در توصیف راویان، لزوماً به معنای شیعه بودن و صحیح العقیده بودن آنان نیست.

نکته اول: این راوی در سند برخی از روایات با عنوان «المعدل» آمده است که می تواند به عنوان کنیه برای وی بوده باشد. چنانچه در کتاب مقتضب الاثر، در سند روایتی می گوید: حدثنا علي بن سنان الموصلي المعدل قال أخبرنا أحمد بن محمد الخليلي قال حدثنا محمد بن صالح الهمداني.... (1)

نکته دوم: در تمامی روایاتی که از علی بن سنان الموصلي العدل نقل شده است، وی روایات خود را بدون واسطه از احمد بن محمد بن خلیل نقل کرده است، در حالیکه در روایت موسوم به وصیت، با وساطت علی بن الحسین نقل روایت کرده و این برخلاف مسلک روایی این راوی است. به عنوان نمونه:

1. أخبرنا جماعة عن التلعكبري عن أحمد بن علي الرازي الأيادي عن الحسين بن علي عن علي بن سنان

الموصلي العدل عن أحمد بن محمد بن محمد بن الخليل عن علي بن صالح الهمداني. (2)

2. حدثنا علي بن سنان الموصلي، عن أحمد بن محمد بن محمد الخليل عن محمد بن صالح الهمداني. (3)

نکته سوم: علی بن سنان الموصلي العدل در هیچ روایتی از علی بن الحسین (غیر از روایت موسوم به وصیت) نقل روایت نکرده است. (4)

علی بن الحسین

وی یکی دیگر از مجهولین و ناشناخته ها در این روایت است. لازم به توضیح است که این شخص غیر از علی بن الحسین بن بابویه (پدر شیخ صدوق) است. چراکه هیچگاه پدر شیخ صدوق از احمد بن خلیل و علی بن سنان موصلی عدل روایت نکرده است. مضاف بر اینکه شیخ طوسی رحمه الله علیه با دو واسطه (شیخ مفید و شیخ صدوق) از پدر شیخ رحمه الله علیه صدوق نقل روایت کرده است.

ص: 54

1- الجوهري، احمد، مقتضب الاثر، ص 10.

2- غيبة طوسی، ص 147 وإثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 2، ص 125.

3- بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، حلیة الأبرار، ج 6، ص 491.

4- المهدوية الخاتمة، ج 2، ص 15.

این شخص در کتب رجالی از ناشناخته ها است. بطوری که درباره اش هیچ مدح و ذمی وجود ندارد. جالب اینکه خود ناظم العقیلی که از بزرگان تشکیلات احمد الحسن است، در کتاب انتصارا للوصیة به مجهول بودن این شخص اعتراف کرده و می گوید: «ولم یبق احد من روات الوصیة لم یعلم تشیعه الا احمد بن محمد بن الخلیل»<sup>(1)</sup> یعنی غیر از احمد بن محمد بن الخلیل احدی از روایانی که شیعه بودنشان محرز نشده باشد باقی نمانده است.

جعفر بن احمد المصری

این فرد یکی دیگر از مجهولین و ناشناخته های رجالی است. تنها یک مورد در کتاب ابن حجر عسقلانی (از علمای اهل سنت) جعفر بن احمد المصری را با عنوان رافضی و فاسد العقیده معرفی کرده است<sup>(2)</sup> که آنهم نمی تواند شیعه بودن و وثاقت وی را ثابت کند، چراکه فاسد العقیده خواندن شخصی از سوی اهل سنت، به معنای وثاقت وی در نزد تشیع نیست. لذا در کتب رجالی شیعه و سایر کتب رجالی اهل سنت نیز نامی از این فرد به میان نیامده است.

حسن بن علی عم جعفر بن احمد المصری

وی در کتب رجالی شیعه معرفی نشده و حتی در خصوص این فرد، مدح و قدح صادر نشده و در ردیف مجهولین و ناشناخته ها است.

علی بن بیان؛ والد حسن بن علی

این شخص همان علی بن بیان بن زید بن سیاه المصری است که در گروه ناشناخته های رجالی بوده و در هیچ یک از کتب رجالی درباره وی مدح و قدحی وجود ندارد.<sup>(3)</sup>

### دفاع احمد الحسن از سند حدیث

احمد الحسن بصری در کتاب «دلایل الصدق» از صحیح السند بودن این روایت دفاع

ص: 55

1- انتصارا للوصیة، ص 27.

2- لسان المیزان، ج 2، ص 442.

3- آل محسن، ما هی الوصیة التي وصفوها بالمقدسة، مركز الامام المهدي عليه السلام، ص 16.

کرده و می گوید: «فقد بينا لهم أن الوصية سندها صحيح وأنه يكفي شهادة الشيخ الطوسي لرواتها بأنهم من الخاصة أي من الشيعة ... إذن، فالصحيح أن نحكم بصدق المؤمن حتى يأتي دليل قطعي على كذبه»<sup>(1)</sup>.

پس تبیین کردیم برای آنان که همانا سند روایت وصیت صحیح است و سخن شیخ طوسی که فرمود: «فأما ما روى من جهة الخاصة» در شیعه بودن راویان این حدیث کفایت میکند...

نتیجه اینکه؛ روش درست این است که حکم به راستگویی مؤمن بدهیم تا اینکه دلیلی قطعی برکذب وی به دست آمده باشد.

احمدالحسن بصری در این دفاعیه، به دو نکته کلی اشاره کرده است که عبارتند از:

الف. به استناد و شهادت شیخ طوسی (با بیان؛ فأما ما روى من جهة الخاصة) تمامی راویان این حدیث شیعه هستند.

در پاسخ به این سخن باید گفت:

نهایت چیزی که از عبارت شیخ طوسی رحمه الله علیه استفاده می شود این است که این روایت از طریق عامه (اهل سنت) نقل نشده و تمامی راویان آن را عامه تشکیل نمی دهند. اما این سخن که در سند آن هیچ یک از راویان سنی قرار نگرفته اند، برداشت نمی شود. ضمن اینکه؛ اگر یک یا دو راوی از اهل سنت در سلسله سند روایتی وجود داشته باشد، نمی توان آن را روایت اهل سنت نامید. چنانچه در برخی از روایات موجود در منابع شیعه، راویانی از اهل تسنن و حتی راویانی از نواصب هستند، اما با این وجود، آن روایات را روایات عامه (اهل تسنن) نمی نامیم. به عنوان نمونه:

1. الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَيْسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ. <sup>(2)</sup> در سند این روایت احمد بن هلال وجود دارد که به شهادت شیخ صدوق رحمه الله علیه در کتاب من لا يحضره الفقيه <sup>(3)</sup> ناصبی می باشد. اما با این وجود در سند روایت شیعی قرار گرفته است.

ص: 56

1- دلائل الصدق، ص 25.

2- کافی، ج 1، ص 342.

3- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 449.

2. الصَّدُوقِ فِي الْخِصَالِ وَالْعِلَلِ وَامَالِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّعْدِآبَادِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ.

در سند این روایت که از طریق شیعی نقل شده، مالک بن انس، امام مذهب مالکی در اهل سنت قرار گرفته است.

نتیجه اینکه؛ سخن شیخ طوسی (فأما ما روی من جهت الخاصة) به معنای این نیست که تمامی روایان این حدیث شیعه هستند، بلکه سخن ایشان ناظر بر طریق (أخبرنا جماعة) نقل است نه سند روایان حدیث.

ب. تا زمانی که فسق و کذب شیعه ثابت نشده باشد، اصل بر راستگویی و عدالت (اصالة العدالة) است. لذا مجهول بودن روایان حدیث خدشه ای به روایت وارد نمی کند، چراکه بر اساس قواعد حدیثی، در صورت مواجهه با روایات مجهول، بایستی به اصالة العدالة مراجعه کنیم تا بدینوسیله حکم به عدالت روایان مجهول داده و روایت را پذیریم. (1)

در پاسخ به این سخن گفته می شود:

اولاً؛ صدق و کذب و همچنین عدل و فسق از امور وجودیه هستند و امور وجودیه بعد از نبودن ضلع مقابل و ضد خود بروز می کنند. لذا زمانی صدق می آید که کذب نباشد و زمانی عدل می آید که فسق نباشد. بنابراین قاعده، اصالة با هیچکدام از صدق و کذب و یا عدل و فسق نبوده و هر کدام در موضع خود و با نبود دیگری تحقق می یابد. (2)

ثانیاً؛ معنای اصالة العدالة، شهادت به عدالت نبوده و به معنای این است که اگر به شیعه بودن یک راوی اعتماد داشته و همزمان به عدالت آن شک شد، می توان به اصالة العدالة یا اصالة الصدق تمسک کرده و حکم به عادل و راستگو بودن وی نمود. (3)

ثالثاً؛ اصالة العدالة از اصول نامعتبر و غیرقابل قبول در مباحث حدیثی است. (4)

رابعاً؛ درباره روایانی که آنان را شیخ طوسی رحمه الله علیه و سایر علماء درک نکرده اند و یا اینکه حتی درباره روایانی که نام آنان در اسناد روایت موجود بوده و هیچ درکی از تشیع و حسن ظاهر

ص: 57

1- دلائل الصدق، ص 27.

2- المهدویة الخاتمة، ج 2، ص 23.

3- ر.ک: شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج 15، 5074.

4- محقق حلی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، ج 4، ص 69 و عاملی، محم بن مکی، الدروس الشرعية، جاف ص 219.

رفتاری آنان در دست نیست، اصالة العدالة معنایی نداشته و سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود. لذا در عصر حاضر به محض مواجهه با مجاهیل روایی، مجاز به اجرای اصالة العدالة نخواهیم بود.<sup>(1)</sup>

## بررسی متن روایت

با بررسی متن حدیث موسوم به وصیت، اشکالات متعددی پیش می آید که به برخی از آنها اشاره می گردد:

الف. مضمون و محتوای این حدیث با تمامی روایاتی که عدد اوصیاء را اثنی عشر دانسته اند تعارض جدی دارد در حالیکه این حدیث عدد آنان را 24 میدانند. لذا به علت عدم موافقت محتوای روایت با مذهب شیعه، این روایت از صحت ساقط شده و نمی توان در مسأله مهمی مانند امامت به آن استناد کرد. شیخ طوسی رحمه الله علیه می فرماید: در صورتی که راوی حدیث مخالفت اعتقادی با اصول مذهب داشته باشد، در این صورت به آنچه روایت کرده است نگریسته می شود. در صورتی که با اخبار موثق شیعه مخالفت داشته باشد، آن روایت بایستی طرد گردد.<sup>(2)</sup>

ب. در هیچ کدام از احادیثی که حاکی از وصیت هستند،<sup>(3)</sup> نامی از مهدیین در میان نبوده و در تمامی آنها نام 12 امام همام علیه السلام ذکر شده است که اولین آنها علی علیه السلام و آخرین آنان، نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می باشد.

ج. پذیرش مهدیین بعد از امام دوازدهم به عنوان خلفاء الرسول صلی الله علیه واله و سلم با روایات متواتر

رجعت که به عنوان مسلمات مذهب تشیع می باشند، در تعارض می باشند.

د. این روایت دارای تهافت است که به آن اشاره می شود: در ابتدای روایت آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه واله و سلم خطاب به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائَةِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الصَّدِّيقِ الْكَبِيرِ وَ الْفَارُوقِ الْأَعْظَمِ وَ الْأَمَامُونَ وَ الْمَهْدِيُّ فَلَا تَصِحُّ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ

ص: 58

1- ر.ک: محمد شهبازیان، مقاله تحلیلی بر وصیت نقل شده در کتاب غیبت طوسی و... پژوهش نامه کلام تطبیقی، 1395، ص 53.

2- العدة في أصول الفقه، ج 1، ص 149 و 150.

3- در خلال بحث بعدی به چند مورد اشاره خواهد شد.



لَا حَدَّ غَيْرِكَ» خداوند در آسمانها نام تورا علی المرتضی و امیر المؤمنین و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نهاد، پس این اسم ها بر کس دیگری غیر توصیح نیست.

صراحتا در ابتدای روایت آمده است که نام مهدی بر کسی غیر از امیر المؤمنین علی علیه السلام صدق نمی کند، در حالیکه اولاً، بر اساس روایات متواتر، نام مهدی به نحو عام بر تمامی ائمه معصومین علیهم السلام صدق کرده و به نحو خاص، ویژه امام دوازدهم علیه السلام می باشد. ثانیاً؛ ذیل روایت با آنچه در صدر روایت آمده تغایر و نا همخوانی داشته و در ذیل روایت نام مهدی را بر فرزند امام دوازدهم علیه السلام نهاده است. (1)

ه. آنچه در روایت با عنوان «فلیستمها» آمده است، مبهم بوده و مرجع ضمیر مشخص نشده است. چنانچه مرجع ضمیر به «خلافة» برگردد، با باور مسلم شیعه که اعتقاد به خلافت امامان دوازده گانه دارد در تضاد خواهد بود و از طرفی با روایات متواتره که عدد خلفاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را 12 دانسته اند معارضه خواهد کرد. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: «ان عدة الخلفاء بعدی عدة نساء موسی». همانا عدد خلفاء بعد از من به تعداد نساء موسی علیه السلام است. (2) همچنین می فرماید: «بعدی اثنی عشر خلیفه کلهم من بنی هاشم». بعد از من دوازده خلیفه است که همه آنان از قریش می باشند. (3) و همچنین روایات متواتره در این زمینه که در کتب معتبر شیعه و سنی بدان اشاره شده است. (4)

اما در صورتی که ضمیر به «امامة» مستتر در جمله برگردانده شود، در آن صورت بایستی قائل به امامت مهدیین شویم، در حالیکه اولاً؛ این باور با صدر روایت که امامت را از مهدیین جدا کرده است «فذلک اثنا عشر اماما» تعارض داشته و ثانیاً؛ با سایر روایاتی که تصریح بر عدم امامت مهدیین دارند ناسازگار می باشند. چنانچه ابوبصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من از پدر شما شنیدم که می فرمود: پس از قائم دوازده مهدی خواهد بود، امام صادق علیه السلام فرمود: «دوازده مهدی گفته است نه دوازده امام آنها قومی

ص: 59

- 
- 1- المهدویة الخاتمة، ج 2، ص 95
  - 2- جامع الصغیر، ج 1، ص 350، کنز العمال، ح 14971.
  - 3- موده القریبی، ص 94؛ بنایع الموده، باب 56 ص 308 و باب 77 ص 533.
  - 4- بحار الانوار، ج 51، ص 71. مسند، احمد بن حنبل، ج 5، ص 90، صحیح مسلم، ج 6، ص 30. فرائد السمطین، ج 2، ص 329 تحت شماره 579 با ذکر سند از ابن عباس. احقاق الحق، وملحقات آن ج 2 ص 352-354 و 13 ص 1-49 و ج 19 ص 628-632، نیز مراجعه شود به عمده ابن بطریق ص 416-422. و...

از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و معرفت حق ما می خوانند». (1)

هد. روایت 12 مهدی پس از 12 امام، با برخی از روایات هم ردیف (به لحاظ سندی) خود، در تعارض عددی می باشند. به عنوان نمونه در روایت منسوب به امام صادق علیه السلام عدد مهدیین پس از قائم علیه السلام را یازده نفر از فرزندان ایشان دانسته است. ابی حمزه از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی نقل می کند که فرمود: «ای ابا حمزه به درستی که بعد از قائم علیه السلام یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهد بود». (2)

و. وجود فرزندی به نام «احمد» و همچنین وجود «وصی» و جانشینی برای امام مهدی علیه السلام در هیچ روایتی ذکر نشده است و این روایت متفرد است.

### ناخوانی روایت موسوم به وصیت با سایر روایات

#### اشاره

در این مجال به چند نمونه از روایات موسوم به وصیت اشاره می گردد تا اولاً؛ رونوشت بودن و گزارش گونه بودن این روایات از محتوای وصیت و ثانیاً متعارض بودن روایات موسوم به وصیت و ثالثاً عدم اشاره به مسأله مهدیین بعد از 12 امام معصوم در هیچکدام از این روایات و رابعاً عدم ذکر قرآن کریم در هیچ کدام از این روایات، به عنوان اصل اول و ثقل الله الأكبر ثابت گردد:

الف). روایت سلیم بن قیس هلالی که در صدد گزارش از ماجرای شب وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله و سلم می باشد که در آن تنها به مسأله امامت و دوازده گانه بودن عدد اوصیاء ایشان اشاره دارد.

«وَعَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَفَعَ الْكَيْفَ . . ادْعُ لِي بِصَحِيفَةٍ فَأَتَى بِهَا . فَأَمَلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءَ الْأَنْبِيَاءِ الْهَدَاهِ مِنْ بَعْدِهِ

ص: 60

1- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصير قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ؟ أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ « اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًا وَ لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوَالَاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا ». شيخ صدوق، كمال الدين، ج 2، ص 40.

2- عن أبي حمزة، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل أنه قال: يا أبا حمزة إن من بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام». الغيبة الطوسی ص 478 ح 504.

رَجُلًا رَجُلًا وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخُطُّهُ بِيَدِهِ . وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أَحَى وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، ثُمَّ الْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنَ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تَسْعُهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ» .(1)

(ب). روایت مربوط به طلحه که در آن، حضرت علی علیه السلام در صدد احتجاج به مسأله امامت بوده و ماجرای شب وفات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله و سلم را به عنوان مؤید مسأله امامت و وصایت خود و یازده فرزندش ذکر می فرماید.

(یا طلحة أليس قد شهدت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم حين دعانا بالكثف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة بعده ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال "إن رسول الله يهجر" فغضب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وتركها؟ قال: بلى قد شهدت، قال: فإنكم لما خرجتم أخبرني رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بالذي أراد أن يكتب فيها ويشهد عليه العامة، وأن جبرئيل أخبره بأن الله تعالى قد علم أن الأمة ستختلف وتفترق، ثم دعا بصحيفة فأملى علي ما أراد أن يكتب في الكثف، وأشهد علي ذلك ثلاثة رهط: سلمان الفارسي وأبا ذر والمقداد، وسمي من يكون من أئمة الهدى الذين أمر المؤمنين بطاعتهم إلى يوم القيامة، فسماني أولهم، ثم ابني هذا حسن، ثم ابني هذا حسين، ثم تسعة من ولد ابني هذا حسين، كذلك يا أبا ذر وأنت يا مقداد؟ قالوا: نشهد بذلك على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم، فقال طلحة: والله لقد سمعت من رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول لابي ذر: "ما أقلت الغبراء، ولا أظلت الخضراء ذا لهجة أصدق ولا أبر من أبي ذر" أشهد أنهما لم يشهدا إلا بالحق، وأنت أصدق وأبر عندي منهما» .(2)

(ج). روایت خطاب امام صادق علیه السلام به حرمان، که گزارشی از روز بیماری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله و سلم بوده و در صدد بیان مظلومیت اهل بیت علیه السلام و عدد اوصیاء ایشان می باشد. «اخبارنا احمد بن محمد بن يعقوب قال حدثنا ابو عبد الله الحسين بن محمد قراءة عليه قال حدثنا محمد بن أبي قيس عن جعفر الرمانى عن محمد بن القاسم قال حدثنا عبد الوهاب الثقفي عن جعفر ابن محمد عن ابيه محمد بن علي عليه السلام : انه نظرالى مران فبكى ثم قال: يا حرمان عجباً للناس كيف غفلوا ام نسوا ام تناسوا فنسوا قول رسول الله ص حين مرض فأتاه الناس يعودونه و يسلمون عليه حتى اذا غص باهله البيت. جاء على ع فسلم ... انهم اثنا عشر وصيا ....» .(3)

(د). روایت جناب شیخ مفید (استاد شیخ طوسی) که در خصوص ماجرای وصیت شب

ص: 61

1- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج 2، ص، 877.

2- کتاب سلیم بن قیس، ص 211. غیبت نعمانی، ص 84.

3- غیبت نعمانی، ص 130، باب 4، ح 22.

وفات آورده است: «قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم إيتوني بدواة وكتف أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده أبدا... فقال عمر: إرجع فانه يهجر... قال بعضهم ألا نأتيك بدواة وكتف يا رسول الله؟ فقال أبعد الذي قلتهم؟ لا ولكني اوصيكم باهل بيتي خيرا. ثم أعرض بوجهه عن القوم، فنهضوا وبقي عنده العباس والفضل وعلی بن ابی طالب واهل بيته خاصة. فقال يا عباس يا عم رسول الله . تقبل وصيتي و تنجز عدتي تقضى ديني؟...» (1).

### د. وصیت به مردم؛ جهت نصریح به جانشین بلا فصل

یکی از مهم ترین وصیت های پیامبر اکرم صلی الله علیه واله و سلم وصیت آشکار به جانشین بلا فصل است که در روایات با عنوان «وصیة ظاهرة» از آن یاد شده است. این نوع از وصیت بایستی آشکار بوده و از سوی امام قبلی برای امام بعدی صادر شده و برای مردم واضح گردد. چنانچه در روایتی آمده است: **أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ (2)**، قَالَ : دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ : جَعَلْتُ فِدَاكَ ، بِمَ يَعْرِفُ الْإِمَامَ ؟ فَقَالَ « بِخِصَالٍ ، أَمَّا أَوْلَاهُنَّ فَشِئَاءٌ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ وَ عَرَفَهُ النَّاسُ وَ نَصَبَهُ لَهُمْ عِلْمًا حَتَّى يَكُونَ حُجَّةً عَلَيْهِمْ ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نَصَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمًا وَ عَرَفَهُ النَّاسُ » (3) ابی بصیر از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال کرد: امام با چه شناخته می شود؟ فرمود: به چند خصلت. اما اولین خصلت این است که؛ علامتی از جانب پدرش باشد که مردم آن را بشناسند و اینکه به صورت آشکار او را نصب کند تا اینکه این کار حجت آشکار آنان باشد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه واله و سلم علی علیه السلام را آشکارا نصب کرده و به مردم معرفی کرد.

همانطور که اشاره شد، وصیت ظاهره همان وصیت آشکار به جانشین بلا فصلی است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه واله و سلم یا هر کدام از ائمه معصومین علیهم السلام قیام خواهند کرد. لذا شیخ مفید در باب معرفی امام بعد از امام باقر علیه السلام آورده است: «وَ كَانَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَيْنِ إِخْوَتِهِ خَلِيفَةَ أَبِيهِ وَ وَصِيَّهُ وَالْقَائِمُ بِالْإِمَامَةِ مِنْ بَعْدِهِ ... وَ وَصَّى إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصِيَّةً ظَاهِرَةً وَ نَصَّ عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ نَصًّا جَلِيًّا» (4)

ص: 62

- 1- الارشاد، باب دوم ، فصل پنجاه و دوم.
- 2- «ابوالحسن» اگر باقید الأول ویا الماضی باشد، کنیه امام موسی کاظم علیه السلام خواهد بود و اگر مقید به الرضاویا الثاني باشد، مقصود امام رضا علیه السلام است، و اگر مقید به الثالث باشد، مراد از آن ، امام هادی علیه السلام خواهد بود.
- 3- قرب الإسناد، ص 339.
- 4- كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج 2، ص 166.

در توصیف آشکار بودن این وصیت آمده است که باید طوری باشد که همگانی بوده و حتی انسان های کوچک و بازار هم از این جانشینی آگاه باشند. لذا اگر در حال حاضر از مردم پرسیده شود که وصی امام حسن عسگری علیه السلام چه کسی است، بی درنگ خواهند گفت امام مهدی علیه السلام و اگر پرسیده شود که وصی امام مهدی چه کسی است خواهند گفت؛ هنوز نیامده است تا وصی خود را مشخص و علنی کند.

بنابراین، وصیت ظاهره، همان وصیت مهمی است که در آن تصریح به امامت بعد از خود شده و مصداق خارجی وصی تعیین می گردد. لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در روز غدیر خم، امام و جانشین پس از خود را به صورت آشکار به مردم معرفی کرد و سایر معصومین علیهم السلام نیز در معرفی جانشین خود از این روش تبعیت کردند. بنابراین به اقتضای زمان خود، امام بعد از خود را رسماً به مردم معرفی فرمودند.

### وصیت معیار

وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به مردم؛ که نام دوازده امام و وصی پس از خود را معرفی فرموده است، جنبه توصیفی داشته و از مقام اثبات و ثبوت بی بهره است. لذا نمی تواند به تنهایی پایه استدلال را تقویت کرده و به نتیجه برسد. بنابراین در صورتی که فردی بخواهد ادعای وصایت کند، بایستی در مقام ثبوت، وصیت نوع اول را که همان کتاب مختوم و عهد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است را به همراه داشته (أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ) و در مقام اثبات، سلاح و پرچم و سایر لوازم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم را در اختیار داشته (يَكُونُ عِنْدَهُ السَّلَاحُ) و علاوه بر آن، نص صریحی بر تعیین وصایت خود از امام قبل از خود داشته باشد (وَيَكُونُ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ).

مؤید این سخن، روایاتی است که به آنها اشاره می شود: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ «إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ ابْنَةَ الْحُسَيْنِ فَدَفَعَهَا كِتَابًا مَلْفُوفًا وَوَصِيهِ ظَاهِرَةً وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَبْطُونًا مَعَهُمْ لَا يَرَوْنَ إِلَّا لَمَّا بِهِ فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ صَارَ ذَلِكَ الْكِتَابَ

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ يَزِيدِ شَعْرٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَةَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُتَوَثَّبُ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الْمُدَّعِي لَهُ مَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِ قَالَ يُسْأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ قَالَ ثُمَّ أُقْبَلُ عَلَى فَقَالَ «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحُجَّةِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلَّا كَانَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ وَ يَكُونُ عِنْدَهُ السَّلَاحُ وَ يَكُونُ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي إِذَا قَدِمَتْ الْمَدِينَةَ سَأَلَتْ عَنْهَا الْعَامَّةَ وَالصَّبِيَّانَ إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَا يَقُولُونَ إِلَى فَلَانِ بَنِي فَلَانٍ» (2).

با توجه به اینکه هر امامی قبل از شهادت خود، امام بعد از خود را تعیین کرده (3) و این سنت تا امام دوازدهم شیعیان ادامه داشته و کتاب مختوم و وصیة ظاهره و سلاح و پرچم را به امام بعد از خود داده اند، (4) لذا چنانچه فردی همچون احمد الحسن بصری بخواهد مدعی وصایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و واله و سلم باشد، بایستی برای اثبات ادعای خود، علاوه بر ارائه وصیت نوع اول که در قالب کتاب مختوم بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و واله و سلم نازل گردیده است، سلاح، پرچم و نص تعیین کننده (وصیة ظاهره) از سوی امام قبل از خود به همراه داشته باشد.

نتیجه اینکه؛ احمد بصری برای اثبات وصایت خود، نیاز به سه وصیت «عهد رسول الله و برخورداری از لوازم رسول خدا صلی الله علیه و واله و سلم و وصیة ظاهره» دارد تا بتواند خود را به واسطه آن اثبات کند. لذا مشابهت اسمی در یک حدیث موسوم به وصیت که جنبه توصیفی داشته وده ها اشکال سندی و دلالتی بر آن وارد شده است، نمی تواند مثبت امامت و وصایت این فرد کذاب باشد.

ص: 64

1- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلی الله عليهم، ج 1، ص 163. توضیح کافی: کتابا ملفوفا ... لعله كان فيه الأسرار التي لا ينبغي أن يطلع عليها المخالفون بل غير أهل البيت عليهم السلام و وصیة ظاهرة أي کتابا كتب فيه أنه وصيه و هو أولى بأمور من غيره، و بالجملة مالا ينبغي ستره، بل يجب إظهاره للناس ليعرف شيعته بهذه العلامة إمامته. كليني، محمد بن يعقوب، کافی، ج 2، ص 18.

2- اصول کافی، ج 1، ص 330.

3- سمعت عن الصادق عليه السلام في تفسير قوله تعالى إن الله يأمركم أن تؤدوا الأمانات إلى أهلها: «يعني يوصي الإمام إلى إمام عند وفاته». اثبات الهداه، ج 1، ص 143.

4- ابوسهل می گوید: امام حسن عسگری علیه السلام را دیدم که خطاب به فرزند گرامی اش فرمود: «أبشر يا بني فأنت صاحب الزمان، وأنت المهدي وأنت حجة الله على أرضه، وأنت ولدي و وصيي وأنا ولدتك وأنت محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي ابن أبي طالب. ولدك رسول الله وأنت خاتم الأوصياء، الأئمة الطاهرين و بشر بك رسول الله و سماك و كناك، بذلك عهد إلى أبي عن آبائك الطاهرين صلی الله على أهل البيت ربنا انه حميد مجيد، ومات الحسن بن علي من وقته. صلوات الله عليهم أجمعين». غيب طوسی، ص 271.

نکته قابل توجه در بحث سلاح و پرچم این است که برای اثبات امامت؛ اصل پرچم واصل سلاح لازم است تا مدعی راستین از دروغین شناخته شود. لذا تصویر سلاح و یا پرچم های پارچه ای که قابل تولید در کارخانجات می باشد، نمی توانند مورد قبول قرار گیرند. چرا که امام صادق علیه السلام به حقیقت سلاح و پرچم اشاره کرده و فرموده است: «لا یخرج القائم علیه السلام حتی یكون تکملة الحلقة... ثم یهز الراية ویسیر بها، فلا یبقی أحد فی المشرق ولا فی المغرب إلا لعنھا وهی رایة رسول الله صلی الله علیه واله وسلم، نزل بها جبرئیل یوم بدر. ثم قال: یا أبا محمد ما هی والله قطن ولا کتان ولا قزوه حریر، قلت: فمن أي شیء هی؟ قال: من ورق الجنة، نشرها رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یوم بدر... لا ینشرها أحد حتی یقوم القائم... یكون علیه... وسیفه (سیف رسول الله صلی الله علیه واله وسلم) ذوالفقار»، (1) قائم خروج نمی کند تا اینکه حلقه یاران تکمیل شود... سپس پرچم را می گستراند و حرکت می کند. پس کسی در مغرب و مشرق نمی ماند الا اینکه قائم را لعن می کنند و آن پرچم رسول الله است که جبرائیل در روز بدر به ایشان نازل کرد. سپس فرمود که به خدا قسم از پنبه و کتان و ابریشم و حریر نیست. پرسیدم پس از چیست؟ فرمود از ورق و برگه ای از بهشت است که پیامبر آن را در روز بدر باز کرد. آنرا کسی از (اهل بیت) باز نمی کند تا اینکه قائم قیام کند. همراه قائم... شمشیر رسول الله است که ذوالفقار نام دارد.

لذا بایستی در خصوص متن این روایت به موارد ذیل توجه کرد:

الف. جنس و نوع پرچم رسول الله پارچه و .. نیست و برگه ای از بهشت است (که بر روی آن البیعه لله نوشته شده است)

ب. سلاح رسول الله همان ذوالفقار است که توسط جبرائیل نازل شده است.

ص: 65

1. سه نمونه از ادعاهای احمدالحسن را بیان کنید.
2. انواع وصیت صادره از رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم را نام ببرید.
3. وصیت ظاهره را تعریف کنید.
4. اشکالات سندی بر حدیث موسوم به وصیت را تشریح کنید.
5. وصیت معیار جهت شناخت امام چیست؟



بررسی ادعاهای احمدالحسن بصری

اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

• تطبیق احمدالحسن با نام مذکور در حدیث موسوم به وصیت

• ادعای یمانیت

ص: 67



همانطور که گذشت، اولین و مهمترین استناد احمد الحسن بصری، جهت اثبات حقانیت خود به عنوان فرزند و وصی حضرت امام مهدی علیه السلام، روایتی تحت عنوان وصیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم است که در درس گذشته بررسی شد. احمد بصری براساس این روایت به روش «این همانی» متمسک شده است که پایه و اساس استناداتش را تشکیل می دهد:

الف: با توجه به اینکه یکی از نام های فرزند امام زمان علیه السلام بر اساس این روایت (که ضعف آن در درس گذشته به اثبات رسید) احمد می باشد، احمدالحسن از این مشابهت اسمی، اولین بهره برداری خود را انجام داده و به یک این همانی دست یافته است. لذا نام خود را با نام مذکور در آخر روایت تطبیق داده و خود را فرزند امام مهدی علیه السلام و سیزدهمین وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم میدانند.

ب: احمد بصری جهت اثبات اینکه «احمد» مذکور در روایت کذابی با یمانی موعود نیز مطابقت دارد می گوید: با توجه به اینکه احمد اول المومنین است و یمانی هم اولین کسی است که به امام علیه السلام خواهد پیوست، لذا پذیرش این سخن که دو نفر اول المومنین باشند محال است، لذا احمد همان یمانی است؟

احمد بصری پس از اثبات (در زعم خود) اینکه فرزند امام زمان علیه السلام است، تمامی روایاتی را که در آن نام های «احمد، عبدالله و مهدی» (1) آمده است را به خود اختصاص داده و گستره اختیارات و القاب خود را توسیع داده است. هرچند این بحث سالبه به انتفاء موضوع بوده واصل روایت وصیت مخدوش می باشد، اما به جهت پاسخ چند جانبه به سخنان وی، به برخی از ادله روایی اشاره می گردد:

روایت اول: فضل بن شاذان، عن إسماعیل بن عیاش، عن الأعمش، عن أبي وائل، عن حذيفة بن الیمان قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وذكر المهدي فقال: إنه يبایع بين الركن والمقام، اسمه أحمد وعبدالله والمهدي، فهذه أسماءه ثلاثها» (2) این روایت به استناد روایات معتبر در خصوص امام دوازدهم علیه السلام صادر شده است. لذا مضمون روایات حاکی از آن است که ایشان در حالی که پرچم، شمشیر، زره، کلاهخود، زین، عصا، عمامه، پیراهن و ردای پیامبر را به همراه دارد، پس از خواندن نماز عشاء، ظهور خود را از کنار کعبه اعلام می کند. (3) آن حضرت در کنار کعبه پرچم خود را می افرازد و در بین رکن و مقام از یاران خود بیعت می گیرد. (4) بنابر روایات متواتر، جبرئیل نخستین کسی است که با او بیعت می کند. (5) سپس نخستین خطبه خود را ایراد کرده و پنج

ص: 70

1- «... ثم يكون من بعده اثنا عشر مهديا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين له ثلاثة أسامي: إسم كاسمي وإسم أبي وهو عبدالله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين». غيبت طوسی، ح 111.

2- حذيفة بن يمان می گوید: شنیدم رسول الله ؟ ص؟ درباره مهدی ؟ ع؟ می فرمود: همانا بین رکن و مقام با او بیعت می کنند و اسمش احمد و عبد الله و مهدی است. این سه اسم نام های او می باشند. غيبت طوسی، ص 454، ح 463.

3- امام باقر علیه السلام فرمودند: «يظهر المهدي بمكة عند العشاء معه راية رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَ قَمِيصِهِ وَ سَيْفَهُ وَ عَلَامَاتٍ وَ نُورٍ وَ بَيَانٍ». مهدی (موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف) هنگام نماز عشا در مکه در حالی که پرچم رسول الله بردست و پیراهن او را در بدن و شمشیر وی را با خود دارد، ظهور می کند و با او نشانه ها و نورانیت و بیان ویژه ای است. روضة الكافي، ج 2، ص 145.

4- قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «فِيهِمْ مَهْدِيٌّ أُمَّتِي مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا وَاللَّهُ أَنِّي لَا عَرِفَ مَنْ يُبَايِعُهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ اعْرِفِ اسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ». مهدی امتم در میان ائمه محمد است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. به خدا سوگند من کسانی را که در میان رکن و مقام با او بیعت می کنند، می شناسم و اسامی پدران و قبایلشان را نیز می دانم. کمال الدین و تمام النعمة، ج 1، باب 24، ص 284، ح 37.

5- بِنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَارِ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ بَنِي عُثْمَانَ عَنِ ابْنِ بَنِي تَغْلِبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْزِلُ فِي صُورَةِ طَيْرٍ أبيض فَيُبَايِعُهُ ثُمَّ يَضَعُ رِجْلَهُ عَلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ رِجْلَهُ عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ثُمَّ يُنَادِي بِصَوْتٍ طَلِقٍ ذَلِكِ تَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ أَتَى أَمْرَ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ». اول کسی که با قائم مابیت می کند جبرئیل علیه السلام است که به صورت پرنده سفیدی از آسمان به زیر می آید و با حضرت بقیه الله روحی له الفداء بیعت می کند. سپس یک پای خود را بر روی بام کعبه می گذارد و پای دیگر را بر روی بام بیت المقدس. آنگاه فریاد می زند که همه مردم صدایش را می شنوند و می گوید: «امر خدا آمد، در آن شتاب نکنید». کمال الدین، ج 2، ص 387 و تفسیر عیاشی، ج 2، ص 254 و غيبة نعمانی، ص 235 و اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 5، ص 110 و سفينة البحار، ج 8، ص 651 و الزام الناصب، ج 1، ص 70 و نوادر الاخبار، ص 271.

علاوه بر آن؛ احمد، عبدالله و مهدی، از جمله اسامی امام دوازدهم علیه السلام است که میرزا حسین طبرسی نوری رحمه الله علیه در باب دوم کتاب نجم الثاقب از آنها یاد کرده است. (2)

روایت دوم: عن الصادق علیه السلام: ... «وَمِنَ الْبَصْرَةِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَعْظَفِ بْنِ سَعْدٍ، وَأَحْمَدُ بْنُ مَلِيحٍ وَحَمَادُ بْنُ جَابِرٍ». (3)  
آنچه در این روایت آمده است، معرفی فردی از بصره با نام احمد است که احمد الحسن آنرا به خود تطبیق داده است. همانطور که در روایت ذکر شده است، نام پدر احمد، ملیح است در حالیکه نام پدر احمدالحسن، اسماعیل می باشد. البته در روایات به افراد دیگری از بصره اشاره شده است که نامشان علی و محارب بوده و با احمد همخوانی ندارد. چنانچه امام علی علیه السلام فرمود: «پس گوش کنید که نام انصار قائم علیه السلام را برایتان می گویم. نخستین آنها از بصره و آخرین آنها از ابدال هستند، اما از بصره دو نفرند؛ علی و محارب، و دو نفر از کاشان؛ عبدالله و عبیدالله». (4)

روایت سوم: وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ . . . لَهُ اسْمَانِ

ص: 71

1- الأول: ألا يا أهل العالم أنا الإمام القائم؛ آگاه باشید ای جهانیان که منم امام قائم. الثاني: ألا يا أهل العالم أنا الصمصام المنتقم؛ آگاه باشید ای اهل عالم که منم شمشیر انتقام گیرنده. الثالث: ألا يا أهل العالم إن جدي الحسين قتلوه عطشان؛ بیدار باشید ای اهل عالم که جد من حسین را تشنه کام کشتند. الرابع: ألا يا أهل العالم إن جدي الحسين عليه السلام طرحوه عريانا؛ بیدار باشید ای اهل عالم که جد من حسین را برهنه روی خاک افکندند. الخامس: ألا يا أهل العالم إن جدي الحسين عليه السلام سحقوه عدوانا، آگاه باشید ای جهانیان که جد من حسین را از روی کینه توزی پایمال کردند». إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج 2، ص 233.

2- میرزا حسین طبرسی نوری در کتاب نجم الثاقب که دارای دوازده باب می باشد، در باب دوم از کتاب به 182 اسم و لقب و کنیه از حضرت اشاره کرده است.

3- امام صادق؟ ع؟ در معرفی یاران امام دوازدهم علیه السلام می فرماید: «... عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، وأحمد بن مליح وحماد بن جابر». بشارت الاسلام، ص 181. دلائل الامامة، ص 318.

4- فقاموا إليه جماعة من الأصحاب وقالوا: يا أمير المؤمنين نسألك بالله وبابن عمك رسول الله صلى الله عليه واله وسلم أن تسميهم بأسمائهم وأمصارهم فلقد ذابت قلوبنا من كلامك فقال: «اسمعوا أئین لكم أسماء أنصار القائم إن أولهم من أهل البصره و آخرهم من الأبدال فالذين من أهل البصره رجلان اسم أحدهما علی والآخر محارب ورجلان من قاشان عبد الله وعبید الله». إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج 2، ص 165

اسم یخفی و اسم یعلن فاما الذي يخفى فاحمد و أما الذي يعلن فمحمد...» (1) احمد الحسن بصرى از این روایت استفاده کرده و اسمی را که مخفی بوده و نامش احمد است را به خود اختصاص داده و نام دیگری را که علنی می باشد را به امام دوازدهم علیه السلام منسوب می کند. مضمون توجیه وی برای این سخن این است که چگونه ممکن که امام علیه السلام یکی از اسامی قائم را که مخفی میدانند، معرفی می کند؟ پس حکمت آن این است که من وجهه مخفی قائم هستم و پدرم وجهه آشکار قائم!

توضیح اینکه؛ مفروض روایت، قضیه مهمله نبوده و از «رجل من ولدی» شخصیت متعینی را اراده کرده و بلافاصله درباره آن شخص متعین را توضیح می دهد. لذا نمی توان ادعا کرد که مراد از دو اسم، دو شخصیت جداگانه است. «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَيْضُ مُشْرَبٌ حُمْرَةً مَدْحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخْدَيْنِ عَظِيمُ مُشَاشُ الْمُنْكَبَيْنِ بَطْهَرُهُ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لُونِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شِدْبِهِ شَامِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (2)

علاوه بر آن، امام رضا علیه السلام نام مخفی و آشکار قائم آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم را توضیح داده است: وَعَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالَةَ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ بْنُ الْحَسَنِ لَا يُرِي جِسْمَهُ وَلَا يُسَمِّي بِاسْمِهِ أَحَدٌ بَعْدَ غَيْبَتِهِ حَتَّى يَرَاهُ وَيُعْلِنُ بِاسْمِهِ وَيَسْمَعُهُ كُلُّ الْخَلْقِ فَقُلْنَا لَهُ يَا سَيِّدَنَا وَإِنْ قُلْنَا صَاحِبُ الْغَيْبَةِ وَصَاحِبُ الزَّمَانِ وَالْمَهْدِيُّ قَالَ هُوَ كُلُّهُ جَائِزٌ مُطْلَقٌ وَإِنَّمَا نَهَيْكُمُ عَنِ التَّصْرِیحِ بِاسْمِهِ لِيُخْفِيَ اسْمُهُ عَنْ أَعْدَائِنَا فَلَا يَعْرِفُوهُ...» (3)

براساس این روایت، شخصی که نامش مخفی است، امام دوازدهم حجت بن الحسن ال می باشد و علت آنرا مخفی ماندن از دشمنان ذکر فرموده اند. همچنین در خصوص اینکه چرا نام احمد را اعلان کرده و سپس آن را مخفی دانستند باید گفت: منظور آنست که استعمال

ص: 72

1- امیرالمؤمنین علیه السلام برفراز منبر فرمودند: از فرزندان من در آخرالزمان فرزندی ظهور کند که رنگش سفید متمایل به سرخی و سینه اش فراخ و ران هایش سطبروشانه هایش قوی است و در پشتش دوخال است، یکی به رنگ پوستش و دیگری مشابه خال پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دو نام دارد، یکی نهان و دیگری آشکار، امانام نهان احمدونام آشکار محمد است، و چون پرچمش به اهتزاز درآید از مشرق تا مغرب را تابان کند و دستش را برسر بندگان نهد و دل مؤمنان از برکت آن چون پاره آهن استوار گردد و خداوند توانایی چهل مرد به وی دهد و هر مؤمنی گرچه در گور باشد شادان شود، و به دیدار هم روند، و مژده ظهور قائم صلوات الله علیه را به یک دیگر دهند». کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 653.

2- إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 465.

3- قائم مهدی فرزند حسن است. بعد از غیبتش جسمش دیده نمی شود و نامش برده نمی شود. تا آنکه ظهور کند و نامش را آشکار کند. گفتیم ای مولای ما اگر بگوئیم صاحب الزمان یا مهدی و ... جایز است؟ فرمود بله. ما شما را از تصریح به اسمش نهی کردیم تا دشمنان نامش را ندانند و نشناسند او را». الهدایة الکبری، ص 364.

آن به قدری در میان مردم کم است که از آن به نام مخفی و کم استعمال اشاره شده و در برخی روایات بیان آن نام را حرام دانسته اند.

## تطبیق روایات با مصداق احمد

### اشاره

در آغاز سخن این سؤال پیش می آید که؛ نام احمد قابل صدق بر همه است و هر کسی که نامش احمد باشد می تواند از این روایت ضعیف بهره مند شود. پس با چه دلیلی احمدالحسن خود را همان احمد در روایت موسوم به وصیت می داند. احمد بصری در پاسخ به این سؤال به دو جواب متمسک می شود:

### الف. پاسخ امام رضا علیه السلام به جاثلیق:

امام رضا علیه السلام بعد از بیان نام حضرت محمد صلی الله علیه واله و سلم از تورات و انجیل، جاثلیق گفت: «ولی در نزد ما اثبات نشد که این محمد، همان محمد است و بر ما صحیح نیست که اقرار به نبوت او کنیم و ما شک داریم که محمد شما باشد... امام رضا علیه السلام فرمودند: «با شک، احتجاج کردید. آیا خداوند قبل و بعد از آدم تا به امروز، پیامبری که نامش محمد باشد را مبعوث نمود؟ و آیا نام او را در بعضی از کتب که بر تمام انبیاء نازل کرد غیر از محمد یافتید؟» آنها از جواب دادن بازماندند. (1)

احمد بصری نیز می گوید: آیا تاکنون کسی قبل از من به این روایت احتجاج کرده است که نامش احمد باشد و خود را فرزند امام دوازدهم بداند؟

در پاسخ به این استدلال باید گفت:

اولاً؛ امام رضا علیه السلام در مقام مناظره و در پی پاسخ نقضی به جاثلیق بوده است. (2) لذا این

ص: 73

1- قال الرضا عليه السلام: احتجاجتھم بالشك، فهل بعث الله قبل أو بعد من ولد آدم الى يومنا هذا نبيا اسمه محمد او تجدونه في شيء من الكتب التي انزلها الله على جميع الأنبياء غير محمد؟... واحجموا عن الجواب. اثبات الهداة، ج 1، ص 194-195.

2- در برخی موارد، پیامبر و امامان علیه السلام در برابر استدلالهای معاندان در بسیاری از موارد از پاسخهای نقضی استفاده می کردند که به نمونه هایی اشاره می شود: در مناظره پیامبر صلی الله علیه واله و سلم با مسیحیان نجران می خوانیم: وقتی نصارای نجران محضر رسول خدا صلی الله علیه واله و سلم رسیدند، گفتند: ای محمد! ما را به چه فرا می خوانی؟ فرمود: به اینکه شهادت دهید که هیچ معبودی جز الله نیست و اینکه من فرستاده خداوندم و اینکه عیسی بنده و مخلوقی از مخلوقات خداوند است که همانند سایر افراد می خورد و می آشامید و محدث می شد. گفتند: اگر بنده خدا بود، پس پدرش که بود؟ در این موقع فرشته وحی نازل گردید و به پیامبر اسلام صلی الله علیه واله و سلم گفت که به آنان بگو: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: موجود باش! اوهم فوراً موجود شد. (بنابراین، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل برالوهیت یا فرزند خدا بودن نیست.) چنانکه روشن است خلاصه استدلال مسیحیان چنین است: الف. هرکس بدون پدر متولد شود، خدا

پدر اوست. ب. حضرت عیسی بدون پدر متولد شد. ج. نتیجه: پس خداوند پدر حضرت عیسی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم بانقض کبرا، استدلال آنان را در هم فرو ریخت. خلاصه استدلال رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم چنین است: اگر هرکس بدون پدر متولد شود، خدا پدر اوست؛ پس آدم هم بدون پدر متولد شد و باید فرزند خدا باشد؛ ولی تالی باطل است؛ پس مقدم نیز باطل است.



پاسخ نمی تواند به عنوان ملاک و میزان برای پاسخ به سئوالات مشابه باشد.

ثانیا: توصیفات پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم در کتب آسمانی تا حدی بیان شده است که حتی علمای یهود و مسیح ایشان را به درستی می شناختند. بطوری که هیچ شکی در حقانیت پیامبر آخر الزمان نداشته و حتی از زمان و محل تولد آن حضرت اطلاعات دقیقی در دست داشتند. لذا مقاومت جاثلیق به علت عناد با اسلام بوده و با حقیقت مسأله بیگانه نبوده است. مؤید این سخن، کلام وحی است که می فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (1) کسانی که به ایشان کتاب آسمانی داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند، اور محمد را می شناسند و مسلما گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می دارند و خودشان هم می دانند.

با حفظ این نکته، هیچ نشانی از حقانیت احمد الحسن بصری در روایات شیعی وجود نداشته و حتی در برخی از موارد، روایاتی حاکی از دجل و فرییکاری فردی از بصره در دست می باشد. (2) مضاف بر آن، وی با روایتی ضعیف و غیر قابل اعتماد ظهور کرده و حتی علماء اسلام را در مورد خود به مرحله ظن نرسانده است.

ثالثا؛ هیچگاه نمی توان به صرف انطباق نام یک مدعی با اسامی ذکر شده در روایات به حقانیت مدعی پی برد. چرا که برای اثبات حقانیت وی در مسأله مهمی همچون امامت و سفارت، نیاز به دلایل و براهین قطعی است. چنانچه یزید بن ابی حازم می گوید: از کوفه بیرون آمدم و چون به مدینه رسیدم بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و براو سلام کردم. پس آن

ص: 74

1- بقره ، 146.

2- حضرت امیرالمومنین علیه السلام در کوفه خطبه ای ایراد کردند و چنین فرمودند: «أيها الناس الزموا الأرض من بعدى وإياكم والشاذ من آل محمد... ويخرج دجال من دجلة البصرة وليس منى وهو مقدمة الدجالين كلهم». ايها الناس بعد از من آرام باشید و از یک عده قلیلی از آل محمد صلی الله علیه وآله بر حذر باشید... ودجالی هم از بصره خروج می کند که از نسل من نیست و او مقدمه کلیه دجالها است. الملاحم والفتن سید ابن طاووس، باب 36، ص 248 - 249، ح 362.

حضرت از من پرسید: «آیا کسی با توهم صحبت و همراه بود؟ عرض کردم بله . پس فرمود: آیا با یکدیگر سخن هم گفتید؟ عرض کردم بله . مردی از مغیریه با من هم صحبت شد. حضرت فرمود چه میگفت؟ عرض کردم او می پنداشت که محمد بن عبدالله بن الحسن همان قائم است و دلیل بر آن این است که اسم او اسم پیامبر و اسم پدرش همانم با پدر پیامبر صلی الله علیه وآله است.

من در جواب به او گفتم اگر نام ها را ملاک می گیری پس اینکه در فرزندان حسین نیز محمد بن عبدالله بن علی وجود دارد. پس به این مقام اولویت دارند. وی به من گفت همانا این فرزند کنیز است ولی این یکی فرزند زنی آزاد است.

پس امام صادق علیه السلام فرمود چه جوابی دادی؟ عرض کردم چیزی در اختیارم نبود که به او پاسخ گویم . آن حضرت فرمود: آیا نمیدانید که او(قائم) فرزند آن زن اسیر شده است؟» (1).

### **ب. روایتی از امام صادق علیه السلام که عمر مدعی امامت را کوتاه می داند:**

احمد الحسن در پاسخ به این سؤال که اگر کسی غیر از تو، که نامش احمد باشد و همین ادعاها را به زبان بیاورد چه پاسخی دارید؟ می گوید: هرکسی که به دروغ ادعای وصیت مقدسه را بر زبان بیاورد، براساس آیات و روایات خداوند رگ گردنش را زده و عمرش را کوتاه خواهد کرد. چراکه امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُ صَاحِبِهِ إِلَّا بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ» (2) کسی غیر از صاحبش ادعای این امر(امامت) را نمی کند، مگر آنکه خداوند عمرش را می برد!

در پاسخ به این سخن باید گفت:

اولاً؛ عبارت «بَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ» لزوماً به معنای کشته شدن نبوده و در ترجمه این عبارت چند احتمال وجود دارد:

1. اینکه آن را به معنای بریده شدن نسل و نداشتن فرزندی که ادامه دهنده راه پدر باشد دانست کما اینکه مشرکان درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این معنا را اراده کرده و گفتند: «إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ

ص: 75

---

1- غیبت نعمانی. باب 13 ص 325.

2- الکافی، ج 1، ص، 373. الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص، 136.

2. یا اینکه آن را به معنای بریده شدن از ایمان و خیر در زندگی دنیوی بدانیم که خداوند در پاسخ مشرکان فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ان شَانِكَ هُوَ ابْتَرٌ يَعْنِي ابْتَرٌ مِنَ الْإِيمَانِ وَمِنْ كُلِّ خَيْرٍ» (2) که در هر دو صورت عبارت به معنای قتل نفس و کشته شدن توسط خداوند نمی باشد.

3. اینکه عبارت «بترالله» به معنای هلاکت و مرگ از سوی خدا بوده باشد. البته ظاهر روایت، دلالتی بر تعجیل یا مهلت برای مرگ ندارد، مگر اینکه قربنهای برتر جیح یکی از دو صورت دلالت کرده باشد.

ثانیه؛ این عبارت نه تنها درباره مدعی امامت، بلکه درباره کسانی که راه خیر را بر دیگران می بندد نیز استفاده شده است و حال آنکه قانونی به نام کشته شدن مسدود کنندگان راه خیر توسط خداوند وجود ندارد. چنانچه امام باقر علیه السلام فرمود: «مَنْ سَدَّ طَرِيقًا بَتَرَ اللَّهُ عُمْرَهُ» (3).

ثالثاً؛ این روایت در خصوص امر امامت بوده و هیچ ارتباطی به ادعای وصیت، سفارت، یمانیت و سایر ادعاهای احمدالحسن ندارد چرا که در این صورت بایستی در متن روایت به وصیت اشاره می شد و مدعای وصیت را مورد خطاب قرار می داد.

رابعاً؛ با چه استنادی می توان ثابت کرد که احمد الحسن پس از ادعای سفارت و وصایت به هلاکت نرسیده و هنوز زنده است؟ این در حالی است که تاکنون هیچ علائمی مبنی بر حیات وی ارائه نشده و همین مسأله مستمسک انصار پرچم قرار گرفته است.

خامساً: در طول تاریخ بسیاری از مدعیان دروغین وصایت و امامت دیده شده است که هرکدام دارای عمر طولانی بوده و به محض ادعا به هلاکت نرسیده اند. به عنوان نمونه:

1. در سال (1372ش)، یعنی 10 سال پیش از آغاز ادعای احمدالحسن بصری، فردی به نام «علیرضا پیغان»، در صفحه 37 کتاب القائم، برای اولین بار به روایت وصیت مذکور در کتاب شیخ طوسی رحمه الله علیه استناد کرده و خود را جانشین امام دوازدهم و مهدی اول معرفی کرد، اما این فرد دقیقاً 15 سال پس از اعلام ادعای وصایت، در دی ماه سال (1387ش) در شهر مقدس قم اعدام گردید.

ص: 76

1- کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج 2، ص 737.

2- همان.

3- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 25.

2. ملا عرشی کاشانی در سال (850 ه ق) ادعای مهدویت کرده و در سال (880 ه ق) کشته شد. در بعضی از مجامع نوشته اند که جسد او را پس از کشته شدن سوزانیدند. یعنی 30 سال ادعای امامت !!

3. در سال (840 ه ق) رئیس فرقه مشعشعیه (سید محمد مشعشع) که به تأسیس حکومت مشعشعین موفق شده بود به طریق مکاشفه مدعی مهدویت شد. وی در سال (870 ه ق) به هلاکت رسید. یعنی 30 سال ادعای امامت !!!

4. میرزا احمد قادیانی که در سال (1839 م) ادعای مهدویت کرده و در سال (1908 م) با مرض طاعوت به هلاکت رسید. یعنی 57 سال ادعای امامت !!!

سادسا؛ از همه مهم تر اینکه؛ در عصر حاضر، فردی به نام «عبدالله هاشم»، مستند ساز معروف و یکی از بزرگان انصار پرچم، به صورت صریح ادعای وصایت کرده و با استناد به حدیث وصیت شیخ طوسی رحمه الله علیه، خود را مهدی دوم بعد از احمد الحسن معرفی نموده است. این در حالی است که تاکنون به هلاکت نرسیده و از زمان ادعای وی یک سال کامل گذشته است.

همه این موارد دلالت بر این دارند که لزوما مدعی امامت توسط خداوند قتل نفس نشده و آنچه مشخص می باشد این است که، خداوند فرد مدعی را از دایره الطاف رحمانی خود خارج کرده و برای همیشه چشم و گوش و قلب او را ممهور می کند. چنانچه قرآن کریم فرمود: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غَشَاةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ». (1)

علاوه بر آن، احمدالحسن برای اثبات استدلال خود به آیه ای از قرآن متمسک شده و می گوید: همانطور که قرآن کریم درباره رسولان دروغین فرمود: « وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ». (2) سرانجام مدعی امروصایت نیز همین خواهد بود!

در پاسخ به این قیاس مع الفارق، به سخن علامه طباطبایی رحمه الله علیه استناد می گردد که در ذیل همین آیه آورده است: «این آیات خاص مدعی حقیقی نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده و تهدیدی است به ایشان. بر فرضی که آن جناب سخنی را که از خدا نیست به خدا نسبت

ص: 77

1- بقره، 7.

2- حاقه، 44 تا 46.

دهد و چگونه ممکن است این فرض تحقق یابد، با اینکه او فرستاده ای است از ناحیه خدا و خدای تعالی او را به نبوت گرامی داشته و به رسالت خود برگزیده؟! پس آیات مورد بحث، در معنای آیه زیر است که می فرماید: «وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذَا لَاذَقْنَاكَ ضَعْفَ الْحَيَاةِ وَضَعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا» (1) و نیز در معنای آیه زیر که بعد از ذکر نعمت های بزرگی که به انبیائش داده می فرماید: «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (2)

پس دیگر ایراد نشود که مقتضای آیات این است که هر کس به دروغ ادعای نبوت کند و سخنانی به خدا نسبت دهد خدا او را هلاک میکند و در دنیا به شدیدترین عقاب گرفتار می سازد و این با آنچه در خارج می بینیم منافات دارد، زیرا چه بسیار کسانی که به دروغ ادعای نبوت کردند و به چنین عقابیی هم مبتلا نشدند! نادرستی این ایراد بدین جهت است که تهدید در آیه مورد بحث متوجه شخص رسول صادق است، چنین رسولی که در ادعای رسالتش صادق است، اگر چیزی به دروغ به خدا نسبت دهد خدا با او چنین معامله ای می کند، نه تهدید به مطلق مدعیان نبوت، و مفتریان بر خدا در ادعای نبوت و در خبر دادن از ناحیه خدای تعالی» (3).

ص: 78

1- اسراء، 75.

2- انعام، 88.

3- المعنی: «ولو تقول علينا» هذا الرسول الكريم الذي حملناه رسالتنا وأرسلناه إليك بقرآن نزلناه عليه واختلق «بعض الأقاويل» ونسبه إلينا «لأخذنا منه باليمين» كما يقبض على المجرم فيؤخذ بيده أو المراد قطعنا منه يده اليمنى أو المراد لانتقمنا منه بالقوة كما في رواية القمي «ثم القطعنا منه الوتين» وقتلناه لتقوله علينا «فا منكم من أحد عنه حاجزين» تحجبونه عنا وتنجونه من عقوبتنا وإهلاكنا وهذا تهديد للنبي صلى الله عليه وآله وسلم على تقدير أن يفترى على الله كذبا وينسب إليه شيئا لم يقله وهو رسول من عنده أكرمه بنبوته واختاره لرسالته. فالآيات في معنى قوله: «لولا أن ثبتناك لقد كدت تركن إليهم شيئا قليلا إذن لأذقناك ضعف الحياة وضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيرا»: اسراء: 75، وكذا قوله في الأنبياء بعد ذكر نعمه العظمى عليهم: «ولو أشركوا لحبط عنهم ما كانوا يعملون»: الأنعام: 88. فلا يرد أن مقتضى الآيات أن كل من ادعى النبوة وافترى على الله الكذب أهلكه الله وعاقبه في الدنيا أشد العقاب وهو منقوض ببعض مدعى النبوة من الكذابين وذلك أن التهديد في الآية متوجهة إلى الرسول الصادق في رسالته لوتقول على الله ونسب إليه بعض ما ليس منه لا مطلق مدعى النبوة المفترى على الله في دعواه النبوة وإخباره عن الله تعالى. الميزان، ذيل آیه.

همانطور که اشاره شد، احمد بصری جهت اثبات اینکه «احمد» مذکور در روایت موسوم به وصیت با یمانی موعود(1) مطابقت دارد، می گوید: با توجه به اینکه احمد اول المومنین است و یمانی هم اولین کسی است که به امام علیه السلام خواهد پیوست، لذا پذیرش این سخن که دو نفر اول المؤمنین باشند محال است، لذا احمد همان یمانی است؟

پاسخ اول اینکه؛ هیچگاه «اول بودن» در لسان روایات، ملاک تطبیق نیست. چراکه مواردی در روایات مشاهده می شود که به دلیل تأکید و بیان اهمیت و جایگاه سخن، با عنوان «اول، افضل، أشقی و...» بیان شده اند درحالیکه هیچکدام به معنای این همانی نیستند که به عنوان نمونه به چند روایت اشاره می گردد:

1. روایاتی که اول العلم را در چند چیز دانسته اند: «أول العلم معرفة الجبّاري» (2) همچنین «أول العلم الصّمت و الثّاني الإسلام و الثّالث نشره و الرّابع العمل به و السّكوت كالذّهب و الكلام كالفضّة» (3).

2. روایاتی که اول الدین را در چند چیز دانسته اند: «أول الدین السّليم آخره الإخلاص» (4) و

ص: 79

1- یکی از نشانه های حتمی قیام امام مهدی علیه السلام خروج یمانی است. آنچه از طریق معصومین علیهم السلام در خصوص جزئیات یمانی صادر شده است، حاکی از یمانی های متعددی است که حتی محل درگیری و شهادتشان نیز با یکدیگر متفاوت بوده و دارای نام ها و مشخصات گوناگونی هستند. مشهورترین روایت مربوط به یمانی، روایتی است که در کتاب غیبت نعمانی از آن یاد شده است: أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید بن عقدة قال حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب أبو الحسن المعفي من كتابه قال حدثنا إسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه و وهيب بن حفص عن أبي بصير عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال: «... خروج السفيناني و اليماني و الخراساني في سنة واحدة في شهر واحد في يوم واحد نظام كنظام الخريزيتبع بعضه بعضا فيكون البأس من كل وجه و يل لمن ناوهم و ليس في الرايات راية أهدي من راية اليماني هي راية هدى لأنه يدعو إلى صاحبكم فإذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس و كل مسلم و إذا خرج اليماني فانهض إليه فإن رأيت راية هدى و لا يحل لمسلم أن يلتوي عليه فمن فعل ذلك فهو من أهل النار لأنه يدعو إلى الحق و إلى طريق مستقيم...» این در حالی است که؛ اولین فردی که این روایت را از نعمانی (متوفای 360 ه. ق.) نقل کرده است، مرحوم فیض کاشانی (متوفای 1091 ه. ق.)، در کتاب نوادر الاخبار می باشد. نکته قابل توجه این است که فاصله نعمانی تا زمان فیض کاشانی بیش از هفت قرن بوده و در این فاصله، هیچکدام از محدثین، در کتاب های خود به این روایت اشاره نکرده اند. اگرچه در این حد فاصل، شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب غیبت طوسی روایت مشابهی را در این باره نقل کرده است. علاوه بر آن، در سند این روایت افرادی همچون؛ أحمد بن يوسف به عنوان یکی از مجاهیل روایی و حسن بن علی بن أبي حمزة بطائنی واقفی به عنوان شخصیت غیرتوثیق شده قرار دارند.

2- کیمیای سعادت، ج 2، ص 404.

3- ابن اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثیات)، ص 232.

4- لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، ص 75.

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ» (1).

3. روایاتی که افضل الاعمال را به موارد گوناگونی اختصاص داده اند: «افضل الاعمال انتظار الفرج» (2) و «افضل الاعمال احمزها» (3).

پاسخ دوم: اگر همه اولین ایمان آورندگان و بیعت کنندگان پس از ظهور، ملاک تطبیق بر احمد الحسن است، پس بایستی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و علی ابن ابی طالب علیه السلام و جبرائیل علیه السلام را نیز در این جمع وارد نماید تا (نعوذ بالله) بایمانی و احمد یک پیکره شوند. زیرا براساس روایات شیعی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و علی ابن ابی طالب علیه السلام حضرت جبرائیل اولین کسانی هستند که با حضرت بیعت می کنند.

چنانچه امام باقر علیه السلام می فرماید: «لَوْ خَرَجَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ... أَوَّلَ مَنْ يَبِيعُهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ الثَّانِي» (4). مویّد این روایت عبارتست از: «وَيُبَايِعُهُ جَبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ يَقُومُ مَعَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَيُدْفَعَانِ إِلَيْهِ كِتَابًا جَدِيدًا هُوَ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ» (5).

همچنین امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (6). و در روایتی دیگر آمده است: «فَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَبِيعُكَ، أَسْطُ يَدِكَ فَيَمْسَحُ عَلَيَّ يَدَهُ وَقَدْ وَفَاهُ ثَلَاثُمِائَةَ وَ

ص: 80

1- نهج البلاغة (للصّحیحی صالح)، ص 39.

2- بحار الانوار، ج 52، ص 122، ح 1.

3- بحار الانوار، ج 67، ص 237.

4- اخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا يحيى بن زكريا بن شيبان، قال: حدثنا يوسف بن كليب، قال: حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن عاصم بن حميد الحنّاط، عن أبي حمزة الثمّ إلى قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام يقول: لو خرج قائم آل محمد عليهم السلام النصره الله بالملائكة المسومين والمردفين والمنزلين والكرويين، يكون جبرئيل امامه، وميكائيل عن يمينه، واسرافيل عن يساره، والرعب مسيره شهرامامه وخلفه وعن يمينه وعن شماله، والملائكة المقربون حذائه، اول من يبایعه محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و علی علیه السلام الثاني». غيبة النعماني، ص 234، ح 22 وعنه البحار، ج 52، ح 99. بحرانی، سيد هاشم بن سليمان، حلية الأبرار في أحوال محمد وآله الأطهار عليهم السلام، ج 6، ص 513.

5- بحار الانوار، ج 52، ص 307.

6- بَنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ زَيْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمْرٍ عَنِ ابْنِ بِنِ عَثْمَانَ عَنِ ابْنِ بِنِ تَغْلِبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْزِلُ فِي صُورَةِ طَيْرٍ أبيض فَيُبَايِعُهُ ثُمَّ يَضَعُ رِجْلًا عَلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَرِجْلًا عَلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ثُمَّ يَنَادِي بِصَوْتٍ طَلِقٍ ذَلِقٍ تَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ أُنَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ». اول کسی که با قائم ما بیعت می کند جبرئیل؟ ع؟ است که به صورت پرنده سفیدی از آسمان به زیر می آید و با حضرت بقیه الله روحی له الفداء بیعت می کند. سپس یک پای خود را بر روی بام کعبه می گذارد و پای دیگر را بر روی بام بیت المقدس. آنگاه فریاد می زند که همه مردم صدایش را می شنوند و می گوید: «امر خدا آمد، در آن شتاب نکنید. کمال الدین، ج 2، ص 387 و تفسیر عیاشی، ج 2، ص 254 و غیبة نعمانی، ص 235 و اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 5، ص 110 و سفینه البحار، ج 8، ص 651 و الزام الناصب، ج 1، ص 70 و نوادر الاخبار، ص 271.

بضعة عشر رجلا فيبايعونه و يقيم بمكة حتى يتم أصحابه عشرة آلاف نفس ثم يسير منها إلى المدينة» (1).

پاسخ سوم: براساس روایات متواتر، نام و محل قیام یمانی با مشخصات احمد بصری متفاوت است و هیچ همخوانی با یکدیگر ندارند. بنابراین به برخی از شاخصه های یمانی که از سوی اهل بیت علیه السلام معرفی شده اند اشاره می گردد: (2)

الف). یمانی از یمن است

در خصوص موقعیت جغرافیایی قیام یمانی، به شهرهایی هم چون: صنعا، عدن، کنده و منطقه این اشاره شده است؛ البته روایات صنعا مستفیض بوده و از طریق شیعه و سنی نقل شده است. (3)

1. «وَإِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ خُرُوجِهِ خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الشَّامِ وَ خُرُوجَ الْيَمَانِيِّ مِنَ الْيَمِينِ وَ صَيْحَةَ مِنَ السَّمَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ». (4) همانا از علامات خروج حضرت مهدی علیه السلام: خروج سفیانی از شام و خروج یمانی از یمن و فریاد آسمانی در ماه رمضان و ندای آسمانی که اسم مهدی و نام پدر وی را ندا در خواهد داد.

2. «أَنِّي يَخْرُجُ ذَلِكَ وَ لَمْ يَخْرُجْ كَاسِرٍ عَيْنِهِ بِصَنْعَاءَ». (5) «سفیانی کجا خواهد بود؟ و حال آنکه هنوز شکننده چشم او از صنعا (پایتخت یمن) خروج نکرده است.

3. «و يظهر ملك من صنعاء اليمن كالفطن اسمه حسين أو حسن فيذهب بخروجه غمر الفتن». (6) بزرگواری از صنعا یمن ظهور می کند که مانند پنبه سفید بوده و اسمش حسین یا حسن است و با خروج وی فتنه ها خاموش می گردد.

4. «خُرُوجُ رَايَةٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ رَايَةٍ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ فِتْنَةٌ تَظَلُّ أَهْلَ الزُّرَّاءِ وَ خُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ أُمَّةٍ زَيْدٍ بِالْيَمَنِ وَ انْتِهَابُ سِتَارَةِ الْبَيْتِ». (7) خروج پرچمی از شرق و پرچمی از مغرب و فتنه ای که اهل زوراء

ص: 81

1- إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج 2، ص 232.

2- الحلو، سيد محمد علي، اليماني راية هدى، ص 77.

3- الفتلاوي، مهدی، رايات الهدى والضلال في عصر الظهور، ص 101.

4- كمال الدين وتمام النعمة، ج 1، ص 328.

5- بحار الانوار، ج 52، ص 245.

6- بحار الانوار، ج 52، ص 163. إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج 2، ص 141.

7- فلاح السائل ونجاح المسائل، صص 171 و 170.



رافرا می گیرد و خروج مردی از نسب عمویم زید در یمن و غارت پرده از خانه .

همه این موارد در حالی است که احمدالحسن از بصره بوده و حتی در تمامی بیانیه هایش مردم را به سمت بصره متوجه کرده است. در حالیکه برخی از روایات ، اشاره به این مسأله دارند که حتی یک یاری کننده از بصره برای حضرت نخواهد بود. به عنوان نمونه:

1. عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال لقوم من أهل الكوفة: «ما يقوم مع قائمنا من أهل الكوفة إلا خمسون رجلا، وما من بلدة إلا ومعه طائفه إلا أهل البصرة فإنه لا يخرج معه منهم انسان».(1) همراه قائم ما فقط پنجاه نفر از کوفه قیام خواهد کرد و هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری وی می شتابند الا اهل بصره، پس همانا حتی یک انسان به همراه قائم خروج نمی کند.

2. بِالْإِسْمِ نَادٍ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ إِلَى أَنْ قَالَ ... «مَا مِنْ بَلَدٍ لَا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ إِلَّا أَهْلَ الْبَصْرَةِ فَإِنَّهُ لَا يَخْرُجُ مَعَهُ مِنْهَا أَحَدٌ».(2) هیچ سرزمینی نیست مگر اینکه گروهی به یاری امام دوازدهم علیه السلام بشتابند مگر اهل بصره. پس همانا هیچکسی از آنجا با او قیام نمی کند.

(ب). نام یمانی

آنچه در روایات پیرامون نام یمانی ذکر شده است، مردد بین «حسن یا حسین»(3)، «صالح»(4)، «اصبغ بن زید»،(5) بوده و گاهی او را «سعید» و «نصر»(6) و «منصور»(7) نیز خوانده اند.

ص: 82

1- شرح الاخبار، ص 366.

2- بحار الأنوار، ج 52، ص 307.

3- «ثم يخرج من صنعاء اليمن ابيض كالقطن اسمه حسين او حسن ...». بحار الأنوار، ج 52، ص 163.

4- عن أرطاة قال: «فيغضب الموالي فيبايعون رجلا يسمى صالح بن عبدالله بن قيس بن يسار، فيخرج بهم فيلقي جيش الروم فيقتلهم في الروم ...». الفتن، ابن حماد، ص 336، ح 1279.

5- قال: «صاحب الرومية رجل من بني هاشم اسمه الأصبغ بن زيد وهو الذي يفتحها». الفتن، ابن حماد، ص 313، ح 1210 و ص 356، ح 1329.

6- قال صلى الله عليه واله وسلم: «صاحب الاعماق الذي يهزم الله العدو على يديه ، اسمه نصر ثم قال: انماسمى نصر لنصرالله ايه، فأما اسمه سعید». كنز العمال ، ص 11، ح 31442.

7- قال الباقر عليه السلام: «اذا ظهر على الأبقع والمنصور اليماني خرج الترك والروم فظهر عليهم السفيناني». معجم الاحاديث الامام المهدي ، كوراني ، ج 3، ص 275.

آنچه از مسلمات خروج یمانی بشمار می رود، خروج ایشان به صورت همزمان با سفیانی است. چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید: «خُرُوجِ السُّفِيَانِيِّ وَالْخُرَاسَانِيِّ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدَةٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ نِظَامٌ كَنْظَامِ الْخَرَزِيِّ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَيَكُونُ الْبَأْسُ مِنْ كُلِّ وَجْهِ وَيَلُ لِمَنْ نَاوَاهُمْ...». خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال، یک ماه و یک روز و ترتیب آنها همچون رشته مهره ها پشت سر هم خواهد بود. سختی از هر سو پدید آید، وای بر کسی که با آنها مخالفت و دشمنی کند». (1)

در حالیکه احمد الحسن ضمن ادعای یمانی بودن خود، بیش از 10 سال است که دعوت خود را علنی کرده است و حال آنکه تا کنون از خروج سفیانی هیچ خبری نیست. شاید انصار احمد الحسن به این سخن ایراد گرفته و بگویند که وی در حال دعوت است و فعلا خروج ننموده است. در پاسخ باید گفت که:

اولاً؛ معنای خروج الزاما به معنای قتال و جنگ نیست و در برخی روایات مترادف با ظهور می باشد که تاکنون با علنی کردن دعوت، نفس ظهور برای وی صادق گردیده است. به عنوان نمونه؛ «و يظهر ملك من صنعاء اليمن ابيض كالقطن اسمه حسين أو حسن فيذهب بخروجه عمر الفتن». (2) که در این مورد؛ ظهور و خروج مترادف یکدیگر می باشد.

ثانیا؛ اگر خروج به معنای قتال باشد، احمد الحسن در بین سال های (2008 م) و (2009 م) با فرماندهی گراوی و حسن حمامی جنگی را آغاز کرد که به قیمت کشته شدن چندین بیگناه تمام شد.

پاسخ چهارم: گذشته از همه مسائلی که در رد یمانی بودن احمد بصری گفته شد، باید توجه داشت که مهم تر از آنچه در توصیف یمانی موعود در روایات آمده است، پیرامون علماء دین در عصر غیبت است که در برخی روایات، آنان را به عنوان دعوت کننده و راهنمایی کننده به سوی امام دوازدهم علیه السلام، مرزبانان دین، علم هدایت و ناخدای کشتی هدایت شیعیان در عصر غیبت، سرپرست ایتام آل محمد صلی الله علیه واله وسلم معرفی شده و کسانی را که از علماء

ص: 83

1- کتاب الغیبة، نعمانی، ص 171 و بحار الانوار، ج 52، ص 232 و إعلام الوری، ص 429.

2- بحار الانوار، ج 52، ص 163.

می‌گیرند و از آنان دوری می‌کنند را گرفتار در عذاب دانسته و آنان را بی‌ایمان می‌دانند. لذا همین اوصاف، هدایتگر بودن پرچم (1) یمانی (اهدی الرايات) و حرام بودن مخالفت با او (لا يحل لمسلم أن يلتوي عليه) را از انحصار خارج کرده و در صورتی که احمد الحسن بخواهد با روایات مربوط هدایتگر بودن یمانی، عصمت و برتری او را ثابت کند، با این حساب علمای آخرالزمان به این درجه مستحق تر خواهند بود زیرا عبارات صادر شده در خصوص آنان قوی تر است! و حال آنکه تا کنون هیچکدام از علمای اسلام چنین ادعایی نداشته و نخواهند داشت. بنابراین تلاش احمد بصری برای اثبات یمانی‌ش مشکلی را حل نخواهد کرد.

به عنوان نمونه به چند روایت صادر شده در خصوص علمای آخرالزمان اشاره می‌گردد:

• قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَوْلَا مَنْ يَتَّقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالِدَائِينَ عَلَيْهِ وَالِدَاتِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَالْمُنْفِرِينَ لَصُدَّ عَفَاءُ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شَيْءِ بَاكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتْهُ وَمِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا إِزْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّ كُونَ أَرْمَةً قُلُوبٍ صُدَّ عَفَاءُ الشَّعْبَةِ كَمَا يُمَسِّكَ صَاحِبُ السَّيْفِ شَكَانَهَا أَوْلَيْكَ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (2) اگر در دوران غیبت قائم آل محمد صلی الله علیه واله و سلم علمائی نبودند که مردم را به سوی او هدایت و راهنمایی کنند و با حجت های الهی از دینش دفاع نمایند و شیعیان ضعیف را از دامهای شیطان و پیروانش رهایی داده و از دام ناصبی ها نجات بخشند کسی در دین خدا پا برجا نمی ماند و همه مرتد می شدند؛ ولی آنان رهبری دل‌های شیعیان ضعیف را با قدرت در دست گرفته و حفظ می کنند؛ چنانکه ناخدای کشتی سکان و فرمان کشتی را نگاه می دارد. بنابراین آنان نزد خدا والاترین انسانها هستند.

• قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْعُلَمَاءُ شَيْعَتُنَا مُرَابِطُونَ فِي الثُّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيئُهُ يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضَعْفَاءِ شَيْعَتِنَا وَعَنْ أَنْ يَسَدَّ لَطْفَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شَيْعَتُهُ النَّوَاصِبُ إِلَّا فَمَنْ إِنْ تَصَبَّ لِذَلِكَ مِنْ شَيْعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ التُّرْكَ وَ الخَزْرَافَ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَيْدَانِهِمْ». (3) علماء شیعیان ما، مرزدارانی هستند که در برابر ابلیس و لشکریانش صف کشیده اند، و از حمله آنها به شیعیان ما که توانایی دفاع از عقاید و آموزه های خود را

ص: 84

1- .. عن الإمام الصادق قال: «... و ليس في الرايات أهدى من راية اليماني و هي راية هدى، لأنه يدعو الى صاحبكم. فإذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس وكل مسلم. وإذا خرج اليماني فانهض إليه فإن رايته رايه هدى ولا يحل لمسلم أن يلتوي عليه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار لأنه يدعو الى الحق و الى طريق مستقيم». غيبت نعمانی، ص 162.

2- حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص 344.

3- همان، ص 343.

تدارند جلوگیری می کنند و از تسلط ابلیس و پیروان او بر شیعیان جلوگیری می نمایند. آگاه باشید ارزش آن عالمان شیعه که این چنین خود را در معرض دفاع قرار داده اند، هزاران بار بالاتر از سپاهیان و مجاهدانی است که در برابر هجوم دشمنان اسلام (از کفار گرفته تا روم و ترک و خزر) مبارزه می کنند. زیرا علمای شیعه نگهبانان دین شیعیان و دوستان ما هستند، در حالی که مجاهدان، حافظ مرزهای جغرافیایی می باشند.

● قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لِلْفَقِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لَا يَتَامُ آلُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي لِضُدِّ عَفَاءٍ مُّحِبِّهِ وَ مَوَالِيهِ قَفٌّ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ». (1) روز قیامت به فقیه گفته می شود: ای سرپرست ایتم آل محمد صلی الله علیه و اله وسلم! ای هدایت کننده ضعفاء و دوستداران آل محمد صلی الله علیه و اله وسلم! بایست و هر کدام از آنان را خواستی شفاعت کن.

● قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَمْرُونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَمْرُونَ مِنَ الْغَنَمِ عَنِ الذُّبِّ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ إِيْتَاهُمْ اللَّهُ تَعَالَى بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ الْأَوَّلُ يَرْفَعُ الْبِرْكَاتِ مِنَ أَمْوَالِهِمْ وَ الثَّانِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا وَ الثَّلَاثُ يَحْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا إِيمَانٍ». (2) به زودی زمانی برای مردم فرا رسد که از علماء فرار می کنند چنانچه گوسفند از گرگ می گریزد. در آن صورت خداوند آنان را به سه چیز مبتلا می کند: اول: برکت را از اموالشان برمی دارد. دوم: سلطانی ستمگر بر آنان مسلط می گرداند. سوم: بدون ایمان از دنیا می روند.

● قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «أهدى سبيلاً في العلماء و الفقهاء». (3) هدایتگر ترین راه ها در بین شما؛ راه علماء و فقهاء است.

پاسخ پنجم: احمد بصری تمام تلاش خود را مصروف کرده است تا خود را یمانی پیش از ظهور حضرت معرفی نموده و به عنوان وکیل و سفیر تام الاختیار حضرت، امورات تشیع را به عهده بگیرد. این در حالی است که بر اساس روایات، خروج یمانی از نشانه های قیام حضرت بوده و پیش از ظهور نخواهد بود. (4) لذا این یمانی دروغین بایستی صبر پیشه کند و پس از ظهور

ص: 85

1- همان، ص 344.

2- مستدرک الوسائل، ج 11، ح 13301.

3- ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات، ص 210.

4- تفاوت ظهور و قیام: ظهور و قیام حضرت حجت علیه السلام دو مقوله جدا از هم بوده و حتی شرایط و زمان آن دو با یکدیگر متفاوت است. لذا بر اساس روایات، امام عصر علیه السلام در شب جمعه، شب قدر روز 23 ماه مبارک رمضان ظهور کرده و پس از حدود سه و نیم ماه، در دهم ماه محرم از مکه مکرمه و ما بین رکن و مقام (رکن یمانی و مقام اسماعیل) قیام خواهند نمود. الف). دفعی بودن ظهور؛ قرآن زمان برپایی قیامت را ناگهانی دانسته و فرموده است: «إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً» (اعراف، 187) از تودرباره قیامت می پرسند که وقوع آن چه وقت است بگو علم آن تنها نزد پروردگار من است جزا و هیچ کس آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند این حادثه بر آسمانها و زمین گران است جز ناگهان به شما نمی رسد باز از تو می پرسند گویاتو از زمان وقوع آن آگاهی بگو علم آن تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی دانند. باتوجه به این آیه، تمامی روایات صادره پیرامون زمان ظهور و خروج، ظهور امام علیه السلام را به ساعت قیامت تعبیر کرده اند و این بدان معناست که ظهور همانند قیامت بطور ناگهانی خواهد بود. چنانچه آمده است: «إِنَّمَا مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً». (کفایة الأثر في النص على الأمة الإثني عشر، ص 248). همانا مثل ظهور او همانند ساعت قیامت است که بر شما پدیدار نمی شود مگر بطور ناگهانی. لذا 313 نفر از برگزیدگان الهی در هنگام ظهور به طور

دفعی به دور آن حضرت جمع می گردند که از آنان با عنوان: رجال الهیون، رجال مسومه، اصحاب الالویه، امراء، وزراء، خیرالامه، ذخرالله، نقباء، خواص، اولی قوه، حکام الله فی أرضه علی خلقه، الحکام علی الناس یاد شده است. ب. (تدریجی بودن قیام؛ براساس روایات معصومین علیهم السلام قیام حضرت؟ ع؟ به صورت تدریجی بوده و از مکه آغاز می شود. لذا در حد فاصل زمانی بین ظهور و قیام، با جمع آوری 10 هزار نفر از انصار و تدارک مقدمات قیام، قیام آن حضرت علنی خواهد شد. چنانچه از امام صادق علیه السلام درباره زمان قیام پرسش شده و ایشان فرموده اند: «لَا يَخْرُجُ الْقَامُ؟ ع؟ حَتَّى يَكُونَ تَكْمِيلَةَ الْحَلَقَةِ. قُلْتُ وَ كَمْ تَكْمِيلَةُ الْحَلَقَةِ قَالَ عَشْرَةَ آلَافٍ». (غیبه نعمانی، ص 307) قائم خروج نمی کند تا اینکه حلقه یاران کامل شود. گفتم مقدار حلقه چقدر است؟ فرمودند: ده هزار نفر.

حضرت اعلام وجود نماید نه قبل از ظهورا. چنانچه در روایات آمده است: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزَبَارٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: «خَمْسٌ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ الْيَمَانِيُّ وَالسُّفْيَانِيُّ وَالْمُنَادِي يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَخَسْفٌ بِالْبَيْدَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ التَّرَكِّيَّةِ» (1) امام صادق علیه السلام فرمود: قبل از قیام قائم علیه السلام پنج نشانه خواهد بود: یمانی، سفیانی، ندای آسمانی، فرورفتگی در بیداء و قتل نفس ترکیه.

پرسش های درس

1. پاسخ استناد به مناظره جاثلیق در ادله احمد الحسن را بیان کنید.
2. مراد از عبارت بترالله عمره در روایت امام علیه السلام چیست؟
3. دو نمونه از افرادی که ادعای امامت کرده و عمر طولانی هم داشته اند را نام ببرید .
4. آیه لقطعنا منه الوتين شامل حال چه کسانی می گردد؟
5. دلیل احمدالحسن بریمانی بودن خود چیست؟ به همراه یک پاسخ تقریر گردد.

ص: 86

اشاره

اهداف درس

آشنایی با و محتوای وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم.

- حصر عدد ائمه معصومین علیهم السلام در اثنی عشر.

ص: 87





باتوجه به اینکه ناقص بودن و اشتباه بودن متن روایت موسوم به وصیت و عدم تطابق آن با سایر روایات به اثبات رسید، بایستی میزان و ملاکی در دست داشته باشیم تا بر اساس آن از محتوای وصیت نبی گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم مطلع شده و از آن پیروی نماییم. بنابراین؛ نزدیکترین روش برای فهم محتوای وصیت ایشان، محتوای آخرین خطبه های حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم در ایام وفات است. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم هفتاد روز قبل از رحلت خود، در مسیر بازگشت از آخرین حج و در محل غدیر خم، براساس آیه: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک وإن لم تفعل فما بلغت رسالته واللہ یعصمک من الناس أن اللہ لا یهدی القوم الکافرین» (1) وصیت خود را با تمام جزئیات آن ابلاغ فرمودند.

در این وصیت عظیم، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم که به دستور الهی قصد پرده برداری از شجره طیبه امامت را داشت، همه پیش افتادگان و پس ماندگان را فراخوانده و فرمودند:

«هان ای مردم! کیست سزاوارتر از شما به شما؟ گفتند خداوند و پیامبر او سپس فرمود آگاه باشید! آن که من سرپرست اویم، پس این علی سرپرست اوست! خداوند دوست بدار آن را که سرپرستی او را بپذیرد و دشمن بدار هر آن که او را دشمن دارد و یاری کن یار او را؛ و تنها

ص: 89

گذار آن را که او را تنها بگذارد. سپس فرمود: بدانید که همانا من فرستاده و علی امام و وصی پس از من است. و امامان پس از او فرزندان اویند.

آگاه باشید! من والد آنانم ولی ایشان از نسل علی خواهند بود. آگاه باشید! همانا آخرین امام، مهدی قائم از ماست. هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد شد. آگاه باشید! که اوست حجت پایدار و پس از او حجتی نخواهد بود. درستی و راستی و نور و روشنایی تنها نزد اوست (1) ... سپس عمر بن خطاب در حالی که کمی برافروخته بود برخواست و گفت: ای رسول خدا، آیا همه اهل بیت تو وصی (2) هستند؟ حضرت پاسخ داد: نه ولكن برادر من از اوصیاء است که وزیر و وارث و خلیفه من در امتم بوده و ولی تمامی مومنان بعد از من است. و همچنین یازده نفر از فرزندان وی. این علی اولشان و بهترین شان است سپس دو فرزند حسن و حسین سپس وصی فرزندم که همانم برادر علی و فرزند حسین است سپس وصی و فرزند علی که اسمش محمد است سپس جعفر فرزند محمد و سپس موسی فرزند جعفر و سپس علی فرزند موسی و سپس محمد فرزند علی و سپس علی فرزند محمد و حسن فرزند علی و سپس محمد فرزند حسن که مهدی این امت بوده و همانم وهم طینت من است و امر می کند به امر من و نهی می کند به نهی من، زمین را از عدل و داد پر می کند کما اینکه از ظلم و جور پر شده است. می آیند یکی پس از دیگری». (3)

ص: 90

1- علامه امینی، الغدير، ج 1، ص 12-15 و 294-322. شیخ عبدالله، بحرانی، عوالم العلوم، ج 15، ص 307-327. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 37، ص 181-182. شیخ حرعاملی، اثبات الهداة، ج 2، ص 200-250. سید ابن طاووس، الطرائف، ص 33 و ...

2- همسران و اهل خانه.

3- «... أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. فَقَالَ: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نصرَهُ وَاخْذَلْ مَنْ خذَلَهُ. ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ أَلَا وَائِي رَسُولُ وَعَلِيٌّ الْإِمَامُ وَالْوَصِيُّ مِنْ بَعْدِي وَالْأَيُّمَةُ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَدُهُ الْأَوَائِي وَالِدُهُمْ وَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ صُلْبِهِ إِلَى أَنْ قَالَ أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَيُّمَةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَلَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَلَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَلَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ... فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِدْبَةً الْمَغْضَبِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكَلَّ أَهْلَ بَيْتِكَ فَقَالَ لَا وَلَكِنَّ أَوْصِيَاءِي أَخِي مِنْهُمْ وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدٌ عَشْرٍ مِنْ وُلْدِهِ هَذَا أَوْلُهُمْ وَخَيْرُهُمْ ثُمَّ ابْنَايَ هَذَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ بْنِ ثُمَّ وَصِيَّيْنِي بِاسْمِ أَخِي عَلِيٍّ وَ هُوَ ابْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ وَصِيَّ عَلِيٍّ وَ هُوَ وَوَلَدُهُ وَ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ ثُمَّ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيُّ الْأَمَّةِ اسْمُهُ كَاسِمٌ مِجِي وَطِينَتُهُ كَطِينَتِي يَأْمُرُ بِأَمْرِي وَيُنْهِي بِنَهْيِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا يَتَلَوُّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ». كتاب سليم بن قيس هلالی، ج 2، ص 763. غيبت نعمانی، ص 73. کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 279. اثبات الهداة، ج 2، ص 247. حلیة الأبرار، ج 4، ص 89. الانصاف في نص علي الائمة اثني عشر، ص 259. بهجة النظر في اثبات الوصاية، ص 41. عوالم العلوم والمعارف والاحوال، ص 218

طبق این خطبه بلند که بخشی از آن آورده شد، مواردی برای همگان آشکار می گردد که عبارتند از:

الف. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم رسالت خود را به طور کامل برای مردم ابلاغ کرد.

ب. ایشان به حقیقت امامت از اولاد امیرالمومنین علیه السلام اشاره کرده و ائمه معصومین را حق امامت دانسته و اسامی یک یک آنان را نام برده است.

ج. امام زمان علیه السلام را آخرین حجت خدا دانسته و بعد از او هم حجت دیگری را معرفی نکرده است. البته این نکته با رجعت منافاتی نداشته و ائمه رجعت، حجج پیشینی هستند که دوباره برخواهند گشت و این عبارت حضرت، حصر بر عدد حجج الهی است که اولینش علی علیه السلام بوده و آخرین حجت الهی حضرت بقیت الله عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

د. هیچ نامی از مهدیین به عنوان اوصیاء و حجج الهی برده نشده است و صد البته چنانچه حقیقتی به نام مهدیین وجود داشت، بایستی مردم را در اجتماع عظیم غدیر از آن آگاه می ساخت (آنهم با ذکر اسامی دقیق هر دوازده مهدی) تا رسالت خود را به اتمام برساند، درحالیکه بدون اشاره به مهدیین، رسالت خود را تمام شده و کامل اعلام نموده و فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا».

تلاوت این آیه بدین معناست که خارج از اوصیاء یاد شده، وصی دیگری پس از امام دوازدهم علیه السلام نیست و ائمه دوازده گانه، کامل شده دین و نعمت خدا و رسالت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم هستند.

این وصیت، کامل ترین وصیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم به مردم است که به دستور خداوند متعال انجام داده و دین اسلام و رسالت خود را کامل فرمود. وصیتی که در اجتماع بزرگ مسلمین اتفاق افتاد و بیش از ده هزار نفر نظاره گر و شاهد آن بوده اند.

البته براساس قرائن روایی می توان گفت؛ وصیت شفاهی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در غدیر خم اتفاق افتاده است و همین وصیت می تواند به عنوان وصیت آن حضرت که جامع وصیت توصیفی و وصیت ظاهره است، مورد قبول و پذیرش قرار گیرد. چنانچه امام صادق علیه السلام است که فرمود: «أوصی موسی علیه السلام إلی یوشع بن نون علیه السلام و أوصی یوشع بن نون إلی ولد هارون ... فلم تزل الوصیة فی عالم بعد عالم حتی دفعوها إلی محمد صلی الله علیه و اله وسلم ... ثم أنزل الله علیه: أن أعلن فضل

وصیک... فقال الله تعالى: فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب. یقول: فاذا فرغت فانصب علمک و أعلن وصیک فاعلمهم فضله علانیه فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثلاث مرات ... وقال إني تارك فيكم أمرين إن أخذتم بهما لن تضلوا. كتاب الله وأهل بيتي عترتي. فلما رجع رسول الله ص من حجة الوداع ، نزل عليه جبرائيل عليه السلام ... «. امام صادق عليه السلام فرمود: موسى عليه السلام به يوشع وصيت کرد ويوشع بن نون به فرزند هارون ... پس سنت وصيت از بين نرفت از پیامبری به پیامبر دیگر از بين نرفت تا اینکه وصيت به حضرت رسول اکرم صلی الله عليه واله وسلم رسید. سپس خداوند به ایشان فرمود: اینکه برترین وصی خودش را اعلام واعلان کند... پس زمانی که فراغت کردی او را منصوب کن و به سوی پروردگارت متوجه باش. یعنی پس زمانی که فراغت داشتی نشانه خود را نصب کن و وصی خود را اعلان کن و فضیلتش را آشکار نما. پس حضرت رسول اکرم صلی الله عليه واله وسلم سه مرتبه فرمود: هر کسی من مولای او هستم علی مولای اوست. خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن میدارد. سپس فرمود: همانا من بين شما در امر را ترک کرده و به جا گذاشتم که اگر به آن دو تمسک جوید گمراه نخواهید شد. کتاب خدا و اهل بيتم از عترتم. پس زمانی که رسول خدا از حجت الوداع برگشت، جبرائيل نازل شد و عرض کرد:....

این حدیث مؤید این مسأله است که در بين اهل بيت عليه السلام ، خطبه غدیر به عنوان وصيت حضرت رسول اکرم صلی الله عليه واله وسلم مورد قبول بوده است.

ممکن است اشخاصی براین مطلب اشکال کنند که؛ اگر وصيت در روز غدیر انجام شده است، دیگر چه نیازی به اصرار حضرت رسول اکرم صلی الله عليه واله وسلم مبنی بر آوردن لوح و دوات در شب وفاتشان بود تا متنی را بنویسد که هیچگاه مردم با دانستن آن به گمراهی نروند؟!

باید توجه داشت که حضرت رسول اکرم صلی الله عليه واله وسلم توجه به آیه «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَوْلِيَّةِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ» ، در اجتماع عظیم غدیر خم، وصيت و ماترک خود را برای مسلمین اعلام کرده و کتاب خدا و عترت و اهل بيتش را در میانشان به جای گذاشته و فرمود: «إني تار فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي» . اما بایستی به جهت معرفی اسامی این شجره طیبه و همچنین به جهت محافظت از آن، به بعد دیگر رسالت خود، یعنی معرفی مصادیق شجره خبیثه، به عنوان دشمنان اهل بيت و غاصبان حق اوصیاء اشاره کند تا آنان را از آسیب ها و توطئه های احتمالی مصون بدارد. هر چند که ایشان با در نظر گرفتن این مسئله، کلیاتی از

آن را در بخشی از خطبه غدیر فرمودند: «معاشر الناس ... و سیجعلون الإمامة بعدی ملکا و اغتصابا،

(ألا لعن الله الغاصبين المغتصبين)، و عندها سيفرغ لكم أيها الثقلان (من يفرغ) و يرسل عليكم شواظ من نار و نحاس فلا تنتصرون». هان ای مردم! به زودی پس از من امامت را با پادشاهی جا به جا نموده و آن را غصب کرده و به تصرف خویش درآورند. هان! نفرین و خشم خدا بر غاصبان و چپاول گران! و البته در آن هنگام خداوند آتش عذاب - شعله هی آتش و مس گداخته - بر سر شما جن و انس خواهد ریخت. آن جاست که دیگر یاری نخواهید شد.

هرچند پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در این بخش از خطبه غدیر، مردم را به صورت کلی از خطر غاصبان آگاه ساخته اند، اما لازمه معرفی مصادیق غاصبین طرح دیگری را می طلبد تا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم مصادق الغاصبین المغتصبین را مشخص کند. لذا دستور فرمود تا برایشان قلم و کتف حاضر کنند تا برای امت مسلمان مطلبی بنویسد که با تمسک به آن، هیچگاه گمراه نشوند. ولی بلافاصله پس از بیان این سخن و درخواست کتف، با واکنش توهین آمیز غاصب امامت مواجه شدند. لذا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم با این کار مصادق دشمنان شماره اول اهل بیت علیه السلام را مشخص نمود.

بنابراین، آنچه از روایت سلیم بن قیس هلالی که از تابعین بوده و محضر اهل بیت علیه السلام را درک کرده است، بر می آید این است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم به دنبال افشای ماهیت افرادی بوده است که غاصب ولایت و امامت بوده اند و حتی این مسأله به عنوان مأموریتی از جانب خداوند متعال قلمداد شده است. اما در نهایت امر، با مخالفت آن فرد مورد نظر، ماهیتش بر همگان آشکار گردیده و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم پس از خروج وی، به آن مأموریت الهی اشاره می فرمایند.

سلیم بن قیس می گوید: از سلمان شنیدم که می گفت: بعد از آنکه آن مرد آن سخن را گفت و پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم غضبناک شد و کتف را رها کرد، از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: «آیا از پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم نپرسیم چه مطلبی می خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می نوشت احدی گمراه نمی شد و دو نفر هم اختلاف نمی کردند؟ من سکوت کردم تا کسانی که در خانه بودند برخاستند و فقط امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام باقی ماندند. من و دو رفیقم ابودر و مقداد هم خواستیم برخیزیم که علی علیه السلام به ما فرمود: بنشینید.

حضرت می خواست از پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم سؤال کند و ما هم می شنیدیم. پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم شروع به سخن کرده و فرمودند: ای برادر علی! آیا نشنیدی دشمن خدا چه گفت؟ همانا جبرائیل از قبل بر من نازل شد و خبر داد که این مرد سامری این امت است و همراه وی گاو اوست و اینکه خداوند جدایی و اختلاف را برای امت من مقدر کرده است و جبرائیل از جانب خداوند مرا امر کرد تا این سخنان را برای شما بنویسم. همان چیزهایی را که اراده کردم برایتان بنویسم (که البته نگذاشت و این سه نفر را برای آن سخنان شاهد بگیریم. برای حضرت ورقه ای آوردند. پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم نام امامان هدایت کننده بعد از خود را یکی یکی املاء می فرمود و علی علیه السلام بدست خویش می نوشت. همچنین فرمود: من شما را شاهد میگیرم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه ام در امتم علی بن ابی طالب است و سپس حسن و بعد حسین و بعد از آنان نه نفر از فرزندان حسین اند). (1)

نکته اول؛ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در واقعه غدیر خم و اعلام وصیت عظیم و همچنین چندین بار، بنا به مناسبت ها و بهانه های گوناگون، بخشی از وصیت مقدسه را برای مردم بازگو کرده و اسامی و تعداد (2) اوصیاء علیه السلام را برای همگان معرفی فرموده بودند. اما با این وجود،

ص: 94

1- «وَعَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَا قَالَ وَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَدَّعَ الْكَتِفَ - سَمِعْتُ عَنْ اميرالمومنين قَالَ أَلَا نَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ عَنِ الَّذِي كَانَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ مِمَّا لَوْ كَتَبَهُ لَمْ يَضِلَّ أَحَدٌ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ إِنِّانَ فَسَكَتَ حَتَّى إِذَا قَامَ مِنْ فِي الْبَيْتِ وَبَقِيَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ ذَهَبْنَا نُقُومُ أَنَا وَ صَاحِبِي أَبُو ذَرٍّ وَ الْمَقْدَادُ، قَالَ لَنَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اجلسوا فَأَرَادَ أَنْ يَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نَحْنُ نَسْمَعُ فَأَبْتَدَأَهُ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: «يَا أَخِي أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ عَدُوُّ اللَّهِ إِتَانِي جَبْرَائِيلُ قَبْلَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ سَامِرِيُّ هَذِهِ الْأَيْمَةِ وَ أَنْ صَاحِبَهُ عَجَلَهَا وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ قَضَى الْفُرْقَةَ وَ الْإِخْتِلَافَ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِي فَأَمْرِي أَنْ أَكْتُبَ ذَلِكَ الْكِتَابَ الَّذِي أَرَدْتُ أَنْ أَكْتُبَهُ فِي الْكَتِفِ لَكَ وَ أَشْهَدُ هَوْلَاءِ الثَّلَاثَةِ عَلَيْهِ أُدْعُ لِي بِصِدْقِهِ. فَآتَى بِهَا فَأَمَلَى عَلَيْهِ أَسْمَاءُ الْأَيْمَةِ الْهُدَاهِ مِنْ بَعْدِهِ رَجُلًا رَجُلًا وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْطُهُ بِيَدِهِ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنَّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِمْ تَسَعُهُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ». كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج 2، ص 877.

2- أخبرنا أحمد بن محمد بن يعقوب قال حدثنا أبو عبد الله الحسين بن محمد قراءة عليه قال حدثنا محمد بن أبي قيس عن جعفر الرمانى عن محمد بن أبي القاسم ابن أخت خالد بن مخلد القَطَوَانِي قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الثَّقَفِي عن جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي ع أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى حُمْرَانَ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ يَا حُمْرَانُ عَجَبًا لِلنَّاسِ كَيْفَ غَفَلُوا أَمْ نَسُوا أَمْ تَنَاسُوا فَنَسُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص حِينَ مَرَضَ فَاتَاهُ النَّاسُ يَعُودُونَ وَ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا غَضَّ بِأَهْلِهِ الْبَيْتِ جَاءَ عَلِيٌّ ع لَمْ وَ لَمْ يَسْطَعُ أَنْ يَتَخَطَّاهُمْ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَوْسَعُوا لَهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ص ذَلِكَ رَفَعَ مَحْدَتَهُ وَ قَالَ إِلَى يَا عَلِيُّ فَلَمَّا رَأَى النَّاسَ ذَلِكَ رَحِمَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ أَفْرَجُوا حَتَّى تَخَطَّاهُمْ وَ أَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا جَوَاحِي تَمَّ وَ أَحَلَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا أَنْتُمْ تَفْعَلُونَ بِأَهْلِ بَيْتِي فِي حَيَاتِي مَا أَرِي فَكَيْفَ بَعْدَ وَفَاتِي وَ اللَّهُ لَا تَقْرُبُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قُرْبَةً إِلَّا قَرَّبْتُمْ مِنَ اللَّهِ مَنْزِلَةً وَ لَا تَبَاعِدُونَ عَنْهُمْ خُطْوَةً وَ تُعْرِضُونَ عَنْهُمْ إِلَّا أَعْرَضَ اللَّهُ عَنْكُمْ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ إِلَّا أَنَّ الرِّضَا وَ الرِّضْوَانَ وَ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا وَ تَوَلَّاهُ وَ انْتَمَ بِهِ وَ بَقِضَ لَهُ وَ بِأَوْصِيَاءِي بَعْدَهُ وَ حَقَّ عَلَيَّ رَبِّي أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ أَنَّهُمْ أَتْنَا عَسَرَ وَصِيًّا وَ مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِنِّي مِنْ آبراهيمَ وَ إِبْرَاهِيمَ مِنِّي وَ دِينِي دِينُهُ وَ دِينُهُ دِينِي وَ نَسَبُهُ نَسَبِي وَ نَسَبِي نَسَبُهُ وَ فَضْلِي فَضْلُهُ وَ أَنَا أَفْضَلُ مِنْهُ وَ لَا فَخْرَ يُصَدِّقُ قَوْلِي قَوْلَ رَبِّي ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». غيبت نعماني ص 130 باب 4 ح 22.

پس از آن ماجرای تلخ، باری دیگر از اوصیای اثنی عشریاد کرده و امیرالمومنین علیه السلام آنها را املاء کردند.

نکته دوم؛ تمام مدعای احمد الحسن بصری بر آن است که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم در رزیه الخمیس وصیت نکردند و وصیت شب وفات همان وصیت عاصم از ضلال است. در حالیکه با روایت سلیم بن قیس و سایر روایات صریحه ثابت می شود که وصیت عاصم از ضلال در رزیه الخمیس نگاشته شده و تعداد امامان نیز 12 نفر ذکر شده است. ضمن اینکه در حدیث موسوم به وصیت شیخ طوسی رحمه الله علیه سخنی از عاصم از ضلال بودن حدیث نیست.

### حصر عدد ائمه معصومین علیه السلام در اثنی عشر

#### اشاره

حصر عدد امامان معصوم علیه السلام، جنبه نقلی داشته و از شمول دایره عقل خارج است. لذا تعیین و معرفی اوصیاء رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم، مسأله ای است که با وحی مرتبط بوده و بنابر دستور خداوند متعال انجام پذیرفته است. آنچه از متن تمامی روایات اوصیاء بر می آید، معرفی دوازده وصی و جانشین برای آن حضرت بوده که در مباحث گذشته به برخی از روایات اشاره شد. علاوه بر آن، کتب پیامبران پیشین نیز، به عدد امامان معصوم علیهم السلام از ذریه اسماعیل علیه السلام اشاره کرده است. به عنوان نمونه؛ ابن کثیر می گوید: در توراتی که در دست اهل کتاب است موضوعی آمده است که معنای آن چنین است: «خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به وجود اسماعیل علیه السلام بشارت داد و فرمود: اسماعیل را زیادتی بخشم و نسل او را گسترده گردانم و در بین آنان دوازده نفر از بزرگان و فرزندگان قرار دهم». (1) بشارت مورد اشاره در «سفر پیدایش» چنین است: «قی لیشماعیل بیرختی أوتوقی هفریتی أوتوقی هربیتی بمئود شنیم عسار نسیئیم یولید قی نتتیف لگوی گدول». (2) اسماعیل را مبارک ساخته و او را بهره مند و پر بار و کثیر و گسترده گردانم، دوازده عدد امام از او پدید آید و او را به امت بزرگ و عظیمی تبدیل خواهم کرد. (3)

ص: 95

1- ربیحی کمال، المعجم الحدیث: عبری-عربی، ص 316.

2- باب 17، شماره 18-20.

3- واژه «شنیم عسار» یعنی: دوازده نفر، که لفظ «عسار» در اعداد ترکیبی که معدود آن مذکر باشد، می آید و معدود در اینجا «نسیئیم» و مذکر است و با اضافه شدن «یم» در آخر آن معنای جمع می دهد. مفرد آن «ناسی» یعنی: امام و پیشوا و رئیس است.

همانطور که گذشت، تمامی اخبار صادر شده از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم، عدد ائمه را

منحصر در دوازده دانسته اند که به برخی از آنها اشاره میگردد:

1. جابر بن عبدالله انصاری می گوید: جندب بن جناده یهودی در خیبر به محضر رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم وارد شده ( پس از پرسش چند سؤال اسلام آورد) پس از آن گفت: ای محمد صلی الله علیه واله وسلم، به من از اوصیاء و جانشینان خبر بده تا به آنها متمسک شوم. پیامبر و فرمود: ای جندب! همانا اوصیاء بعد از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند. جندب گفت: ای رسول خدا! همانطور که در تورات آمده است تعداد نقباء دوازده نفر بودند. پیامبر صلی الله علیه واله وسلم فرمود: ائمه بعد از من نیز دوازده نفر هستند. جندب گفت آیا تمامی آنها در یک زمان خواهند آمد؟ ایشان فرمودند: نه! ولكن آنها پشت در پشت خواهند آمد... جندب پرسید: اسامی آنها چیست؟ فرمودند: نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام هستند. مهدی نیز از آنها است. (1) زمانی که مدت امامت حسین تمام شد، پسرش علی به امامت بعد از او قیام می کند و... حسن برای امامت قیام می کند که فرزند او امین خوانده می شود. سپس غائب می شود از آنها امامشان. جندب گفت ای رسول خدا! حسن غائب می شود؟ فرمودند: نه! ولكن فرزندش حجت غائب می شود. پرسید: ای رسول خدا اسمش چیست؟ فرمود: اسمش گفته نمی شود تا اینکه ظهور کند». (2)

ص: 96

1- یعنی مهدی نیز یکی از آن نه نفر است.

2- حَدَّثَنَا أَبُو الْمفضل مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمطلب الشَّيبَانِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَبُو مُزَاهِمٍ مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يحيى بْنِ حَقَّانَ الْمُقْرِي بِبَغْدَادَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بكر مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إبراهيم الشَّافِعِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حماد بن ماهان الدَّبَّاعُ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ إبراهيم قَالَ حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ نَبْهَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يقْطان يقْطان عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ مَكْحُولٍ وَعَنْ وَائِلَةَ بْنِ الْأَشْفَعِ [الْأَسْفَعِ] عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ دَخَلَ جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ الْيَهُودِيُّ مِنْ خَيْبَرَ عَلِي رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي ... بِالْأَوْصِيَاءِ بَعْدَكَ لِأَتَمَسَّكَ بِهِمْ فَقَالَ يَا جُنْدَبُ أَوْصِيَاءِي مِنْ بَعْدِي بَعْدَ نَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمْ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ هَكَذَا وَجَدْنَا فِي التَّوْرَةِ قَالَ نَعَمْ الْأَيْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلُّهُمْ فِي زَمَنٍ وَاحِدٍ قَالَ لَا وَلَكِنَّهُمْ خَلَفَ بَعْدَ خَلْفٍ وَمَا أَسَامِيهِمْ فَقَالَ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالْمُهَدِي مِنْهُمْ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ الْحُسَيْنِ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُ جَعْفَرٍ يَدْعِي وَيُلَقَّبُ بَيْنَ الْعَابِرِينَ إِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِي قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ أَنَّهُ يَدْعِي بِالْبَاقِرِ إِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُ جَعْفَرٍ يَدْعِي بِالصَّادِقِ إِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ جَعْفَرٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُ موسي يَدْعِي بِالْكَاطِمِ ثُمَّ إِذَا انْتَهَتْ مُدَّةُ موسي قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُ عَلِي يَدْعِي بِالرِّضَا إِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ عَلِي قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ مُحَمَّدٌ ابْنُ عَلِي يَدْعِي بِالزُّكِّيِّ إِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ مُحَمَّدٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ ابْنُ عَلِي يَدْعِي بِالْحَسَنِ ابْنُ عَلِي يَدْعِي بِالْأَمِينِ ثُمَّ يَغِيْبُ عَنْهُمْ إمامهم قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الْحَسَنُ يَغِيْبُ عَنْهُمْ قَال لَا وَلَكِنْ ابْنُهُ الْحُجَّةُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا إِسْمُهُ قَالَ لَا يُسَمَّى حَتَّى يَظْهَرَ اللَّهُ». خزاز رازی، علی بن محمد، كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص 60.



2. امام حسن علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نقل می کند که فرمود: «این امر (امامت) را پس از من دوازده نفر امام مالک شوند، که نه نفرشان از صلب حسینند، و خداوند علم و فهم مرا به آنها عنایت و مرحمت فرموده، چنانچه گروهی را که مرا در باره ایشان اذیت می کنند، خداوند شفاعت مرا به ایشان نرساند».(1)

3. عبد الله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نقل می کند که می فرمود: «پیشوایان بعد از من دوازده نفراند، نه نفر آنان از نسل حسین می باشند و نهمین آنها مهدی شان است».(2)

4. ابی سعید از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نقل می کند که می فرمود: «امامان پس از من دوازده نفراند، نه نفر آنان از نسل حسین و نهمین آنان قائم شان است، خوشا به حال کسی که آنان را دوست بدارد وای بر کسی که آنان را دشمن دارد».(3)

5. امیرمؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم نقل می کند که فرمود: «هنگامی که مرا به آسمان سیر دادند، پروردگارم جل جلاله به من وحی کرد و فرمود: ای محمد! به راستی من یک نظری به زمین کردم و تو را از آن برگزیدم و پیامبر قرار دادم. و از نام خودم برای تونامی باز گرفتم من محمودم و تو محمدی. سپس دوباره نظری افکندم و علی را در آن انتخاب کردم و او را وصی و خلیفه تو و شوهر دخترت و پدر نژاد تونمودم و برای او نیز نامی از نامهای خود برگرفتم، من علی اعلا میم و او علی است و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما آفریدم. سپس ولایت آنها را به فرشتگان عرضه داشتم، هرکس پذیرفت نزد من از مقربین شد. ای محمد اگر بندهای مرا عبادت کند تا بریده شود و مانند مشک پوسیده گردد اما منکر ولایت آنان نزد من آید، من او

ص: 97

---

1- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الصَّوْفِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ زُرِّ بْنِ حَبِيشٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمَامًا تَسَعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ وَفَهْمِي مَا لِقَوْمٍ يُؤْذُونِي فِيهِمْ لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي» كَفَايَةُ الْأَثَرِ فِي النَّصِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْإِثْنِي عَشَرَ، ص 166.

2- أَخْبَرَنَا أَبُو الْمَفْضَلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ زَهْرِبْنَ الْفَضْلِ الْإِبْلِيُّ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عُمَرُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ رَسْتَمٍ، قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ يَسَارٍ الرَّمَادِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي سَفِيانُ بْنُ عَثْبَةَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ الْإِثْمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ تَسَعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحَسَنِ وَالتَّاسِعُ مُهْدَتِيهِمْ. كَفَايَةُ الْأَثَرِ فِي النَّصِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْإِثْنِي عَشَرَ، ص 23.

3- أَخْبَرَنَا أَبُو الْمَفْضَلِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ سَلْمَةَ بْنِ قَيْسٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ أَبِي الْحَجَّافِ عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ مِنْ صُلْبِ الْحَسَنِ تِسْعَةٌ وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَالْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ». كَفَايَةُ الْأَثَرِ فِي النَّصِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْإِثْنِي عَشَرَ، ص 30.

را در بهشتم جا ندهم وزیر عرشم سایه نبخشم. ای محمد دوست داری آنها را ببینی؟

عرض کردم آری خدای عزوجل فرمود: سر بلند کن، سر بلند کردم و ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن قائم را دیدم و قائم در وسط آنها مانند ستاره درخشان بود، عرض کردم پروردگار اینها کیانند؟ فرمود امامان و این قائم است، آنکه حلال مرا حلال کند و حرام مرا حرام کند و به وسیله او از دشمنانم انتقام گیرم و او مایه راحتی دوستان من است و او است که دل شیعیان را از ظالمان و منکران و کافران شفا می دهد. و لات و عزی را تر و تازه بیرون می آورد و آنها را می سوزاند و مردم در آن روز به آنها فریفته شوند و در آزمایش قرار گیرند سخت تر از فتنه گوساله و سامری» (1).

نکته

با توجه به روایات اثنی عشر، برخی از روایات صادر شده از معصومین علیهم السلام باور به 13 و

بیشتر را در خصوص ائمه علیهم السلام رد کرده و فرموده اند:

عَنْ سَدِيدِ الصَّيْرِ فِي قَالِ دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفْضِلُ بْنُ عَمْرٍو أَبُو بصيرٍ وَأَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَلَي مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... أَمَا غَيْبُهُ عَيْسِي ع فَإِنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارِي اتَّفَقَتْ عَلَي أَنَّهُ قُتِلَ فَكَذَبَهُمُ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ بِقَوْلِهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَدَّ لُبُّهُوَ وَلَكِنْ شُدَّ بِهِ لَهُمْ كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ فِي الْأُمَّةِ سَتُّكَرْهَا لِطَوْلِهَا فَمَنْ قَابِلٍ يَهْدِي بَانَهُ لَمْ

ص: 98

1- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ اِبْرَاهِيمَ بْنِ اسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَابِنَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمَفْضِلِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابِيهِ عَنِ ابَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحِيَ إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَنِّي أَطَّلَعْتُ عَلَي الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَجَعَلْتُكَ نَبِيًّا وَ شَقَقْتُ لَكَ مِنْ إِسْمِي إِسْمًا فَإِنَّا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَ جَعَلْتُهُ وَصِيكَ وَ خَلِيفَتَكَ وَ زَوْجَ ابْنَتِكَ وَ ابا ذَرِّيَّتِكَ وَ شَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ اسْمَائِي فَإِنَّا الْعَلِيُّ الْإِعْلِيُّ وَ هُوَ عَلِيٌّ وَ خَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ نُورِكُمْ ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَا يَتَّهِمُ عَلِيَّ الْمَلَائِكَةُ فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْمُقَرَّبِينَ يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ وَ يَصِيرُ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ اتَانِي جَاهِدُ الْوَلَايَتِهِمْ فَمَا اسَّ كُنْتُهُ جَنَّتِي وَ لَا إِظْلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي يَا مُحَمَّدُ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ قُلْتُ نَعْمَا رَبِّ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ إِزْفَعُ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي وَ إِذَا أَنَا بَانَوَارِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ موسي وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ الْقَائِمَ فِي وَسْطِهِمْ كَانَهُ كَوْكَبٌ ذُرِّيَّتُكَ يَا رَبِّ وَ مَنْ هَوْلَاءُ قَالَ: هَوْلَاءُ الْأُمَّةِ وَ هَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يُحَلِّلُ حَلَالِي وَ يُحَرِّمُ حَرَامِي وَ بِهِ ائْتَمَمَ مِنْ أَعْدَائِي وَ هُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي وَ هُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شَيْعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْجَاهِلِينَ وَ الْكَافِرِينَ فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَ الْعَرْيَ طَرِيَيْنَ فَيَحْرِقُهُمَا فَلَفِتْنَةُ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بِهِمَا أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعَجَلِ وَ السَّامِرِيِّ. كمال الدين وتمام النعمة، ج 1، ص 252.

يُولَدُ وَقَائِلٍ يَقُولُ إِنَّهُ مَاتَ وَقَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ ان حَادِي عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا وَقَائِلٍ إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَيَّ ثَلَاثَةَ عَشْرٍ صَاعِدًا (1) وَقَائِلٍ يَعَصِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ أَنَّ رُوحَ الْقَائِمِ يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ» (2).

امام صادق علیه السلام فرمود: ... اما در غیبت عیسی علیه السلام، یهود و نصاری متفق شدند بر اینکه او کشته شده است پس خداوند آنها را تکذیب کرد بقولش «و نکشتند او را و به صلیب نکردند او را» و لکن غیبت قائم نیز این چنین است. زیرا عده ای به خاطر طولانی شدن غیبت قائم که گروهی انکار خواهند کرد. پس کسی هزیان گوید که او متولد نشده، گوینده ای دیگر این کلام کفر آمیز را گوید که یازدهمین ما ائمه عقیم است و گوینده ای دیگر با این کلام از دین خارج شود که تعداد ائمه به سیزده و یا بیشتر رسیده است و گوینده ای دیگر به نافرمانی خدا پرداخته و گوید روح قائم در جسد دیگری سخن می گوید.

### ابهام زدایی از چند حدیث

احمد الحسن بصری از جمله کسانی است که به حصر عدد امامان معصوم علیه السلام اعتقادی نداشته و قائل به بیش از دوازده وصی برای رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله است. آنچه در بین روایات، مستمسک این فرد شده است، تعداد محدودی از روایات است که آنها هیچ تصریحی بر این ادعا ندارند. برخی از این روایات عبارتند از:

روایت اول: وَرَوَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مِيمُونَ عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ آتَيْتُ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ ارْغَبَةً مِنْكَ فِيهَا فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا رَغَبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَ لَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِي عَشْرٍ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْنَا ظُلْمًا وَ جَوْرًا تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا اخْرُونَ» (3).

ص: 99

- 1- ادعای احمد الحسن دقیقاً مطابق با این گروه است که می گویند امامان شیعه 13 و بیشتر است. چنانچه در کتاب «الاربعون حدیثاً فی المهدیین ذریه القائم علیه السلام، ص 89» آورده اند که «إنه الامام الثالث عشر»!!!
- 2- کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 34.
- 3- غیبت طوسی، ص 336.

این روایت با سه متن متفاوت نقل شده است که عبارتند از:

متن اول: «فَكَرَّتْ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمُهْدِيُّ الَّذِي يَمِلَا الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسَطًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا وَظُلْمًا تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ يَصِلُ فِيهَا اقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ» (1)

متن دوم: «فَكَرَّتْ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمُهْدِيُّ الَّذِي يَمِلَا الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسَطًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا وَظُلْمًا تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ يَصِلُ فِيهَا اقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ» (2)

متن سوم: «فَكَرَّتْ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمُهْدِيُّ الَّذِي يَمِلَا الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسَطًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا وَظُلْمًا تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ يَصِلُ فِيهَا اقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ» (3)

این سه متن که به شکل مختلف ذکر شده است در عبارت اول؛ (مولود من ظهري الحادي عشر من ولدي) است که در عبارت دوم؛ (کلمه ظهري بدون ياء و به شکل مولود من ظهر الحادي عشر من ولدي) آمده و در عبارت سوم عبارت؛ عبارت (ولدي) ذکر نشده است.

جهت تبیین این اختلاف نسخ به موارد ذیل توجه گردد:

اولاً: سند این روایات طبق نظر شیخ طوسی (4) و آیت الله خوئی (5) به خاطر مالک الجهني تضعیف شده است.

ثانیاً: قرائت دوم و سوم به جهت تعارض با نصوصی که مهدی را یازدهمین از اولاد امام علی علیه السلام معرفی میکند غیر قابل پذیرش است.

ثالثاً؛ در صورت پذیرش این روایت، این اشکال پیش می آید که «من ولدي» صفت برای مولود است و به عنوان متعلق بالحدادی عشر نیست. زیرا در آن صورت اینگونه تلقی می شود که: مولود من ولدي من ظهر الحادي عشر من الأئمة علیه السلام.

بنابراین لفظ (ظهر الحادي عشر) دلالت بر این ندارد که موصوف فرزند امام باشد بلکه منعوت خود امام است. البته شیخ مفید در الاختصاص و شیخ طوسی در الغيبة به همین

ص: 100

1- الامامة والتبصرة، باب الغيبة ص 120 والكافي، الجزء الاول في باب الغيبة ص 238 والجزء الاول في باب الغيبة ص 238 وكتاب كمال الدين، ص 289 باب ما اخبره أمير المؤمنين عليه السلام من وقوع الغيبة، حديث اول وكتاب (الغيبة)، باب 4، حديث 4، باب ما روي في أن الأئمة اثنا عشر اماما و مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج 4، ص 43.

2- شيخ مفيد، الاختصاص، ص 209 باب اثبات امامة الاثني عشر و شيخ طوسي، الغيبة، ص 65 و ص 339 و همچنين در الهداية الكبرى .

3- دلائل الامامة ص 530 باب معرفة ما ورد من الأخبار في وجوب الغيبة و إعلام الوری بأعلام الهدی، النص، ص 425

4- مشيخة الفقيه، ج 4، ص 31.

5- معجم رجال الحديث، ج 15، ص 118.

نکته اشاره کرده و افزوده اند: قوله: «من ولدی» لیس بیان للحادی عشر فان المهدي عليه السلام هو ابن التاسع من ولده عليه السلام بل «من» تبعیضیه ای ان الامام الحادی عشر هو من ولدی.

رابعاً؛ شیخ صدوق در کمال الدین آورده است: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ جَعْفَرُ بْنُ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ ابْنَ أَبِيهِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حَسَنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُظْهَرُ لِلدِّينِ وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ قُفْلَتٍ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ ذَلِكَ لَكَائِنُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَّ بِالنَّبُوَّةِ وَ اصْطَفَاهُ عَلِيٌّ جَمِيعُ الْبَرِيَّةِ وَ لَكِنْ بَعْدَ غَيْبَةٍ وَ حَيْرَةٍ فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلِيٌّ دِينُهُ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ». (1) اميرالمومنين على عليه السلام فرمود: «ای حسين! نهمين از فرزندان همان قائم بالحق است که برای دين ظاهر می شود و عدالت را گسترش می دهد. امام حسين عليه السلام فرمود: پرسيدم يا اميرالمومنين عليه السلام آيا اين امر حتمی است؟ جواب داد: بله. قسم به کسی که محمد را برای نبوت مبعوث کرده و او را برای همه خلایق برگزید. ولكن بعد از یک غیبت و سرگردانی که در آن باقی نمی ماند بردینش مگر خالصان و دارندگان روح یقین. همانانی که خداوند از آنان میثاقی برای ولایتش گرفته و ایمان را در قلبشان مکتوب کرده و آنان را توسط روح تأیید کرده است.

این روایت که غیبت و حیرت را برای امام دوازدهم عليه السلام به صورت صریح قائل شده است

مؤید ادله پیشین است که مراد از روایت الحادی عشر، همان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

روایت دوم: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مِنْ وُلْدِي اثْنَا عَشَرَ نَجَبًا مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا». (2) از این روایت استفاده می شود که امامان دوازده گانه از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می باشند و چون امیرالمومنین عليه السلام جزو ائمه معصومین بوده و از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیست، با این حساب عدد امامان سیزده خواهد بود.

ص: 101

1- کمال الدین، ص 304.

2- الکافی، ج 1، ص 534.

در پاسخ به این روایت بایستی به دو نکته مهم توجه کرد:

اولاً این روایت در سایر منابع به شکل دیگر نقل شده است. که به دو مورد اشاره می‌گردد:

1. روایتی که به جای «اثنی عشر» از عبارت «احد عشر» استفاده شده است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مِنْ وُلْدِي إِثْنَا عَشَرَ نَجَبًا مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا» (1).

2. روایتی که به جای «من ولدی» از عبارت «من اهل بیتی» استفاده شده است: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «مِنْ وُلْدِي إِثْنَا عَشَرَ نَجَبًا مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا» (2).

ثانیاً؛ نظر به اینکه یازده تن از ائمه معصومین علیهم السلام از اولاد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم هستند، بنابراین، از باب تغلیب، تمامی ائمه اثنی عشر را از اولاد و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شمار آورده اند. چنانچه در روایتی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به آن تصریح شده و علی علیه السلام را از ذریه آن حضرت دانسته است. امام حسین علیه السلام می فرماید: مرد اعرابی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمده و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا مطلع کن آیا بعد از تونبی دیگری خواهد آمد؟ (فرمود: نه! من خاتم پیامبران هستم. لکن بعد از من امامانی از ذریه من هستند که عدالت را برپا خواهند کرد. شمارش آنان به عدد نقبای بنی اسرائیل است. اولین آنها علی بن ابی طالب علیه السلام است که امام و جانشین پس از من است. سپس پیامبر دست خود را بر سینه من گذاشت و فرمود: نه نفر از امامان، از نسل این است و قائم علیه السلام نهمین نفر آنان است و در آخر الزمان دین را بر پای خواهد کرد.) (3).

همچنین روایتی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزند پیامبر را همان قائم علیه السلام معرفی کرده است از همین باب می باشد که در این صورت عدد امامان معصوم علیه السلام سیزده نفر خواهد شد!

ص: 102

1- الأصول الستة عشر، ص 139

2- ابوالصلاح الحلبي، تقی بن نجم، تقریب المعارف، ص 419.

3- علی بن الحسن بن محمد بن الحسن بن علی بن عبد الله الموسوي القاسمي عن محمد بن الحسين بن حفص عن علي بن المنني عن جرير بن عبد الحميد الضبي عن الأعمش عن إبراهيم بن يزيد السمان عن أبيه عن الحسن بن علي؟ ع؟ قَالَ: دَخَلَ أَعْرَابِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ؟ ص... فَأَخْبَرَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ يَكُونُ بَعْدَكَ نَبِيٌّ قَالَ لَا أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَلَكِنْ يَكُونُ بَعْدِي أئِمَّةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَامُونَ بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَوْلَهُمْ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ هُوَ إِمَامٌ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَتَسَعَةٌ مِنَ الْأئِمَّةِ مِنْ صُلْبِ هَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَالْقَائِمُ تَأْسِعُهُمْ يَوْمًا بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ». بحار الأنوار، ج 36، ص 342.







اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

• مهدویت

• قائمیت

• شارعیت

ص: 105



مهدی، اسم مفعول ثلاثی مجرد از ریشه هدی به معنای هدایت شده است. چنانچه در کتاب النهایه فی غریب الحدیث و الأثر آمده است: « مهدی یعنی آن کس که خدا، به راستی وی را به راه حق برده است.»<sup>(1)</sup> همچنین در کتاب جمع البحرین و مطلع النیرین به همین معنا اشاره کرده و گفته است: «مهدی کسی است که خدایش به سوی حق ره نموده است».<sup>(2)</sup> این اسم، در اصطلاح روایی، معنای خاص خود را داشته و حاکی از وجود افراد هدایت شده ای است که از آنها با عناوین « مهدویت نوعیه و مهدویت شخصیه» یاد می شود:

### مهدویت نوعیه

در این نوع از مهدویت، تمامی افرادی که خداوند آنان را هدایت کرده است داخل در تعریف بوده و این عنوان به فرد خاصی اطلاق نمی گردد. لذا در هر زمانی ممکن است از نعمت وجودی اینگونه افراد بهرمنند شویم. چنانچه در زیارت اربعین نیز، اصحاب، یاران و حتی شیعیان ائمه علیهم السلام را در گروه مهدویون دانسته اند:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا شِيعَةَ اللَّهِ وَ شِيعَةَ رَسُولِهِ وَ شِيعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا

ص: 107

- 
- 1- ابن الأثير، النهایه فی غریب الحدیث والأثر، ج 4، ص 244.
  - 2- فخرالدین الطریحی، جمع البحرین و مطلع النیرین، ج 1، ص 475.

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام از وجود دوازده مهدی پس از امام دوازدهم خیر داده شده و آنها را گروهی از شیعیان اهل بیت معرفی فرموده است. ابی بصیر می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: من از پدر شما شنیدم که می فرمود بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «بله فرموده است دوازده مهدی و نه دوازده امام. بلکه آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به ولایت ما و معرفت حق ما فرا می خوانند». (2)

### شاخصه مهدیین

سئوالی که در این بین پیش می آید، این است که آیا مهدیین دارای شاخصه و تعریف خاصی هستند یا هر کسی می تواند ادعای مهدویت نوعیه کند؟ با توجه به اینکه تاکنون در هیچ روایت معتبری تصریح به مهدویت نوعیه شخص خاصی نشده (3) و حتی شیعیان و محبین اهل بیت علیه السلام به طور کلی در ردیف مهدیین قرار گرفته اند، بنابراین برای شناخت آنان نیاز به وصیت و توصیه خاصی از اهل بیت علیه السلام نیست. لذا آنچه در تعریف مهدیین می تواند ذکر شود این است که قرآن کریم برای افراد هدایت شده شاخصه ای را بیان می فرماید که می تواند در این مجال، روشنگر راه برای ما قرار گیرد. براساس سخن قرآن کریم، مهدیین و هدایت شدگان، دارای شاخصه هایی هستند که عبارتند از:

1. آنها که به غیب ایمان می آورند.

2. نماز را برپا می دارند.

3. از تمام نعمتها و مواهبی که به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.

4. کسانی که به آنچه برتونازل شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین نازل گردیده)

ص: 108

1- بحار الأنوار، ج 98، ص 330.

2- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ اني سَمِعْتُ مِنْ ابيك؟ ع ؟ اِنَّهٗ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ اِنَّمَا قَالَ اِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ اِثْنَا عَشَرَ اِمَامًا وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ اِلَى مُوَالَاتِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا». كمال الدين و تمام النعمة، ج 2، ص 358.

3- با توجه به اینکه قبلاضعف روایت موسوم به وصیت به اثبات رسید.

5. به رستاخیزی یقین دارند. (1)

نتیجه اینکه؛ اولاً در آیات و روایات معتبر، بر مهدویت نوعیه هیچ شخصی تصریح نشده است، ثانیاً اوصاف هدایت شدگان در قرآن کریم مشخص بوده و هر آنکه از اوصاف مذکور برخوردار باشد، مهدی بوده و دارای مهدویت نوعیه خواهد بود. ثالثاً چنین افرادی برای اثبات خود نیاز به وصیتی از پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم نداشته و چه بسا بسیاری از آنان گمنام بوده و هیچگاه برای مردم معرفی نشده اند. بنابراین در صورت اثبات شاخصه های فوق برای فرد احمدالحسن، نهایت چیزی که می توان برای او در نظر گرفت، مهدویت نوعیه است، و این در حالی است که کذب این مدعی آشکار بوده و مقام مهدیین اجل از این مراتب است.

### مهدویت نوعیه و حجت الهی

با توجه به اینکه احمدالحسن بصری خود را اولین مهدی و همچنین یکی از حجت های الهی می داند، بررسی این سخن که آیا مهدیین می توانند حجت الهی باشند، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اگرچه پیشتر گفته شد که وی نه تنها از مهدیین نبوده، بلکه در ردیف کذابین و بدعتگذاران می باشد اما به جهت تبیین مسأله به این نکته اشاره می گردد.

«حجت» در لغت به معنای برهان و دلیلی است که با آن حریف را قانع یا دفع می کنند و جمع آن حجج است. (2) با توجه به این معنا، خداوند برای ابلاغ دین به مردم، بایستی حجت و دلیل محکمی برای آنان بفرستد تا در برابر خداوند حجت دیگری برای اقامه نداشته باشند. چنانچه قرآن کریم می فرماید: «لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا». (3) تا اینکه برای مردم، پس از فرستادن پیامبران، در مقابل خدا بهانه و حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است.

قرآن کریم در تبیین حجت الهی، به شاخصه بارز آن اشاره کرده و می فرماید: «قُلْ فَلِلَّهِ

ص: 109

1- «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». بقره، 2 تا 5.

2- لسان العرب، ج 2، ص 228.

3- نساء، 165.

الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» (1) بگو حجت آشکار و رسا ویژه خداوند است و اگر او می خواست، قطعاً همه شما را هدایت می کرد.

علاوه بر آن، روایات متعددی صادر شده است که حجت های را تبیین کرده و از آنان پرده برداشته اند. به عنوان نمونه؛ امام کاظم علیه السلام می فرماید: « اِنَّ اللّٰهَ عَلَيَّ النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَاَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْاَنْبِيَاءُ وَ الْاِيْمَةُ وَ اَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ » (2) همانا برای خداوند بر مردم دو حجت است، حجت آشکار و حجت پنهان، اما حجت آشکار عبارت است از: رسولان و پیامبران و امامان علیهم السلام و حجت پنهانی عبارت است از عقول مردمان.

### شاخصه شناخت حجت الهی

طبق این آیه از قرآن کریم، و روایت امام کاظم علیه السلام حجت الهی دارای چهار شاخصه است که عبارتند از:

1. حجت الهی رسا و آشکار است، بنابراین حجت الهی همانند خورشیدی گرم و درخشان بوده و کور و بینا حضور وی را درک می کنند. (الحجة البالغة)
  2. حجت الهی باید از جانب خداوند باشد، لذا افرادی که دارای نشانه های رسالت یا امامت نباشند، نمی توانند به عنوان حجت الهی معرفی گردند. (فله الحجة)
  3. حجت الهی هدایت کننده است، براین اساس کسانی که مردم را از شریعت نبوی دور کرده و برخلاف مسیر الهی پیش بروند، دارای هدایت نخواهند بود. (فلو شاء لهداكم اجمعين)
  4. حجت های ظاهری خداوند عبارتند از: رسولان الهی، انبیاء، ائمه معصومین علیهم السلام.
- باید توجه داشت که برخوردار بودن حجت الهی از سه شرط اول حتمی بوده و در صورتی که یکی از این موارد درباره فردی به اثبات نرسیده باشد، نمی توان او را حجت الهی دانست. علاوه بر آن، بر اساس شاخصه چهارم، حجت های الهی منحصر در سه عنوان و منصب بوده و مهدیین داخل در آن سه نمی باشند. لذا مهدیین که دارای مهدویت نوعیه می باشند، اگرچه دارای هدایت الهی بوده و مردم را به سوی حق دعوت می کنند، اما از دو شرط دیگر

ص: 110

1- انعام، 149.

2- کافی، ج 1، ص 16.

برخوردار نبوده و از جانب خداوند مأموریت و رسالت نیافته و داخل در شاخصه چهارم نیستند. به عبارت دیگر؛ دوشاخصه اصلی حجت الهی این است که بایستی به صورت آشکار دارای نبوت یا وصایت بوده باشند، در حالیکه مهدیین از آن دو شاخصه محروم بوده و در ردیف رسولان و انبیاء و ائمه معصومین نیستند. لذا در صورت فقدان رسول و نبی الهی، وصی و جانشین انبیاء، همان حجج الهی بر خلق هستند که مردم را هدایت می کنند. براین اساس این قانون، هیچگاه زمین از وجود حجت الهی خالی نبوده و نمی تواند باشد. چراکه این طیار از امام صادق علیه السلام روایت می کند: **سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ».** (1) از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر در روی زمین بیش از دو نفر باقی نماند، یکی از آنها حجت خدا خواهد بود.

اگر اشکال شود که مگر خضرعلیه السلام که به لحاظ علمی بر حضرت موسی علیه السلام تفوق داشته و حجت خدا بود، آیا پیامبر الهی و یا از اوصیاء ایشان بود؟ پاسخ داده می شود: هر چند که درباره پیامبری ایشان اختلافات گوناگونی وجود دارد، اما با این وجود اغلب بزرگان شیعه قائل به نبوت حضرت خضر هستند.

از جمله، مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه می گوید: آن جناب، پیغمبر مرسلی بوده که خدا به سوی قومش مبعوث کرد و او مردم خود را به سوی توحید و قبول رسالت انبیاء و فرستادگان خدا و کتاب های او دعوت می کرد. معجزه خضراین بود که روی هر چوب خشکی می نشست سبز می شد. بر هر زمین بی علفی می نشست سبز و خرم میگشت. اگر او را خضر نامیده اند به همین جهت بوده است.

از آیات مربوط به داستان خضر و موسی علیه السلام برداشت می شود که وی نبی بوده است. چطور ممکن است بگوییم نبی نبوده، در حالی که در برخی آیات (2) اشاره شده است که وی دارای علم لدنی بوده و بر او حکم نازل می شده است. (3) لذا در صورت نبود انبیاء الهی، اوصیاء آنان به عنوان حجت های خدا در روی زمین بوده اند.

ص: 111

1- اصول کافی، ج 1، کتاب الحجّة، ص 179.

2- فوجدا عبد من عبادنا ائیناه رحمه من عندنا وعلمانه من لدنا علما. کهف، 65.

3- طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج 13، ص 474.

نکته قابل توجه اینکه ممکن است در یک زمان بیش از یک حجت برای خلق وجود داشته باشد، چنانچه حضرت یحیی و ذکریا علیه السلام معاصر حضرت عیسی بوده و سه حجت و سه پیامبر خدا بودند که در یک عصر انجام وظیفه می کردند.

نتیجه اینکه مهدیین حجت الهی نبوده و حداکثر چیزی که می توان برای آنان قائل شد، حجیت اعتباری از سوی انبیاء و اهل بیت علیه السلام برای مدت و کاری معین است که آنان را به عنوان حجت خود بر مردم معرفی نمایند. چنانچه امام دوازدهم علیه السلام در پاسخ به سؤالات اسحاق بن یعقوب، فقهاء و راویان حدیث را در زمان غیبت، به عنوان حجت خود بر مردم معرفی کرده و فرمودند: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَأَزْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةٍ حَيْثُنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» (1) و اما در حوادثی که رخ می دهد به راویان حدیث ما مراجعه کنید، آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان هستم.

### مهدویت شخصیه

با توجه به روایات معصومین علیهم السلام همه امامان در عصر خود دارای مهدویت شخصیه بوده و به عنوان حجت و فرستاده خداوند، امر الهی را اجرا کرده اند. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به سلیم بن قیس هلالی فرمود: «يَا سَلِيمُ إِنَّ أَوْصِيَاءِي أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي أُمَّةَ هُدَاةٍ مَهْدِيُونَ» (2) ای سلیم! همانا اوصیاء من یازده نفر از فرزندانم هستند که تمامی آنان امامان هدایتگر و مهدی هستند.

اما آنچه در این مجال مورد بحث می باشد، اشاره اجمالی به مهدویت شخصیه امام دوازدهم علیه السلام در عصر حاضر است که روایات متعددی بر آن تصریح کرده اند. لذا در عصر حاضر لقب «مهدی» مختص امام دوازدهم علیه السلام بوده و تمامی روایاتی که پیرامون ظهور

ص: 112

1- غیبت طوسی، ص 291. شیخ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج 27، ص 140، ش 33424؛ بحارالانوار، ج 2، ص 90، باب 14، ح 13 و ج 53؛ بحارالانوار، صص 180.181، ح 10، از باب 31.

2- کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج 2، ص 824.



حضرت و با عناوین «الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (1)، الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ (2)، مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ (3)، مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ مَهْدِيُّ الْأُمَّةِ (4)، مَهْدِيُّ أُمَّتِي (5)، الْمَهْدِيُّ (6)، مَهْدِي (7)» صادر شده اند، اشاره به امام دوازدهم علیه السلام دارند که به برخی از این روایات اشاره می گردد:

● وَعَنْهُ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا وَهَبَ لِي رَبِّي مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةِ أُرْسِلَ مَلَكَيْنِ فَحَمَلَاهُ إِلَيَّ سِدْرًا رَاقِقًا الْعَرْشِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيَّ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ مَرْحَبًا بِعَبْدِي الْمُخْتَارِ لِنَصْرَةِ دِينِي وَ أَظْهَارِ أَمْرِي وَ مَهْدِيَّ خَلْقِي... (8). امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند مهدی این امت را بر من بخشید، دو فرشته از جانب آسمان فرستاد تا وی را عرش بردند. خداوند فرمود: مرحبا به بنده من. کسی که اختیاردار نصرت و یاری از دین من بوده و امر مرا آشکار می کند و هدایت کننده خلق من است.

● وَعَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ جَعْفَرِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ( عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ) قَالَ : إِذَا فَقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ ... قُلْتُ يَا سَهْدِي مَنْ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ قَالَ أَنَا السَّابِعُ وَ ابْنِي عَلِيُّ الرِّضَا الثَّامِنُ وَ ابْنُهُ مُحَمَّدُ التَّاسِعُ وَ ابْنُهُ عَلِيُّ الْعَاشِرُ وَ ابْنُهُ الْحَسَنِ حَادِي عَشَرَ وَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ سَهْدِي جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ كُنْيَتُهُ الْمَهْدِيُّ الْخَامِسُ بَعْدَ السَّابِعِ (9). امام کاظم علیه السلام فرمود: زمانی که پنجمین از فرزندان هفتمین نباشد، خدا را خدا را که مراقب دین خود باشید. راوی پرسید؛ ای آقای من. پنجمین از هفتمین کیست؟ فرمود: من هفتمین هستم و فرزندم رضا هشتمین و فرزندش محمد نهمین و فرزندش علی دهمین و فرزندش حسن یازدهمین است و فرزندش محمد که جدش رسول خدا به این نام نامیده و کنیه اش مهدی است. که می شود پنجمین از هفتمین.

ص: 113

- 1- غيبة نعمانی ، ص 264.
- 2- همان، ص 146.
- 3- همان، ص 81.
- 4- کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج 2، ص 763.
- 5- همان، 910.
- 6- کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 260
- 7- کافی، ج 1، ص 244
- 8- الهدایة الکبری ، ص 357.
- 9- همان، ص 361.

• بسنده عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ تَسَعَةً مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ وَالتَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ» (1) پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: امامان بعد از من دوازده هستند که نه امام از فرزندان حسین علیه السلام بوده و نهمین آنان مهدی آنها است.

• حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَسَنِ بْنِ مَنَدَةَ بَسْنَدَهُ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا حَسَّ بْنَ يَحْرُجٍ مِنْ صَدِّ لُبَيْكَ تَسَعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنْهُمْ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ فَإِذَا أُسْتُشِدَّ هَدَا أَبُوكَ فَالْحَسَنُ بَعْدَهُ فَإِذَا سَمَّ الْحَسَنَ فَأَنْتَ فَإِذَا أُسْتُشِدَّ هَدَتْ فَعَلِيٌّ ابْنُكَ فَإِذَا مُضِيَ عَلِيُّ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَإِذَا مُضِيَ مُحَمَّدٌ فَبَجَعْفَرٌ ابْنُهُ فَإِذَا مُضِيَ جَعْفَرٌ فَمُوسَى ابْنُهُ فَإِذَا مُضِيَ مُوسَى فَعَلِيٌّ ابْنُهُ فَإِذَا مُضِيَ عَلِيُّ فَمُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَإِذَا وَ الْأُمَّةُ فَإِذَا إِسْتُشِدَّ هَدَا أَبُوكَ الْخِ بَعْدَ إِذَا سَمَّ الْحَمِيمَ فَأَنْتَ إِذَا إِسْتُشِدَّ هَدَتْ فَعَلَّ ابْنُكَ فَإِذَا مُضِيَ عَلِيُّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ فَإِذَا مُضِيَ مُحَمَّدٌ فَعَلِيٌّ ابْنُهُ فَإِذَا مُضِيَ عَلِيُّ فَالْحَسَنُ ابْنُهُ فَإِذَا مُضِيَ الْحَسَنُ فَالْحُجَّةُ بَعْدَ الْحَسَنِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» (2) پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به امام حسین علیه السلام فرمود: ای حسین! نه امام از فرزندان توبه وجود می آیند. یکی از آنان مهدی این امت است. پس زمانی که پدرت شهید شد، حسن علیه السلام بعد از ایشان و زمانی که حسن مسموم شد تو زمانی که توشه‌داری پسرت علی و زمانی که علی رفت پس محمد و زمانی که محمد رفت پس فرزندش جعفر و زمانی که جعفر رفت فرزندش موسی و زمانی که موسی رفت فرزندش علی و زمانی که علی رفت فرزندش حسن و زمانی که حسن رفت پس فرزندش حجت بعد از حسن است که زمین را از عدل و داد پر میکند همانطور که از ظلم و جور پر شده است.

## قائِمیت

مسأله قائمیت برخلاف مهدویت، صرفاً شخصیه بوده و حتی اهل بیت علیهم السلام کسانی را که پیش از قیام قائم آل محمد، امام دوازدهم علیه السلام پرچم قائمیت برافراشته و با ادعای قائمیت از مردم بیعت می گیرند را محکوم و گمراه معرفی کرده اند. چنانچه در روایاتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (3) هر پرچمی

ص: 114

1- كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص 23.

2- همان، ص 61.

3- کافی، ج 8، ص 295.

که قبل از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود، پس صاحب آن پرچم طاغوت بوده و غیر از خدا را پرستش می کند.

همچنین فرموده است: «يَا مُفَضَّلُ كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَيْعَةٌ كُفْرٍ وَنِفَاقٍ وَخَدِيعَةٍ لَعَنَ اللَّهُ الْمُبَايِعَ لَهَا الْمُبَايِعَ لَهَا» (1) ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم علیه السلام بیعت با کفر و نفاق و نیرنگ است. خدا بیعت کننده و بیعت گیرنده را لعنت کند.

این دو روایت، اشاره صریح به شخصیه بودن قائمیت داشته و قبل از ظهور و قیام قائم آل محمد علیه السلام، هیچ فردی نمی تواند ادعای قائمیت کرده و خود را قائم بنامد. لذا کسانی که بخواهند به نام، یا به عنوان یا به نیابت از قائم آل محمد علیه السلام از دیگران بیعت گرفته و پرچم حکومت امام را برافرازند، یقیناً در انحراف بوده و بیعت با آنان حرام خواهد بود. بنابراین افرادی همچون احمد الحسن که خود را مهد ظهور معرفی کرده و ادعای سفارت از جانب ایشان را دارد، حق بیعت گرفتن نداشته و تشکیل «سرایا القائم» و برافراشتن پرچم «البیعه لله» جایز نمی باشد.

اگر برای برخی سئوال ایجاد شود که با این مبنا، آیا تشکیل جمهوری اسلامی ایران نیز شامل همین حکم خواهد شد یا نه؟ در پاسخ گفته می شود: آنچه در این خصوص جائز نمی باشد، ادعای قیام به نام قائم آل محمد علیه السلام و اخذ بیعت از مردم برای ایشان است تا با این بهانه شعار حکومت امام سرداده شود، اما جهت تبیین بحث درباره جمهوری اسلامی باید به نکاتی توجه داشت که عبارتند از:

اولاً؛ حاکم و قائم دو مقوله جدا از هم است، بدین معنا که لزوماً قائم بایستی از جانب خدا باشد اما درباره حاکم چنین الزامی وجود ندارد.

ثانیاً؛ حق انتخاب حاکم در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام بر عهده مردم بوده و جمهوری اسلامی ایران نیز بر پایه حرکت مردمی بر علیه ظلم و جور شاهنشاهی برپا شده است.

ثالثاً؛ هیچگاه جمهوری اسلامی، به نام قائم علیه السلام از کسی بیعت نگرفته و پرچم خود را پرچم امام معرفی نکرده است. لذا جمهوری اسلامی، حکومت فقیه عادل و جامع الشرایطی است که با استمداد از احکام اولیه و ثانویه، سعی بر اجرای احکام الهی در زمین داشته و در

ص: 115

عین حال، خلافت را حق امام معصوم علیه السلام می داند.

رابعا؛ روایات متعددی مبنی بر ضرورت وجود حاکم برای مردم صادر شده است که حتی در صورت نبود حاکم عادل، وجود حاکم جائز را نیز دارای برکات دانسته اند. چرا که زندگی مردم بدون وجود محکمه ها و دستگاه های امنیتی و نظارتی و ... ممکن نخواهد بود. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «لَا أَرَى هَوْلًا لِقَوْمٍ إِلَّا ظَاهِرِينَ عَلَيْكُمْ بِتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ وَاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بِإِطْلِهِمْ فَإِذَا كَانَ عَلَيْكُمْ إِمَامٌ يَعْدِلُ فِي الرِّعَايَةِ وَيَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا فَإِنَّ النَّاسَ لَأَيُّصَ لِحُكْمِهِ إِلَّا إِمَامٌ أَوْ فَاجِرٌ فَإِنْ كَانَ بَرًّا فَلِلرَّعِيَّةِ وَإِنْ كَانَ فَاجِرًا عَبْدَ الْمُؤْمِنِ رَبَّهُ فِيهَا وَعَمِلَ فِيهَا الْفَاجِرُ إِلَى أَجَلِهِ» (1). معتقدم، به خاطر همین ناهماهنگی و سستی شما در حق، بر شما غلبه خواهند کرد. این پیروزی به خاطر همبستگی و همدلی آنها بر باطل است. پس چون در میان شما امامی است که به عدالت با مردم برخورد می کند و در تقسیم منابع تساوی را رعایت می کند، به حرفش گوش دهید و از او اطاعت نمایید؛ زیرا امور مردم اصلاح نمی شود، مگر به واسطه یک امام و رهبر، اعم از اینکه عادل باشد یا فاجر. پس اگر نیکوکار بود، هم به نفع رهبر است و هم به نفع مردم و اگر بد کردار بود، مؤمن (در سایه امنیت به وجود آمده)، بندگی خدا را می کند و فاجرنیز تا هنگامی که حکومتش زائل شود، به کار خود ادامه خواهد داد. با این وجود، هر عقل سلیم و متشرعی، بین حاکم فقیه و عادل و حاکم جاهل و جائز، حکومت فقیه را انتخاب کرده و از حکومت ظلم و جور دوری می کند.

گذشته از همه این موارد، روایات صادره از معصومین علیهم السلام، قائم آل محمد علیه السلام را مشخص کرده و بدین وسیله قائمیت را از تمامی مدعیان دروغین سلب کرده اند. چنانچه در روایتی از ابوحمزه ثمالی آمده است که می گوید: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! مگر شما ائمه، همه قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی. عرض کردم: پس چرا فقط امام دوازدهم علیه السلام قائم نامیده شده است؟ حضرت فرمود: هنگامی که جدم حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، فرشتگان آسمان به درگاه خداوند متعال نالیدند و گریستند و عرض کردند: پروردگار! آیا کسی را که برگزیده ترین خلق تو را به قتل رسانده است به حال خود را می گذاری؟ خداوند متعال به آنها وحی فرستاد: آرام گیرید! به عزت و جلالم سوگند از

ص: 116

آنها انتقام خواهد کشید، هر چند بعد از گذشت زمانی باشد! آنگاه پرده حجاب را کنار زده و فرزندان حسین علیه السلام را که وارثان امامت بودند، به آنها نشان داد. ملائکه از دیدن این صحنه بسیار مسرور شدند. یکی از آنها در حال قیام نماز می خواند. حق تعالی فرمود: به وسیله این قائم از آنها انتقام خواهم گرفت» (1).

همچنین در روایتی از امام جواد علیه السلام که امامان پس از خود را برای صدق بن ابی ذلف شمارش می کرد آمده است: «الإمام بعدي إني علي أمره أمرى وقوله قولي وطاعته طاعتي والإمام بعده إنه الحسن أمره أمر أبيه وقوله قول أبيه وطاعته طاعة أبيه ثم سكت فقلت له يا ابن رسول الله فمن الإمام بعده الحسن فبكي عليه السلام بكاء شديداً ثم قال إن بعد الحسن إنه القائم بالحق المنتظر» (2). امام بعد از من پسر من علی است که امرش امر من و سخنش سخن من و طاعتش طاعت من است و امام بعد از او فرزندش حسن است که امرش امر او و سخنش سخن او و طاعتش طاعت اوست. سپس ساکت شد. پرسیدم ای فرزند رسول خدا پس امام بعد از حسن کیست؟ پس امام گریه شدیدی کرده و فرمود: همانا بعد از حسن فرزندش قائم به حق بوده و مورد انتظار قرار می گیرد.

ضمن اینکه براساس روایات معصومین علیهم السلام، لزوماً قائم علیه السلام فرزند بلافصل امام است و این سخن نقض کننده ادعای قائمیت احمد الحسن بصری می باشد. زیرا احمد بصری مدعی فرزندی با واسطه حضرت بوده و تاکنون پدران خود (اسماعیل، صالح، حسین، سلمان) را امام ندانسته است.

ص: 117

1- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الدَّقَاقِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَصَامِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ الْفَزَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَمْهُورِ الْعَمِي عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ثَابِتِ بْنِ دِينَارِ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الْبَاقِرِ؟ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سَمَّيْتَ عَلِيَّ عَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ اسْمُ مَا سَمَّيْتُ بِهِ أَحَدًا قَبْلَهُ وَ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ قَالَ لِأَنَّهُ مِيرَةُ الْعِلْمِ يُمْتَارُ مِنْهُ وَ يُمْتَارُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِهِ قَالَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَلِمَ سَمَّيْتَ سَيْفَهُ ذَا الْفَقَارِ فَقَالَ عَ لِأَنَّهُ مَا ضُرِبَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ إِلَّا أَفْقَرَهُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَفْقَرَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَلَسَّ شَمَّ كُلُّكُمْ قَائِمِينَ بِالْحَقِّ قَالَ بَلِي قُلْتُ فَلِمَ سَمَّيْتَ الْقَائِمَ قَائِمًا قَالَ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَجَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ قَالُوا هِنَا وَ سِيدُنَا ا تَغْفُلُ عَمَّنْ قَتَلَ صَفْوَتَكَ وَ ابْنَ صَفْوَتِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ فَوَحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِمْ قَرُّوا مَلَائِكَتِي فَوَعَزَّتِي وَ جَلَّالِي لِأَنِّي مَنَّتُ مِنْهُمْ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ ثُمَّ كَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ الْأَنْمَةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَ لِلْمَلَائِكَةِ فَسَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ بِذَلِكَ فَإِذَا أَحَدَهُمْ قَائِمٌ يُصَلِّي فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ الْقَائِمِ إِنْتَمَ مِنْهُمْ. علل الشرايع، ص 160، باب 129، ح 1؛ بحار الانوار، ج 51، ص 28، ح 29.

2- كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص 283.

به عنوان نمونه؛ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ تَكُونُ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ قَالَ قُلْتُ الْقَائِمُ إِمَامٌ قَالَ نَعَمْ إِمَامٌ بِنُ إِمَامٍ...» (1). حسین ابن ابی علاء از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا ممکن است زمین بدون امام باشد؟ فرمود: نه! تا اینکه پرسید: آیا قائم هم امام است؟ فرمود: بله. او امام و فرزند امام است. همچنین در جایی دیگر به حرث بن مغیره می فرماید: «الْقَائِمُ إِمَامٌ إِنْ إِمَامٌ» (2). قائم امام و فرزند امام است.

## شارعیت

شارعیت بدین معناست که شخصی را مبشر دین و آئین جدید دانسته و شریعتی غیر از شریعت اسلام صلی الله علیه و اله وسلم را برای وی قائل شد. احمد بصری نیز با یک پیش فرض باطل، که پیش از این مورد بررسی قرار گرفت؛ خود را قائم دانسته و با استناد به روایت؛ «يَقُومُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٌ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا السَّيْفُ لَا يَسْتَتِيبُ أَحَدًا وَ لَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ» (3). قائم را در مقام شارعیت دانسته است. (4) چنانچه فرقه بابیت و بهائیت نیز به نوعی بر همین باور می باشند. (5)

در بررسی این ادعای باطل، بایستی به مواردی توجه کرد که عبارتند از:

1. روایاتی که درباره امر جدید صادر شده است، به معنای تبدیل فرائض و تغییر احکام نبوده، بلکه به معنای احیای آن دسته از سنت های اسلامی که به دست فراموشی سپرده شده یا به آن ها عمل نمی شود، است. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيدًا وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرِ قَدْ دُتِرَ فَضْلَ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَ انْمَا سَمِيَ الْقَائِمُ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرٍ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ» (6). آن گاه که قائم علیه السلام قیام کند، مردم را از توبه اسلام فرا می خواند و به امری که کهنه شده و از آن گمراه شده اند، هدایت می کند و اینکه آن حضرت را مهدی نامیده اند، به

ص: 118

1- الإمامة والتبصرة من الحيرة، النص، ص 101.

2- اثبات الوصية، ص 267.

3- غيبت نعماني، ص 233.

4- الجواب المنير، ج 3، ص 41.

5- ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، صفحات 1 و 2 و 280 و 281 و 282. حسینعلی نوری، ایقان، ص 187.

6- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص 383.

این جهت است که مردم را به دینی که از آن گمراه شده اند، هدایت می کند».

2. از سویی احمدالحسن، مدعی وصایت پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم بوده و از طرفی ادعای شاریعت کرده است. این در حالی است که این دو ادعا در نهایت تعارض بوده و با یکدیگر ناسازگار می باشند. چرا که معنای شاریعت این است که وی وصی پیامبر اسلام و یا امامان قبل از خود نبوده و به طور استقلالی دارای شریعت است و حال آنکه اگر وصی پیامبر باشد، بایستی وصایت ایشان را با حفظ امانت انجام داده و به روایت « **إِنَّ حَلَالَ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**» (1) پایبند بوده و دین و شریعت آن حضرت را تغییر ندهد. علاوه بر آن، امام باقر علیه السلام خطاب به جابر بن عبدالله فرمودند:

« يَا جَابِرُ لَوْ كُنَّا نُفْتِي النَّاسَ بِرَأْيِنَا وَ هَوَانَا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَ لَكِنَّا نُفْتِيهِمْ بِإِثَارِ مَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَصُولِ عِلْمٍ عِنْدَنَا تَتَوَارَثُهَا كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ نَكْنِزُهَا كَمَا يَكْنِزُ هَوْلَاءُ ذَهَبِهِمْ وَ فِضَّتُهُمْ» (2) ای جابر! اگر ما به مردم به رای هوا و هوس خود فتوا میدادیم هرآینه تباہ می شدیم، ولی ما با اثر رسول خدا و اصول دانشی که نزدمان است فتوا می دهیم و آنها را یکی از دیگری به ارث می بریم و به مانند گنجی پاس میداریم.

علاوه بر همه این موارد؛ باور به شاریعت قائم علیه السلام، نادرست بوده و با انبوهی از آیات و روایاتی که دین اسلام و شریعت نبوی را ابدی دانسته و آن حضرت را ختم رسولان معرفی کرده اند در تقابلی آشکار می باشد.

به عنوان نمونه؛ برخی از تشریعیات و نسخ احکام احمد الحسن بصری عبارتند از:

1. جایگزینی یک روز نماز قضاء با نمازهای قضاء شده در تمامی عمر انسان:

احمدالحسن در حکمی ناسازگار با روایات معصومین علیهم السلام می گوید: «نسبت به قضای نماز؛ پس قضاء در شب بیست و سه رمضان معادل هزار ماه است، پس مثلاً اگر در گردن شخصی یک سال قضاء یا ده سال و یا حتی هزار ماه باشد، با خواندن یک روز نماز در شب قدر او را کفایت کرده و نمازهایش ادا می شود» (3).

ص: 119

1- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج 1، ص 148.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 172.

3- الاجوبه الفقهيّة، الصلاة، ص 30.

2. حکم به عدم جواز ازدواج موقت در کمتر از 6 ماه:

احمد الحسن در پاسخ به مدت حداقلی ازدواج موقت، آن را 6 ماه دانسته و در پاسخ به سئوالی دیگر که به این حکم اعتراض کرده و آن را با روایات معصومین متعارض دانسته است می گوید: «احکام الهی شرعیه نسخ می شوند و چه آسان و کوچک است این مورد از نسخی که سوال کردی. پس قطعاً در آینده نسخهایی بسیار بزرگتر و عظیم تر از این واقع خواهد شد».<sup>(1)</sup>

پرسش های درس

1. معنای لغوی و اصطلاحی مهدی را بیان کنید.

2. ادله شخصیه بودن مهدویت را تقریر کنید.

3. شاخصیه مهدیین را ذکر کنید.

4. حجت الهی را تعریف کرده و شاخصه های شناخت حجت را بیان کنید.

5. ادله شخصیه بودن قائم را تشریح کنید.

6. شارعیّت را تعریف کنید.

ص: 120

---

1- الجواب المنیر، ج 3، ص 41.



بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری

اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

• اثبات عصمت

• تعریف و محدوده عصمت

ص: 121



یکی ادعاهای احمدالحسن بصری، ادعای عصمت است. وی در اینباره می گوید: «أنا معصوم، لا بمعنی أني لا یخطئ، لأنه قد ثبت أخطاءه كثيرة و إنما بمعنی اني لا اخرج الناس من هدی ولا ادخلهم في ضلالة» (1).

آنچه در جمله فوق بدان پرداخته شده است، ابتدا ادعای عصمت برای خود بوده و پس از آن، دخل و تصرف در معنا و محدوده عصمت می باشد که هرکدام مورد بررسی قرار می گیرد:

### الف. ادعای عصمت

احمد الحسن بصری جهت اثبات عصمت خود، به روایت امام صادق علیه السلام درباره یمان (2) تمسک کرده و می گوید: مثل «پرچم هدایت یمانی» همانند «کشتی نجاتی» است که درباره

ص: 123

- 
- 1- من معصوم هستم، اما نه به آن معنا که خطا نمی کنم. زیرا به تحقیق ثابت شده است که معصومین خطاهای زیادی مرتکب شده اند. من به این معنا معصوم هستم که مردم را از راه هدایت خارج نکرده و آنان را در گمراهی وارد نمی کنم!
  - 2- عن الصادق علیه السلام قال: «... و ليس في الرايات أهدي من رایة الیمانی و هی رایة هدی، لأنه یدعوا الی صاحبکم. فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وکل مسلم. و إذا خرج الیمانی فانهض إلیه فإن رایته رایة هدی ولا یحل لمسلم أن یتوی علیه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار لأنه یدعوا الی الحق والی طریق مستقیم». غیبت نعمانی، ص 162.

ائمه معصومین علیهم السلام گفته شده و با توجه به اینکه فرد دیگری غیر از معصوم نمی تواند سکاندار این کشتی باشد، لذا پرچم دار پرچم هدایت، فردی غیر از معصوم نخواهد بود.

در پاسخ به قیاس صورت گرفته از سوی احمد بصری گفته می شود:

عصمت مقوله ای است که با قیاس و یا نشانه های ظاهری قابل فهم نیست و برای اثبات آن به نص صریح از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم نیاز می باشد. چنانچه امام سجاد علیه السلام در اینباره می فرماید: «الْإِمَامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيَعْرِفَ بِهَا وَ لِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصًا»<sup>(1)</sup> امامی نیست مگر اینکه معصوم باشد و عصمت نشانی در ظاهر خلقت نیست که همگان به وسیله آن معصوم را بشناسند، به همین دلیل، امام معصوم فقط با نص صریح شناخته می شود.

با توجه به این سخن، بایستی به نصوص صادر شده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم مراجعه کرده و اسامی معصومین علیهم السلام را مورد بررسی قرار داد. بنابراین کسانی که اسامی آنان در نص آن حضرت بوده باشد، به عنوان معصوم شناخته شده و غیر از آن حضرات، افراد دیگری را نمی توان با قیاس عقلی در ردیف معصومین علیهم السلام دانست.

1. عن عمار قال: قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لفاطمة عليها سلام عند وفاته: «لا تبكي ولا تحزني فإن سيده نساء أهل الجنة و أبائك سيده الأنبياء و ابن عمك سيده الأوصياء و أبنيك سيده ش باب أهل الجنة و من صلب الحسب ين يخرج الله الأئمة السعة مطهرون معصومون و من مهادي هذه الأمة»<sup>(2)</sup> پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم هنگام وفاتش به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: گریه نکن و ناراحت نباش! پس همانا توسیده زنان اهل بهشت هستی و پدرت سید انبیاء و پسر عمویت علی علیه السلام سید اوصیاء و دو پسر سید جوانان بهشت هستند. خداوند از صلب حسین علیه السلام نه امام پاک و معصوم خارج می کند و مهدی این است از ماست.

توجه شود که این روایت در هنگام وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم بوده و تعداد معصومین را چهارده شمارش کرده و بر آن نیافزوده است. در حالیکه چنانچه مهدیین و هر مدعی دیگری دارای عصمت بود بایستی نام وی در بین این اسامی بوده باشد.

ص: 124

1- معاني الأخبار، ص 132.

2- غاية المرام، ج 2، ص 239.

2. عن ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم: «الْأئِمَّةُ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ سِتَّةٌ بِطَائِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَإِذَا انْقَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فابنه مُحَمَّدٌ فَإِذَا انْقَضَى مُحَمَّدٌ فابنه جَعْفَرٌ فَإِذَا انْقَضَى جَعْفَرٌ فابنه مُوسَى فَإِذَا انْقَضَى مُوسَى فابنه عَلِيٌّ فَإِذَا انْقَضَى عَلِيٌّ فابنه الْحَسَنُ فَإِذَا انْقَضَى الْحَسَنُ فابنه الْحُجَّةُ قَالَ إِنْ عَبَّاسٌ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْمِي لَمْ يَسْمَعْ بِهِمْ قَطُّ قَالَ لِي يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هُمُ الْأئِمَّةُ بَعْدِي وَإِنْ نَهَرُوا أَمْنَاءَ مَعْصُومُونَ نَجَبَاءُ إِخْيَارٍ» (1)

امامان بعد از من دوازدهم نفرند که اولین آنها علی بن ابی طالب و پس از او دو فرزندش حسن و حسین هستند. پس زمانی که مدت حسین به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش جعفر و زمانی که مدت جعفر به پایان رسید، فرزندش موسی و زمانی که مدت موسی به پایان رسید، فرزندش علی و زمانی که مدت علی به پایان رسید، فرزندش محمد و زمانی که مدت محمد به پایان رسید، فرزندش حسن و زمانی که مدت حسن به پایان رسید، فرزندش حجت خواهد بود... ای ابن عباس! آنها امامان بعد از من هستند و آنان امناء معصوم و برگزیدگان نجیبند.

3. عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ... ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ الْإِمَامُ مِنْ بَنِي الْإِمَامِ تِسْعَةَ مِنْ صُلْبِهِ أئِمَّةٌ أَبْرَارٌ أَمْنَاءُ مَعْصُومُونَ وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ» (2) سلمان فارسی میگوید: به محضر رسول خدا وارد شدم... سپس دستش را بر شانه حسین علیه السلام گذاشته و فرمود: همانا او امام فرزند امام است که نه نفر از ذریه او امامان نیکو و امناء معصوم خواهد بود که نهمین آنها قائم آنان است.

در مباحث گذشته به اثبات رسید که اوصاف صادر شده در خصوص یمانی، همانند اوصافی علماء دین بوده و چیز خاصی افزون بر آنان ندارد. با این تفاوت که در روایت امام صادق علیه السلام پرچم یمانی پرچم هدایت دانسته شده و در سایر روایات، علماء دین، خود به عنوان هدایتگران ضعیفای شیعه معرفی شده اند. گذشته از همه اینها، مواردی در تاریخ به دست می آید که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم به پاکی و درستی و مطاع بودن دستورات آنان امر

ص: 125

1- كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص 17.

2- همان، ص 45.

کرده است که هیچکدام از فقهاء به عصمت آنان رأی نداده اند. به عنوان نمونه می توان به أسامة بن زید اشاره کرد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم، صحابه خود را تحت فرماندهی وی قرار داده و امر او را مطاع و نافذ و مخالفت با ایشان را حرام دانسته است. (1)

## ب. تعریف و محدوده عصمت

قبل از ورود به بحث و نقد نظریه احمد بصری در خصوص تعریف و محدوده عصمت، ابتدا به معنا و مفهوم عصمت و انواع آن از دیدگاه اسلامی اشاره می گردد که در این مجال از اهمیت ویژه ای برخوردار است: عصمت، در لغت به معنای منع (2) و در اصطلاح به معنای مصونیت عده ای خاص از بندگان خداوند از گناه، اشتباه، سهو و نسیان است. چنانچه شیخ محمد رضا مظفر در این باره می نویسد: «الْعِصْمَةُ هِيَ التَّنْزَهُ عَنِ الذُّنُوبِ وَالْمَعَاصِي صَغَائِرِهَا وَكَبَائِرِهَا وَعَنِ الْخَطَا وَالنَّسْيَانِ وَإِنْ لَمْ يَمْتَنِعْ عَقْلًا عَلَى النَّبِيِّ أَنْ يَصْدُرَ مِنْهُ ذَلِكَ بَلْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مُنْزَهًا حَتَّى عَمَّا يُنَافِي الْمُرُوءَةَ كَالْتَبَدُّلِ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ أَكَلَ فِي الطَّرِيقِ أَوْ صَدَّ جِكَ عَالٍ وَكُلُّ عَمَلٍ يُسَدُّ تَهْجَنُ فِعْلُهُ عِنْدَ الْعَرَفِ الْعَامِ» (3) عصمت به معنای پاک بودن از گناهان و معصیت ها؛ چه صغیره و چه کبیره آن است، همچنین از خطا و فراموشی؛ اگر چه از نظر عقلی برای پیامبر محال نیست که این کارها از او سر بزنند. بلکه واجب است که از چیزهایی که با مروت منافات دارد نیز پاک باشد؛ همانند خوردن غذا در حال راه رفتن، خندیدن بلند و تمام چیزهایی که از دیدگاه عرف عمومی زشت محسوب می شود.

علامه مجلسی در مورد حیظه و گستره مفهوم عصمت می گوید: «امامیه بر عصمت پیامبران و ائمه علیهم السلام از گناهان صغیره و کبیره، عمدی و اشتباهی و از روی فراموشی، قبل از نبوت و امامت و بعد از آن، بلکه از زمان ولادت تا زمان ملاقات خدای سبحان، إجماع دارند و کسی با آن مخالفت نورزیده است؛ جز شیخ صدوق، محمد بن بابویه و استادش ابن ولید قدس سره. این دو بزرگوار نیز، اسهائ از جانب خداوند را ممکن دانسته اند، نه سهوی که از

ص: 126

1- البرهان في تفسير القرآن، ج 5، ص 841.

2- الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، ج 5 ص 1986.

3- مظفر، عقائد الإمامية، ص 54.

ناحیه شیطان است؛ لیکن مخالفت این دو نفر، زیانی به اجماع نمی رساند (و باطل بودن سهو النبی به حال خویش باقی است). اما سهودر غیر واجبات و محرمات . مانند مباحات و مکروهات . ظاهراً بیشتر اصحاب ما امامیه، نیز اجماع بر عدم صدور آنها دارند؛ چنان که آیات و روایاتی چند نیز بر آن ها دلالت دارند» (1).

این در صورتی است که احمد بصری؛ اجماع علماء شیعه را نپذیرفته و مطابق با دیدگاه اهل سنت و با استناد ناقص به رأی ابن بابویه صدوق و شیخ محمد بن الحسن بن الولید رحمه الله علیه، پیامبر خدا و به تبع آن ائمه معصومین علیهم السلام را در غیر از امر تبلیغ رسالت، حتی در عبادات نیز جائز السهو و النسیان دانسته است (2).

البته این استناد در حالی است که احمد بصری ادامه سخن شیخ صدوق رحمه الله علیه را ذکر نکرده و نظریه ایشان را تقطیع کرده است. ایشان در ادامه قول به سهو النبی می فرماید: «سهو نبی، مانند سهودیگر مردمان نیست؛ زیرا سهواو از ناحیه خداوند عزوجل است و در حقیقت، نوعی به سهوافکندن است تا معلوم شود پیامبر نیز بشری مخلوق است و مبادا که مردم او را به معبودیت فرا خوانند و از خداوند روی برتابند و این، برخلاف سهوسایر مردم است که از ناحیه شیطان و نفوذ اوست و حال آن که شیطان بر پیامبر و پیشوایان دین، سلطه و چیرگی ندارد: «إنما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون و علی من اتبعه من الغاوین» (3).

ص: 127

1- حیوة القلوب، ج 1، ص 65.

2- سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق پرده مرکز پژوهش های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو و نسیان معصوم در تاریخ 13 رمضان 1437. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است .

3- لَیْسَ سَهْوُ النَّبِیِّ؟ ص؟ کسهونا لَان سَهْوَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّمَا أَسْهَاهُ لِنَعْلَمَ أَنَّهُ بَشَرٌ مَخْلُوقٌ فَلَا یَتَّخِذُ رَبًّا مَعْبُودًا دُونَهُ وَ لَیَعْلَمَ النَّاسُ بِسَهْوِهِ حَکْمَ السَّهْوِ مَتَى سَهَوَا وَ سَهَوْنَا مِنْ لِّلشَّیْطَانِ وَ لَیْسَ لِلشَّیْطَانِ عَلَی النَّبِیِّ ص وَ الْأَئِمَّةِ ص لَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَی الذِّیْنَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الذِّیْنَ هُمْ بِه مُشْرِکُونَ. من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 360.

## اشاره

سهو؛ به معنای فراموشی و غفلت از یک چیز و رفتن قلب از این چیز به چیز دیگر است.

سهو در نماز، یعنی غفلت کردن نسبت به چیزی که از اجزای نماز است. (1)

نسیان؛ آن است که انسان، محفوظ در ذهن خود را به واسطه ضعف قلب یا غفلت و یا از روی قصد از یاد ببرد تا از قلب او حذف شود و از یادش برود. (2)

در تفاوت میان سهو و نسیان گفته شده است: «سهو به معنای زوال و از بین رفتن معنای یک چیز از قوه ذاکره و بقای صورت آن چیز در قوه حافظه است؛ همانند یک چیزی که پوشیده شده است، اما نسیان و فراموشی، زوال و از بین رفتن یک چیز از قوه ذاکره و حافظه است». (3)

## اجماع علمای شیعه

قبل از ورود به بحث، جهت اثبات اجماع علماء در نفی سهو النبى صلى الله عليه واله وسلم به اقوال و نظرات سایر علماء و بزرگان می پردازیم:

شیخ طوسی رحمه الله علیه در تهذیب آورده است: «روایات سهو النبى، مطابق مذهب ما نیست و عقول از پذیرش آنها سرباز می زند» (4) وی در کتاب استبصار نیز درباره حدیث ذی الشمالین (5) درباره سهو النبى گفته است: «مما تمنع منه الأدلة القاطعة في أنه لا يجوز عليه السهو والغلط». (6)

محقق طوسی رحمه الله علیه در کتاب تجرید الاعتقاد آورده است: «ويجب في النبي العصمة ليحصل الوثوق ... وعدم السهو» و علامه حلی رحمه الله علیه در شرح این کتاب نوشته است: «ويجب

ص: 128

1- لسان العرب، ج 14، ص 406.

2- المفردات في غريب القرآن، ص 803.

3- مجمع البحرين، ج 1، ص 239.

4- تهذیب، ج 2، ص 181.

5- حدثنا عبد الرزاق، حدثنا معمر، عن الزهري، عن أبي سلمة بن عبد الرحمن وأبي بكر بن سليمان بن أبي خيثمة، عن أبي هريرة، قال: صلى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الظهر والعصر فسلم في ركعتين، فقال له ذو الشمالين ابن عبد عمرو- وكان حليفًا لبني زهرة -: أخففت الصلاة أم نسيت؟! فقال النبي صلى الله عليه واله وسلم: ما يقول ذواليدنين؟! قالوا: صدق يانبي الله؛ فأتهم بهم الركعتين اللتين



نقص». مظفر نجفی، محمد حسن، دلائل الصدق لنهج الحق، ج 4، ص 60.

6- استبصار، ج 1، ص 371.

في النبي... أن لا- يصح عليه السهو لئلا يسهوما أمر بتبليغه» سهو براو روا نیست تا برخی از آنچه مأمور به تبليغ آن است، فراموشش نشود. (1)

محقق اول رحمه الله عليه در کتاب نافع آورده است: «و الحق رفع منصب الإمامة عن السهو في العبادة»؛ حق، آن است که منصب امامت (اعم از نبوت و امامت) بالاتر از آن است که در عبادت ها سهو داشته باشد. (2)

شهيد اول رحمه الله عليه در کتاب ذکرى بعد از ذکر خبرذی الیدین گفته است: «وهو متروک بين الإمامية لقيام الدليل العقلي على عصمة النبي عن السهو». (3)

فاضل مقداد رحمه الله عليه می نویسد: «لا يجوز على النبي صلى الله عليه واله وسلم السهو مطلقا، أي في الشرع وغيره». (4)

همچنین شیخ مفید رحمه الله عليه سخن را به نهایت رسانده و حدیث های مربوط به سهوالنبی را

از جانب نواصب دانسته و می نویسد: «شستی این روایت (روایت ذوالیدین)، مانند شستی همان خبری است که در آن آمده است که پیامبر صلی الله علیه واله وسلم در نماز صبح سهو کرد و در رکعت اول، سوره التجم را تا آیات «أفرأيتم اللات والعزى ومناة الثالثة الأخرى» تلاوت فرمود؛ آنگاه شیطان جمله تلك الغرائق العلي وإن شفاعته لترتجى» را بر زبانش جاری کرد، سپس پیامبر متوجه شد. از این رو، به سجده افتاد و مسلمانان نیز به پیروی او سجده کردند.

مشرکان نیز از روی خوش حالی و شادمانی سجده کردند و پنداشتند پیامبر به دین آنان داخل شده است... اگر ممکن باشد که پیامبر در نمازش سهو کند (در حالی که امام جماعت است) و پیش از اتمام نماز روی برگرداند و مردم ببینند و به او گوشزد کنند، باید ممکن باشد در روزه نیز سهو کند و در روز ماه مبارک رمضان، در میان مردم به خوردن و آشامیدن پردازد و مردم نیز به او خیره شوند و به او بگویند: ماه رمضان است، این چه خلاقی است که انجام می دهی؟ دست از این خلاف بردار... و در هنگام مناسک حج و در احرام، مجامعت کند و سعی را قبل از طواف انجام دهد و نداند چگونه رمی جمرات کند؛ بلکه باید ممکن باشد در همه اعمال شریعت، سهو کند و آنها را از حد خود به جای دیگر ببرد و

ص: 129

1- کشف المراد، ص 349 و 350.

2- النافع، ص 45.

3- الذکری، ص 215.

4- ضد القواعد الفقهية، ص 68 و 69.

در غیر اوقاتشان قرار دهد، و عیب نباشد اگر ناسیا شرب خمر کرد یا به نظرش آمد که شرابی حلال است و سپس امر بر او روشن شود، و عیبی نداشته باشد که او از خود خبر می دهد یا از کس دیگر که پروردگارش نیست و... اینها، همه چیزهایی است که هیچ مسلمانی و نه هیچ غالی و نه هیچ موحدی، آن را اجازه نمی دهد. بنابراین، کسی که سهو النبی را تجویز می کند، از حد اعتدال خارج شده، رسوایی به بار آورده است.... (افزون بر همه اینها) شخصی به نام ذوالیدین شناخته شده نیست و ما، نه در اصول و نه در روایان، نه حدیثی از این مرد پیدا کرده ایم و نه ذکری از او به میان آمده است» (1).

### سهو و نسیان معصومین در روایات

آنچه با بررسی روایات معتبر شیعی به دست می آید این است که؛ ارتکاب معصومین به سهو و نسیان منتفی است اما در مقابل، کتب اهل سنت بر اثبات این مقوله دامن زده و بر آن اصرار ورزیده اند که به عنوان نمونه به مواردی از روایات شیعی و سنی اشاره می گردد

روایات شیعی در نفی سهو و نسیان معصومین:

فِي تَقْسِيرِ التُّعْمَانِي فِي كِتَابِ الْقُرْآنِ بِاسْمِ نَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَيْنَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيَانِ صِفَاتِ الْإِمَامِ قَالَ: «فَمِنْهَا أَنْ يَعْلَمَ الْإِمَامُ الْمُتَوَلَّى عَلَيْهِ أَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا صَاحِبٌ لَهَا وَغَيْرِهَا لَا يَزِلُّ فِي الْفِتْنَةِ وَلَا يُخْطِئُ فِي الْجَوَابِ وَلَا يَسْهُوُ وَلَا يَنْسَى وَلَا يَلْهُوِي بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَسَاقِ الْحَدِيثِ الطَّوِيلِ إِلَى أَنْ قَالَ وَعَدَلُوا عَنْ أَخْذِ الْأَحْكَامِ مِنْ أَهْلِهَا مِمَّنْ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ مِمَّنْ لَا يَزِلُّ وَلَا يُخْطِئُ وَلَا يَنْسَى» (2). از صفات امام این است که مأمومین خود را در حال نماز می بیند. همانا خواب در او اثر ندارد و در پاسخ خطا نمی کند و سهو و فراموشی ندارد و چیزی از امر دنیا او را سرگرم نمی کند. در حالیکه این مردم در گرفتن احکام خود از اهلس که خداوند اطاعت از آنان را واجب کرده است روی گردانی می کنند. کسانی که تأثیر نمی پذیرد و خطا نمی کند و سهو و نسیان ندارد.

أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ كُنَّا مَعَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي بَيَانِ

ص: 130

1- بحار الأنوار، ج 17، ص 124 و 129.

2- همان، ص 108.

صفات الإمام: «فَهُوَ مَعْصُومٌ مُوَيَّدٌ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ أَمِينٌ مِنَ الْخَطَايَا وَالزَّلَلِ وَالْعَثَارِ يَخُصُّهُ اللَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلَيَّ عِبَادَةً وَشَاهِدَةً عَلَيَّ خَلْقَهُ» (1) امام معصوم است و مورد تأیید و یاری شده است تا از خطاها و تأثیر پذیری ها و غفلت ها در امان باشد. خداون این امر را به امام اختصاص داده است تا حجت بر بندگان و شاهد بر آفریدگانش باشند.

### روایات اهل سنت در اثبات سهو و نسیان معصومین علیهم السلام

« أنه صلى الله عليه واله وسلم صلى بالناس صلاة العصر ركعتين و دخل حجرته، ثم خرج لبعض حوائجه فذكره بعض أصحابه فأتوها» (2) پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم نماز عصر را همراه مردم دو رکعت به جا آورد و به داخل اتاقش رفت. پس از خروج آن حضرت، اصحاب ایشان متذکر این اشتباه شدند و نماز را کامل خواندند.

أنه صلى الله عليه واله وسلم صلى الظهر ركعتين، فقال أصحابه: أقصرت الصلاة، أم نسيت يا رسول الله؟! فقال: كيف ذلك؟! فقالوا: إنك صليت ركعتين؛ فاستشهد على ذلك رجلين، فلما شهدا بذلك قام فأتى الصلاة» (3) پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم نماز ظهر را دو رکعت خواند. اصحاب ایشان عرض کردند: آیا نماز را شکسته خواندید؟ یا فراموش کردی ای رسول خدا؟! فرمودند: مگر چطور؟ عرض کردند: نماز را دو رکعت خواندید. پس دو نفر بر این امر شهادت دادند و پس از شهادت آنان اقامه نماز کرده و کامل خواند.

البته در منابع شیعی دوازده روایت و در منابع سنی بیش از سی روایت مبنی بر اثبات سهو و نسیان صلی الله علیه واله وسلم وجود دارد که به بررسی کلی این روایات پرداخته می شود:

اولاً: متن و مدلول این روایات، مخالف ظاهر آیات قرآن و ادله عقلی دال بر عصمت نبی صلی الله علیه واله وسلم از سهو و نسیان است و هر چیزی که مخالف آیات قرآن و دلیل قطعی عقلی باشد به اجماع و به دلیل عقلی و نقلی حجیت ندارد و باید کنار گذاشته شود. (4)

ص: 131

1- کافی، ج 1، ص 203.

2- صحیح البخاری، 1، 288 ح 103، صحیح مسلم، 2، 87، سنن النسائی، 3، 24، سنن الدارمی، 1، 251، ح 1500، الموطأ: 80 ح 64، مسند احمد، 2، 459 و 460، زوائد عبد الله في المسند: 181 ح 30 و 184 ح 31.

3- صحیح البخاری، 1، 206، ح 139 و ص 288 ح 104 و ج 2، 150 - 151 ح 250 - 253 و ج 8، 29 ح 79، صحیح مسلم، 2، 86 و 87، سنن أبي داود، 1، 263 ح 1008 و ص 265 ح 1014 و 1015، سنن الترمذی، 2، 247 ح 399، سنن النسائی، 3، 23-24، سنن ابن ماجه، 1، 383 ح 1213 و 1214، الموطأ: 80-81 ح 65 و 66، مسند أحمد، 2، 234 - 235 و 423.

4- بهبهانی، محمد باقر، حاشیه الوافی، ص 389.

ثانیا: برفرض صحت متن و حکم نمودن به حجیت آن، باز این روایت با روایات دال بر عصمت نبی از سهو بویژه صحیح زراره (که گفته پیامبر هیچگاه سجده سهو انجام نداده است) در تعارض است و در باب تعارض هم به ادله عقلی و نقلی ثابت شده است که روایت مخالف قرآن و یا روایتی که موافق عامه است باید کنار گذاشته شود و روایت موافق قرآن یا مخالف عامه مورد عمل قرار گیرد. و صحیح زراره، هم موافق قرآن است که انبیا را معصوم از سهو و نسیان می داند هم مخالف عامه است، زیرا آنان سهو و نسیان را بر نبی تجویز کرده اند) پس صحیح زراره بر روایت سهونی که موافق عامه و مخالف قرآن است ترجیح دارد و روایت سهونی باید کنار گذاشته شود و قابل استناد نخواهد بود. (1)

ثالثا: قریب به اتفاق علمای امامیه، روایات منسوب به امامان معصوم در نقل داستان اسهائ نبی را حمل بر تقیه کرده اند؛ زیرا در آن زمان این حکایت در بین عامه بسیار رواج داشت و همگی مبالغه در وقوع آن داشته اند از این رو امامان معصوم مصلحت را در تقیه و جواب بر طبق مذهب آنان می دیدند. (2)

پس با عنایت به اشکالات وارده بر روایات سهونی، نتیجه می گیریم که این روایات به خودی خود قابلیت تصدیق و اثبات سهونی را ندارند، از این رو باید آنها را تأویل برده یا به دیوار بکوبیم یا حمل بر تقیه نماییم. (3)

### بررسی آیات مربوط به سهو النبی صلی الله علیه و اله وسلم

احمد الحسن بصری جهت اثبات ادعای خود مبنی بر سهو و نسیان النبی صلی الله علیه و اله وسلم متمسک به برخی آیات قرآن شده و در صدد اثبات سهو و نسیان برای معصومین علیهم السلام می باشد. (4) با توجه به اینکه چنین شبهاتی دارای دیرینه بوده و در طول تاریخ مورد پرسش مغرضین بوده است، از این رو بسیاری از علمای شیعه به آنها پاسخ داده اند. یکی از علمایی که به صورت

ص: 132

1- الإلهیات علی هدی الکتاب والسنة والعقل، ج 3، ص 205.

2- بحار الأنوار، ج 85، ص 219.

3- خویی، موسوی، سید ابوالقاسم، موسوعة الإمام الخوئی، ج 18، ص 340-341.

4- سخنرانی احمد الحسن بصری از طریق پرده مرکز پژوهش های عالی دینی و لغوی در نجف اشرف با موضوع سهو و نسیان معصوم در تاریخ 13 رمضان 1437. فایل صوتی در نزد نویسنده موجود است.

مفصل و در قالب کتابی مستقل به این شبهات پرداخته است، حضرت آیت الله معرفت در کتاب «تنزیه الانبیاء» است که پاسخ ایشان به برخی از شبهات، در این بخش نقل به مضمون می‌گردد:

1. «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ أذكر رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عسى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رُشْدًا» (1) ای رسول ما، تو هرگز نگو که من این کار را فردا خواهم کرد مگر آن که بگویی (ان شاء الله) اگر خدا بخواهد و خدا را لحظه ای فراموش نکن و به خلق بگو (این قدر بر سرقه یاران کهف بحث و جدل برپا نکنند که) امید است خدای من، مرا به حقایقی بهتر و علمی برتر از این قصه هدایت فرماید.

شبهه: اگر پیامبر صلی الله علیه واله وسلم اهل سهو و نسیان نبود، این توصیه قرآنی چه مفهومی داشت؟ پس معلوم می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم برخی اوقات دچار فراموشی می شد و برای رفع فراموشی نیازمند به عنایت و یاد خدا بود، تا آنچه فراموش می شد به یادش آورد!

پاسخ: با توجه به خطاب های زیادی که در قرآن کریم آمده است، قسم اعظم آنها به منظور ابلاغ یک دستور و فرمان جدید، خطاب به پیامبر نازل شده و تعدادی از همین آیات هم به قصد تبیین رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم برای مردم می باشد و تعدادی نیز شامل حالات خاص آن حضرت است و همچنین جمعی از آیات نیز خطاب عمومی دارد. لذا نمی توان نتیجه گرفت که چون آیه، حضرت رسول را به خطاب خود در آورده پس نبی خدا هم اشتباه می کند. بلکه از این باب «ایاک اعنی و اسمع یا جاره» این را من به تو می گویم تا دیگران بشنوند، است یعنی مقصود شخص پیامبر نیست، بلکه جنبه عمومی دارد و از این گونه آیات در قرآن فراوان است.

2. «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ إِنِّي غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ مَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَيَّ اثَّارُهُمَا فَصَدَّ صَاءً فَوْجِدًا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا إِنِّي نَاهٍ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا

ص: 133

عَلَّمَا قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (1). هنگامی که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو بر نمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسیم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه بدهم. (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند؛ ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). آنگاه که از آن مکان بگذشتند موسی به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج بسیار دیدیم (یوشع) گفت: در نظر داری آن جا که بر سر سنگی منزل گرفتیم من آن جا ماهی را فراموش کردم و شیطان را از یاد بردم و شگفت آن که ماهی راه دریا گرفت و رفت. موسی گفت: آن جا همان مقصدی است که ما در طلب آنیم. و سپس از آن راهی که آمدند به آن جا برگشتند در آن جا بنده ای از بندگان خاص ما را یافتند که او را رحمت و لطف خاصی عطا کردیم و هم از نزد خود وی را علم (لدنی و اسرار غیب الهی) بیاموختیم موسی به آن شخص دانا گفت: آیا اگر من تبعیت و خدمت تو کنم از علم خود مرا خواهی آموخت؟

شبهه: چگونه برای حضرت یوشع حالت فراموشی و غفلت اتفاق افتاد؟ آیا مراد از «نسیا» حضرت یوشع و حضرت موسی علیه السلام است، یا فقط حضرت یوشع منظور است؟

جواب اول: علامه طباطبایی رحمه الله علیه در اینباره گفته است: «اگر ما بگوییم یوشع علیه السلام نبی بود باز هم وسوسه شیطان مانعی ندارد، چون وسوسه شیطان حتی راجع به انبیاء اگر در حد آزار رساندن و ایذاء و در تعب انداختن باشد اشکالی متوجه آنان نمی شود. زیرا هیچ دلیل عقلی بر منع آن نداریم. آری، اگر وسوسه درباره ارتکاب گناه و معصیت و نافرمانی از خدا باشد ما دلیل بر منع داریم. اینک برای این که حضرت موسی و یوشع به هدفشان نرسند و به آن موعدی که وعده کردند، دست نیابند این حالت غفلت و فراموشی را بر حضرت یوشع القاء کرد، تا آنان را به زحمت و مشقت بیندازد» (2).

جواب دوم: نظر مفسران بر این است که مثلاً اگر گفتیم این گروه آمدند و یادشان رفت، صحیح است که این فراموشی را به تک تک قوم نسبت بدهیم. در آیه هم «یوشع» مسؤل

ص: 134

1- کهف، آیات 60 تا 66.

2- تفسیر المیزان، ج 13، ص 367.

غذا بود، چون همراه با حضرت موسی علیه السلام بود این غفلت و نسیان به هر دو نسبت داده شده است وگرنه به حضرت موسی ربطی ندارد.

جواب سوم: دوست حضرت موسی علیه السلام نه پیامبر بود و نه وصی پیامبر، بلکه فقط در سفر

همراه او بود. اگر قرار بود همراه حضرت موسی «یوشع» باشد در این جا نمیگفت «فتی» لابد کسی دیگر باید باشد و یا این که اصولاً مثل حضرت موسی علیه السلام فراموشی بر او عارض نشده و نمی شود.

3. «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ الْمَدْيَنَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ» (1) آنگاه که موسی به سن عقل و رشد رسید و حد و کمال یافت ما به او مقام علم و نبوت عطا کردیم و چنین است پاداش ما به مردم نیکوکار. و موسی (روزی) مخفیانه وارد مصر شد و آن جا دید که دو مرد با هم به جنگ و نزاع مشغولند این یک از شیعیان و پیروان وی (از بنی اسرائیل) بود و دیگری از دشمنان (از فرعونیان) بود. در آن حال آن شخص شیعه از موسی دادخواهی و یاری بر علیه آن دشمن خواست (موسی خشمناک به یاری مؤمن شتافت) و مشت محکمی بر سینه او زد و بر زمین افتاد و مرد. موسی گفت: این کار از فریب و وسوسه شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است».

شبهه: براساس «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» شیطان در موسی وسوسه کرد و او را واداشت که مرد فرعونی را بکشد و این، دلیل بر این است که گاهی شیطان بر انبیا چیره می شود.

پاسخ: از این که حضرت موسی علیه السلام گفت این عمل از شیطان است به این معنا نیست که شیطان در من وسوسه کرده و بر من چیره گشت، بلکه شیطان مقدماتی را فراهم کرد که منجر شد من به این زحمت دچار شوم چون شیطان گاهی برای اولیاء خدا ایجاد مزاحمت می کند. این آیه همانند «وَ اذْكَرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ اِنِّي مَسَّنِي الشَّيْطَانُ بِنَصْبٍ وَ عَذَابٍ» است.

پس شیطان نمی تواند شخصا بر انبیا چیره شود و آنها را وسوسه کند، و تحت فرمان خویش درآورد بلکه مقدماتی را فراهم می آورد تا بر انبیا آسیب و آزار برساند. چون شیطان

ص: 135



رانده شده؛ به هر حيله ای دست می زند، اعم از اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و جز آن. ولی « كُتِبَ اللَّهُ لِأَعْلَبِينَ أَنَا وَرَسُولِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ » خدا (به لطف خود در لوح محفوظ) نگاشته و حتم گردانیده که البته من و رسولانم (بر دشمنان) غالب شویم که خدا بی حد قوی و مقتدر است.

4. «وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِي يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (1) چون گروهی را دیدی که آیات ما را استهزاء می کنند از آنان دوری بجوی تا در سخنی دیگر وارد شوند و چنانچه شیطان البته فراموشت ساخت بعد از آن که متذکر کلام خدا شدی دیگر با گروه ستمگران مجالست مکن».

شبهه: در این آیه، خدای حکیم، رسول گرامیش را از مؤانست با منافقان پرهیز می دهد.

اگر پیش از این برای حضرت مهم نبود، اما از این زمان دیگر حق ندارد این کار را بکند. پس معلوم می شود که برای شیطان امکان چیره شدن بر شعور و فهم و اراده پیامبر وجود دارد.

پاسخ: این آیه، نظیر آیه «وَ اذْكَر رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لَأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا » است. این آیات در حکم تعلیم و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم است گرچه مخاطب ممکن است شخص پیامبر باشد، اما لحن آن خطاب عام است، و دستور برای تمام مسلمانان. چون اصلاً پیامبر با اینها نمی نشست، و اینها را کاملاً می شناخت، و این سفارش و هشدار خدا، از باب «إِيَّاكَ أَعْنِي وَأَسْمِعِي يَا جَارَةً» به در می زند تا دیوار بشنود است، که در واقع ما مسلمانها مورد نهی قرار گرفتیم نه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم.

5. «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسِيَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرُ وَمَا يَخْفَى» (2) ما آیات قرآن را بر تو (مکرر) قرائت میکنیم تا هیچ فراموش نکنی مگر آنچه خدا خواهد؛ که او به امور آشکار و پنهان عالم، آگاه است.

شبهه: دو نکته در این آیه نهفته است که از آن بوی سهو و نسیان در وجود شریف پیامبر عظیم الشان به مشام می رسد. یکی این که جمله «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسِي» یعنی ما قرآن را برای تو می خوانیم و ضمانت می کنیم که فراموش نکنی، یعنی چه؟ و چرا رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم شروع به بازگو کردن آیات می کرد تا کاتبان وحی آنرا بنویسند؟ دوم این که: جمله «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» به چه

ص: 136

1- انعام، آیه 68.

2- اعلی، آیه 7-6.

پاسخ پرسش اول: به این ترتیب است که چون حضرت این را می دانست که قرآن کریم دو بعد اساسی دارد و صرفاً معانی و پیامهای الهی مقصود نیست، بلکه الفاظ، عبارتها، جمله ها و ترکیب ساختاری ادیبانه نیز هدف است. چون قرآن علاوه بر این که کتاب قانون است، دلیل اعجاز نبوت هم محسوب می شود و دلیل اعجاز نه فقط در معانی است بلکه در الفاظ و تعابیر هم هست چون قرآن با ارائه بهترین الگوهای سخنوری و شیواترین واژه های ادیبانه باعث شد تا تمام سخنوران زبده تاریخ، انگشت حیرت به دندان گیرند. لذا سراسر قرآن اعجاز است که اعجاز هم در قرآن به سه نوع تقسیم می گردد: اعجاز بیانی، علمی، تشریحی.

اعجاز علمی و تشریحی مربوط به معانی و کلام است. اما اعجاز بیانی، معنا و لفظ توأمان را در برمی گیرد، یعنی هر آیه ای از آیات قرآن یک تابلویی است که در آن فرمان ازلی به صورت فنی در هم پیچیده است. تک تک جملات و عبارتهای قرآن خود یک قطعه ادبی منحصر به فرد و فنی می باشد. به این ترتیب بود که عالیتترین سخن شناسان سخنور، قرآن را یک معجزه بی همتا میدانند.

از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم با آگاهی بر این که روی الفاظ قرآن عنایت ویژه ای شده تا این ترکیب فعلی دست دهد، جهت حفظ در امانت، فوراً شروع به بازگو کردن می کرد تا کاتبان وحی آن را بنویسند. به عنوان مثال، حرف فاء و یا واو در کجا باید باشد، کجا جمله اسمیه باشد، کجا حرفیه، و کجا موصوله و کجا اسم اشاره. تمام این خصوصیات در الفاظ قرآن مورد عنایت است و پیامبر نیز اینها را می دانست، لذا برای این که مبادا وقتی که می خواهد قرآن را نقل کند در حین بیان آن و یا کتابت، سهوی در این مراحل ایجاد شود، و یا در آن جابه جایی پدید آید. به همین علت خداوند حضرت رسول را از عجله کردن در تلاوت و تصمیم گیری نهی فرمودند. «و لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ عَلِّمْنَا»<sup>(1)</sup> ای رسول! پیش از آن که وحی قرآن تمام و کامل به تو رسد تعجیل (در تلاوت و تعلیم) آن مکن و دائم بگو پروردگارا بر علم من بیفزای.

این بود که خداوند نیز به خواهش رسولش اطمینان داد که «سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسِي» ما بزودی

قرآن را بر تو می خوانیم و توفراموش نمی کنی. اطمینان خاطری که به پیامبر می دهد به مثابه پشتوانه قابل اعتماد برای رسول خدا به شمار می آید. پس مقصود از «سَبِّئُكَ فَلَا تُسِيءِ» تضمین و تأمین است، چون خداوند وعده داده که قرآن را از هر تحریفی و غلطی حفظ کند. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَأَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ» ما قرآن را بر تو نازل کردیم و آن را محققا (از آسیب حسودان و منکران) محفوظ خواهیم داشت.

در واقع این آیه بشارت می دهد که ای پیامبر فراموش کاری در تو راه ندارد. به این جهت که ما تضمین کردیم. پس این آیه نمی خواهد بگوید وجود گرانمایه پیامبر از فراموشی مبرا است، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم به دلیل شدت اهمیتی که به قرآن داشت فکر می کرد شاید از حیث بشر بودن ممکن است بعضی از کلمات کم و زیاد شود. در نتیجه خدا او را دل قوی داشت که برای چون تو پیامبری، این مشکل پیش نخواهد آمد.

علامه طباطبایی رحمه الله علیه می فرماید: «منظور از اقراء این است که ما قدرتی به تو می دهیم که

درست بخوانی، و آن طور که نازل شده بدون کم و کاست و غلط و تحریف بخوانی و فراموش نکنی و جمله (سَبِّئُكَ فَلَا تُسِيءِ) وعده ای است که از خدایتعالی به پیامبرش، به این که علم به قرآن و حفظ قرآن را در اختیارش بگذارد، بطوری که قرآن را آن طوری که نازل شده همواره حافظ باشد، و هرگز دچار نسیان نگردد» (1)

پاسخ پرسش دوم: که استثنا (الا ما شاء الله) در آیه به چه معناست؟

مفسر عالیقدر علامه طباطبائی رحمه الله علیه در این زمینه می فرماید: «این جمله برای بیان تداوم قدرت حق تعالی است. و این استثنا نظیر استثنایی است که در آیه شریفه «وَأَمَّا الَّذِينَ سُبِّحُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ» آمده است. اگر خداوند گفت که انسانها در بهشت خالد و جاوید هستند با این وعده از خدا سلب قدرت نشده، چون مقصود از استثناء مشیت، اثبات بقاء مطلق قدرت اوست و می خواهد بفهماند که با این که بهشت عطایی قطع نشدنی و نعمتی دائمی است مع ذلک چنین نیست...» (2) در نتیجه معنای «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» این است که: خداوند می خواهد بفهماند که علاوه بر این که

ص: 138

1- المیزان، ج 20، ص 390.

2- همان.

ما به وعده خود عمل می کنیم ولی این طور نیست که نتوانیم تخلف کنیم و وعده ی خود را پس بگیریم! گرچه پس نمی گیریم.

پرسش های درس

1. ادله احمدالحسن بر عصمت خود چیست؟
2. عصمت را تعریف کرده و محدوده آن را بیان کنید.
3. روش اثبات عصمت در روایات را بیان کنید.
4. سهو و نسیان را تعریف کنید.
5. نظر علمای شیعه در خصوص سهو النبی صلی الله علیه واله وسلم را تشریح کنید.

ص: 139



اشاره

اهداف درس

آشنایی با

• رجعت و خلافت ائمه معصومین علیهم السلام

ص: 141



یکی از مسلمات شیعه، باور به رجعت است. (1) بدین معنا که پس از امام دوازدهم علیه السلام برخی از برگزیدگان الهی به همراه ائمه معصومین علیهم السلام یکی پس از دیگری رجعت کرده و خلافت و حکومت عدل امام مهدی علیه السلام را تا روز قیامت ادامه خواهند داد.

احمدالحسن بصری با طرح این مسأله که پس از امام مهدی علیه السلام خلافت با مهدیین خواهد بود، او بایستی ناسازگاری خلافت مهدیین را با خلافت ائمه رجعت علیه السلام تبیین کرده و ثابث ثابت کند که با وجود ائمه رجعت علیه السلام اولویت حکومت و خلافت با مهدیین است.

نکته اول: احمد بصری رجعت را روحانی و در آسمان اول دانسته و جسمانی و دنیوی بودن آن را همانند فرقه بهائیت و فرقه تصوف رد می کند، که البته برای اثبات این ادعا به هیچ روایت یا آیه ای استناد نکرده و این باور، برخلاف نصوص قطعی اهل بیت علیه السلام است. (2)

نکته دوم: آنچه از روایات به دست می آید، اولاً بلافصل بودن رجعت امام حسین علیه السلام با

ص: 143

1- قَالَ وَحَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا قُلْتُ يَقُولُونَ إِنَّهَا فِي الْقِيَامَةِ قَالَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ إِنَّ ذَلِكَ فِي الرَّجْعَةِ أَيُحْشُرُ اللَّهُ فِي الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا الْبَاقِينَ إِنَّمَا آيَةُ الْقِيَامَةِ قَوْلُهُ «وَحَشْرُنَاهُمْ فَلَم نُنْغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» وَقَوْلُهُ «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» فَقَالَ الصَّادِقُ ع كُلَّ قَرْيَةٍ أَهْلَكَ اللَّهُ أَهْلِهَا بِالْعَذَابِ - وَ مَحْضُوا الْكُفْرَ مَحْضَالًا يَرْجِعُونَ فِي الرَّجْعَةِ - أَمَّا فِي الْقِيَامَةِ فَيَرْجِعُونَ - أَمَّا غَيْرِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يَهْلِكُوا بِالْعَذَابِ (وَ مَحْضُوا الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ) وَ مَحْضُوا الْكُفْرَ مَحْضًا يَرْجِعُونَ . تفسير القمي، ج 1، ص 24.

2- ر.ك: كتاب الرجعة ثالث ايام الله الكبرى ، احمدالحسن بصرى .



اواخر حکومت امام دوازدهم علیه السلام بوده و ثانياً اجرای حکومت عدل الهی توسط ائمه رجعت می باشد و با وجود آن معصومین، خلافت به دیگری تعلق نخواهد یافت.

### رجعت امام حسین علیه السلام

براساس روایات متعدد از معصومین علیهم السلام، اولین رجعت کننده بعد از امام دوازدهم علیه السلام، امام حسین بن علی علیه السلام خواهد بود. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «اول من یکرفی رجعتہ الحسین بن علی علیه السلام یمکث فی الأرض حتی یسقط حاجباه علی عینیه»<sup>(1)</sup>. اولین شخصی که به دنیا رجعت خواهد کرد، امام حسین علیه السلام است. ایشان آنقدر در زمین زندگی خواهد نمود تا آنکه از فرط پیری دو ابروی او بر چشمانش بیافتد.

احمدالحسن در کتاب «الرجعة ثالث ایام الله الکبری»<sup>(2)</sup> در توجیه ناسازگاری همزمانی رجعت امام حسین علیه السلام با حکومت اولین مهدی پس از امام دوازدهم علیه السلام گفته است: اولاً رجعت در آسمان اول بوده و در این عالم محقق نخواهد شد و ثانیاً رجعت یکی از مسلماتی است که پس از مهدی دوازدهم اتفاق خواهد افتاد، نه امام دوازدهم علیه السلام! لذا بعد از امام دوازدهم، 12 مهدی خواهند آمد و پس از ایشان رجعت اتفاق خواهد افتاد. حتی ناظم العقیلى در کتاب «سامری عصر الظهور» نیز بر این مسأله تحدی کرده و ادعا می کند که هیچ روایتی وجود ندارد که بیان کند رجعت امام حسین علیه السلام بعد از امام حجت ابن الحسن علیه السلام صورت می گیرد. بلکه همه روایات اشاره به رجعت بعد از مهدی یا رجعت بعد از قائم دارد که آنهم مراد مهدیین پس از امام دوازدهم علیه السلام می باشد.<sup>(3)</sup>

این سخن در حالی است که در روایات متعددی رجعت امام حسین علیه السلام را پس از امام دوازدهم حجت ابن الحسن علیه السلام دانسته اند. به عنوان نمونه؛ قال فضل بن الشاذان النیشابوری

ص: 144

1- بحار الانوار، ج 53، ص 63-64، ح 54.

2- احمد الحسن اسم کتاب خود را (رجعت، سومین روز از روزهای بزرگ خدا) نامیده است در حالیکه براساس روایات؛ رجعت دومین روز و قیامت کبری به عنوان سومین روز خدا نامگذاری شده است. چنانچه در روایات آمده است: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنْ مَثْنَى الْحَنَاطِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَيَّامُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمُ يَقُومُ الْقَائِمُ يَوْمُ الْكُرَّةِ (أي الرجعة) وَيَوْمُ الْقِيَامَةِ. الخصال، ج 1، ص 108.

3- توجه شود که قبلاً مشخصه بودن «مهدی وقائم» به اثبات رسیده و مراد از مهدی وقائم در روایات، امام دوازدهم علیه السلام می باشد و بر شخص دیگری اطلاق نمی گردد.

حدثنا الحسن بن محبوب عن مالك بن عطيه عن ابي صفيه ثابت بن دينار عن ابي جعفر عليه السلام قال: «قال الحسين بن علي بن ابي طالب قبل أن يقتل بليhle واحده: أن رسول الله قال لي: يا بني، انك ستساق إلى العراق، وتنزل في ارض يقال لها(عموراء) و كربلا، وانك تستشهد بها ويستشهد معك جماعه. وقد قرب ما عهد إلى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وأني راحل إليه غدا فمن احب منكم الانصراف فلينصرف في هذه اليله، فائي قد آذنت له، و هومنى في حل واكد فيما قاله تاكيدا بليغا وقالوا: والله مانفارقك ابا حتى نرد موردك. فلما رأى ذلك قال: فابشروا بالجنه فوالله انما نمكث ماشاء الله تعالى بعد مايجرى علينا ثم يخرجنا الله واياكم حين يظهر قائنا فينتقم من الظالمين و انا وانتم نشاهدهم في السلاسل والأغلال وانواع العذاب والنكال. فقيل له: من قائمكم يا بن رسول الله؟ قال: السابع من ولد ابني محمد بن علي الباقر وهو الحجة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي ابني وهو الذي يغيب مده طويله، ثم يظهر ويملا الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما».(1)

امام صادق عليه السلام فرمودند: امام حسين بن علي عليه السلام يك شب قبل از شهادتش به اصحاب خود خطاب کرده فرمود که: روزی رسول خداصلی الله علیه واله وسلم با من گفت که ای فرزند من زود باشد که ترا بسوی عراق برسانند و فرود آورند تو را به زمینی که آن را عمورا و كربلا گویند و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی با توشهید شوند. به تحقیق که نزدیک شده است آن عهدهی که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم با من کرده و من فردا به نزد آن حضرت رحلت خواهم کرد، پس هر کس از شما که برگشتن را دوست می دارد، می باید که در همین شب برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و او از من در حل و اجازه است. در این باب آن جناب تاکید و مبالغه تمام نمود، ایشان راضی به برگشتن نشدند و گفتند که: به خدا قسم که ترا و انمی گذاریم و از تو هرگز جدا نمی شویم تا به جائی که وارد میگردی ما نیز وارد گردیم. آن حضرت چون حال آنان را مشاهده نمود فرمود که: بشارت باد شما را به بهشت، به خدا قسم که بعد از آنچه بر ما جاری شود آنقدر مکث خواهیم کرد تا خداوند تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود بیرون آورد، پس انتقام خواهد کشید از ظالمان و ما و شما مشاهده خواهیم کرد ایشان را در سلاسل واغلال و گرفتار به انواع عذاب و نکال. گفتند با آن حضرت که: کیست قائم شما ای فرزند رسول خدا؟ آن حضرت فرمود که: فرزند هفتمین است از اولاد فرزند من محمد بن علی که ملقب است

ص: 145

1- اثبات الرجعه، فضل بن الشاذان النیشابوری، ص 36 و مختصر کفایة المهتدی، میرلوحی، ص 105 و 106، ح 19.



بوده و اولین رجعت کننده پس از ایشان، امام حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، نوبت به آن می رسد تا حکومت آن معصومین لالی به اثبات برسد.

در روایات متعددی از ائمه علیهم السلام به حکومت جهانی آنان در عصر رجعت اشاره شده و ایشان را در آن زمان صاحب الامر و صاحب حکم دانسته اند. همین مسأله، امر و حکم هر شخصی غیر از ایشان را نفی کرده و آن را در وجود ائمه رجعت علیه السلام منحصر می نماید. لازم به ذکر است که فلسفه رجعت ائمه علیهم السلام نیز در همین تشکیل حکومت عدل الهی جمع شده و هیچ دلیل دیگری غیر از آن برای مسأله رجعت متصور نیست. لذا در صورتی که ائمه رجعت علیه السلام فاقد حکومت و خلافت بدانیم، نقض غرض خواهد شد. چنانچه در روایتی از امام رضا علیه السلام در خصوص زیارتنامه معصومین علیهم السلام آمده است: وَرُوِيَ بِاسْنَادِ الْمُتَّصِلِ عَنِ الصَّدُوقِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ بَابُوهِ قَالَ قَالَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّخَعِيُّ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَّمَنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُ بِهِ بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ فَقَالَ وَاحِدًا بَيْنَكُمْ فَقَالَ قُلْ وَذَكَرَ الزِّيَارَةَ بِتَمَامِهَا وَذَكَرَ فِي أَثْنَائِهَا مَا يَدُلُّ عَلَى رَجْعَتِهِمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنْهَا: «فانا . . . مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِامْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ . . . يُحْشِرُنِي فِي زَمْرَتِكُمْ وَيَكْرُرُ فِي رَجْعَتِكُمْ وَيَمْلِكُ فِي دَلَّتِكُمْ وَيُشْرِفُ فِي عَافِيَتِكُمْ وَيَكْمُنُ فِي أَيَامِكُمْ وَتَقْرُّ عَيْنُهُ غَدًا بِرُؤْيَيْتِكُمْ وَ مَكْنَنِي فِي دَوْلَتِكُمْ وَ أَحْيَانِي فِي رَجْعَتِكُمْ وَ مَلَكْنِي فِي أَيَامِكُمْ» (1)

موسی بن عبدالله نخعی از امام رضا علیه السلام نقل می کند. به ایشان عرض کردم در هنگام زیارت هر کدام از شما چه بگویم؟ لذا زیارت نامه را تماما فرمود و در اثناء آن به رجعت اشاره کرد که از جمله فرمود: پس من رجعت تان را تصدیق می کنم و چشم به راه امر شما هستم، در انتظار حکومت شما به سر می برم... مرا از از کسانی قرار بده که در گروه شما محشور می شوند، و در زمان رجعتتان دوباره به دنیا باز می گردد، و در دولت شما به فرمانروایی می رسند و در دوران سلامت کامل شما مفتخر می گردند، و در روزگار شما اقتدار می یابند.

با این وجود، تشکیل حکومت افرادی با عنوان مهدیین، آنهم با وجود ائمه معصومین علیهم السلام که دلیل رجعتشان به تشکیل حکومت و خلافت عدل الهی است، بی معنی بوده و این

ص: 147

1- من لا يحضره الفقيه، ج2، ص370، ح1625 و مختصر البصائر، ص136.

تضادی غیرقابل حل خواهد بود. مگر اینکه قائل به آن باشیم که مهدیین از حکام و والیانی هستند که توسط ائمه رجعت علیه السلام به ولایت های دور و نزدیک منصوب خواهند شد که آنهم مساله ای غیر از خلافت مهدیین است.

## خلافت

بحث از خلافت، یکی از مهم ترین اموری است که دیرینه آن به قبل از خلقت انسان بر می گردد. به طوری که خداوند متعال قبل از آفرینش در این خصوص با ملائکه خود سخن به میان آورده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (1) و زمانی که پروردگارت به ملائکه فرمود که من قرار دهنده خلیفه در زمین هستم.

در این آیه، خداوند متعال قبل از آنکه بیافریند، مسأله خلافت را مطرح کرده است که همین امر، نشان دهنده اهمیت خلافت، نسبت به فلسفه آفرینش می باشد. با این وجود سخن در آن است که آیا تعیین خلیفه تا روز قیامت، توسط خداوند انجام می گیرد یا اینکه انسان ها نیز توان انجام چنین کاری را دارند؟

در سخن خداوند متعال که فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، کلمه

«جاعل» که با تنوین ذکر شده است، صفت خداوند می باشد که خداوند خود را به آن عبارت وصف کرده است. همانند این آیه، سخن دیگر خداوند است که فرمود: «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ» (2) که کلمه «خالق» نیز با تنوین ذکر شده و خداوند به واسطه آن عبارت خود را وصف کرده و این صفات را در خود منحصر دانسته است. لذا بایستی اسامی خلفاء الهی از جانب ایشان اعلام شده و برای همگان روشن گردد. بنابراین با مراجعه به تمامی روایات معتبر و صادر شده از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم، تعداد و اسامی خلفاء بعد از رسول خدا مشخص شده است.

چنانچه در روایتی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم آمده است: «الْأَيُّمَةُ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ هُمْ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَأَوْلِيَائِي وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي الْمُقَرَّبُونَ مِنْهُمْ مُؤْمِنُونَ»

ص: 148

1- بقره، 30.

2- ص، 71.

وَأَلْمَنُكِرُ لَهُمْ كَافِرٌ» (1) امامان بعد از من دوازده نفرند. اولین آنها علی بن ابی طالب و آخرین آنها قائم آنان است. آنها خلفاء و اوصیاء و حجت های الهی بر امتم بعد از من هستند. قبول کنندگان آنان مومن بوده و منکرین آنان کافر هستند.

همچنین فرمود: «... أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ حَقًّا وَخُلُقَانِي صِدْقًا عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِيَ إِثْنَا عَشَرَ شَهْرًا وَعِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نِقَاءِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ... فَالْإِمَّةُ بَعْدِي أَوْلُهُمْ عَلِيٌّ وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» (2) آنان حقیقتاً اولیاء خدا هستند و به راستی خلفاء من هستند که عدد آنان به تعداد ماه های سال است که دوازده ماه می باشند و عده آنان به تعداد نقباء موسی بن عمران است. پس ائمه بعد از من اولشان علی و آخرشان مهدی است.

علاوه بر بیان تعداد خلفاء، در روایتی دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم به اسامی خلفاء اشاره شده و آمده است: «یا علی انا اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم أنت یا علی اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی، ثم جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم الحجة بن الحسن الذي تنتهي إليه الخلافة والوصاية ويغيب مدة طويلة، ثم يظهر ويملا الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً» (3) ای علی! من اولی به مؤمنین از خودشان هستم و سپس تو و سپس حسن و سپس حسین و سپس علی بن حسین و سپس محمد بن علی و سپس جعفر بن محمد و سپس موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و سپس محمد بن علی و سپس موسی و سپس علی بن موسی و سپس محمد بن علی و سپس حسن بن علی و سپس حجت بن الحسن است که خلافت و وصایت به واسطه وی به پایان می رسد و مدت طولانی غایب شده و سپس ظاهر می شود و زمین را از عدل پر می کند همانطور که از جور و ظلم پر شده است.

براساس روایات متعدد و معتبر، عدد خلفاء بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم دوازده بوده و اسامی یک آنان بیان گردیده است که ختم خلافت نیز به واسطه امام دوازدهم بوده و پس از ایشان خلیفه ای با عنوان مهدیین نخواهد بود چرا که در این صورت به عدد خلفاء افزوده

ص: 149

1- كفاية الأثر في النص على الأمة الإثني عشر، ص 145.

2- الإختصاص، ص 224.

3- إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج 2، ص 234.

شده و با روایات مذکور ناسازگار خواهد شد.

پرسش های درس

1. نظر احمدالحسن درباره رجعت چیست و تضاد آن را با مهدیین چگونه حل می کند؟
2. زمان اولین رجعت بعد از امام دوازدهم علیه السلام را با بیان روایت توضیح دهید.
3. حکومت ائمه رجعت به چه ادله ای ثابت می شود؟
4. خلافت را تعریف کرده و تعداد خلفای بعد از رسول اکرم علیه واله وسلم را بیان کنید.
5. انحصار تعیین خلیفه توسط خداوند با چه دلایلی به اثبات می رسد؟

ص: 150

بررسی ادعاهای احمد الحسن بصری

اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

• نیابت و سفارت گرایي

• توقیت گرایي نوین

• تعجیل گرایي

ص: 151





از جمله ادعاهای احمد الحسن بصری، نیابت و سفارت از جانب امام دوازدهم علیه السلام است. وی در کتاب بیان الحق والسداد من الأعداد می گوید: «لا أقول ولم أقل إلى الأمام المهدي عليه السلام، بل أنا المهدي عليه السلام من ولده عليه السلام ورسوله ووصيه و اليماني»<sup>(1)</sup>. هرگز نگفته و نمی گویم که من امام مهدی علیه السلام هستم، بلکه من مهدی اول از اولاد امام و فرستاده و جانشین او و یمانی هستم.

غیبت صغری که با آغاز امامت امام دوازدهم علیه السلام آغاز گردید، دارای دو شاخصه و مؤلفه اساسی است که آن را از غیبت کبری متمایز می نماید. لذا موقت بودن و نایب خاص داشتن امام دوازدهم علیه السلام، دو شاخصه ای هستند که غیبت کبری فاقد آن دو می باشد. بنابراین زمان و مدت غیبت کبری مشخص نبوده و کسانی که برای آن وقت تعیین کرده باشند در زمره دروغگویان خواهند بود. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «كَذَبَ الْوَقَاتُونَ»<sup>(2)</sup>. تعیین کنندگان وقت دروغ گفته اند. همچنین در زمان غیبت کبری ارتباط با واسطه حضرت، از طریق نایب خاص قطع بوده و کسانی که ادعای مشاهده، وساطت و نیابت خاصه و سفارت کرده باشند

ص: 153

---

1- بیان الحق والسداد من الأعداد، ج 1-2، ص 40.

2- الکافی، ج 1، ص 368.

دروغگو و افتراگو می باشند، چنانچه روایات متعددی به آن اشاره کرده است که به عنوان نمونه به مواردی اشاره میگردد:

الْحُسَيْنُ بْنُ نُجَيْمٍ حَدَّثَنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفَرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ الْمُفْضَلِ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَيِّدِي فَمَا بَقِيعَةُ يَظْهَرُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تَرَاهُ عَيْنٌ فِي وَفْتِ ظَهْرِهِ وَلَا رَأَتْهُ كُلُّ عَيْنٍ فَمَنْ قَالَ لَكُمْ غَيْرَ هَذَا فَكَذِبٌ». (1) به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای سرور من! مهدی در چه سرزمینی ظهور می کند؟ حضرت فرمود: چشمی در زمان ظهور او را نمی بیند مگر این که همه چشمها او را ببینند و هرکسی جز این را به شما گفت او را تکذیب کنید.

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحِ الزُّهْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحَمِيرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو وَالْخُثَمِيِّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَقُومُ الْقَائِمُ حَتَّى يَقُومَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُ يُجْمَعُ عَلَيَّ قَوْلِ أَتَاهُمْ قَدْ رَأَوْهُ فَيَكْذِبُهُمْ». (2) قائم قیام نمی کند تا اینکه 12 مرد که همگی بر دیدن حضرت اتفاق نظر دارند ظهور کنند در حالیکه امام علیه السلام همه آنها را تکذیب می کند.

بر اساس دیدگاه و نظرات تمامی علمای شیعه، ادعای نیابت خاصه و همچنین سفارت در زمان غیبت کبری مساوی با کفر بوده و هر کس مدعی آن باشد گمراه و گمراهگر می باشد. به عنوان نمونه شیخ طوسی از قول ابن قولویه رحمه الله علیه (3) در باب ذکر مذمت مدعیان نبیت و نیابت می فرماید: «إِنَّ عِنْدَنَا (أَيَّ الطَّائِفَةِ الْإِمَامِيَّةِ) أَنَّ كُلَّ مَنْ ادَّعَى الْأَمْرَ بَعْدَ السَّمَرِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَهُوَ كَافِرٌ مَنْمَسٌ ضَالٌّ مُضِلٌّ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ». (4) همانا در نزد ما طائفه امامیه نظر بر این است که؛ هر کسی که بعد از سمري رحمه الله علیه ادعای امر (سفارت و نیابت خاصه) کند، کافر گمراه و گمراهگر است.

با وجود چنین فتوایی که پایه و اساس آن، توقیع سمري، نایب چهارم امام دوازدهم علیه السلام می باشد، به بررسی آن توقیع شریف، پرداخته می شود:

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبِ قَالَ كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُوفِّي فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ

ص: 154

1- بحار، ج 53، ص 6.

2- غيبة نعمانی، ص 277.

3- شیخ ابوالقاسم بن محمد بن قولویه، استاد شیخ مفید در فقه بوده است .

4- غيبة طوسی، کتاب الغيبة للحجة، ص 412.

بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَضَرَتْهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بَايَامَ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعَ نُسَخَتِهِ: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَأَنْتَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِدَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَيَّ أَحَدٌ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْعَيْبَةُ الثَّانِيَةَ فَلَا الْإِبْرَاءَ إِذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جُورًا وَسَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ الْأُولَى مَنْ إِدْعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - قَالَ فَتَسَّخَرْنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ السَّادِسُ عُدْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقِيلَ لَهُ مَنْ وَصِيَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ لِلَّهِ أَمْرُهُو بِالْعَقَّةِ وَ مَضَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَهَذَا أُخِرَ كَلَامٌ سَمِعَ مِنْهُ» (1) ای علی بن محمد سمیری! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مرد، پس خود را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفات قائم مقام تو شود زیرا غیبت تامه واقع شده و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای تعالی و آن پس از مدتی طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم واقع خواهد شد و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای مشاهده کنند، بدانید هرکه پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغگوی افترا بند است و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم. پس؛ حاضرین از آن تویق استنساخ کردند و از نزد او خارج شدند و چون روز ششم فرا رسید نزد او بازگشته و او را در حال احتضار بود، یکی از مردمان پرسید: وصی پس از شما کیست؟ گفت: خداوند را امری است که خود او رساننده آن است و فوت کرد و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد.

آنچه در این تویق بدان اشاره شده است نکاتی است که حائز اهمیت بوده و بایستی بدان اشاره کرد:

الف: تعیین نایب خاص

براساس متن تویق، تعیین نایب خاص و سفارت، بایستی توسط نائب قبلی باشد. چنانچه امام علیه السلام فرموده است: «وَلَا تُوصِ إِلَيَّ أَحَدٌ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ»، لذا علی بن محمد

ص: 155

1- کمال الدین و تمام النعمة، ص 516 و غيبة طوسی، ص 395 و الثاقب في المناقب، ص 601 و الاحتجاج طبرسی، ج 2، ص 296 و الطرائف، ص 184 و كشف الغمة، ج 3، ص 338 و الصراط المستقیم، ج 2، ص 236 و اسرار الامامة، ص 89 و حديقة الشيعة، ج 2، ص 990 و اثبات الهداة، ج 5، ص 321 و منتهی الامال، ج 2، ص 842 و بحار الانوار، ج 51، ص 361 و اعيان الشيعة، ج 2، ص 48 و...

سمری حق انتخاب شخص دیگری به عنوان قائم مقام خود به عنوان نائب خاص حضرت نداشته و بر این اساس، باب نیابت تا موعدی خاص بسته شده است.

ب: علت انسداد باب نیابت خاص

علت ممنوعیت وصیت سمری به شخص دیگر، آغاز غیبت کبری است. چنانچه امام علیه السلام در متن توقیع بدان اشاره فرموده و آمده است: «فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَفَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جُورًا»، بنابراین با توجه به اینکه «فاء» در «فَقَدْ وَقَعَتِ» تعلیلیه است، لذا آغاز غیبت کبری علت اصلی انسداد باب نیابت بوده و دلیلی بر نقض این مسأله از جانب حضرت وجود ندارد.

ج: پیشگویی ظهور مدعیان دروغین

حضرت در ادامه توقیع به ظهور زود هنگام مدعیان دروغین نیابت خاصه اشاره فرموده و شیعیان را از آن خطر بزرگ برحذر می دارند. لذا فرمودند: «سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يُدْعَى الْمَشَاهِدَةَ».

د: ادعای مشاهده تا موعد خاص

ادعای مشاهده و نیابت تا قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی مورد قبول نیست. چنانچه حضرت فرمودند: «أَلَا فَمِنْ إِدْعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٌ». لذا چنانچه فردی همچون احمد الحسن در صدد ادعای نیابت خاصه است، از دو حالت خارج نیست. یا اینکه بایستی از نایب چهارم وصیتی به همراه داشته باشد که دال بر نیابتش باشد، که صدور آنها بنا به دستور حضرت ممنوع گردیده است. یا اینکه تا خروج سفیانی و ندای آسمانی صبر کرده و پس از آن بر ادعای خود پافشاری نماید.

اگر اشکال شود که در این توقیع، مدعیان مشاهده تکذیب شده اند و ربطی به مدعیان نیابت و سفارت ندارد، اینگونه پاسخ داده می شود:

اولا شأن صدور توقیع، پیرامون مسأله نیابت خاص بوده و حضرت، علی بن محمد سمری را از انتخاب وصی و قائم مقام بعدی برحذر داشته اند و این به این معناست که حضرت با صدور این توقیع مبارک، در صدد انکار مدعیان نیابت و سفارت، بعد از نایب

چهارم می باشد.

ثانیه؛ حضرت در ادامه این توقیع می فرماید: «فَمِنْ إِذْعَى الْمُشَاهِدَةِ... فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٌ». یعنی مدعی مشاهده کذاب و افتراگواست. باید توجه داشت که بین کذاب و مفتر فرق واضحی است. لذا اگر کسی صرف ادعای مشاهده داشته باشد، کذاب می باشد اما اگر همان شخص ادعای نیابت یا توکیل کند و آن استنابه را به حضرت منتسب نماید، این شخص افتراگو بوده و چیزی را به دروغ به ایشان نسبت می دهد. لذا در متن توقیع هردو عبارت در کنار هم آمده است تا کسانی را که ادعای مشاهده و توکیل می کنند را رد نماید. بنابراین اگر حضرت فقط می فرمود: «فَمِنْ إِذْعَى الْمُشَاهِدَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ» در آن صورت این حکم شامل تمامی افرادی که ادعای دیدار با حضرت را داشتند می شد، در حالیکه بیش از هزار داستان معتبر از احوالات تشرف یافتگان در کتب شیعه ذکر شده است که هیچ کدام کذاب نبوده و در ادعای خود صادق هستند.

نکته قابل توجه اینکه احمدالحسن برخلاف مبنای خود در خصوص عدم پذیرش علم رجال و نادرست بودن بررسی سندی روایات، اینبار مجبور به تمسک به علم رجال شده و این توقیع مبارک را ضعیف السند دانسته و می گوید: «فهی مطعون فی سنده و غیر تامه السند». این روایت مورد طعنه علماء قرار گرفته و سند آن به معصوم نمی رسد.<sup>(1)</sup>

### بررسی سند توقیع سمیری

با توجه به اینکه احمد الحسن بصری و برخی تابعین آن، سند این روایت را مخدوش و مطعون دانسته اند، به سند این توقیع اشاره شده و در حد کفایت مورد بررسی قرار میگیرد:

1. شیخ صدوق (م 306) این توقیع را در کتاب کمال الدین و تمام النعمه به نقل مستقیم از استاد خود، «ابومحمد حسن بن احمد مکتب» و ایشان نیز به نقل مستقیم از علی بن محمد سمیری آورده است لذا این روایت بدون واسطه بوده و در سند آن نیز سقطی وجود ندارد. علاوه بر آن، شیخ صدوق رحمه الله علیه در زمان صدور این توقیع مبارک در سال (329 هـ) حدوداً 23 ساله داشته و احتمال تضعیف سند غیر ممکن است. همچنین این توقیع، پایه

ص: 157

---

1- ابوحسن، مع عبد الصالح، ص 28.

صدور فتاوی علمای بزرگ شیعه، مبنی بر کفر مدعی سفارت و نیابت در غیبت کبری بوده است که همین مسأله دلالت بر قوت سندی توفیق دارد. (1)

برخی در راستای اثبات مرسله بودن این توفیق، به جلد 35 کتاب بحار الانوار مرحوم مجلسی رحمه الله علیه استناد کرده اند که در آنجا آمده است: «أنه خبر واحد مرسل» این توفیق خبر واحد و بوده و سند آن به معصوم متصل نشده است. (2) در پاسخ به این استناد باطل گفته می شود: اولاً این عبارت در جلد 53 بحار الانوار آمده است که مؤلف کتاب مع عبد الصالح آن را به اشتباه یا به عمد (الله اعلم) با عنوان جلد 35 معرفی کرده است.

ثانیاً: این سخن و نظر علامه مجلسی نبوده، بلکه رأی و نظر میرزای نوری است که در قالب کتاب «جنة المأوی» در جلد 53 بحار الانوار نقل شده است.

ثالثاً؛ میرزای نوری رحمه الله علیه این توفیق را از الاحتجاج طبرسی رحمه الله علیه نقل کرده است که در آنجا سندی برای توفیق ذکر نشده و همین مسأله موجب اشتباه میرزای نوری در خصوص مرسله بودن توفیق شده است. چنانچه خود نیز در کتاب جنة المأوی به این برداشت اشاره کرده است. (3)

2. برخی از اتباع احمد بصری، از جمله ضیاء الزیدی بر این باور هستند که «ابو محمد حسن بن احمد کب» مجهول بوده و از جانب علمای رجالی توثیق نشده است. (4) این سخن در حالی است که اولاً؛ کتب علماء شیعه، عباراتی مبنی بر وثاقت ایشان صادر شده و او را به عظمت یاد کرده اند. ثانیاً؛ توثیق از طریق ترضی و ترحم شیخ صدوق رحمه الله علیه درباره ایشان فراوان بوده و مرحوم مامقانی رحمه الله علیه نیز در این باره می نویسد: «إنه یروی الصدوق رحمه الله علیه عنه مترضیا و مترحماً». (5) صدوق رحمه الله علیه از ایشان نقل حدیث میکرد در حالیکه از او اعلام رضایت کرده و بروی رحمت می فرستاد. همچنین در مکیال المکارم آمده است: «ویروی عنه الصدوق رحمه الله علیه مکرراً مترضیا مترحماً و هذا من أمارات الصحة و الوثاقة». (6) بارها شیخ صدوق رحمه الله علیه

ص: 158

- 1- غیبة طوسی، ص 412.
- 2- مع عبد الصالح، ص 28.
- 3- نص خالد در ابطال معاند، ص 50.
- 4- الزیدی، ضیاء، قراءة جدیدة فی رواية السمري، ص 18.
- 5- تنقیح المقال فی علم الرجال، ج 21، ص 194.
- 6- مکیال المکارم، ج 2، ص 334.

در حالی از وی یاد می‌کرد که رضایت داشته و بروی رحمت می‌فرستاد و این عمل شیخ، از نشانه‌های صحت و وثاقت راوی تویع است.

3. از جناب «ابومحمد حسن بن احمد» با کنیه‌های گوناگونی یاد شده است. لذا در برخی اسانید از وی با عنوان «المؤدب» یا «المکتب» یا «الکاتب» تعبیر شده است. این در حالی است که اکثریت غریب به اتفاق در کتب علمای شیعه از جمله؛ مستدرکات علم رجال (1)، المعجم الموضوعی احادیث الامام المهدي عليه السلام (2)، مکیال المکارم (3)، الموسوعة الرجالية (4) و... این سه کنیه را به یک فرد منسوب دانسته و به کسی جز راوی مذکور ارتباط نداده‌اند. چنانچه در کتاب الموسوعة الرجالية آمده است: «المؤدب، المکیب، الکاتب روی عنه في الفقيه والعلل والتهدیب، وقع في مشیخة الفقیه وهومن مشایخ الصدوق ترضی علیه في جمیع الموارد». (5)

### امکان دیدار

براساس برخی روایات و اقوال علمای بزرگ شیعه، دیدار حضرت برای برخی انسانها ممکن می‌باشد که آنها با بحث مشاهده و نیابت خاصه تفاوت بسیاری دارد. چنانچه سید بن طاووس رحمه الله علیه می‌فرماید: «إذ كان عليه السلام غير ظاهر الآن لجميع شيعته فلا يمتنع أن يكون جماعة منهم يلقونه و ينتفعون بمقاله و فعاله و يكتمونونه» (6) در حال حاضر، امام علیه السلام برای جمیع شیعیان غیر ظاهر است اما این ممتنع نیست که گروهی از آنان به ملاقات ایشان مشرف شده و از سخنان و کردارشان استفاده کرده و از دیگران پنهانش کنند.

دقت گردد که در این قول، سخن از کتمان است که بر خلاف اعلان ملاقات و حتی ادعای نیابت می‌باشد.

ص: 159

1- مستدرکات علم رجال، ج 2، ص 334.

2- المعجم الموضوعی احادیث الامام المهدي عليه السلام، ص 1051.

3- مکیال المکارم، ج 2، ص 333.

4- الموسوعة الرجالية، شماره 1750.

5- همان.

6- الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ج 1، ص 185.



یکی از آسیب های پیش روی در مباحث مهدویت، گرایش به نوع جدیدی از توقیت و تعیین محدوده زمانی برای ظهور امام دوازدهم علیه السلام است که توسط احمدالحسن و پیروان وی صورت پذیرفته است. هرچند که معنای توقیت؛ تعیین دقیق زمان و ساعت ظهور است اما تعیین محدوده ظهور و تاکید بر اینکه در حال حاضر در عصر ظهور هستیم، سخنی ناروا و مغرضانه می باشد که از آن با عنوان «توقیت گرای نوین» یاد شده است.

البته این نوع از توقیت گرای در میان مدعیان دروغین مهدویت تازگی نداشته و تمامی آنان با بیان اینکه در عصر ظهور بوده و فاصله ما با ظهور بسیار کم است، احساسات دینی مردم را تحریک کرده و پس از مدتی کوتاه، خود را به عنوان مهدی معرفی کرده اند. به عنوان نمونه می توان به «محمد بن قومرت» اشاره کرد که در آغاز حرکت، مردم را به نزدیکی ظهور مهدی بشارت میداد، لکن در سال (522 ه. ق) خود را همان مهدی موعود علیه السلام معرفی نمود.

البته رد توقیت گرای نوین بدان معنا نیست که ظهور امام علیه السلام از منظر شیعه دور دیده شده باشد، بلکه بدین معناست که علاوه بر تعیین زمان دقیق برای آن، حتی تعیین محدوده ظهور نیز مطرود بوده و مورد پذیرش نیست. چراکه بر اساس روایات، ظهور حضرت، همانند برپایی قیامت ناگهانی است (1) که خداوند درباره آن فرمود: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً». (2) با این وجود توجه گردد که این آیه به معنای آن نیست که چندی بعد قیامت خواهد شد، بلکه آیه در مقام بیان حقانیت و حتمی بودن قیامت است.

لذا از آنجا که تعیین محدوده زمانی برای برپایی قیامت صحیح نیست، بر همان اساس، تعیین محدوده برای ظهور نیز نادرست است، بلکه بایستی صرفاً همانند امر قیامت، حقیقت و حتمیت آن را پذیرفت و اعمال خود را با دین اسلام تطبیق داد تا در صورت مصادف و مواجه شدن با ظهور، در صف مؤمنین قرار بگیریم. به عبارتی دیگر، باور به نزدیکی ظهور همانند باور به نزدیکی قیامت است که حتی تعیین محدوده زمانی برای آن نامعقول و نادرست می باشد.

ص: 160

1- جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ؟... قَالَ: قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ ص؟ فَمَتَى يَخْرُجُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَقَدْ سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ؟ ص؟ عَنْ ذَلِكَ قَالَ انْصَبْ كَمَا تَكُونُ السَّاعَةُ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص

پس از ترویج باور به نزدیکی ظهور از سوی جریان های مدعی مهدویت، نوبت به یار گیری برای حضرت رسیده و مردم را به سمت تعجیل فرا می خوانند، چنانچه برخی از همین جریان ها(1)، براساس آیه «یا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ» (2) حکم به جستجوی حضرت مهدی علیه السلام داده و دوران انتظار را پایان یافته اعلام کرده و پروژه جدیدی را در بحث استعجال آغاز نموده اند. همچنین احمد الحسن بصری نیز با جمع آوری یار و انصار به نام امام عصر علیه السلام، مردم را در وادی تعجیل متحیر نموده است. پاسخ به تمامی اینها در چند محور ارائه میگردد:

1. تکلیف شیعیان در عصر غیبت کبری، تمسک به وظایفی است که قبلاً مورد عمل قرار می گرفت که در روایات بدان تصریح گردیده است. چنانچه از امام صادق علیه السلام درباره وظیفه شیعیان در زمان غایب شدن صاحب امر و امام زمان کسب تکلیف شد و ایشان در پاسخ فرمودند: «به آنچه از سابق عمل می کردید و برایتان مسلم و آشکار بوده از دین، متمسک شوید تا (حق) برای شما روشن و هویدا گردد». (3)

علاوه بر آن، انتظار فرج و ظهور امام زمان علیه السلام نیز به عنوان یک عمل و حتی بهترین عمل دانسته شده و آن را وظیفه ای برای مؤمنین معرفی کرده اند. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ». (4) برترین اعمال امت من، انتظار فرج ظهور است.

2. براساس روایات، تعجیل کنندگان در امر ظهور، مساوی با هلاک شدگان دانسته شده اند. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «هَلِكُ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسْلِمُونَ». (5) شتاب کنندگان هلاک شدند و تسلیم شدگان نجات یافتند. نکته قابل توجه آنکه؛ سنت تعجیل و هلاکت، در اقوام پیشین نیز دیده شده است، چنانچه قرآن کریم، علت گمراهی و هلاکت بنی اسرائیل را به غیبت حضرت موسی علیه السلام و تعجیل آنان ارتباط داده و می فرماید: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ

ص: 161

1- جریان علی یعقوبی، مدعی ارتباط با معصومین علیه السلام و نعمات خاصه. فایل تصویری در نزد نویسنده موجود است.

2- یوسف، 111.

3- باسناده عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت: انانروی بان صاحب هذا الامر يفقد زمانا فكيف نصنع عند ذلك؟ قال: تمسكوا بالأمر الأول الذي أتمم عليه حتى يبين لكم. غيبة نعمانی، ص 81.

4- الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص 21.

5- کافی، ص 368.

مِنْ بَعْدِكَ وَ أَسْأَلُهُمْ السَّامِرِيُّ» (1) ما از پی توقومت را امتحان کردیم و سامری گمراهشان کرد. لذا با دوری حضرت موسی از قوم خود، ابلیس مردم را از بازگشت ایشان ناامید کرد و مردم که به حجت ظاهره عادت کرده بودند، در رسیدن به حجت ظاهره تعجیل کرده و گوساله سامری را به عنوان جانشینی برای خدای خود در روی زمین پذیرفتند.

در تفسیر قمی آمده است: وقتی حضرت موسی برای گرفتن تورات و الواح به کوه طور رفت و در موعد مقرر بازنگشت، بنی اسرائیل با فریب ابلیس سر به طغیان نهادند و خواستند جانشین او هارون را بکشند؛ در این میان ابلیس به صورت مردی نزد ایشان آمد و گفت: موسی فرار کرده و دیگر برنمیگردد، برای این که بدون خدا نمانید، زیورهایتان را جمع کنید تا برایتان معبودی بسازم که عبادتش کنید... سامری با خاکی که از زیر پای اسب جبرئیل برداشته و آن را مایه مباهات خویش می دانست، گوساله ای از طلا ساخت و آن خاک را در آن ریخت، گوساله به صدا در آمد و بنی اسرائیل در برابر آن به سجده افتادند، و عدد آنهایی که به سجده افتادند هفتاد هزار نفر بود... (2)

بنابراین، این انحراف عاقبت کسانی است که در تعیین ولی خدا عجله کرده و تحمل انتظار را ندارند در حالیکه قرآن کریم فرمود: «أَتَى أَمْرَ اللَّهِ فَلَا تَسْعَى تَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (3) امر خدا آمدنی است، پس درباره آن شتاب نکنید، او منزّه و برتر است از آنچه آنها شرک می ورزند.

3. براساس قرآن کریم، تعجیل در امر ظهور ناپسند بوده و علاوه بر آن، کسانی که در امر ظهور تعجیل می کنند، به آن حضرت ایمان ندارند. لذا در قرآن آمده است: «يَسَّ تَعْجَلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» (4) کسانی که به آن ایمان ندارند، به آمدنش شتاب دارند و کسانی که ایمان دارند، از آن بیمناکند و می دانند که بی تردید آن حق است، یقیناً کسانی که درباره آن ساعت تردید میکنند، در گمراهی دور و درازی هستند.

ص: 162

1- طه، 85.

2- تفسیر قمی، ج 2، ص 61-62.

3- نحل، 10.

4- شوری، 18.

از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال شد و ایشان فرمودند: «حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يُؤَقَّتَ لَهُ وَقْتُ وَقْتِنَا أَوْ نُؤَقَّتَ شِيعَتَنَا قَلَّةً: يَا مَوْلَايَ مَا مَعْنَى: يَمَارُونَ قَالَ: يَتَوْلُونَ: مَتَى وُلِدُ؟ وَمَنْ رَأَهُ؟ وَأَيْنَ هُوَ؟ وَأَيْنَ يَكُونُ؟ وَمَتَى يَظْهَرُ؟ كُلُّ ذَلِكَ اسْتَعْجَالًا لِأَمْرِ اللَّهِ وَشُكَّا فِي قِضَانَةِ وَ قُدْرَتِهِ» (1). مبادا شیعیان ما برای او وقت تعیین کنند. گفتم ای مولای من! معنای یمارون در آیه چیست؟ فرمود: یعنی کسانی که بگویند؛ کی به دنیا آمد؟ چه کسی او را دیده است؟ او کجاست؟ کی ظهور می کند؟ همه این سخنان، عجله کردن در امر خداوند و شک در حکم و قدرش است.

4. روایات متعددی در دست هستند که حاکی از عدم هماهنگی و وعده قبلی یاران قائم علیه السلام برای ظهور می باشند. که به چند نمونه اشاره می گردد

5. عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا قَالَ «نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَ إِصْحَابِهِ يَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ غَيْرِ مِيعَادٍ» (2)

6. جَابِرِ بْنِ يَزِيدِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ «فَيَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَصْحَابَهُ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ» (3).

7. عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «بَيِّنَا شَيْءٌ بَابُ الشَّيْعَةِ عَلَى ظُهُورِ سَطُوحِهِمْ نِيَامٌ أَذْ تَوَافَوْا إِلَى صَاحِبِهِمْ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ عَلَيَّ غَيْرِ مِيعَادٍ فَيُصْحَبُونَ بِمَكَّةَ» (4).

پرسش های درس

1. وجه تمایز غیبت کبری و صغری را بیان کنید. دو مورد.

2. سه مورد از نکات ذکر شده در متن توقیع سمري را تشریح کنید.

3. ارتباط توقیع سمري با مساله نیابت را بیان کنید.

4. توقیت گرایي نوین را تعریف کرده و نظر تشیع را در این خصوص بفرمایید.

5. نظر اسلام در باره تعجیل گرایي چیست؟

ص: 163

1- الهدایة الکبری، ص 392.

2- غیبت نعمانی، ص 241.

3- همان، ص 279.

4- همان، ص 316.



اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

• خواب و رؤیا

• استخاره

ص: 165



احمدالحسن خواب را به عنوان یکی از شهادت های پروردگار بر خود دانسته و آن را حجت قطعی برای اثبات خود معرفی کرده است. (1) وی علاوه بر آن، اولین آشنایی خود با حضرت مهدی علیه السلام را در قالب خواب تعریف کرده و می گوید: «وقصة هذا اللقاء هي أنني كنت في ليلة من الليالي نائما، فرأيت رؤيا في المنام، كأين الإمام المهدي واقف بالقرب من ضريح سيد محمد أخوالإمام العسكري، وأمرني بالحضور للقاءه، وبعد ذلك استيقظت، وكانت الساعة الثانية ليلا» (2) لازم می بینم که ماجرای دیدار خودم را ولو به اختصار تعریف کنم ... ماجرای دیدار این است که من شبی از شبها در خواب بودم که رؤیایی در آن خواب دیدم؛ گویی که امام مهدی علیه السلام کنار درب نزدیک به ضريح سيد محمد برادر امام حسن عسكري ایستاده بود و به من امر می کرد که به دیدارش بروم. بعد از آن از خواب بیدار شدم و ساعت هم دو نصف شب بود!

البته این نوع ادعاها در میان فرقه ها و جریان های انحرافی تازگی نداشته و حتی بسیاری از مدعیان دروغین مهدویت نیز از این روش بهره برده اند. لذا برخی از کسانی که به واسطه خواب و رؤیا مدعی ملاقات با حضرات معصومین علیهم السلام شده اند عبارتند از:

ص: 167

---

1- الجواب المنير، ج 1، ص 7.

2- بیان قصه اللقاء، ص 15.



• سید محمد نوربخش (بنیانگذار نوربخشیه)، مدعی مهدویت؛ وی جهت اثبات مهدویت خود به خواب برخی از افراد در خصوص مهدی بودن خود استناد کرده و می گوید: «خلیل الدین بن رکن الدین بغلانی گفت: رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم را دیدم که به مردم خطاب می کرد که بیایید و با فرزند من بیعت کنید و با دست به تو اشاره می کرد و آنان یقین داشتند که تو همان مهدی موعود هستی».(1)

• علی یعقوبی (بنیانگذار فرقه یعقوبی)، مدعی ارتباط با حضرت زهرا علیها السلام؛ وی می گوید: اگر سلمان یک صحنه دید و ایمان آورد، یعنی یک رفتار دید، من آن رفتار را هم ندیدم، یک صحنه نسبتاً ثابت دیدم، عکس نبوده‌ها، صحنه سه بعدی بود(در خواب) ولی شخص ایستاده بود نگاه می کرد، معلم ایستاده بود نگاه می کرد. تمام زندگی‌م را از آن لحظه به بعد برایش گذاشتم، تا کجا؟ تا آن جا که گفتیم همه چیزمان باید از فاطمه باشه، با فاطمه، همیشه باید با فاطمه باشیم».(2)

• فضل الله حروفی (بنیانگذار حروفیه)، مدعی مهدویت؛ وی برای اثبات مهدویت خود می گوید: «در اوایل جمادی الاولی (768 هـ) دیدم در ذی حجه که جامه من سپید و پاک به غایت شسته بودند و بیانداخته و من دانستم که جامه من است و می دانستم که جامه مهدی است. امام، یعنی می دانستم منم».(3)

• سید کاظم رشتی (از ارکان بابیت)، مدعی رکن رابع؛ وی می گوید: «پس فاطمه زهراء علیها السلام را در خواب دید و آن حضرت او را بر شیخ بزرگوار شیخ احمد احسائی دلالت فرمود سپس بار دیگر آن حضرت علیها السلام را در شب چهارم از شب خواب اول دید که ایشان او را به جا و مکان شیخ آگاه نمود».(4)

• میرزا احمد قادیانی (بنیانگذار فرقه قادیانیه)، مدعی مهدویت و نبوت؛ وی می گوید: «پس اولین باب ملاقات ایشان که به رویم باز شد خواب و رؤیای صالحه بود و من خوابی نمیدیدم جز اینکه در نهایت وضوح باشد و من در آن روزها قریب به دو هزار یا بیشتر خواب صادقه و

ص: 168

1- رساله الهدی، سید محمد نوربخش، ج 1، ص 25.

2- سخنرانی علی یعقوبی در تاریخ 1380/1/10. فایل تصویری در نزد نویسنده موجود است.

3- رسول جعفریان، مهدیان دروغین، ص 107.

4- فهرست کتب المشایخ العظام، ص 93.

صالحه دیدم که برخی از آنها در ذهنم هست و بسیاری را فراموش کرده ام» (1).

## حقیقت رؤیا

«رؤیا» از ماده «رأی» گرفته شده است. لذا تمامی مشتقات این ماده در معنای «دیدن» مشترک می باشند، با این تفاوت که رؤیت، دیدن در بیداری بوده و به دیدن در خواب، رؤیا می گویند. (2)

در بیان علمای اسلام، رؤیا به دوگونه کلی تقسیم می گردد:

1. خواب فاقد تعبیر، که اضغاث احلام یا رؤیاهای کاذبه نامیده می شود. این رؤیاها می تواند نتیجه عوامل گوناگونی باشد که به آنها اشاره می گردد:

الف: ممکن است بر اثر پرخوری، پر خوابی و بیماری های روحی و جسمی رؤیا دیده شود.

ب: شاید آنچه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد. لذا ممکن است نام فردی خاص که فکرش را مشغول کرده یا داستانی که اخیرا مشغول خواندن آن شده است را ببیند.

ج: ممکن است آرزوهای برآورده نشده باعث رؤیا شود. همان طور که شخصی تشنه، آب در خواب می بیند و کسی که در انتظار سفر کرده ای است، آمدن او را از سفر در خواب می بیند.

د: ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند.

2. خواب دارای تعبیر، که خود بر دو گونه است:

الف): خوابی که تعبیری غیر از صورت خواب ندارد.

ب): خوابی که دارای تعبیر است و رؤیای صادقه نامیده می شود. در این گونه رؤیاها مستقیما، یا پس از تأویل و تعبیر و با استفاده از رموز، می توان مطلبی را کشف نمود. در روایات، این رؤیاها به عنوان نتیجه ملاقات روح با ملائک معرفی شده اند. (3)

ص: 169

---

1- غلام احمد قادیانی، التبلیغ، 105.

2- قاموس قرآن، ج 3، ص 37 و 38.

3- رضوان طالب، محمدرضا، رویا از نظر دین و روانشناسی، ص 66 و 67.

با توجه به گزارشاتی که در خصوص رؤیای احمد الحسن به دست رسیده است، رؤیاهای مربوط به وی، تنها برای کسانی اتفاق افتاده است که با نام و جریان او آشنا بوده و مدتی با آن درگیر هستند و حتی در این میان یک نمونه گزارش نشده است که شخصی بدون اطلاع از نام و جریان و دل مشغولی های ایجاد شده در این خصوص، خواب احمدالحسن را دیده باشد. لذا بر اساس تقسیم بندی رؤیا، این نوع از رؤیاهای در گروه رؤیای کاذبه قرار گرفته و قابل تعبیر نمی باشند. گذشته از آن، گزارشاتی بوده است که ناحق بودن احمد الحسن را در خواب دیده و از پیوستن به وی نهی گردیده اند.

اما در خصوص رؤیاهای صادقه که برخی بر این باورند که احمدالحسن را در رؤیای صادقه دیده اند، باید گفت؛ حتی در صورتی که فردی وی را در رؤیای صادقه دیده باشد که البته تشخیص آن به عهده کسانی است که از جانب خداوند به علم تعبیر آگاهی دارند بازهم برای آن فرد تکلیف ساز نخواهد بود، بنابراین، نهایت چیزی که می توان برای رؤیای صادقه قائل شد، مبشرات و عتاب هایی است که در خواب حاصل می شود، که البته هیچکدام شأنیت معرفی وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم و تعیین تکلیف شرعی را ندارند.

شاید برخی از انصار احمدالحسن ادعا کنند که ائمه معصومین علیهم السلام را در رؤیا دیده اند که به حقانیت وی شهادت داده اند و برای اثبات حجیت سخن خود به روایتی از پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم استناد کنند که فرمود: «مَنْ رَأَى فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَأَى فَإِنِّي الشَّيْطَانُ لَا يَتَّمثلُ بِي فِي نَوْمٍ وَلَا يَقْطَعُ وَلَا بِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَاءِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>(1)</sup> هر کسی مرا در خواب دید، به درستی که مرا دیده است. زیرا شیاطین به صورت من در خواب و بیداری مجسم نمی شوند. حتی به صورت اوصیاء من نیز تا روز قیامت در نمی آیند.

در پاسخ باید گفت:

اولاً: حقیقت خواب سازی توسط شیطان و جن، توسط احمد الحسن نیز تأیید شده است.<sup>(2)</sup> لذا بعید نیست که ابلیس و نیروهای آن، در خواب افراد تصرف کرده و خود را به عنوان معصوم معرفی کرده و احمد الحسن را تأیید کنند.

ص: 170

1- بحار الانوار، ج 61، ص 235.

2- الجواب المنير عبر الاثير، ج 1-3، ص 321.

ثانیا؛ مرحوم نراقی رحمه الله علیه در این خصوص می فرماید: دیدار معصوم در خواب، فرع آن است که او را در بیداری دیده باشیم و گرنه چگونه می توان گفت: آنکه را در خواب دیده ایم همان معصوم است. لذا آنچه مسلم است حجیت کلام معصوم در بیداری و وضع عادی است، نه در خواب و رؤیا. (1)

ثالثا؛ علامه حلی رحمه الله علیه در جواب پرسشگری - سید مهنا- که گفته است: در صورتی که شخصی در قالب معصوم به رؤیای افراد ظاهر شده و دستورات و القائاتی داشته باشد تکلیف چیست، گفته است: در این صورت مسأله از دو حالت خارج نیست:

الف: دستوراتی که خلاف ظواهر کتاب و سنت است.

ب: دستوراتی که موافق کتاب و سنت است.

با این وجود، گروه اول مردود بوده و گروه دوم جائز العمل است نه واجب العمل. (2) این در حالی است که تمامی رؤیاهای دیده شده در خصوص احمد بصری با دستورات کتاب و سنت مخالف می باشند که در درس های قبلی بدان اشاره شده و به اثبات رسید. گذشته از آن، در فرض محال، اگر حقانیت احمد الحسن با کتاب و سنت موافق بود باز هم واجب العمل نبوده و تکلیف ساز نمی شد.

قابل توجه اینکه تاکنون هیچ پیامبری از جانب خداوند به واسطه خواب و رؤیا به مردم معرفی نشده و حتی رسالت هیچ پیامبری، در خواب به وی اعطا نگردیده است. آنچه بوده، با برهان قاطع و اعجاز ساطع بوده و اعلام رسالتشان به واسطه فرشتگان و ملائک در عالم بیداری بوده است.

## استخاره با قرآن کریم

### اشاره

احمد الحسن قرآن کریم را شاهد بر حقانیت خود دانسته و بر این ادعا پافشاری می کند. لذا ادعا می کند که هر کسی با نیت حقانیت من استخاره کند، قرآن کریم سخن مرا تایید

ص: 171

1- مناهج الاحکام، پایان بحث خبر واحد، ص 232.

2- مصابیح الانوار، ج 2، ص 14.

خواهد کرد. (1) البته با مطالعه در کارنامه سایر مدعیان دروغین مهدویت، مشاهده می شود که افرادی که این ادعا را داشته و مردم را با استخاره فریب داده اند کم نبوده و با همین روش حقانیت خود را اعلام کرده اند. به عنوان نمونه؛ میرزا غلام احمد قادیانی (1265 ه. ق) که در ابتدا ادعای مهدویت کرده و سپس خود را نبی خدا نامید، استخاره را به عنوان اولین شهادت خدا بر حقانیت خود معرفی کرد. (2) وی می گوید: «من شبانه روز قوم خود را انذار داده و آنها را بحق دعوت کردم؛ آنها را آشکارا و نهان به ایمان فرا خواندم و در خلوت هاشان و اجتماعاتشان آنها را بسوی حق دعوت کرده و گفتم: استغفروا ربکم واستخیروا واستخبروا. از خدا طلب مغفرت کرده و استخاره کنید تا خبردار شوید! و از خداوند بخواهید که در امر من شما را با الهامات یاری کند!». (3)

## حقیقت استخاره با قرآن

پیرامون حقیقت استخاره، توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است که بدانها اشاره میگردد:

1. نهایت چیزی که استخاره برای انسان به ارمغان می آورد، رفع تحیر بین دو امر است که هیچگاه تکلیف آور برای موضوع خاص نمی باشد. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم به امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: «یا عَلَی، مَا حَارَّ مِنْ اَسْتِخَارَ، وَ لَا نَدِمَ مِنْ اِسْتِخَارَ». (4) ای علی! متحیر نمی ماند کسی که استخاره کند و پشیمان نمی گردد کسی که مشورت کرده باشد.

لذا کسی که به قصد تعیین تکلیف مصداقی، نه به قصد رفع تحیر به قرآن مراجعه کند، مصداق تَقَالُ به قرآن می باشد که مورد نهی معصومین علیهم السلام می باشد. زیرا تَقَالُ به معنای تعیین حکم مصداق بوده و مورد نهی امام صادق علیه السلام قرار گرفته است. چنانچه فرمودند: «لَا تَقَالُ بِالْقُرْآنِ». (5) به قرآن تَقَالُ نزنید.

ص: 172

1- ادله جامع یمانی، ص 52.

2- ادعیاء المهدویه، ص 54.

3- غلام أحمد القادیانی، التبلیغ، ص 119

4- تحف العقول، ص 207.

5- کافی، ج 2، ص 629.

مؤید این سخن، کلام سید بن طاووس است که می فرماید: «یکی از پادشاهان بزرگ دنیا، بارها به من نامه نوشت تا در سرایی از او دیدار کنم که بسیاری از مردم غافل، آرزوی به آنجا رفتن را داشتند. من نیز بارها به او نوشتم، چیزی که در آغاز زندگی دیدار پادشاهان را بر من تحمیل می کرد، اعتماد به استخاره بود. اما اکنون به موهبت انواری که خداوند به من عنایت فرموده است متوجه شدم که استخاره کردن در این مورد، دور از صواب و مبارزه با رب الارباب است» (1).

2. با توجه به روایات استخاره با قرآن، روشن می گردد که منسوب کردن نتیجه استخاره با قرآن به خداوند، هیچ توجیه شرعی نداشته و کاری که مستند به این نوع استخاره باشد، حجیت و قابلیت دفاع در محضر خداوند را دارا نیست. البته برای رهایی از شک و تردید، توصیه های فراوانی در روایات معتبر وارد شده است که در بعضی از روایات به نماز استخاره و ذکر و دعا، مخصوصا در مکان مقدسی مثل مسجد توصیه شده و در بعضی روایات دیگر، مثل صحیح هارون بن خارجه، امام توصیه میکنند که از خدا طلب خیر کند و سپس مشورت کند که خدا خیر را به زبان هرکس از خلق که بخواهد جاری می کند.

چنانچه از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «إِنِّي إِذَا أَرَدْتُ الْإِسْتِخَارَةَ فِي الْأَمْرِ الْعَظِيمِ اسْتَحَزْتُ اللَّهَ فِي مَقْعَدٍ مِائَةَ مَرَّةٍ وَ إِنْ كَانَ شِرَاءَ رَأْسٍ أَوْ شَيْءٍ بِيَهَةِ اللَّهِ اسْتَحَزْتُهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي مَقْعَدٍ أَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ كَذَا وَ كَذَا خَيْرٌ لِي فَخِرْهُ لِي وَ يَسْرُهُ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي فَاصْرِ رِفْهُ عَنِّي إِلَيَّ مَا هُوَ خَيْرٌ لِي وَ رَضِّنِي فِي ذَلِكَ بِقَضَائِكَ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَ لَا أَعْلَمُ وَ تَقْدِرُ وَ لَا أَقْدِرُ وَ تَقْضِي وَ لَا أَقْضِي إِنَّكَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (2). هرگاه اراده استخاره (طلب خیر) در یک کار مهم را داشتیم، صد بار از خدای متعال در سجده طلب خیر می کردم و اگر امری مانند فروش گوسفند یا مانند آن بود، سه بار در سجده طلب خیر از خدا می کردم. استخاره و طلب خیر من چنین بود که می گفتم: خدایا! از تو که عالم غیب و شهادت هستی درخواست می کنم، اگر این کاری که می خواهم انجام دهم برای من خیر دارد، آن را برای من انجام بده و یاریم کن و اگر علم داری که شر من در انجام آن است، مرا از انجامش منصرف کن و مرا به امر خیر

ص: 173

1- كشف المحجة لثمره المهجة، ص 162.

2- المحاسن، ج 2، ص 600.

3. هیچ دلیل عقلی و نقلی وجود ندارد که تشخیص وصی حضرت رسول گرامی صلی الله علیه واله وسلم را به استخاره با قرآن توصیه کرده باشد. چنانچه شیخ طوسی رحمه الله علیه در پاسخ به ادله واقفیه نسبت به سست جلوه دادن دلیل پذیرش امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام توسط صفوان بن یحیی آورده است:

«روی علی بن معاذ قال: قلت لصفوان بن یحیی: بأي شیء قطعت علی علی؟ قال: صلیت ودعوت الله واستخرت (علیه) و قطعت علیه. قال شیخ الطوسی: فهذا ليس فيه أكثر من التشنيع علی رجل بالتقليد، وإن صح ذلك فليس فيه حجة علی غیره، علی أن الرجل الذي ذكر ذلك عنه فوق هذه المنزلة لموضعه وفضله وزهده ودينه، فكيف يستحسن أن يقول لخصمه في مسألة علمیه: أنه قال فيها بالإستخاره؛ اللهم إلا أن يعتقد فيه من البله والغفله ما يخرج عن التكليف، فيسقط المعارضة لقوله» (1) علی بن معاذ گفته است: به صفوان بن یحیی گفتم: به چه دلیلی یقین به امامت علی ابن موسی الرضا پیدا کردی؟ گفت: اقامه نماز کردم و بعد از خداوند خواسته و استخاره کردم و نتیجه این شد که به امامت او قطع و یقین برآیم حاصل شد. شیخ طوسی در توضیح این خبر می فرماید: این خبر صرف سرزنش و پلید جلوه دادن شخصی است که در امور اعتقادی تقلید کرده است و حتی اگر خبر صحیح باشد این خبر هیچ حجتی برای دیگران نیست؛ همچنین شخصی که این خبر بروی منتسب شده (صفوان بن یحیی) بحسب مقامات و زهد و دیانتی که دارد اجل و برتر از اینچنین مطلبی است. بنابراین چطور برای او درست است که در مسأله علمی آن هم اهم مسائل به مخالف بگوید که به خاطر استخاره به امامت ایشان معتقد شدم. مگر این که بگوییم صفوان معتقد بوده که شخص سؤال کننده در درجه ای از بلاهت و نادانی است که ابلهی اش موجب خروج او از دایره تکلیف شده (مثل مجنون) اگر چنین باشد، معارضه و بحث ساقط است. یعنی به خاطر بلاهت فرد سؤال کننده، از بیان ادله و براهین قطعی اعراض کرده و این پاسخ را به وی داده است.

بنابراین شیخ طوسی رحمه الله علیه؛ تمسک به استخاره در امر مهم امامت و حجت الهی را تقبیح و تمسخر کرده و دور از شأن صفوان بن یحیی می داند و براین باور است که اگر هم کسی

1 بخوهد دیگران را به انتخاب حجت الهی به وسیله استخاره دعوت کند، مخاطبین را نادان میدانند.

## ابهام زدایی از یک حدیث

احمدالحسن با سوء برداشت از یک روایت، سعی در اثبات حجیت استخاره برای اثبات وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم داشته است که به آن اشاره میگردد:

سلیمان بن بلال قال حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَبَّأْنَا بِمَهْدٍ لَكُمْ... اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ بَعْتَهُ خُرُوجاً مِنَ الْغُمَّةِ وَاجْمَعْ بِهِ شَمْلَ الْأُمَّةِ فَإِنْ خَارَ اللَّهُ لَكَ فَاعْزِمْ وَلَا تَشْنِ عَنْهُ إِنَّ وَقْفَتَ لَهُ وَلَا تَجُوزَنَّ عَنْهُ إِنَّ هَدَيْتَ إِلَيْهِ هَاهُ وَ أَوْمَأَ يَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَيْهِ». (1) مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا از مهدی خود آگاه کنید. حضرت فرمود... خدایا! برانگیخته شدن او را مایه به در آمدن و سر رسیدن دلتنگی و اندوه قرار بده و به واسطه او پراکندگی امت را جمع ساز. اگر خدا برای توخیرخواست، عزم خود را استوار کن و اگر در راه رسیدن به خدمت او توفیق یافتی، از او به دیگری باز مگرد و هرگاه به سویی راه یافتی از او در مگذر. پس این آن، آهی کشید و با دست خود به سینه اش اشاره کرد و فرمود: چه بسیار به دیدن او مشتاقم.

احمدالحسن با استفاده از عبارت «خَارَ اللَّهُ لَكَ فَاعْزِمْ» سعی در اثبات حجیت استخاره در امر امامت دارد که در پاسخ باید گفت:

اولاً؛ عبارت خار الله لك، هیچ ارتباطی با استخاره با قرآن نداشته و به معنای خیر خواستن خداوند برای انسان است، نه طلب خیر از خدا. چنانچه در تمامی کتب لغوی بدان اشاره شده و گفته اند:

1. خَارَ اللَّهُ لَكَ ؛ أَيُّ أَعْطَاكَ اللَّهُ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ. (2) یعنی؛ خداوند به تو خیر عطا کند.

2. خَارَ اللَّهُ لَكَ فِي الْأَمْرِ ؛ أَيُّ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ الْخَيْرَ. (3) یعنی؛ خداوند در کار توخیر قرار دهد.

ص: 175

1- غیبت نعمانی، ص 212.

2- مجمع البحرين، ج 3، ص 297 ولسان العرب، ج 4، ص 267 والصحاح، ج 2، ص 652 والنهایة، ج 2، ص 92.

3- القاموس المحيط، ج 2، ص 550.



ثانیا؛ در لسان عرب نیز، عبارت «خَارَ اللَّهُ لَكَ» به معنای استخاره کردن و طلب خیر نبوده و به معنای عطای خیر می باشد که به دو نمونه اشاره می گردد:

• همسر زهیر بن قین هنگام خداحافظی با همسرش گفت: «خَارَ اللَّهُ لَكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَذَكِّرَنِي فِي الْيَوْمِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (1). خدا به تو خیر دهد، درخواست می کنم که مرا در قیامت نزد جد حسین علیه السلام شفاعت کنی.

• عبد الله بن سلیمان و منذر بن مشمول نقل می کنند که به امام حسین علیه السلام شهادت مسلم بن عقیل را دادیم و ایشان فرمود: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ عَزَمَ رَأْيُهُ عَلَى الْمَسِيرِ فَقُلْنَا لَهُ خَارَ اللَّهُ لَكَ» (2). خیری در دنیا بعد از مرگ این جوان نیست. پس ما فهمیدیم که امام علیه السلام قصد ادامه مسیر دارد. پس عرض کردیم: خداوند به شما خیر عطا کند.

پرسش های درس

1. دو نمونه از افرادی که بر اساس رؤیا ادعای خود را علنی کردند را نان ببرید.

2. تقسیم کلی رؤیا از نگاه علما را بیان کنید.

3. پاسخ علامه حلی به سید مهتا را تشریح کنید.

4. نهایت چیزی که با استخاره با قرآن ثابت می گردد را بیان کنید.

5. پاسخ به ابهام در روایت فإِنْ خَارَ اللَّهُ لَكَ را توضیح دهید.

ص: 176

1- مشیر الأحزان، ص 46.

2- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص 75.

بررسی ادعاهای ادعاهای احمد الحسن بصری

اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

- معجزات فرستادگان خدا
- معجزه احمد الحسن بصری

ص: 177



بر اساس روایات اهل بیت علیه السلام، اعجاز و معجزه (1) آوردن، از نشانه های کسانی است که ادعای منصبی از مناصب الهی را دارند تا بدین وسیله مدعی صادق از مدعی کاذب بازشناخته شود. (2) براین اساس، امام صادق علیه السلام در تعریف معجزه می فرماید: «الْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيُعْرَفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ». (3) معجزه؛ نشانه ای از خداوند است که آن را جز به پیامبران و فرستادگان و حجت های خود نمی دهد، تا به وسیله آن، راستگویی (مدعیان ارتباط با خدا) از دروغگویی (مدعیان دروغین) شناخته شود.

لذا این مسأله به سبب کثرت تأکید و تصریح روایات، به یک اساس قابل اعتماد در بین عموم شیعیان تبدیل گردیده است، بگونه ای که در طول تاریخ، هرگاه شخصی مدعی

ص: 179

1- واژه معجزه از «عجز». مقابل قدرت گرفته شده و از وصف به اسمیت نقل گردیده و تا را به علامت نقل آورده اند، مانند تالی «صمدیه» و برخی آن را تالی مبالغه می دانند، مانند تا در «علامه». لذا چنان که از لفظش پیدا است، معجزه یعنی؛ عاجزکننده و آن عملی است که نوع بشر، حتی نوابغ در تمام زمان ها از آوردن آن عاجز باشند، و اساسا معجزه فراتر از نیروی بشر است و پیامبران به اراده و مشیت خدا، برای اثبات درستی ادعای رسالت خویش، انجام می دهند و دعوت به «مقابله به مثل» (تحدی) نیز می نمایند. ر.ک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، تعلیق و تصحیح آیت الله حسن زاده آملی، ص 350 و 353.

2- خواه منصب نبوت باشد یا امامت و یا اینکه ادعای سفارت و نیابت امام علیه السلام را نموده و یا به نحوی خود را برگزیده خداوند متعال بدانند.

3- علل الشرائع، ج 1، ص 122.

منصبی از جانب خداوند بوده است، پس از شنیدن و قبول ادله عقلی و نقلی او، از وی معجزه ای برای اثبات الهی بودن آن منصب خواسته شده است. چنانچه امام صادق علیه السلام درباره علامات امام علیه السلام می فرماید: «عشر خصال من صفات الامام: العصمة و النصوص و ان يكون اعلم الناس و اتقاهم الله و اعلمهم بكتاب الله و ان يكون صاحب الوصية الظاهرة و يكون له المعجز و الدليل و تمام عينه و لا ينام قلبه و لا يكون له فيء و يري من خلفه كما يري من بين يديه»<sup>(1)</sup>. ده خصلت، از علامات امام علیه السلام است، عصمت (پاکی از عیب و گناه و اشتباه)، نصوص (متون یا گفتارهای الهی) و از تمامی مردم عالمتر و داناتر باشد و پرهیزگارترین آنها نسبت به خداوند باشد و آگاه ترین مردم به کتاب خدا باشد و دارای وصیت ظاهره (نص و دلالتی صریح بر تعیین مصداق امامت) باشد و معجزه و برهان داشته باشد و دیده اش می خوابد در حالی که قلب او بیدار است و سایه ندارد.

علاوه بر همه اینها، در برخی از روایات اهل بیت علیه السلام، ارائه معجزه از جانب صاحب الامر، امام دوازدهم علیه السلام، به عنوان یکی از نشانه های هدایت معرفی شده است. که به مواردی اشاره میگردد:

امام علی علیه السلام فرموده است: «... وَ لَا تَزُولُوا عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ فَتَذُقُوا فَتَذْمُوا غِبَّ أَعْمَالِكُمْ أَلَا فَتَمَسُّكُوا مِنْ إِمَامِ الْهَدْيِ بِمُعْجَزَتِهِ وَ حُدُودِ مَنْ يَهْدِيكُمْ وَ لَا يُضِلُّكُمْ»<sup>(2)</sup>. از صاحب این امر منحرف نشوید! چراکه دچار بد رفتاری خواهید شد. آگاه باشید. کسی که به اعجاز امام هدایتگر تمسک کند و هدایتش را دریابد، گمراه نمی شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «إن المهدي عليه السلام إنما يفتحها بالتسييح والتكبير لذي الجلال من غير قتال فيكون ذلك من المعاجز الجليلة الخارجة عن قوة الطاقة البشرية»<sup>(3)</sup>. همانا مهدی علیه السلام شهرها را با ذکر و تکبیر خدا و بدون کشتار فتح می کند، پس این همان معجزه آشکار و نمایان اوست که از توان و طاقت انسان ها خارج است.

سید حسنی در مواجهه با امام دوازدهم علیه السلام عرض خواهد کرد: «يا ابن العم أنا أحق منك

ص: 180

1- الخصال، ج 2، ص 428.

2- طبری آملی کبیر، المسترشد فی إمامة علي بن أبي طالب علیه السلام، ص 403.

3- إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج 2، ص 237.

بهذا الأمر لأنى من ولد الحسن وهو أكبر من الحسين فيقول المهدي: إني أنا المهدي فيقول له: هل عندك آية أو معجزة أو علامة فينظر المهدي إلى طير في الهواء فيومى إليه فيسقط في كفه فينطق بقدره الله تعالى ويشهد له بالإمامة»<sup>(1)</sup> ای پسرعموا من برای این امر نسبت به توسواوارترم، زیرا من فرزند حسن علیه السلام هستم که از حسین علیه السلام بزرگتر بود. امام علیه السلام پاسخ خواهد داد: من مهدی هستم. سید حسنی می گوید: آیا دلیل یا معجزه یا نشانه ای داری؟ امام علیه السلام به آسمان نگاه می کند و به پرنده ای اشاره کرده و در دست ایشان می نشیند و به قدرت خداوند با حضرت سخن گفته و به امامت حضرت شهادت می دهد.

## درخواست معجزه

همانطور که گفته شد، معجزه یکی از نشانه های اثبات حقانیت از سوی خداوند است، اما باید توجه داشت که غالباً در طول تاریخ، ارائه معجزه در گام اول و آغاز ادعا نبوده، بلکه پس از بیان ادعا و اعلام براهین قاطع، بنا به درخواست مردم ارائه گردیده است تا فرد مدعی، الهی بودن منصب خود را ثابت کند. لذا بیشترین تعداد ایمان آورندگان به فرستادگان الهی، قبل از ارائه معجزه بوده و عده بسیار کمی از آنان به خاطر معجزه ایمان آورده اند.

علاوه برآن، اختصاص معجزه به فرستاده خداوند، به معنای الزام حجت خدا بر ارائه معجزه های درخواستی نبوده و ممکن است به بسیاری از درخواست هایی که از سوی مردم اعلام شده است اعتنایی نشود. چراکه تاریخ انبیاء و اولیاء نشان دهنده آن است که تنها به درخواست های معقول و منطقی و در راستای حقیقت جویی، پاسخ مثبت داده شده و هرگز به درخواست های مردم بهانه جو پاسخ نمی دادند، مگر آنکه بخواهند با آوردن معجزه، زبان بهانه جویان را بسته و این کار را حجتی در برابر مؤمنین قرار دهند. اما چنانچه فردی تصمیم به آوردن معجزه ای از جانب خداوند داشت، بایستی شرایط اعجاز را مد نظر داشته و هر اتفاق یا هر خبر ثابت نشده ای را با عنوان معجزه معرفی ننماید. بنابراین، آنچه در اصطلاح حدیثی با عنوان ارتکاز متشرعین از آن یاد می شود، تأکید بر این مطلب می کند که صاحب منصب الهی برای اینکه از دیگران متمایز شود، باید توان آن را داشته باشد تا معجزه ای فراگیر

ص: 181

و عالم تاب (همانند معجزه شق القمر) ظاهر کند.

گذشته از توان انبیاء و معصومین علیهم السلام بر آوردن معجزه، حتی نواب و سفیرای آنان نیز دارای قدرت اعجاز بوده و در صورت مواجهه با درخواست مردم، معجزه(1) می آورند. چنانچه شیخ طبرسی رحمه الله علیه می گوید: «هیچ کدام از از سفراء و سفیران امام مهدی علیه السلام ادعای سفارت از طرف ناحیه شریفه نمی کردند مگر این که نص، کلام، و یا توقیعی (در مورد منصب وی) از جانب امام عصر علیه السلام یا از طرف یکی از نواب ایشان که قبل از وی بوده نصب شده باشد، به دست شیعیان برسد. علاوه بر آن، شیعیان هیچگاه کلام سفراء را قبول نمی کردند، مگر اینکه نشانه و معجزه ای که از طرف امام علیه السلام باشد، به دست یکی از آنان ظاهر شده باشد، تا دلالت بر راستی کلامشان کند».(2)

به عنوان نمونه به دو مورد از معجزات امام عصر علیه السلام که به دست نواب ایشان؛ جناب حسین بن روح نوبختی رحمه الله علیه محقق شده است اشاره میگردد:

1. شیخ صدوق رحمه الله علیه از محمد بن حسن صیرفی حکایتی نقل می کند که: از بلخ برای حج خارج شدم و اموالی نزد من بود که باید آنها را به حسین بن روح نوبختی رحمه الله علیه تحویل میدادم. در بین راه یکی از کیسه ها گم شد و من مقداری از مال خود را به جای آن قرار دادم و وقتی به نزد شیخ حسین بن روح رحمه الله علیه رسیدم اموال را تحویل دادم. شیخ آن کیسه ای را که از اموال خود جایگزین کرده بودم را خارج کرد و به من برگرداند و گفت این از اموال ما نیست. کیسه ما در فلان محل جا مانده است برگرد و آن را از همان جا پیدا کن و بیاور. اما وقتی باز گردی من از دنیا رفته ام. محمد بن حسن صیرفی می گوید: بازگشتم و در همان محل که حسین بن روح رحمه الله علیه آدرس داد، کیسه را پیدا کردم. وقتی برگشتم شیخ از دنیا رفته بود و علی بن محمد سمري رحمه الله علیه جانشین او شده بود و کیسه را به او تحویل دادم.(3)

ص: 182

1- البته براساس سخن برخی علمای معاصر، همچون شهید مطهری؛ آنچه از جانب سفراء ارائه شده است، در تعریف معجزه قرار نگرفته، بلکه بایستی با عنوان کرامات از آنها یاد کرد. (ر.ک: شهید مطهری، مقدمه ای بر جهان بینی، 1-7، ص 189 - شهید مطهری، آشنایی با قرآن، ج 2، ص 235 به بعد.) این سخن با تعریف امام صادق علیه السلام که در ابتدای بحث به آن اشاره شد سازگاری ندارد. ضمن اینکه با توجه به ادعای وصایت احمد الحسن بصری، آوردن معجزه موضوعیت ویژه ای پیدا کرده است.

2- احتجاج، ج 2، ص 297.

3- کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 518.

2. جناب حسین بن روح نوبختی رحمه الله علیه : شخصی مقداری طلا و پول به محضر مبارک حسین بن روح رحمه الله علیه آورد تا آنها را بگیرد و رسید آن را از جانب حضرت ، تحویل بدهد. ظاهراً آن شخص، درباره حسین بن روح الله رحمه الله علیه در ذهنش بود که آیا اموال را به دست حضرت می رساند؟ لذا گفت: رسید می خواهم. حسین بن روح رحمه الله علیه فرمود: «برو و طلاها را در دجله بینداز و بیا رسید آن را بگیر و برو». گفت: در دجله؟ فرمود: بله. او هم رفت و طلاها را در دجله انداخت و پس از آن که آمد، حسین بن روح رحمه الله علیه کیسه ای نشان داد و فرمود: «کیسه ای که می خواستی به من بدهی، همین است؟» گفت: بله آقا! همین بود. من آن را در دجله انداختم. دست شما چه می کند؟ و... (1)

## ارکان معجزه

باید توجه داشت که معجزه دارای تعریف و تعیین خاصی است که بایستی آورنده آن، بدان توجه نموده و ارکان آن را مد نظر داشته باشد که عبارتند از:

1. عملی است که از حدود توانایی بشر خارج بوده و هیچ کس با اتکای به نیروی انسانی، قادر نیست تا همانند آن را بیاورد؛
  2. معجزه، تنها با اذن و مشیت الهی صورت می گیرد؛
  3. معجزه ، همراه با ادعای منصب الهی است؛ یعنی آورنده آن، به عنوان یک سند زنده، آن را برای اثبات حجیت خود انجام می دهد؛
  4. اعجاز به همراه با «تحدی» است؛ یعنی فراخواندن به معارضه و مقابله به مثل است، به این ترتیب که از تمام انسان ها دعوت کند که اگر می توانند و قدرت دارند، مانند آن را بیاورند؛
  5. معجزه باید عوام فهم، خواص پذیر، آشکار و رسا باشد.
- براین اساس، در صورتی که معجزه فاقد یکی از ارکان فوق باشد، نمی توان آن را به عنوان اعجاز پذیرفت.

ص: 183



با وجود شست بنیان و غیرقابل قبول بودن براهین وادله احمد الحسن بصری، هیچگاه نوبت به درخواست اعجاز از وی نخواهد رسید، چراکه درخواست یا ارائه معجزه پس از ارائه بینه و برهان قاطع بوده و زمانی که اساس بینه و برهان مدعی مورد قبول نباشد، دیگر مجال بر معجزه باقی نخواهد ماند. اما با این وجود، اعجاز ادعایی این فرد مورد بررسی و نقد قرار می‌گردد تا کذب این مدعی بیش از پیش برای همگان آشکار شود. لذا قبل از بیان معجزه ادعایی احمد بصری و نقد آن، شکل های مختلف این ادعا دسته بندی می‌گردد:

● اگر گفته شود که اعجاز ویژه انبیاء و اوصیاء است و با این وجود نباید از احمد الحسن درخواست معجزه کرد، گفته می‌شود که این فرد براساس ادعای اصلی اش، خود را وصی رسول الله صلی الله علیه و اله می‌داند و بایستی برای اثبات این ادعا معجزه بیاورد.

● اگر گفته شود که اعجاز ویژه انبیاء است، گفته می‌شود که احمد بصری باری دیگر ادعایی دوزخ شأن کرده و آنچه به او ارتباط ندارد را ادعا کرده و علماء را به درخواست معجزه فراخوانده است.

● اگر گفته شود سنت سفراء و نواب بر ارائه کرامت بوده و آنان قادر بر ارائه معجزه نبوده اند، گفته می‌شود اولاً این خود احمد الحسن بوده است که با عنوان و ادعای نیابت امام علی علیه السلام معجزه کرده است و ایراد مسأله متوجه خود اوست و ثانیاً اگر سفراء قادر بر ابراز کرامت هستند، کرامت اثبات شده و علنی احمد الحسن چیست؟

● اگر گفته شود احمد الحسن دارای معجزه است، گفته می‌شود که اعلام موضع قبر حضرت زهراء علیها السلام با ارکان معجزه منطبق نیست. احمد الحسن بصری طی بیانیه ای اعلام کرد:

از تعدادی از علمائی که ریاست و زعامت طائفه شیعه را به عهده گرفته اند، خواستم که از من معجزه ای را، بنابر آن طریقه ای که در جراید صادر شده از انصار امام مهدی علیه السلام ذکر کردم بخواهند، اما هیچ کس این کار را نکرد. به همین دلیل پدرم امام مهدی م ح م د بن الحسن العسکری علیه السلام به من دستور داد که چیزی که موضع را نسبت به امام علیه السلام بیان کند

نشان دهم(1) و هم چنین این مسائل را تبیین کنم که من وصی او هستم و اولین پسر او هستم که حکومت می کند و نیز اینکه باغی از باغهای بهشت هستم که رسول خدا صلی الله علیه و اله از آن خبر داده بود... و اولین معجزه ای که برای مسلمانان و برای تمام مردم - نه تنها مسلمانان، بلکه تمام مردم - اظهار می کنم، این است که من موضع قبر حضرت زهراء علیها السلام دختر حضرت محمد صلی الله علیه و اله را می دانم و این در حالی است که تمام مسلمانان اجماع(2) بر این مسأله دارند که قبر حضرت زهراء علیها السلام مخفی و مغیب است و هیچ کس جز حضرت مهدی علیه السلام از موضع آن اطلاع ندارد و تمامی مسلمانان عقیده دارند که قبر حضرت زهراء عن مخفی است».(3)

### بررسی معجزه احمد الحسن

با مطالعه و دقت نظر در متن بیانیه اعجاز احمد الحسن، نکاتی استخراج می گردد که برخی موارد اشاره می شود:

1. تاریخ نشانگر مدعیانی است که همانند احمد بصری، با این بیان که علمای عصر از من معجزه بخواهند، یا معجزه ای همانند معجزه من بیاورند و... در صدد مطرح کردن خود بوده اند که همواره با هوشیاری علماء و فقهاء شیعه، دسیسه آنان ناکام مانده است. به عنوان نمونه؛ احمد قادیانی علماء را به هموردی معجزه دعوت کرده و گفت: «فرضت للمخالفین صلة عشرة آلاف، إن یأتوا کمثل الاعجاز الاحمدی فی عشرين یوما من غیر خلاف، فما بارز أحد للجواب»(4) برای مخالفین خود ده هزار سکه در نظر گرفتم تا در صورتی که همانند معجزه احمدی را تا بیست روز آینده بیاورند، به عنوان پاداش پرداخت کنم، اما هیچ جوابی از آنان دریافت نکردم.

ص: 185

1- در این بیانیه به جای اینکه لفظ «شیء» را با اعراب نصب بیاورد، با اعراب رفع آن را آورد و گفت: «أبین شیئ». طبیعتاً این یک اشتباه فاحش نحوی است که در بیانات این مدعی مشاهده می شود، چنانچه قاعده نحوی اقتضای این را دارد که بگوید: «أبین شیئنا»، چراکه این لفظ در اینجا مفعول به واقع شده و باید منصوب خوانده شود.

2- احمد الحسن در این قسمت می گوید: «وجمیع المسلمین مجمعین»، با توجه به اینکه لفظ مجمعین در مقام خبر است و با توجه به اینکه مبتدا مرفوع است، لذا باید خبر را هم باید مرفوع آورده و بگوید: «وجمیع المسلمین مجمعون».

3- «و أول معجزة أظهرها للمسلمین وللناس اجمعین هو أني أعرف موضع قبر فاطمة علیها سلام بضعة محمد صلی الله علیه و اله وسلم و جمیع المسلمین مجمعین علی أن قبر فاطمة علیها السلام مغیب لا یعلم موضعه الا الامام المهدي علیه السلام وهو أخبرني بموضع قبر أمي فاطمة علیها السلام...» عکس و رونوشت بیانیه به زبان عربی در نزد نویسندگان موجود است .

4- احمد قادیانی، مواهب الرحمن، ص 102.

جالب اینکه وی پس از نا امیدي از پاسخ علماء، اعلام کرد: «معجزه من این است که همه جا را طاعون فرا خواهد گرفت، اما من هیچگاه دچار مرض طاعون نمی شوم...» (1) ضمن اینکه در تاریخ آمده است که وی با مرض طاعون به هلاکت رسید.

2. چنانچه فقهای شیعه از وی درخواست معجزه اقتراحی نکرده اند، چه لزومی بر ارائه معجزه ابتدایی از سوی وی بوده است.

3. به همان ضرورتی که در زمان دفن حضرت زهراء علیها السلام موضع قبر مخفی شد، الان نیز همان ضرورت به قوت خود باقی است. پس دلیلی ندارد که موضع شریف کشف سر شده و با وجود حاکمیت وهابیت تکفیری بر عربستان سعودی، موضع قبر فاش شود.

با حفظ نکات فوق، جهت بررسی و نقد معجزه ادعایی وی به نکاتی اشاره می گردد:

اولاً: این اعلام موضع، یک خبر است و جمله خبریه احتمال صدق و کذب دارد، پس چگونه و از کجای این جمله خبریه می توان بر مردم اقامه حجت کرد، در حالیکه شأنیت معجزه، جداسازی صادق از کاذب است!

ثانیاً؛ معجزه باید کار خارق العاده ای باشد که در توان دیگری نباشد، در حالیکه بیان چنین سخنان بی اساسی در توان همگان است.

ثالثاً؛ معجزه باید عوام فهم، خواص پذیر، آشکار و رسا باشد. لذا وقتی که ادعای احمد الحسن، بدور از شفافیت بوده و سرشار از ابهام است، چگونه ممکن است از عوام و خواص مردم آن را بپذیرند، در حالیکه در حد یک ادعای ثابت نبوده و اثبات آن مستلزم ارتکاب به حرام و نیش قبر است! (نعوذ بالله).

با توجه به شرایط معجزه و عدم انطباق آن با معجزه ادعایی احمد الحسن بصری، کذب الهی بودن وی به اثبات می رسد.

ص: 186

قرآن، به عنوان اصلی ترین معجزه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم است که از شرایط و ارکان معجزه برخوردار بوده و می توان آن را به عنوان نمونه ای واقعی از اعجاز مطرح کرد. بطوری که براساس تحدی قرآن کریم، هیچ بشری نمی تواند مثل آن را بیاورد:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (1) و اگر درباره آنچه بر بنده خود پیامبر نازل کرده ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا برای این کار، فرا خوانید اگر راست می گوئید!

«أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلْعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (2) آیا آنها می گویند: او قرآن را بدروغ به خدا نسبت داده است؟! بگو: اگر راست می گوئید، یک سوره همانند آن را بیاورید و غیر از خدا، هرکس را می توانید (به یاری) بطلبید!

با توجه به تحدی قرآن کریم، به مواردی از اعجاز قرآن کریم اشاره می گردد:

### فصاحت و بلاغت قرآن

شیوه بیان قرآن به گونه ای است که کلام هیچ بشری، حتی رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم با آن قابل مقایسه نیست. طبق مطالب ثبت شده در تاریخ، تمام تلاش های آنها با شکست مواجه شده و نیز تاثیر قرآن بر آنان چنان بود که آن را سحر نامیدند: «فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ» (3) و سرانجام گفت: این (قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست!

### اعجاز محتوایی قرآن

الف. عدم وجود اختلاف در قرآن .

ب. اخبار غیبی که نسبت به برخی افراد یا برخی وقایع دقیقا به وقوع پیوسته است.

ص: 187

1- بقره، 23.

2- یونس، 38.

3- مدثر، 24.

همانند: «غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» (1). رومیان مغلوب شدند! (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد اما آنان پس از (این) مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد.

ج. عجز از ابطال علوم و معارفی که در قرآن است. درستی معارف قرآن پس از گذشت سال ها هنوز بر جای خود باقی است.

## اعجاز از جانب آورنده قرآن

قرآن از جانب کسی آمده است که قبل از بیان آن 40 سال در میان مردم زندگی می کرد و هیچ گونه تعلیم بشری نداشته و در نزد کسی درس نخوانده است (2) «وَرَسُولُهُ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ» (3). آن پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد. (4)

پرسش های درس

1. معجزه چیست؟

2. فلسفه اصلی ارائه معجزه را تبیین کنید.

3. سنت فرستادگان الهی در آوردن معجزه چگونه بوده است؟

4. ارکان معجزه را نام ببرید. 5. معجزه ادعایی احمدالحسن را با ارکان معجزه تطبیق دهید.

ص: 188

1- روم، 2-3.

2- برخلاف احمدالحسن بصری که سالها در دانشگاه و حوزه درس خوانده است. این در حالی است که براساس روایات، یکی از نشانه های امام و حجت خدا این است که تحت تعلیم بشری قرار نگرفته و بر علم او «علم الدراسة» نبوده بلکه علمش «علم الوراثة» باشد.

3- اعراف، 158.

4- ثامنی، سید مصطفی، وجوه اعجاز قرآن (مجموعه مقالات دومین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم، دارالقرآن قم)، ص 168-178.

اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

• حدیث گرای

• اجتهاد

ص: 189



از صدر اسلام تاکنون، حدیث در نزد مسلمانان از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده و یکی از منابع مهم دینی در فهم و استنباط احکام شمرده شده و براساس وصیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم، روایات معصومین علیهم السلام، همسان با قرآن کریم قرار داده شده است. چنانچه آن حضرت فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابُ اللَّهِ وَعَترتي». (1)

اما در این میان، برخی دچار افراط در حدیث گرایی شده و خط مشی عملی خود را در پیروی محض از اخبار و احادیث قرار داده اند که در اصطلاح اجتماعی از این گروه با عنوان «اخباری» یاد می شود. (2)

شهید مطهری در خصوص تاریخچه اخباری گری می گوید: «این نغمه را اولین بار مردی به نام ملا امین استرآبادی (م 1033 یا 1036 ه. ق) (3) که سالها در مکه و مدینه مجاور بود بلند کرد و با وجودی که خودش شیعه بود، به علمای بزرگ شیعه مانند شیخ طوسی و علامه حلی

ص: 191

---

1- سنن ترمذی، ج 12، ص 200.

2- فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیه السلام، ج 1، ص 327.

3- اخباری گری، با ظهور فردی به نام محمد امین استرآبادی که برخی او را با صفت «اخباری صلب» (یعنی کسی که در عقیده خود متعصب و سخت پای بند بوده است) وصف کرده اند، آغاز شده است. درباره وی به عنوان مؤسس مکتب اخباری در میان شیعیان متأخرگفته اند: او نخستین کسی بوده است که باب طعن بر مجتهدان را گشود و امامیه را به دو بخش اخباریان و مجتهدان تقسیم کرد. نجوم السماء، کشمیری، محمدعلی، ص 41



و محقق حلی و مخصوصاً به علامه حلی شدیداً حمله کرد. چون علامه می گفت اخباری که ما الان داریم همه معتبر نیست و اخبار را از نظر سند تقسیم کرد به اخبار صحیح، اخبار موثق، اخبار حسن و اخبار ضعیف. تاریخ، احوال روات را کم و بیش نشان داده است. (البته افرادی هم هستند که مجهولند). نتیجه این می شود که اخباری که ما در دست داریم همه قابل اعتماد نیست، ما باید ببینیم چه کسانی نقل کرده اند.

ملا امین گفت: این علامه با این کار، روایات ما را دسته دسته کرد و عده ای از روایات ما

را انداخته است. هر چه روایت داریم، همه یک جا درست است. اگر بگوئیم روایتی ضعیف است، این توهینی است به امام صادق علیه السلام. مگر می شود روایتی از امام صادق باشد و ضعیف باشد». (1)

بعدها افرادی همچون؛ عبدالله بن صالح بن جمعه سماهیجی بحرانی (2) و میرزا محمد اخباری (3) از همین روش تبعیت کرده و دامنه اخباری گری را گسترش دادند. با این وجود، باور تمامی اخباری ها در محورهای زیر خلاصه می گردد که عبارتند از:

- اخباریان، ادله احکام را تنها کتاب و سنت میدانند. بعضی از آنها نیز دلیل را تنها سنت ذکر می کنند.
- اخباریان، احادیث را دو قسم می دانند: صحیح و ضعیف.
- اجتهاد نزد اخباریان، حرام است. در نگرش اخباری، تقلید فقهی از غیر معصوم علیه السلام جایز نیست.
- اخباریان، دستیابی به احکام شرعی را از راه گمان (ظ)، حرام و تنها راه تحصیل احکام را علم و اطمینان می دانند.

ص: 192

- 
- 1- مرتضی مطهری، اسلام و نیازهای زمان، ج 1، ص 88-93
  - 2- وی از پیروان تندرو و متعصب مکتب اخباری در قرن 11 قمری است که به کثرت طعن بر مجتهدان شهره بود. شیخ یوسف بحرانی درباره وی می گوید: «او به اهل اجتهاد بسیار ناسزا می گفت، در حالی که پدرش ملا صالح اهل اجتهاد بود و به اخباریان حمله میکرد». لؤلؤه البحرین، ص 98.
  - 3- وی از مجتهدان نامدار اصولی؛ همچون میرزا ابوالقاسم قمی، شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء، میر سید علی طباطبایی، سید محمد باقر حجت الاسلام اصفهانی و محمد ابراهیم کلباسی به زشتی یاد می کرد و با آنان دشمنی آشکار داشت. روضات الجنات، خوانساری، محمدباقر، ج 7، ص 127.

● در مکتب اخباری، تمامی احادیث «کتب اربعه»<sup>(1)</sup> و دیگر کتاب های حدیثی که عالمان بزرگ شیعه آنها را تدوین کرده و به صحت احادیث نقل شده گواهی داده اند، صحیح می باشد و باید بر طبق آن عمل کرد. به عنوان مثال؛ بر اساس روایتی از کتاب من لا یحضره الفقیه، بستن تحت الحنک عمامه را حرام دانسته و آن را نشانه شرک می دانند. چنانچه آمده است: «الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ التَّلْحِي بِالْعَمَائِمِ»<sup>(2)</sup> فرق بین مسلمانان و مشرکان، در تلخی عمامه (گوشه عمامه را از زیر چانه رد کردن) است.<sup>(3)</sup>

لذا ملا محسن فیض کاشانی در کتاب وافی، در این باره می گوید: در قدیم، مشرکان شعاری داشتند که تحت الحنک را به بالا می بستند و نام این عمل را «اقتعاط»<sup>(4)</sup> می گذاشته اند. اگر کسی این کار را می کرد معنایش این بود که من جزو آنها هستم. این حدیث دستور مبارزه و عدم پیروی از آن شعار را می دهد، ولی امروز دیگر آن شعار از بین رفته، پس موضوعی برای این حدیث باقی نیست. حالا برعکس؛ چون همه تحت الحنک را به بالا می بندند اگر کسی تحت الحنک را در زیر چانه چرخ بدهد لباس شهرت می شود و از لباس شهرت نهی شده است.<sup>(5)</sup>

● در مکتب اخباری، اشیاء یا حلال هستند یا حرام و یا مشتبّه و چنانچه حلیت و حرمت چیزی معلوم نباشد و نصی از معصومین علیهم السلام درباره آن نرسیده باشد، باید در فتوا، توقف و در عمل، احتیاط کرد.

احمد الحسن، از جمله کسانی است که با بهره گیری از نظریات اخباری ها، دیدگاه آنان را دستاویزی برای نیل به اغراض فرقه ای خود قرار داده است. هر چند که مقایسه جریان اخباری گری با فرقه ضالّه احمد الحسن صحیح نبوده و با یکدیگر تمایز استراتژیک دارند، اما با توجه به اینکه آراء هر دو به یک نتیجه ختم گردیده و دارای اشتراکات نظری می باشند، هر دو در این مجال مورد نقد و بررسی تطبیقی قرار گرفته اند.

ص: 193

1- کافی، استبصار، من لا یحضره الفقیه و تهذیب.

2- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 266، ح 821.

3- احمد الحسن و انصار وی نیز بر این باور بوده و در مجامع با تحت الحنک حاضر می شوند.

4- اقتعاط، محکم بستن تحت الحنک دور عمامه است.

5- الوافی، ج 20، ص 745، ح 12.

بنابراین جهت تبیین بحث به اشتراک دیدگاه برخی از آراء اخباریون با احمد الحسن اشاره شده و مورد بررسی قرار می گیرند:

## حدیث گرای

همانطور که گذشت، اخباریون، احادیث را به دو قسم «صحیح وضعیف» تقسیم کرده و بیش از آن را قبول ندارند، چراکه رد روایات منسوب به اهل بیت علیه السلام را نوعی توهین به ایشان تلقی می نمایند. این دیدگاه در جریان احمد الحسن نیز به وضوح مشهود است، چنانچه تمامی روایات را صحیح دانسته و برخی از روایاتی که برخلاف باورشان است را ضعیف معرفی می کنند. البته جای بسی تعجب و تأمل است که احمد الحسن بصری با وجود آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (1) به آیه اعتنا نکرده و قائل به تحریف قرآن کریم بوده است اما درباره روایاتی که در ادوار مختلف تاریخی مورد هجوم قرار گرفته است چنین اعتماد بی اساسی داشته و همه آنان را بدون بررسی می پذیرد!

## اصول اربعه

براساس نقل شیخ بهائی رحمه الله علیه در کتاب مشرق الشمسین، از زمان سید بن طاووس رحمه الله علیه تقسیم حدیث به «اصول اربعه» معمول گردید. لذا محدثین شیعه حدیث را به چهار قسم «صحیح، حسن، موثق، ضعیف» تقسیم کرده اند که هم اکنون این اصطلاح متداول و معمول بوده و سایر اصطلاحات در این چهار قسم مندرج می باشد. (2)

ص: 194

### 1- الحجر، 9.

2- از منظر علمای شیعه، روایات معصومین علیهم السلام دارای تقسیم بندی دیگری بوده و برای آن بیش از 60 نوع روایت را برشمرده اند. لذا این تقسیم بندی عبارتند از - تقسیم بر اساس تعدد سند: خبر واحد، مستفیض، غریب، عزیز و خبر متواتر. - تقسیم بر اساس اعتبار سند: صحیح (و اقسام آن: صحیح مضاف، متفق علیه، اعلا، اوسط، ادنی)، حسن، موثق، قوی، ضعیف (و اقسام آن: مدرج، مشترک، مصحف، مؤتلف و مختلف، .... - تقسیم بر اساس اتصال یا قطع سند: مسند، متصل، مرفوع، موقوف، مقطوع، مرسل، منقطع، معضل یا مشکل، مضممر، معلق، معنعن، مهمل. - تقسیم بر اساس متن: نص، ظاهر، مؤول، مطلق و مقید، عام و خاص، مجمل و مبین، مکاتب و مکاتبه، مشهور، متروک، مطروح، حدیث قدسی، شاذ، مقلوب، متشابه. - تقسیم بر اساس عمل به روایت: حجت و لا حجت، مقبول، ناسخ و منسوخ

1. صحیح: خبریست که سلسله سند، توسط رجالی عادل و امامی مذهب از معصوم منتقل گردد.

2. حسن: خبریست که رجال سند تماما و در هر طبقه امامی مذهب و ممدوح باشند ولی تنصیب برعدالت هر یک نشده باشد. وجه تسمیه حسن بدین نام از آن جهت است که نسبت به روایان آن حسن ظن داریم.

3. موثق: خبریست که نسبت به کلیه افراد ناقلین، تنصیب بتوثیق شده باشد. گرچه بعضی از رجال سلسله سند غیر امامی باشند.

4. ضعیف: خبریست که شروط یکی از اقسام نامبرده در آن جمع نباشد. مضاف بر آن، ضعیف بر روایت مجروح نیز اطلاق می گردد که انواع آن عبارتند از: موقوف، مقطوع و منقطع، معضل، شاذ، منکر، متروک، معلل، مضطرب، مقلوب، مدلس، مرسل (1).

این تقسیم بندی که براساس رجال سلسله سند حدیث به وجود آمده است، حاکی از آن است که تمامی روایات منصوب به معصومین علیهم السلام مورد اعتماد نمی باشند. لذا برای تشخیص اقسام و انواع روایات، نیاز به علمی داریم تا با استفاده از آن از خطر سود جویان و معاندین در امان باشیم. براساس این نیاز، علمای شیعه، با توجه به روایات و دستورات معصومین علیهم السلام علم رجال را مدون کرده و در اختیار پژوهشگران قرار دادند.

هر چند که احمدالحسن، علم رجال را ساخته و پرداخته علمای معاصر دانسته و آن را یکی از بدعت های دینی برشمرده است، اما بایستی جهت اطلاع وی خاطر نشان نمود که این علم از صدر اسلام تاکنون جریان داشته و حتی در زمان و حیات اهل بیت علیه السلام نیز از آن استفاده می شده است. لذا سابقه این علم به نیمه اول قرن نخستین رسیده و عبید الله بن ابی رافع، کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام اولین کسی بود که در رجال کتاب نوشت. چنانچه شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الفهرست خود از این کتاب به نام «تسمیه من شهد مع امیرالمؤمنین علیه السلام الجمل و صفین و النهروان من الصحابة» یاد کرده و سند خود را بدان ذکر نموده است.

ص: 195

پس از آن، بر اثر شیوع کتب حدیث و رواج اصول و مصنفات این علم، فن رجال نیز رونق گرفته و کتاب های نسبتاً زیادی در این فن تدوین و تالیف شد که برخی از آنها تاکنون موجود است. از جمله کتاب های تدوین شده در زمان اهل بیت علیه السلام عبارتند از؛

1. کتاب ابو محمد عبد الله بن جبلة بن حیان بن ابجر الکنانی، (م 219 ه) که شیخ طوسی در کتاب رجال او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام شمرده و نجاشی کتب متعددی از جمله کتابی در رجال را به او نسبت داده است.

2. کتاب طبقات الرجال؛ تالیف احمد بن ابی عبد الله برقی (م 274 ه) که از اصحاب امام جواد و امام هادی علیه السلام بوده و صاحب کتاب المحاسن است .

3. رجال حسن بن علی بن فضال ، (م 224 ه) که از اصحاب خاص امام رضا علیه السلام بوده است.

4. کتاب معرفة رواة الاخبار: تألیف حسن بن محبوب ، (م 224 ه) که از اصحاب امام کاظم، امام رضا و امام جواد(ع و یکی از ارکان چهارگانه شیعه در فقه و حدیث است.

5. کتاب رجال ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی (م 283 ه) که از فقهای بزرگ امامیه به حساب می آید.

6. کتاب رجال حافظ ابو محمد عبدالرحمن بن یوسف بن خراش المروزی البغدادی (م 283 ه).

## نیاز به علم رجال

براساس توصیه قرآن کریم، بایستی در خصوص خبری که از جانب فردی فاسق رسیده است ، تحقیق شود و به گفته وی بدون تحقیق و تبیین اعتنا نگردد: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (1).

این آیه در برگیرنده نکاتی است که در یک تقسیم بندی کلی به آن اشاره می شود:

الف). عبارت فاسق در آیه؛ دلالت بر بررسی سندی دارد. چنانچه برخی تبیین در آیه را ناظر به حالات فاسق دانسته و برخی آن را ناظر بر متن خبر دانسته اند که البته در هر دو صورت

ص: 196

دلالت بر بررسی حالات راوی دارد. بدین معنا که اولین وظیفه هر شخصی در مواجهه با خبر، بررسی حالات راوی است. که از آن با عنوان «رجال الحدیث» یاد می شود.

ب). پس از بررسی حالات راوی، نوبت به مرحله بعدی «فَتَبَيَّنُوا»، یعنی بررسی متن خبر رسیده و بدون تبیین حقیقت مجاز به اعتماد نخواهیم بود. که از آن با عنوان «درایة الحدیث» یاد می شود.

براساس این دسته بندی که برگرفته از قرآن کریم است، وظیفه ما در مواجهه با روایات و اخبار ائمه معصومین علیهم السلام مشخص شده و بدون بررسی حالات راوی و بدون تحقیق درباره گفته راویان، محتوای خبر مورد پذیرش نخواهد بود.

جهت تأیید برداشت ابتدایی از آیه فوق، به مواردی اشاره می شود که مثبت نیاز به علم رجال ( بررسی حالات راوی) می باشند که عبارتند از:

1. وجود دروغگویان و دشمنان اهل بیت علیه السلام در میان راویان حدیث:

این باور در حالی است که هیچ سندی مبنی بر مصون ماندن روایات معصومین علیهم السلام از شر تحریفات، دستبردها و فراموشی های برخی از راویان در دست نبوده و اعتماد کورکورانه به تمامی روایات، عقلاً مورد قبول نمی باشد. مضاف بر آن، روایاتی در دست است که حاکی از جعل جاعلان حدیث می باشد که به دو نمونه اشاره میگردد:

الف. سعد بن عبد الله، قال: حدثني محمد بن خالد الطيالسي، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن ابن سنان، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «إنا أهل بيت صادقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا، في سقط صدقنا بكذبه علينا عند الناس». (1) امام صادق علیه السلام فرمود: ما خاندانی راستگو هستیم ولی همواره دروغگویانی هستند که بر ما افتراء می بندند تا سخن راست ما به وسیله دورغ آنان نزد مردم بی اعتبار شود.

ب. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنِي زِيَادُ بْنُ أَبِي الْحَلَّالِ قَالَ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ وَاحَادِيثِهِ وَاعْجَابِهِ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ فَأَبْتَدَأَنِي مِنْ غَيْرَانِ أَسْأَلُهُ: «رَجِمَ اللَّهُ جَارَ بْنَ زَيْدٍ الْجُعْفِيَّ كَانَ يَصْدُقُ عَلَيْنَا وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا». (2)

ص: 197

1- بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، ج 20، ص 1149.

2- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج 1، ص 238.

زیاد بن ابی حلال گفت: مردم درباره روایت‌ها و کارهای عجیب جابر بن یزید اختلاف کردند. من خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم می‌خواستم در این مورد از او سؤالی بکنم. قبل از اینکه من چیزی بپرسم فرمود خدا رحمت کند جابر بن یزید جعفی را که احادیث ما را درست نقل می‌کرد ولی خدا لعنت کند مغیره بن سعید را که بر ما دروغ می‌بندد.

2. وجود راویان اهل سنت در سند روایات اهل بیت علیه السلام:

وجود دسته‌ای از راویان سنی مذهب در سلسله راویان که اولاً بسیاری از پاسخهای معصومین علیهم السلام به سئوال آنها با تکیه بر تقیه صادر شده است در حالیکه حکم واقعی الهی نبوده است. ثانیاً هیچ تضمینی وجود ندارد که راویان اهل سنت، روایات معصومین را به نفع مذهب خود تغییر داده و بر خلاف واقع ثبت کنند.

3. توصیه به مراجعه در خصوص صفات راوی در اخبار علاجیه:

در باب تعادل و تراجیح (تعارض دو خبر)، احادیثی با عنوان اخبار علاجیه صادر شده است که ما را به رجوع به صفات راوی در انتخاب روایات توصیه می‌کند. (1) همانند مقبوله حنظله که فرمود: «الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْزَعُهُمَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيَّ مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخِرُ». (2)

### پاسخ به ادله مخالفین علم رجال

انصار احمد الحسن بصری جهت رد علم رجال به ادله‌ای متمسک شده‌اند که به برخی از موارد مهم آن اشاره شده و پاسخ داده می‌شود:

1. عدم امکان اثبات عدالت راوی: با توجه به اینکه تنها مدارک موجود در خصوص راویان حدیث، کاغذ نوشته‌های رجالی است که امکان تحریف آنها بیش از پیش قوت دارد، لذا هیچ راهی برای اثبات عدالت راوی وجود ندارد. به عبارت دیگر، شهادت صامت لازم‌القبول نبوده و بایستی شهادت به عدالت یا فسق راوی براساس حس (عن حس) باشد و بر اساس حدس (عن حدس) پذیرفته نیست.

ص: 198

1- حسینی قزوینی، المدخل الی علم الرجال والدرایة، ص 30.

2- کافی، ج 1، ص 68.

پاسخ: اولاً- پس از ثبوت حجیت و وثاقت مؤلف یک کتاب رجالی، به تبع به حجیت آن کتاب نیز یقین پیدا می شود و در این خصوص، بین گفتار و نوشتار مؤلف ثقه تفاوتی نیست. کما اینکه تمامی وصیت های مکتوب اموات و موقوفات، پس از یقین به انتساب آن به وصیت کننده و واقف، مورد پذیرش بوده و نیازی به شهادت حضوری ندارند. لذا اعتماد ما بر کتب رجالی نیز به خاطر تواتر یا شهرت یا اطمینان عقلایی نسبت آنها به مؤلف ثابت شده است.

ثانیاً؛ بنا به گفته علامه مامقانی رحمه الله علیه<sup>(1)</sup>: تزکیه و بیان عدالت و وثاقت یا تضعیف و بیان فسق آن، از باب شهادت نیست تا شرایط شهادت (شفاهی بودن، حسی بودن) را داشته باشد، بلکه با مراجعه به علم رجال، شواهد و قرائنی تحصیل می شود که می توان به آن مراجعه کرد.

2. اختلاف در معنای عدالت و فسق: در بین بزرگان و علمای شیعه، در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر است. برخی همچون شیخ طوسی رحمه الله علیه در معنای عدالت به اسلام ظاهری کفایت کرده است در حالیکه برخی دیگر؛ عدالت را ملکه نفسانی و برخی هم عدالت را به حسن ظاهر تعبیر کرده اند. لذا این تشتمت تعبیر در خصوص معنای عدالت برای ما درد سر ساز شده و هنگامی که گفته می شود فلان راوی عادل است، ما نمی دانیم منظور از آن کدام معنای عدالت است. لذا مراجعه به علم رجال نیز برایمان مفید نخواهد بود.

پاسخ: اولاً مبنای علماء مبتنی بر اصالة العدالة نبوده و در بسیاری از موارد، در پی روایتی که نقل شده است، عبارت عادل یا ثقة نیاورده اند.

ثانیاً؛ براساس نظر علامه مامقانی که گذشت، رجوع به کتب رجال، با هدف گردآوری قرائن و شواهدی بر عدالت و وثاقت راویان است تا از این طریق به اطمینان عدالت برسیم، ولو اینکه در معنای عدالت و فسق اختلاف نظر داشته باشیم.

3. حرام بودن محتوای علم رجال: در باور آنان، علم رجال علمی است که دسته ای از راویان را تقسیق یا تکفیر کرده و این عمل مصداق تقضیح الناس بوده و حرام است. بنابراین علم رجال که به این عمل پرداخته است حرام می باشد.

ص: 199



پاسخ: اولاً تکفیر و تفسیق برخی از روایات براساس حدس و گمان نبوده و مصداق عمل به ظن نمی باشد. بلکه این عمل براساس یافته های روایی یا اخبار متواتر از ثقات شیعی می باشد.

ثانیاً؛ چنانچه بگویند این عمل مصداق غیبت برشمرده می شود، خاطر نشان خواهد شد که غیبت دارای استثناهایی است که فاسقان علنی و باب مشورت و باب شهادت را از این مساله خارج می کند.

ثالثاً؛ حفظ احکام و شریعت اسلامی از حفظ اسرار شخصی برخی راویان (غیرعادل) مهم تر است. (1)

4. وجود بیشمار راویان مجهول: برخی از اتباع احمدالحسن بر این باورند که تعداد راویان مجهول و ناشناخته در سلسله سند روایات، بیش از راویان شناخته شده است، لذا این امر بیانگر ناقص بودن علم رجال بوده و این امر همانند خط کش پنج سانتی است که بنا دارد زمینی هزار متری را متر کند. بنا براین علم رجال نمی تواند معیار خوبی برای تفکیک روایات به صحیح و غیره باشد.

پاسخ: اولاً این مسأله نشانگر دقت و ظرافت و حساسیت علم رجال در خصوص روایات بوده و این امر نه تنها از درجه علم رجال نکاسته ، بلکه بر درجه اعتماد و اعتبار آن علم خواهد افزود.

ثانیاً؛ راویان ناشناخته، اغلب کسانی هستند که دارای دو یا سه روایت انگشت شمار بوده و از کثرت روایت برخوردار نمی باشند تا از رهگذر کنار گذاشتن آنان، بر معظم روایات خللی وارد شود.

ثالثاً؛ در صورت مطابقت متن و محتوای روایت با اصول و مسلمات تشیع، وجود یک راوی ناشناخته مخل سند نبوده و اعتبار روایت را مخدوش نمیکند.

رابعاً؛ در صورتی که روایت مشهور بوده و در طول تاریخ اسلام به مضمون آن اعتماد شده و یا مورد عمل قرار گرفته است، وجود یک یا چند راوی ناشناخته و مجهول بر اعتبار حدیث خدشه وارد نکرده و این شهرت، جبران کننده ضعف روایت خواهد بود.

ص: 200

یکی دیگر از اشتراکات نظری اخباریون با احمد الحسن بصری، پیرامون مخالفت با مسأله اجتهاد است. لذا براساس این باور، اجتهاد حرام بوده و مصداق ضلالت و گمراهی است. یکی از عمده اختلافات اخباریان با فقهای اصولی در مسائلی همچون؛ «انحصار ادله به کتاب و سنت، منع از تحصیل ظن، اخذ به ظواهر کتاب، اجرای اصالة البرائة در برخی موارد، حرمت کاربرد برخی از انواع قیاس و...» است، اما با توجه به اینکه در این درس مجال بررسی این اختلافات نیست، ابتدا به بیان معانی و تاریخچه اجتهاد و سپس به شرح برخی منابع اجتهاد پرداخته می شود تا بدین وسیله صحت و ترجیح روش اجتهادی بر روش اخباری تبیین گردد:

### 1. معنای لغوی واصطلاحی اجتهاد

اجتهاد در لغت به معنای کوشیدن تا حد خسته شدن از ماده «جهد» یا «جهد» است. (1) اما در اصطلاح فقهای شیعه، نهایت تلاش برای تحصیل حجت و حکم شرعی و یا تعیین وظیفه عملی را اجتهاد می نامند. (2) به عبارتی دیگر؛ اجتهاد، تلاشی عملی و روشمند برای استنباط حجت بر احکام و وظایف شرعی مربوط به موضوعات و پدیده های فرعی، از قواعد و منابع شرعی و نقلی است. (3)

### 2. تاریخ اجتهاد

ترغیب و تشویق شیعیان به اجتهاد، از سوی اهل بیت علیه السلام؛ بهترین بستر جهت رشد و آمادگی آنان برای دوران غیبت است که در مناسب های مختلف بدان پرداخته اند. چنانچه امام صادق علیه السلام به دانشوران خود می فرمود: «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نَلْقَى إِلَيْكُمْ الْأُصُولَ وَ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَعُوا». (4) همچنین از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: «عَلَيْنَا إِقَاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ وَ عَلَيْنَا

ص: 201

1- لسان العرب، ج3، ص133 والصحاح، ج2، ص460.

2- مصباح الاصول، ج3، ص434.

3- مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج3، ص197.

4- ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائرالحاوی لتحریرالفتاوی، ج3، ص575.

التَّفَرُّغُ» (1) وظیفه ما القای اصول و وظیفه شما تفریع آن است.

بنابراین، تفریع اصول ائمه معصومین علیهم السلام، بهترین نوع اجتهاد است و همین معنا در عصر ما نیز رائج بوده و از آن بهره می‌جوییم. به عنوان مثال، در سخن امام صادق علیه السلام، عبارت «وَلَا يَنْفُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ» (2) به عنوان اصل بوده و احکامی که مجتهد از آن استنباط میکند، تفریعات است. لذا باید توجه داشت که بازگرداندن فرع به اصل حکم، همانند قیاس نبوده و بلکه استنباط فروع از کبرای کلی است. همچنین روایات «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتُ حَتَّى تُودَى» (3) و «وَلَا ضَرْوُ وَلَا ضِرَارُ» (4) و «فَرُدُّوا مُتَشَابِهًا إِلَى مُحْكَمِهَا» (5) از جمله اصول القاء شده از جانب معصومین علیهم السلام بوده است که بایستی مورد تفریع قرار گیرند. علاوه بر آن، روایات دیگری هستند که قواعد اصولی را مستقیماً به مجتهدین آموخته و آنان را به چنین ابزارهایی مجهز کرده‌اند. به عنوان نمونه؛ قاعده عام و خاص، (6) انصراف، (7) برائت، (8) احتیاط، (9) ناسخ و منسوخ، (10) قواعد ناظر به موارد تعارض ادله (11) و...

لذا براساس همین روایات، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم فرمود: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ وَالْحُكْمَ وَالْمُتَشَابِهَ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ» (12) کسی که به مردم فتوا دهد، درحالیکه علم به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه ندارد، هم خودش و هم دیگری را هلاک کرده است. تعداد روایات مربوط به قواعد اصول فقه بقدری زیاد است که علامه سید هاشم خوانساری (م 1318) با تألیف کتاب «اصول آل الرسول الله صلی الله علیه و اله وسلم»، تمامی این روایت را جمع آوری

ص: 202

1- وسائل الشیعة، ج 27، ص 62.

2- تهذیب الأحکام (تحقیق خرسان)، ج 2، ص 186.

3- سعید بن هبة الله، فقه القرآن، ج 2، ص 74.

4- وسائل الشیعة، ج 25، ص 429.

5- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 290.

6- فروع کافی، ج 5، ص 59، ح 16.

7- بحار الانوار، ج 2، ص 183، ح 3.

8- وسائل الشیعة، ج 11، ص 295.

9- همان.

10- همان، ص 75.

11- همان، ص 77.

12- المحاسن، ج 1، ص 206.

کرد. صاحب کتاب الذریعة از قول علامه خوانساری می نویسد: بی گمان بیش از 4000 حدیث را که مربوط به اصول فقه است را در این کتاب آورده ام (1). همچنین محدث شبری (م 1242) با تألیف کتاب «الاصول الاصلية» در قالب 134 آیه و 1903 روایت، به قواعد اصول فقه اشاره کرده و یک یک آنها را بررسی کرده است (2).

## اجتهاد در عصر معصومین علیهم السلام

اولین افرادی که در باب اصول فقه کتاب نوشته و به تقریر اصول واجتهاد پرداخته اند، اصحاب و یاران امامان شیعه علیه السلام می باشند که از همان دوران، باب اجتهاد را گشوده و برای آیندگان به یادگار گذاشتند که به دو نمونه اشاره می شود:

1. کتاب «الالفاظ و مباحثها» و «الأخبار» تألیف هشام بن حکم (م 179)، از اصحاب امام صادق علیه السلام (3).

2. کتاب «اختلاف الحدیث و مسائله» و «علل الاحادیث»، تألیف یونس بن عبدالرحمن (م 208)، از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام (4).

البته در همان عصر، شاهد مبارزه امامان معصومین علیهم السلام با «اجتهاد به رأی» از جانب فقهای اهل سنت نیز بوده ایم که قالب بر اساس قیاس و استحسان حکم کرده و صدور فتوا می کرده اند. لذا امام باقر علیه السلام فرمودند: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ دَانَ بِمَا لَا يَعْلَمُ وَ مَنْ دَانَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ حَيْثُ أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ» (5). هر کسی که بر اساس اجتهاد به رأی، به مردم فتوا دهد، به آن چه (از دین) نمیداند متمسک شده و هرکس به آن چه (از دین) نمیداند متمسک شود، با خداوند مخالفت کرده است. زیرا به حلیت و حرمت چیزی فتوا داده است که نسبت به آنها علم ندارد.

با اندک تأملی در روش اجتهادی اهل سنت و روش اجتهادی شیعه اثنی عشری، تفاوت

ص: 203

1- الذریعة، ج 2، ص 177.

2- همان، ص 178.

3- الفهرست، ص 223 و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص 310 و معجم رجال الحدیث، ج 19، ص 271 و اعیان الشیعه، ج 1، ص 137.

4- الفهرست، ص 276 و رجال نجاشی، ص 446 و اعیان الشیعه، ج 1، ص 137 و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص 311.

5- قرب الإسناد، ص 12.

اساسی این دو به دست می آید. چنانچه در فقه اجتهادی اهل سنت، به گونه ای است که فقیه در صورت فقدان نص، عملاً اجازه پیدا می کند تا دست به تشریح احکام و تکالیف شرعی بزند، اما اجتهاد شیعی؛ به معنای تشریح حکم از سوی فقیه نبوده، بلکه به معنای بکارگیری تمام نیروی علمی در کشف و استنباط احکامی است که خداوند آنها را جعل فرموده است. به عبارت دیگر، اجتهاد در نزد اهل سنت، به خودی خود؛ قانون مستقلی در عرض کتاب و سنت است اما اجتهاد در نگاه شیعه؛ ابزاری است برای استنباط قانون از کتاب خدا و سنت معصومین علیهم السلام. لذا چنین روشی نسبت به استخراج مسائل و تکالیف دینی از منابع معتبر، نه تنها مذموم نیست، بلکه همواره مورد توجه و تأکید معصومین علیهم السلام بوده است.<sup>(1)</sup>

## اجتهاد در عصر غیبت کبری

با آغاز غیبت کبری، حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی (م 329)، نخستین کسی بود که با نوشتن کتاب «التمسک بحبل آل الرسول صلی الله علیه و اله وسلم» فقه را مهذب کرده و طریق اجتهاد و تطبیق احکام با ادله و اصول آنها را باز کرد.<sup>(2)</sup> پس از ایشان علمای بزرگ شیعه این راه را ادامه داده و اصول مدونی را در قالب کتاب های اصولی به نگارش در آوردند که به اسامی برخی اشاره می گردد:

1. محمد بن احمد (م 368)؛ با تألیف کتاب «مسائل الحدیثین المختلفین».

2. محمد بن احمد بن جنید اسکافی (م 381)؛ با تألیف کتاب های «کشف التمیمة و الألباس علی اغمار الشیعة فی ام القیاس»، «اظهار ما ستره اهل العناد من الروایة عن ائمة العترة فی امر الاجتهاد»، «الافهام لاصول الاحکام»، «تهذیب الشیعة لاحکام الشریعة»، «الاحمدی للفقه المحمدی».

3. شیخ مفید (م 413)؛ با تألیف «التذکره باصول الفقه» و «التجرید».

4. سید مرتضی علم الهدی (م 436)؛ با کتاب «الذریعة إلى اصول الشریعة».

ص: 204

---

1- تهرانی، رسول، مجمع الفوائد فی شرح الفرائد، ص 47.

2- الکنی واللقاب، ج 1، ص 199 و رجال نجاشی، ص 48 و تاریخ فقه و فقهاء، ص 140.

5. شیخ طوسی (م460)؛ با کتاب «العدة في أصول الفقه».

6. علامه سالار دیلمی (م448)؛ با کتاب «التقريب في أصول الفقه»

7. ابن ادريس حلی (م598)؛ با کتاب «السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی».

8. محقق حلی (م676)؛ با کتاب «نهج الوصول الى معرفة الاصول» و «معارج الاصول».

8. علامه حلی (م726)؛ با کتاب های «مبادئ الوصول الى علم الاصول»، «تهذيب الوصول الى علم الاصول»، «نهاية الوصول الى علم الاصول»، «النكت البديعة في تحرير الذريعة»، «شرح غاية الوصول الى علم الاصول»، «منتهى الوصول الى علمي الكلام و الاصول»، «نهج الوصول الى علم الاصول»<sup>(1)</sup>.

### منابع اجتهاد

به کارگیری منابع اجتهاد دارای نظم و ترتیب خاصی است که مجتهد در صورت ناامیدی از هر مرحله به سراغ مرحله دیگر رفته و استنباط حکم می نماید که به ترتیب به آنها اشاره میگردد:

الف. منابعی که حکم واقعی را مشخص می کنند. مانند: کتاب، سنت، اجماع، عقل<sup>(2)</sup> و قیاس<sup>(3)</sup> و....

ب. منابعی که حکم واقعی تنزیلی را مشخص می کنند. مانند: استصحاب، اصالة الصحة، قاعده تجاوز، قاعده فراغ و....

ج. منابعی که وظیفه عملی مکلف شاک و متحیر را مشخص می کنند. مانند: براءت شرعی، احتیاط شرعی، تخییر شرعی و....

د. مجتهد پس از ناامیدی از این سه مرحله، به سراغ تعیین وظیفه عقلی رفته و از راه براءت عقلی، احتیاط عقلی و تخییر عقلی، وظیفه عملی مکلف را تبیین می کند.<sup>(4)</sup>

ص: 205

---

1- رجال العلامة الحلی، ص 45.

2- مراد از عقل، عقل مدرک احکام است، نه عقلی که به طور استقلالی حاکم بوده و در برابر حکم خداوند، حکم صادر می کند.

3- در باور فقهای شیعه، از بین چهار نوع قیاس، قیاس مستنبط العلة باطل بوده و قیاس های منصوص العلة، قیاس اولویت و قیاس تنقیح مناط دارای حجیت می باشند. الاصول العامة للفقهاء المقارن، محمد تقی حکیم، ص 311.

4- یوسف مقدم، اجتهاد از منظر قرآن، ص 57

نص در لغت به معنای بلند کردن(1) و در اصطلاح عرف؛ به کلام معتبر و صریح و آشکاری گفته می شود که بیش از یک معنا از آن استفاده نشود.(2) لذا در فرهنگ حدیثی، نص صرفاً به قرآن کریم، کلام رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم و امامان معصوم علیه السلام اطلاق می شود.

با این وجود، اجتهاد در برابر نص، عنوان و اصطلاحی است که همه فقهاء مأمور به اجتناب و دوری از آن هستند. بدین معنا که فقهاء حق مقدم داشتن نظر شخصی خود در برابر فرمان خدا و معصومین علیهم السلام را نداشته و در صورت وجود بیان و نص صریح از سوی آنان، عمل به حکم واقعی در اولویت است.(3) حتی این دیدگاه در میان برخی از اهل سنت نیز وجود داشته و بر آن عمل ملزم می باشند. لذا ابن حزم اندلسی در کتاب الاحکام آورده است: «مَنْ بَلَغَهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ خَبْرٌ يَقْرَأُ بِصِحَّتِهِ ثُمَّ رَدَّهٖ بِغَيْرِ تَقْيِيهِ فَهُوَ كَافِرٌ».(4) کسی که به او خبری از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم برسد و به صحت آن اقرار داشته و بدون تقیه آن را رد کند کافر است. همچنین امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرمودند: «مَنْ حَكَمَ فِي دَرْهَمَيْنِ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ».(5) کسی که درباره دو درهم به غیر آنچه خداوند فرموده حکم کند، به خداوند عظیم کافر شده است.(6)

### مراجعه مستقیم مردم به روایات

اخباریون بر این باورند که بایستی عوام مردم جهت استنباط احکام شرعی خود به روایات مراجعه کرده و حکم خود را از لابه لای کتب روایی جستجو نمایند. همچنین اتباع احمد الحسن بصری نیز در این خصوص قائل به مراجعه مستقیم به روایات یا مراجعه به کتب احمد بصری هستند. لذا این سؤال پیش می آید که آیا مراجعه مستقیم مردم به آیات

ص: 206

1- نص الحدیث ینصه نصة رفعه . لسان العرب، ج 7، ص 98.

2- فرهنگ فارسی، ج 3، ص 2399.

3- جواهر الکلام، ج 3، ص 141 و ینایع الاحکام، ص 501 و النص والاجتهاد، ص 119

4- الاحکام، ابن حزم، ج 1، ص 89

5- کافی، ج 7، ص 408.

6- یوسفی مقدم، اجتهاد از منظر قرآن، ص 273.

و روایات، جهت استنباط احکام جایز است؟

در پاسخ به این سخن باید گفت: اولاً؛ اولین مسئله ای که در کتب فقهی به آن اشاره شده است، تقسیم بندی مکلف است. لذا گفته شده: «يجب على كل مكلف في عباداته ومعاملاته أن يكون مجتهداً، أو مقلداً، أو محتاطاً». لذا تمامی فقهاء بر این باورند که کسی که مقلد بوده و از توانایی علمی در خصوص استنباط احکام از روایات و آیات برخوردار نیست، مراجعه مستقیم وی به آیات و روایات جهت استخراج و استنباط احکام جایز نمی باشد، چرا که آیات و روایات، دارای محکمت و متشابهات بوده و توان فهم آنها برای افراد غیر متخصص میسر نمی باشد.

ثانیاً؛ علاوه بر مراجعه مستقیم افراد غیر متخصص به روایات، حتی خواندن برخی روایات برای افرادی که توان فهم و درک آن را ندارند نیز منع شده است. چنانچه از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحْتِمَالِ أَمْرِنَا سِرُّهُ وَصِيَانَهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ فَأَقْرَبُهُمُ السَّلَامُ وَقُلْ لَهُمْ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدٌ اجْتَرَمُودَةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ حَدَّثُوهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَاسْتُرُوا عَنْهُمْ مَا يُنْكِرُونَ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ مَا النَّاصِبُ لَنَا حَرْبًا بِأَشَدَّ عَلَيْنَا مَثْوَةً مِنَ النَّاطِقِ عَلَيْنَا بِمَا نَكَرَهُ»<sup>(1)</sup> تحمل امر ما تنها به تصدیق و پذیرفتن آن نیست، از جمله تحمل امر ما پنهان داری و نگهداشتن آن از نا اهلش باشد. به شیعیان ما سلام برسان و به آنها بگو: خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را بسوی خود کشاند، آنچه را می فهمند به آنها بگوئید و آنچه را نمی پذیرند از آنها بپوشید. سپس فرمود: بخدا کسی که به جنگ ما برخاسته زحمتش برای ما از کسی که چیزی را که نمی خواهیم از قول ما می گوید بیشتر نیست.

## اختلاف در فتوا

ممکن است برخی با ایراد گرفتن به اینکه اگر فقهاء سخن دین را میگویند پس چرا در

برخی مسائل با یکدیگر اختلاف دارند؟ لذا جهت تبیین بحث به علل و ریشه های اختلاف در فتاوا اشاره می گردد:

دلیل اول: اختلاف در ناقلان و راویان احکام؛ در زمان حضور معصومین علیهم السلام یا در زمان

ص: 207

---

1- اصول کافی، ج 3، ص 315 و غیبت نعمانی، ص 54، باب 1.



نزدیک به عصر آنان، سند و مدرک روایات و شناخت راویان احادیث، کمتر مورد نیاز بود، زیرا احادیث واحکام را یا از خود معصوم علیه السلام می پرسیدند و یا راوی و ناقل آنها را به جهت نزدیکی زمانی با معصوم، می شناختند. اما در زمانهای بعد، روایات و احادیث با واسطه های زیادی نقل می شد و اشخاصی مانند ابوهریره ها نیز گاهی تا حدود چهار هزار حدیث دروغی را جعل می کردند. از این رو مجتهدی که می خواهد طبق حدیث و روایتی فتوا دهد، باید راویان و ناقلان آن را بشناسد و به معتبر بودن سند روایات پی ببرد و نیز به علم «حدیث» و «رجال» آگاهی داشته باشد. همین تحقیق در سند احادیث و شناخت راویان آنها (علم رجال)، باعث می شود که گاهی یک حدیث به نظر مجتهدی صحیح و معتبر باشد؛ اما همین حدیث در نظر مجتهد دیگر از صحت و اعتبار برخوردار نباشد و در نتیجه موجب اختلاف فتوا بین آنان گردد.

دلیل دوم: اختلاف در معانی و مفاهیم احکام؛ گاهی بعضی از آیات و روایات از نظر کلمات، جملات و ترکیبات، به گونه ای است که در معانی و مفاهیم آنها، احتمالات مختلفی داده می شود. بدین جهت در معانی و مفاهیم احکام، بین مجتهدان اختلاف نظر و در نتیجه اختلاف فتوا به وجود می آید؛ مثلاً در آیه مربوط به تیمم «... فلم تجدوا ماء فتیمموا صعيدا طيبا؛ در صورتی که برای طهارت به آب دسترسی نداشتید، بر «صعيد» پاکیزه تیمم کنید»؛ در معنا و مفهوم کلمه «صعيد»، اختلاف نظر پیش آمده که آیا معنای «صعيد» فقط خاک است یا معنای آن تمام چیزهایی است که پوسته ظاهری زمین را تشکیل می دهد (مانند سنگ، شن، ریگ و جز آن). از این رو در این که بر چه چیزهایی تیمم کردن صحیح است و یا غیر صحیح، بین مجتهدان اختلاف فتوا به وجود می آید.

دلیل سوم: اختلاف در مصادیق و موضوعات احکام؛ گاهی مجتهدان در خود حکم شرعی با یکدیگر اتفاق نظر دارند که یا در مصداق و موضوع حکم اختلاف پیدا می کنند؛ مثلاً اگر بر بدن یا لباس نمازگزار خونی باشد که مقدار آن کمتر از «درهم» است، نماز صحیح می باشد. در زمانی که این حکم از سوی معصوم علیه السلام صادر شده، درهم در میان مردم معمول بوده است و همه اندازه آن را می دانسته اند. و یا در زمان های بعد به جهت عدم آگاهی از اندازه درهم آن روز، اختلاف نظرهایی به وجود آمده است که آیا اندازه درهم، مساوی با گودی

کف دست است، یا سرانگشتی ابهام، و وسطی و یا سبابه . همین اختلاف نظر در مصداق و موضوع حکم، باعث اختلاف فتوا در حکم شرعی آن شده است.

دلیل چهارم: اختلاف در مقاصد و اهداف احکام، چون در زمان ائمه اطهار علیه السلام و طبقه اول راویان احادیث و ناقلان احکام شرعی، حکومت و قدرت در دست مخالفان شیعه بوده است. از این رو آنان نمی توانستند، در همه جا احکام «واقعی» الهی را بدون پرده بیان کنند و به اصطلاح رعایت تقیه می کردند. همین امر موجب شده است تا بعضی از احادیث با بعضی دیگر، توافق نداشته باشند و مقصود و هدف اصلی معصوم علیه السلام فهمیده نشود. یکی از کارهای فقیهان و مجتهدان؛ این است که چنین احادیثی را که در نظر نخستین با یکدیگر منافات و تعارض دارند، با هم جمع کنند تا مقصود و هدف اصلی آنها معلوم و شناخته شود. در نتیجه، آنها را مأخذ و دلیل فتوای خود قرار دهند. گاهی در جمع بین احادیث و وفق دادن یک حدیث با حدیث دیگر، در میان آنان اختلاف نظر پیش می آید و همین موجب تفاوت فتوای آنان می گردد.

با در نظر گرفتن این چهار علت، گاهی بین مراجع تقلید در مسائل جزئی فقهی، اختلاف فتوا پیش می آید و این دلیلی محکم بر پویایی فقه تشیع است. برخلاف فقه اهل سنت که پاسخی برای احکام مستحده ندارند زیرا از نعمت مرجعیت محروم می باشند.<sup>(1)</sup>

ص: 209

---

1- ر، ک: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، جمعی از دانشمندان، مقاله تمرکز وعدم تمرکز مرجعی و فتوی، سید محمود طالقانی و مقاله تقلید اعلم با شورای فتوا به قلم سید مرتضی جزایری.

1. دیرینه اخباریگری از نگاه شهید مطهری را تشریح کنید.
2. چهار مورد از محورهای اعتقادی اخباریون را بیان کنید.
3. اشکال تقسیم حدیث به صحیح و ضعیف را تقریر کنید.
4. دو نمونه از اصحاب ائمه که دارای کتاب رجالی هستند را نام ببرید.
5. ادله مخالفین علم رجال را نام برده و یک مورد را پاسخ دهید.
6. اجتهاد در برابر نص را تعریف کرده و یک نمونه مصداقی برای آن بیان کنید.

اشاره

هدف درس

آشنایی با:

. تقلید از غیر معصوم علیه السلام

ص: 211



همانطور که در درس قبلی اشاره شد، یکی دیگر از باورهای مشترک بین اخباریون و احمد الحسن بصری، حرمت تقلید عوام از فقیه است. لذا احمد الحسن براساس این باور در اول شوال (1424 ه. ق) اعلام کرد: «علی کل مسلم ترک التقلید فی الفقه والأصول والعمل بالاحتیاط فکل مقلد فهو عاصی الامر الامام المهدی علیه السلام».<sup>(1)</sup>

در این درس براساس قرآن کریم ثابت خواهد شد که تقلید عوام مردم از فقیه جامع شرایط واجب بوده و در صورت اعراض از فقیه و ارتکاب به معصیت و مخالفت با امر شارع مقدس، فرد غیر مقلد خاطی بوده و مورد عذاب الهی قرار خواهد گرفت.

در نگاه اول، قرآن کریم مسلمین را به دو گروه؛ فقیهان انذار دهنده و مؤمنین انذار شونده تقسیم کرده و فرموده است: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَفْقَهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ».<sup>(2)</sup> براساس این تقسیم بندی، جامعه مسلمین به لحاظ معرفتی به دو دسته تقسیم شده اند که بایستی عده ای به فهم و فقه رسیده و عده ای دیگر از فهم و فقه آنان استفاده کنند. لذا به التزام عقلی، تبعیت غیر فقیه از فقیه واجب است چرا که در غیر این صورت، این تقسیم بندی و دستور به تفقه و انذار بیهوده خواهد بود.

ص: 213

---

1- عکس و رونوشت بیانیه در نزد نویسنده موجود است.

2- توبه، 122.

تفقه در دین به معنای فهمیدن تأویل دین (1) است که می تواند مرحله ای فراتر از علم به دین و شناخت مسائل و مبانی آن باشد. لذا قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام حکم به وجوب کفایی و لزوم دستیابی به تفقه در دین را صادر کرده و بر لزوم تبعیت عملی از فقهاء تأکید فرموده اند.

آنچه از آیه نفر مبنی بر وجوب تفقه و تقلید بر می آید این است که:

اولا با استفاده از لولای تحصیصیه در «فلولا نفر من کل فرقة طائفة»، وجوب نفر برای تفقه استفاده شده است.

ثانیا: «لینفقها فی الدین» به عنوان غایت نفر است که با توجه به وجوب نفر، وجوب تفقه نیز استفاده می شود تا هرکدام از نافرین؛ براساس استعداد خود به فهم و فقه دین دست یافته و بر اساس فقه خود مردم را انذار نمایند. طبیعی است که میزان و صحت فهم هر کدام با دیگری در یک سطح نخواهد بود اما با این حال خداوند متعال، انذار هرکدام از فقهاء را حجت دانسته به تبعیت از آنها دستور داده است. البته این سخن ناظر به هرمنوتیک نبوده و با دریافت و فهم شخصی متفاوت است زیرا در تفقه دینی، آنچه ضابطه استنباط است، قواعد حاکم بر آن بوده و از هر گونه تأویل، تفسیر و برداشت شخصی مبری می باشد. قابل توجه اینکه؛ روایات معصومین علیهم السلام نیز بر وجوب تفقه در دین تأکید کرده و فرموده اند: «عَلَيْكُمْ بِالتَّقْوَةِ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَّقَهُ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يُرَكِّ لَهُ عَمَلًا» (2).

ثالثا: «لینذروا قومهم» غایت تفقه واجب و نفر واجب است، بر این اساس، انذار قوم نیز واجب خواهد شد. البته انذار به معنای ابلاغ بوده و مراد از آن ترساندن نمی باشد. (3)

رابعا؛ حذر در «لعلهم یحذرون» غایت نفرو تفقه و انذار واجب است، لذا به استناد دلالت آیه، وجوب حذر از انذار فقیه استنباط میگردد. البته توجه شود که منظور از حذر، حذر

ص: 214

---

1- دعا النبوی، صلی الله علیه وسلم، لابن عباس فقال: اللهم علمه البین و فقهه فی التأویل أي فهمه تأویله و معناه. لسان العرب، ج 13، ص 522.

2- کافی، ج 1، ص 75.

3- المنذر: المعلم الذي يعرف القوم بما يكون قد دهمهم من عدو أو غيره وأصل الإنذار الإعلام. لسان العرب، ج 5، ص 203.

عملی است لذا توقع و مطلوب خداوند این است که مردم بعد از آنکه احکام الهی برای آنها بیان شد، عملاً متحذر شوند و این حذر و پرهیز جز با عمل به فتوای فقیه تحقق پیدا نمی کند. چرا که مراد از حذر عملی؛ حجیت فتوای مجتهد و لزوم قبول قول مجتهد به صورت عملی بوده و صرف التزام قلبی ملاک نمی باشد.

بانه به اینکه گاهی انذار کردن از باب دلالت مطابقه و گاهی از جهت دلالت تضمن و گاهی از طریق دلالت التزام است. همانگونه که بیان شد، آیه شریفه صراحت در وجوب انذار برای فقیه دارد، لذا اگر مجتهدی بر حرمت و یا وجوب مطلبی فتوا داد، آن فتوا به دلالت تضمن، حکم الهی محسوب می شود و عدم اتیان آن، مستوجب عقاب خواهد بود.

شاید برخی به این باور باشند که فقاهت و اجتهادی که در صدر اسلام و در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیه السلام مطرح بوده است، غیر از فقاهت و اجتهادی است که در زمانهای متأخر مورد نظر می باشد؛ چون فقاهت و اجتهاد در صدر به صورت سؤال از معصومین بوده است و در آن زمان اجتهاد مصطلح مد نظر نبوده است، بنابراین، آیه بر انذار فقیه دلالت ندارد تا بر حجیت فقاهت هم دلالت کند؛ بلکه، آیه بر حجیت نقل روایت و حجیت خبر واحد دلالت دارد و انذار فقیه در اینجا به معنی نقل روایت است به همان صورتی که از معصومین علیهم السلام شنیده است، که در این صورت چنین پاسخ داده می شود که:

اولاً: از آنجا که در آیه شریفه، عنوان فقاهت در وجوب تحذر اخذ شده است، آیه با نقل روایت و حجیت خبر واحد ارتباطی ندارد. دلیل اول اینکه، در حجیت روایت، التفات راوی به معنی روایت شرط نشده است، تا چه رسد به این که راوی، فقیه هم باشد؛ زیرا در نقل روایت، جزو شاق راوی، چیز دیگری معتبر نیست و دوم اینکه لازم نیست که عنوان فقیه در نقل روایت بر راوی صدق کند؛ چون هرگز راوی با صرف نقل تعدادی روایت و لو اینکه معنی آنها را هم بداند، مستحق عنوان فقیه نخواهد بود؛ زیرا روشن است که علم به یک یا چند حکم، در صدق عنوان فقاهت کفایت نمی کند، در حالیکه روایت او صحیح است؛ نتیجه این است که آیه شریفه، ارتباطی به حجیت روایت ندارد و از سویی، وظیفه راویان، نقل روایت بوده و وظیفه فقهاء، تفریع اصول است، چنانچه امام رضا علیه السلام فرمود: «عَلَيْنَا الْإِقَاءُ»



الْأَصُولُ وَعَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ» (1). توجه شود که تفریع اصول کاری تخصصی بوده و از عهده ناقلان حدیث و عوام مردم خارج است.

ثانیا؛ ماهیت فقاهت و اجتهاد به معنی معرفت احکام از روی دلیل، امر واحدی است که حقیقت آن با تغییر زمان متفاوت نمی شود و در زمان حاضر و صدر اول یکی است و در این معنی اختلافی وجود ندارد؛ بلکه تفاوت اجتهاد امروز و صدر اول در صعوبت و سهولت است؛ چون تفقه در صدر اول، به شنیدن حدیث بوده است و متوقف بر علوم و مقدمات مورد نیاز فعلی نبوده است. اما در زمانهای متأخر، اگرچه نیل به مرتبه اجتهاد بر مقدمات زیادی متوقف است، ولی این فرق به معنی متغیر بودن معنی اجتهاد نمی باشد. البته مسأله تعارض بین اخبار، هم در اجتهاد مصطلح مطرح است و هم در اعصار سابق بوده است. از این روی، در مورد تعارض اخبار، بین اجتهاد این زمان با آن زمان فرقی نیست؛ لذا ادعای مغایرت مفهوم اجتهاد در امروز و صدر اول هم وجهی ندارد. (2)

نتیجه اینکه بر اساس آیه نفر، تفقه وانذار واجب کفایی است و لازمه این وجوب، تبعیت و حذر عملی عوام از فقها می باشد. توجه به این نکته ضروری است که نگاه اولین اسلام بر تفقه بوده و کسانی را که از استعانة تفقه برخوردارند را براین امر دعوت کرده است. از سویی باب تقلید را باز گذاشته و رجوع مقلدین به هر کدام از فقهاء که دارای اعلمیت می باشد را باز گذاشته است تا مردم بتوانند به تشخیص آگانه خود، احکام شان را از آنان دریافت نمایند. لذا می توان همین نوع از تقلید که بر پایه علم و آگاهی می باشد را نوعی از تفقه در مرحله نازل تر دانست.

### قرآن و منع تقلید

قرآن کریم می فرماید: « وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ » (3). یک عده آنها همان مردم بی سواد و نادان بودند که از کتاب آسمانی خود چیزی جز یک رشته خیالات

ص: 216

1- وسائل الشیعة، ج 27، ص 62.

2- التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ص 88 و تهذیب الاصول، ج 3، ص 167.

3- بقره، 78.

و آرزوها نمیدانستند و دنبال گمان و وهم می رفتند.

این آیه در مقام مذمت عوام و بی سوادان یهود است که در اصول دینی خود از علماء و پیشوایان خود پیروی و تقلید می کردند. در ذیل این آیه آمده است: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض می کند که عوام و بی سوادان یهود راهی نداشتند جز اینکه از علماء خود هر چه می شنوند قبول کنند و پیروی نمایند. اگر تقصیری هست، متوجه علماء یهود است. چرا قرآن کریم عوام الناس بیچاره را که چیزی نمی دانستند و فقط از علماء خود پیروی می کردند را مذمت می کند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما هست؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علماء مذموم است پس عوام ما نیز که از علماء ما پیروی می کنند باید مورد ملامت و مذمت قرار گیرند. اگر آنها نمی بایست قول علماء خود را بپذیرند اینها نیز نباید بپذیرند.

حضرت فرمود: «بَيْنَ عَوَامِنَا وَعُلَمَائِنَا وَعَوَامِّ الْيَهُودِ وَعُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٍ مِنْ جِهَةٍ أَمَا مِنْ حَيْثُ اسْتَتَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ وَأَمَا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا»، عوام و علماء ما و عوام و علماء یهود از یک جهت فرق دارند و از یک جهت مثل هم اند. از آن جهت که مثل هم می باشند، خداوند عوام را نیز به آن نوع تقلید از علماء مذمت کرده و اما از آن جهت که فرق دارند نه. آن شخص عرض کرد: یا ابن رسول الله توضیح بدهید. فرمود: عوام یهود علماء خود را در عمل دیده بودند که صریحا دروغ می گویند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام و قضاءها را به خاطر رودربایستیها و رشوه ها تغییر می دهند، می دانستند که درباره افراد و اشخاص عصبیت به خرج می دهند، حب و بغض شخصی را دخالت می دهند و حق یکی را به دیگری می دهند. آنگاه فرمود: به حکم الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هرکس تکوینی قرار داده می دانستند که هرکس که چنین اعمالی داشته باشد نباید قول او را پیروی کرد، نباید قول خدا و پیغمبران خدا را با زبان او قبول کرد و به همین منوال است حال عوام ما، اینها نیز اگر در فقهاء خود، اعمال خلاف، تعصب شدید، تراحم برسر دنیا، طرفداری از طرفداران خود هر چند ناصالح باشند، کوبیدن مخالفین خود هر چند مستحق احسان و نیکی باشند، اگر این اعمال را در آنها حس کنند و باز هم چشم خود را ببندند و از آنها پیروی کنند عینا مانند همان عوام یهودند و مورد مذمت و ملامت هستند و فرمودند: «أَمَا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِعَوَامِّ أَنْ

يُقَلِّدُوهُ» واما هریک از فقهاء که خوددارو حافظ دین خود و مخالف هوای نفس و مطیع فرمان مولای خود باشد باید عوام از او تقلید کنند. (1)

نکات این روایت عبارتند از:

1. تقلید از فقیه جامع شرایط جایز بوده و اگر فقیهی که از شرایط اخلاقی مذکور در روایت برخوردار نباشد، قابل تقلید نمی باشد.
2. لام در «فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ» همانند لام در «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (2) برای تکلیف است که در صورت جمع شدن شرایط، حق ثابتی از جانب مردم برای خداوند ایجاد می گردد. لذا در صورتی که شرایط تقلید برای هر کدام از عوام فراهم شد، بایستی آن را پذیرفته و انجام دهند.

### استدلال عقلی بر وجوب تقلید

بعد از پذیرفتن مبدأ هستی و ارسال انبیاء و این که بندگان خدا بی هدف آفریده نشده اند، عقل اقرار می کند که اطاعت از خدا ضروری و نافرمانی او موجب خروج از بندگی است و کیفیت اطاعت احکام الهی مبتنی بر علم به احکام است و این علم یا از طریق شنیدن سخن معصوم علیه السلام و یا به اجتهاد و یا با تقلید حاصل می شود، راه اول برای مردم زمان غیبت ممکن نیست و راه دوم برای عموم مردم میسر نیست، پس عقل حکم می کند که باید تقلید کرد و به مجتهد رجوع نمود. علاوه بر آن، آیات و روایات نیز بر این تقلید تأکید دارند، لذا تقلید از فقیه جامع شرایط برای فرد غیر فقیه به ضرورت عقل و نقل واجب است.

ص: 218

---

1- احتجاج طبرسی، ج 2 ص 457.

2- آل عمران، 97.

1. نگاه قرآن به مکلفین با چه تقسیم بندی مطرح شده است؟
2. دلالت آیه نفریر وجوب تفقه و تقلید را بیان کنید.
3. آیا تقلید در زمان معصومین با تقلید کنونی تفاوت دارد؟ توضیح دهید.
4. مخالفت قرآن با تقلید در چه شرایطی است؟
5. چگونه می توان از حدیث فللعوام أن یقلدوه وجوب تقلید را استنباط کرد؟



## آخر الزمان

اهداف درس

آشنایی با

• محدوده آخرالزمان

• فقهای آخرالزمان

ص: 221



مسأله آخرالزمان یکی از چالشی ترین مسائل قرن اخیر است، بطوری که به خاطر اهمیت موضوع، به یک رشته دانشگاهی تبدیل شده و در دانشگاه های وابسته به کلیسای کاتولیک تدریس می گردد. این مسئله از نظر اسلام نیز دارای اهمیت و جایگاه ویژه ای بوده و پیرامون نشانه های آن، احادیث فراوانی صادر شده است.

با این وجود، زمان و تعریف آخرالزمان مورد اختلاف ادیان و مذاهب بوده و به باوری مشخص دست نیافته اند. به عنوان مثال، در باور یهود، آخرالزمان به معنای پایان دوران جهان و پیوستن آن به قیامت کبری است. چنانچه در کتاب دانیال نبی علیه السلام (1) براین باور تاکید کرده و از رستاخیزی بزرگ خبر داده است، لذا گفته شده است: در این زمان مردگان از خاک برمی خیزند و براساس کتابی که همه نام ها در آن ثبت است نیکوکاران و گناهکاران از هم جدا می شوند و هر گروه به پاداش و کیفر شایسته خود می رسند. (2) این در حالی است که در باور مسیحیت، دوران آخرالزمان به رجعت مسیح و آغاز حکومت عدل الهی اطلاق

ص: 223

---

1- این کتاب در دوران سلطنت آنتیوخوس اپیفانس، فرمانروای سوریه و فلسطین (164.175 ق م) و در هنگامی که جامعه یهود از درون در معرض تأثیرات افکار بیگانه (یونانی و ایرانی) قرار گرفته و از بیرون گرفتار آزار و شکنجه عمال دولتی شده بود، نوشته شده است. دانشنامه بزرگ اسلامی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، برگرفته از مقاله «آخرالزمان»، ج 1، ص 102.

2- عهد عتیق، دانیال نبی، 1: 12، 4.



شده است. چنانچه در آخرین رساله های پولس و در انجیل یوحنا آمده است: «مسیح یک شخص معین نیست، بلکه اصلی است الهی و فوق طبیعی، فراتر از تاریخ و زمان، که پیش از آفرینش جهان بوده و بعد از پایان آن نیز خواهد بود. مسیح علت فاعلی و علت غایی هستی است و آفرینش عالم به واسطه او و برای اوست. همچنان که همه در آدم مرده اند، همه در مسیح زنده خواهند شد. (1) مسیح خود قیامت و حیات است، او راه و دروازه نجات است. او خود آخرالزمان است.» (2)

حتی در میان مسلمین نیز درباره محدوده آخرالزمان، برداشت های متفاوتی ارائه شده است که می توان تمامی آنها را در دو معنای کلی دسته بندی کرد:

الف). آخرالزمان به یک فاصله زمانی، بین ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله وسلم تا قیامت کبری

اطلاق می گردد و از این رو آن حضرت را پیامبر آخرالزمان نیز نامیده اند.

ب). فاصله زمانی بین ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تا پایان قیام ایشان را آخرالزمان

می نامند.

با وجود این آشفتگی، برخی از فرقه های انحرافی همچون احمد الحسن بصری، از فضای مبهم آن سوء استفاده نموده و روایات مربوط به آخرالزمان را به نحو دلخواه تأویل می کنند.

## محدوده آخرالزمان

قرآن کریم در یک تقسیم بندی کلی، با توجه به ساکنین زمین، زمان دنیا را به دو بخش اولین و آخرین دسته بندی کرده است. چنانچه می فرماید: «ثله من الأولین وقلیل من الاخرین». علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می فرماید: گروه کثیری از مقربان از امت های نخستین و قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم هستند و گروه اندکی نیز از امت آخرین، که منظور امت پیامبر اکرم است. (3) با این حال، می توان بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و اله وسلم را سرآغاز دوره «آخرالزمان» و قیامت کبری را پایان آن دانست. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم نیز فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ إِنِّي

ص: 224

1- عهد جدید، یوحنا، 10:9

2- عهد جدید، رساله به کولسیان، 2:12.

3- المیزان، ج 19، ص 121.

إِنَّمَا بَعَثَ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ قَالَ ثُمَّ صَمَّ السَّبَّاحَتَيْنِ» (1) ای گروه مسلمانان! بعثت من و روز قیامت مانند این دو انگشت سبابه است.

لذا رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم نشانه های این فاصله زمانی را با عنوان «اشراط الساعة» که مقصود از آن علایم و نشانه های نزدیک شدن به روز رستاخیز است را برشمرده اند. چنانچه ابن عباس می گوید: ما با رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در حجة الوداع به حج مشرف شدیم. رسول خدا حلقه در خانه خدا را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد و فرمود:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟ كَانَ أَدْنَى النَّاسِ مِنْهُ يُؤْمِنُ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ وَآلِ وَسَلَّمَ إِنَّ مِنْ أَسْرَاطِ الْقِيَامَةِ إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ وَاتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ وَالْمِيلُ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَتَعْظِيمُ الْمَالِ وَبَيْعُ الدِّينِ بِالْدُّنْيَا...

يَا سَلْمَانُ فَلَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى تَحْوِرَ الْأَرْضُ حَوْرَةً فَلَا يَبْطِنُ كُلُّ قَوْمٍ إِلَّا إِنَّهَا خَارَتْ فِي نَاحِيَّتِهِمْ فَيَمْكُثُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَنْكُتُونَ فِي مَكْثِهِمْ فَتَلْقَى لَهُمُ الْأَرْضُ أَفْلاذَ كَبَدُهَا قَالَ ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيَّ الْأَسَاطِينَ فَقَالَ مَثَلُ هَذَا فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ ذَهَبٌ وَلَا فِضَّةٌ فَهَذَا مَعْنِي قَوْلُهُ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» (2).

گفت: آیا می خواهید من شما را به علائم و نشانه های قیامت باخبر کنم؟ در آن هنگام نزدیک ترین افراد به رسول خدا سلمان بود و گفت: ای رسول خدا! بله ما می خواهیم ما را باخبر کنی!

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بدرستی که از علامات قیامت آن است که مردم نماز را خراب می کنند، و از شهوات پیروی می نمایند، و تمایلشان بسوی هوای نفسانی است، مال را بزرگ می شمردند، و دین را به دنیا می فروشند...

ای سلمان! چون این قضایا واقع گردد و این علائم تحقق یابد دیگر مدت درازی به طول نمی انجامد، بلکه درنگ نمی کنند مردم، مگر زمان اندکی که ناگهان زمین صیحه عجیبی میکشد و این صدا و صیحه بطوری تمام بسیط زمین را فرا می گیرد که هر کس چنین می پندارد که این صیحه در ناحیه و موطن او واقع شده است و پس از صیحه به قدری که خداوند اراده اش تعلق گیرد، باز مردم در روی زمین درنگ می کنند و در این اقامت و درنگ

ص: 225

1- مفید، محمد بن محمد، الأمالی، ص 188.

2- تفسیر المیزان، ج 5، ص 432 - 435 به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم، طبع سنگی، ص 627-629.

دچار گرفتاری ها و مشقات و تکان ها می گردند. و زمین پاره های جگر خود را بیرون می ریزد و منظور از پاره های جگر طلاها و نقره هاست. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در این حال با دست خود اشاره کردند به ستون هائی که در آنجا نصب شده بود و فرمودند: پاره های جگر زمین و قطعات طلا و نقره مثل این ستون ها. اما در آن روز، دیگر طلا و نقره فائده ای ندارد و اینست معنای گفتار خدای تعالی: «فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» پس به درستی که حقا علائم قیامت به وقوع پیوسته است.

براساس این تقسیم بندی قرآنی، زمان پس از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، آغاز آخرالزمان بوده و تمامی علائمی که با عنوان اشراط الساعة یا آخرالزمان صادر شده است، مختص به محدوده زمانی بعثت تا قیامت می باشد. لذا انحصار آن علائم به زمان خاصی مانند زمان ظهور حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام صحیح نبوده و حتی خود ظهور نیز یکی از علائم آخر است.

نکته

در برخی از روایات صادر شده از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم، ظهور امام دوازدهم علیه السلام را در آخرالزمان و قیام خود در اول الزمان دانسته است. (1) از سویی روایاتی هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را پیامبر آخرالزمان معرفی نموده اند، (2) با این وجود، وجه جمع بین این دو روایت که در یکی به اول الزمانی و در دیگری به آخرالزمانی بودن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اشاره شده است، بدین گونه است که؛ هر پیامبری که صاحب الشریعة باشد، تا پایان مدت شریعت خود، به صورت عام صاحب الزمان خواهد بود. لذا با توجه به اینکه نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آخرین پیامبر خداست، به عنوان پیامبر آخرالزمان معرفی گردیده و صاحب آخرالزمان می باشد. بنابراین، در اول آخرالزمان قیام کرده

ص: 226

1- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي تَقْضِي ذَنْبِي وَتَجْزِي عِدَاتِي وَتُقَاتِلُ بَعْدِي عَلِيٌّ التَّوَالِي كَمَا قَاتَلْتَ عَلِيَّ التَّنْزِيلَ يَا عَلِيُّ حُبُّكَ إِيمَانٌ وَبُغْضُكَ نِفَاقٌ وَ لَقَدْ نَبَانِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ مِنْ الْأَيْمَةِ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ وَ مِنْهُمْ مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةَ الَّذِي يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ فِي أَوَّلِهِ. كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، ص 135.

2- قال الباقر عليه السلام: فأنطق الله المسيح عليه السلام في بطنها فقال وحق النبي المبعوث بعدي في آخرالزمان لئن أخرجني الله من بطن أمي مريم لأقيم عليكن الحد. اثبات الوصية، ص 79.

## علمای آخرالزمان

با توجه به نقش مهم علماء در مبارزه با فرقه های انحرافی و پاسداری از اعتقادات تشیع، طبعاً بایستی با مخالفت سرکردگان این فرقه ها مواجه شده و در آماج دشمنی ها قرار گرفته باشند. در همین راستا احمدالحسن بصری نیز، بیشترین و صریح ترین مخالفت های خود را با علماء داشته و تمامی آنان را مصادیق بارز در روایات مربوط به علمای فاسد العقیده آخر الزمان می داند. لذا پاسخ وی در دو بخش داده می شود که عبارتند از:

الف. با توجه به وسعت زمانی آخرالزمان که از آغاز بعثت تا آغاز قیامت کبری محاسبه می شود، روایات مربوط به علمای فاسد که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد، مربوط به دوره خاص و زمان خاصی نخواهند بود. لذا ممکن است بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تا روز قیامت، عده ای عالم فاسد در کنار علمای عامل ظهور کرده باشند. به عنوان نمونه؛ وجود طلحه در کنار ابوذر و مقداد و سلمان، بهترین شاهد مثال براین سخن است که در یک عصر، فقیهی فاسد بوده و فقههای دیگر از خاندان اهل بیت شمرده شده اند.

ب. برخی از روایاتی در خصوص علمای عصر ظهور امام دوازدهم علیه السلام صادر شده است از سه حالت خارج نیستند:

اولا با هیچ سند و مدرکی نمی توان گفت که قطعا عصر حاضر، عصر ظهور امام دوازدهم علیه السلام است تا بدین وسیله علمای کنونی را دشمنان امام علیه السلام فرض کنیم.

ثانیا؛ برخی از روایات موجود، در خصوص فقههای شیعه نبوده و در متن روایت به طایفه و

فرقه آنان نیز اشاره شده است. لذا کسانی که با حضرت اعلام جنگ خواهند نمود، گروهی از فقهاء فرقه «بتریه» شاخه ای از زیدیه هستند که به مغیره بن سعد - که ابتر لقب گرفته بود نسبت داده می شوند. چنانچه حسن بن سلیمان تعداد این گروه را چهل هزار نفر می داند؛ (2) و در روایتی دیگر؛ تعدادشان شانزده هزار نفر می باشد. بدین گونه که در پشت شهر کوفه به

ص: 227

---

1- قبلا ثابت شد که آخرالزمان به معنای پایان دنیا و آغاز قیامت کبری نیست .

2- مختصر بصائرالدرجات، ص 190.

جنگ با آن حضرت می پردازند. امام عصر، سه روز به آنها مهلت می دهد تا از مواضع خود دست بردارند و سپس همه آنها را به قتل خواهد رساند. (1)

ثالثاً؛ برخی از متونی که احمدالحسن و انصارش به آن استشهاد کرده و فقهاء را دشمنان حضرت دانسته اند، ریشه روایی نداشته و برگرفته از کتاب فتوحات مکیه محی الدین ابن عربی می باشد که گفته است: «أَعْدَائِهِ مُقَلِّدِ الْعُلَمَاءِ أَهْلُ الْأَجْتِهَادِ... وَلَوْلَا السَّيْفُ بِيَدِهِ لَأَفْتَى الْفُقَهَاءَ بِقَتْلِهِ...» (2) دشمنان (قائم) همان مقلدین علماء اهل اجتهاد هستند که اگر امام شمشیر نداشته باشد، فقهاء بر قتل وی فتوا خواهند داد. چنانچه همین اعتراف را سید علاء الاعرجی در کتاب «اهلا یابن فاطمه» و در ابتدای عبارت می نویسد: و نقلا من کتاب الفتوحات القدس لابن عربی فی له عن الامام المهدي علیه السلام جاء فیہ... (3)

رابعا امکان وجود علمای فاسد در عصر حاضر و در عصر ظهور مسأله قابل انکار نبوده و حتی در باورما افرادی همچون؛ ناظم العقیلبی، حسن حمامی، واثق حسینی و ... که در لباس علماء بوده و مردم را به سوی احمد الحسن می خوانند، همانانی هستند که برای دفاع از احمد بصری، در برابر امام زمان علیه السلام ایستاده و با ایجاد انحراف در بین مسلمین، مصداق علمای فاسد العقیده هستند.

براین اساس؛ نهی از ارتباط با علماء و فاسق خواندن همه آنان، باور باطلی است که جریان های انحرافی احمد الحسن بصری برای دستیابی به اهداف و اغراض باطل خود و فرار از ردیه های علما به آن متمسک می شوند. چنانچه از پیامبر خدا روایت شده است که فرمود: در آخرالزمان دغلبازان و فریبکارانی بیابند که حدیث هایی نو روایت هایی جدید از دین بر شما بخوانند، آنچنان که به شما و نه پدرانتان چنین حدیث هایی نشنیده باشید. پس دوری گزینید از آنها، مبادا به دام تزویر و فریب شان بیافتید». (4)

ص: 228

1- دلائل الامامه، ص 342.

2- فتوحات مکیه، الباب السادس والستون وثلاثمائة .

3- اهلا یابن فاطمه، سید علاء الاعرجی، ص 14.

4- کنزالاعمال، حدیث 290324.

1. آخرالزمان از نگاه یهودیت و مسیحیت را تشریح کنید.
2. نگرش مسلمین به مساله آخرالزمان را توضیح دهید.
3. محدوده زمانی آخرالزمان را بر اساس قرآن تبیین کنید.
4. اشکال ناسازگاری روایات آخرالزمانی و اول الزمانی بودن رسول خدا چگونه حل می شود؟
5. پاسخ به شبهات احمد الحسن درباره علمای آخر الزمان را بیان کنید.



اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

• تشابه با شیخیه

• تشابه با باییت

• تشابه با بهائیت

ص: 231





آنچه تاکنون در طول تاریخ نمایان بوده است، پیدایش فرقه های انحرافی در اثر به وجود آمدن شکاف های اجتماعی بین دولت و فرهنگ یا مذهب و ملت و یا در پی آمد فقر اقتصادی حاکم بر جامعه پدیدار می گردند. در جریان شناسی بابت و بهائیت نیز، همین عامل به وضوح مشاهده می شود. همچنین جریان شیخیه نیز، که به عنوان یکی از بسترهای پیدایش بابت و بهائیت در مجامع علمی و تاریخی مطرح می گردد، از درون شکاف دولت و ملت و نفوذ استعمار در اداره حکومت ایران در زمان قاجار شکوفه زده و در اثر تنازعات اجتماعی به ثبات رسید. قابل توجه اینکه پس از اقتدار سیاسی استعمار بر دولت های ایرانی، مراجع تقلید شیعه به عنوان بزرگ ترین مانع در برابر استعمار به حساب می آمدند که با اتکاء به قدرت مردم، در برابر توطئه های آنان ایستادگی می نمودند. لذا با استفاده از علاقه فتحعلی شاه به شیخ احمد احسائی، جبهه مقابل مراجع تقلید را تشکیل داده و به اختلافات مذهبی دامن زدند.

لذا فتحعلی شاه، تحت تأثیردستان ناپیدا، وجود مراجع تقلید را عامل تزلزل حکومت خود دانسته و برای تقویت جبهه خود، از شخصیت شیخ احمد احسائی که دارای محبوبیت خاصی در بین بخشی از طبقات اجتماعی بود بهره جست. همچنین شیخیه نیز با اتکاء به

اقتدار دولت، پایه های فرهنگی و تبلیغی خود را تقویت کرده و مکتبی در برابر اقتدار مراجع تقلید شیعه بنا نمود. با به ثمر نشستن تلاش های ضد مرجعیت شیعه توسط جریان شیخیه، زمینه برای به وجود آمدن بایه در دوران محمد شاه قاجار فراهم گردید تا اینکه در اواخر دولت وی، با بهانه جویی در خصوص وضعیت اسف بار مردم، شورش بایه آغاز شد. با به روی کار آمدن ناصرالدین شاه و با مقاومت امیرکبیر، شورش بایه سرکوب شده و علی محمد باب اعدام شد. اما بلافاصله پس از این دوران، بهائیت ظهور کرده و با بهانه ظلم دولت علیه مردم و با علم کردن نیاز مردم به منجی آخرالزمان، پروژه جدیدی را آغاز کرده و با توجه به اینکه در دوره ناصرالدین شاه، ارتباطات خارجی رشد بیشتری داشت، مرکز بهائیت در عکا بنا نهاده شد تا بدون تهدید خطر خاصی، به فعالیت های جهانی خود ادامه دهند.

شیخیه پس از کاشت دانه های اخباریگری و اعلام اتصال به حضرت صاحب الزمان علیه السلام با ارائه نظریه قراء ظاهره، شبهه بی نیازی مردم از مراجع تقلید را در اذهان عمومی ایجاد کرد. لذا شیخیه با شیوع این باورهای مسموم، رسماً مبارزه با علمای اصولی و مراجع تقلید را آغاز کرده و به عنوان اولین قطعه از پازل اسلام ستیزی، زمینه را برای باییت فراهم نمود. بایه نیز با باب دانستن خود، قرائت جدیدی از دین اسلام را برای مردم ارائه داده و دومین قطعه از پازل اسلام ستیزی را جای گذاری نمود. در این میان به قطعه سومی نیاز بود تا علاوه بر حفظ باورهای باییت، نظریه منسوخ شدن اسلام را گسترش داده و دین جدیدی را برای مردم ارائه دهد.

بنابراین، بهائیت با بهره از تشکیلات سازمان یافته ای آغاز به کار کرده و زمینه را برای پرده برداری از آخرین قطعه، یعنی جریان احمد الحسن فراهم کرد. جالب اینکه هر کدام از این

جریان ها که در پی یکدیگر به وجود آمده اند، علاوه بر حفظ باورهای جریان قبلی، افزودهای برای جریان بعد از خودشان داشته اند. لذا جریان احمد الحسن نیز، ضمن حفظ باورهای اخباریگری و تقابل با مرجعیت شیعه و ادعای باییت امام زمان علیه السلام و تفسیر به رأی قرآن کریم و روایات اهل بیت علیه السلام، خود را مهدی و قائم آل محمد صلی الله علیه و اله وسلم دانسته و القاب و اوصاف امام زمان علیه السلام را به عاریه برداشته است.

ایدئولوژی یکی از اصلی‌ترین عامل‌های تشکیل‌دهنده و رشد‌دهنده برای یک فرقه یا جریان مذهبی به شمار می‌رود، بطوری که برخورداری فرقه و جریان مذهبی از یک ایدئولوژی منطقی، آینده‌روشن و مدت‌داری را برای پدیدآوردن آن رقم خواهد زد. غالباً فرقه‌های ایدئولوژیک، با یک فرضیه جدید در برابر سنت موجود ظهور کرده و به جهت تأمین جایگاه اجتماعی خود، اقدام به تخریب باورها و فرضیه‌های موجود می‌نمایند. با توجه به اینکه چهار جریان مورد بحث در این درس، در قالب فرقه قرار گرفته‌اند، بدیهی است که دارای ایدئولوژی بوده و بر اساس آن ظهور کرده باشند. هرچند که بایستی براساس توضیحات پیشین، ایدئولوژی این چهار فرقه را در یک نگاه کلی دریافت نمود. اما با این وجود به جهت تبیین پازل اسلام ستیزی، ایدئولوژی هر کدام از این فرقه‌ها به عنوان قطعات این پازل بررسی می‌گردد.

### ایدئولوژی شیخیه

آنچه به عنوان ایدئولوژی فرقه شیخیه قابل بررسی می‌باشد، باورهای اخباریگری ورد مسلک اصولی مراجع تقلید شیعه است. شیخ احمد احسائی براساس این باور، استفاده از ابزارها و قواعد عقلی را جهت استنباط احکام شرعی نادرست قلمداد کرده و پیروی از اخبار را بهترین و روشن‌ترین روش برای درک تکالیف شرعی می‌دانست. وی پس از آنکه در برابر این سؤال که با احکامی که در اخبار ذکر نشده چه می‌کنید؟! مسئله قراء ظاهره را مطرح کرده و آنان را واسطه فیض بین مردم و حضرت صاحب الامر علیه السلام دانست (1) و اعلام کرد که ما با وجود ابواب امام زمان علیه السلام دیگر فقه کهنه و غیر پاسخگو نداریم.

شیخ احمد احسائی به عنوان مؤسسه این فرقه، صفات بسیاری از جمله؛ آشنایی به علوم ائمه علیهم السلام را برای قریه ظاهره قائل شده و این صفات را به گونه‌ای عنوان می‌کرد که مخاطب، وی را به عنوان قریه ظاهره می‌پذیرفت. وی تنها تفاوتی که بین نواب اربعه حضرت با قراء ظاهره قائل می‌شد این بود که آنان را منصوب شده از جانب حضرت می‌دانست و قراء ظاهره را رهیافتگانی می‌دانست که به واسطه عبودیت به این مقام رسیده‌اند.

ص: 235

قابل توجه اینکه؛ اغلب ادعاهای شیخ احمد احسانی به دیدارهایی نسبت داده می شود که در عالم خواب با ائمه معصومین علیهم السلام داشته است. (1) البته سید کاظم رشتی نیز به عنوان یکی از ارکان شیخیه، سخنان وی را تأیید کرده و مردم را به یافتن رکن رابع توصیه می نمود تا توسط آنان به معرفت خدا، رسول و امام برسند. (2)

## ایدئولوژی بابت

هرچند که علی محمد باب که مؤسس فرقه بابیه، دارای ادعاهای بی اساس فراوانی بوده است اما با این وجود، شاید نتوان برای آن یک ایدئولوژی مستقلی قائل شد. اما می توان برای آن یک ایدئولوژی تثبیت کننده و پیوند دهنده قائل شد که بایستی با تثبیت باورهای شیخیه، آن را به نسل بعد از خود، یعنی بهائیت پیوند دهد. وی با طی مراحل پلکانی خود، در شش مرحله ادعای خود را تغییر داده و به مقام بالاتری ارتقاء یافت:

- ادعای ذکریت کرده و به سید ذکر معروف گردید.
- ادعای بابیت کرده و خود را نائب خاص امام غائب دانست.
- ادعای مهدویت کرده و خود را مهدی نامید.
- ادعای نبوت کرده و خود را نبی خدا دانست.
- ادعای ربوبیت کرده و ندای انا ربکم سرداد.
- ادعای الوهیت کرده و خود را به بالاترین مقام ممکن منصوب ساخت.

البته علی محمد درباره غیر ممکن بودن ایجاد ارتباط با خدا، (3) نفی خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم، (4) تحریف مسأله معاد (5) و همچنین پیرامون فروع شیعیه، نظریات بی اساسی دارد که در این مجال قابل بررسی نمی باشد.

ص: 236

- 
- 1- شیخیگری و بابیگری، ص 51.
  - 2- در باور شیخیه دین اسلام بر چهار رکن استوار شده است: اول خدا- دوم پیامبر - سوم امام چهارم باب امام یا قریه ظاهره .
  - 3- علی محمد، کتاب بیان، واحد دوم و سوم، باب هفتم
  - 4- بیان، واحد ششم، باب سیزدهم.
  - 5- بیان، واحد دوم، باب چهارم .

بهائیت بایستی علاوه بر مخالفت با مرجعیت، با نظام روحانیت شیعه نیز مخالفت کرده و این نهاد را ملغی بدانند. به اعتقاد بهائیت، مبلغین دینی را نباید به عنوان قشری از جامعه دانست. این مسأله؛ نخستین بار از سوی حسینعلی بهاء الله مطرح شد که می تواند به عنوان ایدئولوژی بهائیت، مورد بررسی قرار گیرد. (1) وی با طرح این نظریه، به دنبال هضم قشر مبلغین دینی در درون جامعه است تا با این طرفند، با گذر زمان، شاهد حذف نرم این قشر از جامعه دینی باشیم. قابل توجه اینکه بهاء الله، با تأسی از باب، دین اسلام را منسوخ شده می دانست و دین و شریعت جدیدی را در مقام «من یظهر اللهی» برای پیروان خود ارائه داد. وی در باب ازدواج، عید، محارم، زنا، سرقت، قبله، نماز و روزه و سایر مسائل شریعت، نظریات جداگانه ای دارد. (2)

## ایدئولوژی احمد الحسن

فرقه موسوم به یمانی که توسط احمد الحسن پایه گذاری شده است، از یک ایدئولوژی نسبتاً منسجم تری نسبت به شیخیه و بابیت و بهائیت برخوردار است. در ایدئولوژی فرقه احمد الحسن، علاوه بر مخالفت با مراجع و علماء و ترویج باورهای اخباریگری، اولاً خود را وصی، فرستاده، یمانی موعود و صاحب عصمت دانسته و ثانیاً با مصادره تمامی القاب و اوصاف و شاخصه های ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام در صدد آن است که با وجود خود، مردم را از قیام صاحب الامر بی نیاز کرده و در یک فرایند مشخص و از قبل تعیین شده، خود را امام دوازدهم شیعیان معرفی نماید.

ادعاهای پلکانی احمد الحسن، ابتدا از تغییر نام خود از احمد اسماعیل به احمد الحسن آغاز شده و سپس ادعای مشاهده حضرت در عالم خواب و پس از آن ادعای دریافت دستوراتی از ایشان در عالم بیداری و بعد از آن ادعای فرزندی امام و وصایت ایشان و در نهایت ادعای یمانیت را علنی کرد.

ص: 237

1- پیشین، ص 278.

2- بهائیت در ایران، ص 45-95.

احمد الحسن با نوشتن چندین کتاب در حوزه فقه اسلامی و تفسیر قرآن کریم، بیشترین انحرافات را وارد تشیع کرده (1) و در صورتی که نظراتش با روایات صریح و متواتر شیعه نیز مخالفت داشته باشد، با ارائه نظریه بسط ید امام، آن را توجیه می کند. در حالیکه حتی امامان معصوم نیز، علم خود را از امام پیش از خود گرفته و هیچگاه برخلاف نظر آنان فتوا و سخنی ندارند. امام باقر علیه السلام خطاب به جابر فرمودند:

«يَا جَابِرُ لَوْ كُنَّا نَفْتِي النَّاسَ بَرَايَدًا وَ هَوَانًا لَكُنَّا مِنَ الْهَالِكِينَ وَ لَكِنَّا نَفْتِيهِمْ بِهٖ اِثَارٍ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَ اَصُولِ عِلْمٍ عِنْدَنَا تَتَوَارَثُهَا كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ نَكْنِزُهَا كَمَا يَكْنِزُ هَوَلَاءُ ذَهَبَهُمْ وَ فَضَّتُهُمْ» (2). اگر ما به مردم به رای هوا و هوس خود فتوا میدادیم هرآینه تباه می شدیم، ولی ما با اثر رسول خدا و اصول دانشی که نزدمان است فتوا دهیم و آن ها را یکی از دیگری به ارث می بریم و به مانند گنجی پاس میداریم.

### ایدئولوژی مشترک

همانطور که در ابتدای سخن بیان شد، چهار فرقه مذکور، دارای یک ایدئولوژی مشترک نیز می باشند که در یک نگاه کلی می توان به ایدئولوژی جداسازی ملت از مراجع تقلید شیعه اشاره کرد. باید توجه داشت که پی آمد این ایدئولوژی از زمان شیخیه تا احمد الحسن، جدایی از نواب عام امام زمان علیه السلام و پیوستن به مدعیان قراء ظاهره، رکن رابع، من يظهر الله و وصی امام است. در حالیکه باور به مقام نیابت عامه فقیه، به عنوان کلیدی ترین مسأله در اندیشه سیاسی شیعه محسوب گردیده و معصوم ندانستن این نواب و پیروی از اعلم و اعدل فقهاء و امکان انتخاب و عدول از مرجعی به مرجع دیگر، ضمانت اجرایی مناسبی برای منزه ماندن تشیع از سوء مدیریت ها به شمار می آید. لذا تبدیل نیابت عام انتخابی به نیابت خاص جبری، زمینه را برای انحراف و کج اندیشی ها فراهم کرده و در مدت زمان اندکی، تشیع را به یک مذهب خنثی شده مبدل می نماید.

ص: 238

1- جای گزینی یک روز نماز قضا در شب 23 ماه رمضان به جای نماز قضای یک عمر، تغییر اذان اقامه، تغییر برخی از غیرارکان در نماز، تغییر مدت ازدواج موقت از کمترین مدت تا 6 ماه و... ر.ک: المتشابهات.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 172.

پس از بررسی دقیق و مطالعه تاریخی درباره چهار فرقه مذکور، اولاً به اشتراک ایدئولوژی آنان پی برده و ثانیاً مشابهت های روشنی در بین آنان مشاهده می گردد که به چند مورد اصلی و مبنایی اشاره می گردد:

1. افراط در توجه به حدیث و رد قواعد عقلی جهت فهم و استنباط احکام.
2. مخالفت با مراجع تقلید شیعه به عنوان نواب عام امام و تبدیل آن به نیابت خاص.
3. معرفی خود به عنوان واسطه فیض بین امام و مردم.
4. ادعای آشنایی کامل با علوم اهل بیت علیه السلام.
5. دیدار با اهل بیت علیه السلام در عالم خواب و بیداری.
6. تفسیر به رأی آیات و روایات.
7. مبارزه با نظام روحانیت شیعه و منحرف دانستن آن.
8. صدور فتاوی دینی برخلاف حکم صریح آیات قرآن کریم و روایت اهل بیت علیه السلام.
9. ادعاهای پلکانی که از مقام ذکریت تا مقام الوهیت قابل ارتقاء است.

پرسش های درس

1. ایدئولوژی شیخیه را توضیح دهید.
2. ایدئولوژی باییت را بیان کنید.
3. ایدئولوژی بهائیت را توصیف کنید.
4. ایدئولوژی احمدالحسن را تبیین کنید.
5. تشابه شیخیه و باییت و بهائیت و احمد الحسن را بیان کنید.





روش‌شناسی نقادانه‌نولوژی مدعیان دروغین مهدویت

اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

- روش نقد و بررسی مدعیان دروغین مهدویت

ص: 241



لازمه پیدایش و گسترش جریان های دروغین مهدویت، وجود یک ایدئولوژی است. در تعریف ایدئولوژی می توان به مجموعه ای از باورها و ایده ها اشاره کرده که به عنوان مرجع توجیه اعمال، رفتار و انتظارات افراد عمل می کند. برداشت های موجود از ایدئولوژی در چهار دسته مطرح می گردد:

1. ایدئولوژی نوعی اندیشه انحرافی کاذب و غیرواقعی است. برای مثال، «آگاهی» انسانها که در جامعه سرمایه داری سوژه شمرده می شوند. به بیان دیگر، بنا به این تعبیر، ایدئولوژی نوعی آگاهی کاذب و غیرواقعی است که انسانها براساس آن عمل می کنند و خود نمیدانند که این آگاهی دروغین است. در حقیقت آنان اینگونه می اندیشند که آگاهند در حالیکه آگاهی آنان توسط سرمایه داران به آنان بطور ناخودآگاه تزریق شده است و انسانها خود از آن بی خبرند.

2. ایدئولوژی مجموعه ای است از ایده ها، نظرات، اعتقادات و نگرشها، مانند جهان بینی یک طبقه یا گروه اجتماعی. این دیدگاه بیشتر در نظریه های پسا مارکسی نظیر؛ مارکسیسم هگلی گنورگ لوکاچ و نقد کارل مانهایم بر پیش داوری های ماتریالیسم تاریخی حضور دارد.

3. ایدئولوژی یک نظام فکری کم و بیش آگاهانه است که به آن ایدئولوژی نظری هم

اطلاق می‌گردد. این تعبیری محدود از ایدئولوژی است که دو مورد بالا را زیر پوشش می‌گیرد. این تعبیر تا دهه 1960 میلادی برداشت غالب از مقوله ایدئولوژی در بحث‌های فلسفی و سیاسی بود. در این تعریف، ایدئولوژی نظامی است از باورها که قسمتی از آن به صورت آگاهانه توسط فرد انتخاب می‌شود و قسمتی از آن به صورت ناخودآگاه در اجتماع توسط فرد کسب می‌شود.

4. ایدئولوژی رسانه کما بیش ناآگاهانه رفتارهای مرسوم محسوب می‌شود که به آن ایدئولوژی عملی هم اطلاق می‌شود. این تعریفی مبسوطی است که توسط مارکس مطرح شده است و بعدها آنتونیو گرامشی و لویی آلتوسر آن را توسعه داده‌اند. این برداشت، از دهه 60 به بعد مقبول‌تر بوده است. این تعریف ادامه تعریف مارکسیستی از ایدئولوژی است با این تفاوت که ایدئولوژی را آگاهی کاملاً کاذب نمی‌داند بلکه قسمتی از آن را که ناآگاهانه است را مسئول قسمتی از عملکرد انسانها در جامعه میدانند. (1)

براساس تعاریف فوق، می‌توان به این نتیجه رسید که غالباً ایدئولوژی‌ها با هدف مقابله با تفکرات موجود در جامعه به پا خواسته و خود را بهترین جایگزین برای آن معرفی می‌کنند. در بین چهار برداشت موجود از ایدئولوژی، آنچه منطبق با فرقه‌ها و جریان‌های دروغین مهدویت است، نوع اول از برداشت ایدئولوژی است که نوعی اندیشه انحرافی کاذب و غیرواقعی است. نقش ایدئولوژی در تشکیل و تثبیت یک فرقه، بسیار چشمگیر بوده و می‌تواند عامل امتداد آن فرقه در جامعه باشد. بنابراین، یک ایدئولوگ، ناگزیر از برنامه‌سازی ایدئولوژی خود، با رعایت مؤلفه‌های علمی و عملی است تا نیازهای علمی و معنوی پیروانش را به شکل تکامل یافته‌ای تأمین کند.

طبق این سخن، باید به این نکته توجه داشت که نقد، علم ارزیابی و سنجش اعتبار «علمی» یک ایدئولوژی است. که به طبع آن، آموزه‌ها و برنامه‌های کاربردی آن نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. لذا نباید نقد را ابزاری برای اشکال‌یابی صرف و خرده‌گیری و تخریب ایدئولوژی‌ها دانست. گذشته از آن، نقد و بررسی یک ایدئولوژی، مستلزم آشنایی و رعایت

ص: 244

---

1- مایکل پین، «مدخل ایدئولوژی، از گریگوری الیوت». فرهنگ اندیشه انتقادی، از روشنگری تا پسامدرنیته، ترجمه پیام یزدانجو، ص

قواعد و روش های کاربردی آن است. بنابراین، شخص نقد کننده، در صورت عدم رعایت این قواعد، نه تنها به هدف مورد نظر نائل نشده، بلکه احتمال ابتلاء به بی تقوایی علمی شده و نقد نامنصفانه ای را نیز ارائه دهد. لذا مخاطب، در اولین نگاه، واکنش منفی نشان داده و ناقد را به دخالت اغراض غیر علمی متهم خواهد کرد.

## تحلیل محتوا

قبل از هر چیزی باید به این مسأله اشاره کرد که منظور از ایدئولوژی در ادامه درس، ایدئولوژی صرف نبوده، بلکه مراد نویسنده، ایدئولوژی جامع و برنامه سازی شده است. بنابراین قبل از ورود به نقد ایدئولوژی، تحلیل محتوای ایدئولوژی، از ضرورت ویژه ای برخوردار است. زیرا در صورتی که اجزای مختلف محتوا شناخته شده و دسته بندی گردد، درک آن ساده تر و نقد آن راحت تر خواهد بود. در تعریف تحلیل محتوا گفته شده است: «تحلیل محتوا یعنی؛ تبیین نسبت بین اهداف، عناصر و اجزای تشکیل دهنده محتوا».<sup>(1)</sup>

## هدف از تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه

هدف از تحلیل محتوا، دستیابی به لایه های پنهان یا قصد واقعی ایدئولوگ فرقه است. به عبارت دیگر، هدف از تحلیل محتوا، یافتن مبانی ایدئولوژی و شخصیت ایدئولوگ فرقه و شرایط و اوضاع و احوال محیطی مرتبط با تولید آن ایدئولوژی و در نهایت به دست آوردن تفسیری واقع گرایانه از آن است.

## مراحل تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه

### اشاره

تحلیلگر محتوا به تحلیل و آنالیز محتوا پرداخته و می کوشد، تا داده هایی را در مورد ایدئولوژی فرقه استخراج کند. لذا تحلیل محتوا صرفاً روشی جهت طبقه بندی اطلاعات ناقد در مورد محتوای ایدئولوژی فرقه بوده و در روند ارائه نقد، نقش پشتیبان و گنجینه اطلاعات را ایفا می نماید. ضمن این که «تقدم فهم محتوا بر نقد» یکی از اصول مهم نقد می باشد که به

ص: 245

واسطه تحلیل محتوا برای ناقد حاصل می گردد:

### 1. توصیف کامل ایدئولوژی فرقه

توصیف ایدئولوژی فرقه، به عنوان محور اصلی تحلیل محتوا به شمار می رود. بنابراین با تجزیه محتوای توصیف شده، مراحل بعدی تحلیل محتوا به وجود می آید. به عنوان مثال در تحلیل فرقه احمد الحسن؛ توصیف ایدئولوژی آن به این ترتیب است:

الف). ذکر اطلاعات شناسنامه ای احمدالحسن.

ب). بیان مبانی و اصول ایدئولوژی فرقه احمدالحسن.

ج). توصیف آثار و مکتوبات فرقه احمد الحسن.

د). بیان انحرافات فرقه احمدالحسن و...

### 2. تشریح پیشینه، خط و مشی و حالات ایدئولوگ فرقه

غالباً ایدئولوگ فرقه، متأثر از محیط و بستری است که در آن رشد کرده است. بنابراین، شناخت زندگی ایدئولوگ فرقه به درک و نقد همه جانبه ایدئولوژی فرقه کمک می کند. در این مرحله می توان به دنبال شناخت عوامل تأثیرگذار بر فکر، جهان بینی، دنیای ذهنی و نگرش های ایده آلیستی و حالات روانی ایدئولوگ فرقه بود. به عنوان مثال؛ تشریح پیشینه و حالات روانی احمدالحسن و اینکه وی در یک محیط پرتنش عراق در دوران صدام رشد نموده و مبتلا به توهمات شدید علمی شده است، در شناخت فضای فکری این شخص تأثیر چشمگیری دارد.

### 3. ترسیم ابعاد اصلی ایدئولوژی فرقه

ترسیم ابعاد اصلی ایدئولوژی فرقه از مهمترین مراحل تحلیل محتوا محسوب می گردد.

این ابعاد عبارتند از:

1. بعد انگیزشی (1) ایدئولوژی فرقه.

ص: 246

1- آنچه انگیزه شکل گیری ایدئولوژی را فراهم کرده است .

2. بعد انگيخته ای (1) ایدئولوژی فرقه .

3. بعد فرآوردهای (2) ایدئولوژی فرقه.

### کشف مغالطات در سخنان ایدئولوگ فرقه

یک ایدئولوگ فرقه ای برای اثبات خود در مجامع علمی و عمومی، متمسک به استدلال هایی می شوند که در برخی موارد فاقد پشتوانه علمی و آلوده به مغالطات منطقی می باشد. به عنوان مثال در کتاب الوصیه و الوصی احمدالحسن (3)، جهت توجیه و مصادره به مطلوب نمودن حدیث قرطاس که با عبارت های مختلفی در کتب معتبر شیعه نقل شده است (4)، عبارت «ابدا» را که به صورت نادر در برخی کتب به آخر «لا تضلون بعدی» اضافه شده است را بزرگ نمایی کرده و آن را به معنای قیامت ترجمه نموده است. نویسنده این کتاب با این ترفند، درصدد بیان این نکته است که پیامبر اکرم صلی الله علیه واله وسلم نسخه ای را برای امت پیچیده است که بعد از وفات امام زمان علیه السلام و تاقیامت، مردم به واسطه آن گمراه نگردند و آن نسخه چیزی جز وجود مهدیین نیست. در حالیکه او عبارت اند به معنای قیامت نبوده و در سیاق این جمله به معنای «هیچگاه و هرگز» می باشد و ثانیاً عبارت ابد ابد شخصی بوده و ابد نوعی برای امت حضرت رسول کرم صلی الله علیه واله وسلم نمی باشد زیرا در صورتی که ابد نوعی بوده باشد، بایستی با عبارت «إلی الأبد» ذکر می گردید. ثالثاً اگر هم به معنای قیامت تعبیر شود، باز هم مثبت مهدیین نمی باشد، زیرا به اعتقاد راسخ تشیع، آنچه بعد از وفات حضرت صاحب الامر علیه السلام و تاقیامت روشنی بخش راه امت مسلمان خواهد بود، ائمه رجعت می باشند زیرا در کتاب قیس بن سلیم هلالی آمده است که طبق آخرین کلام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه واله وسلم در شب وفات؛ اوصیاء و هادیان مردم تا روز قیامت، 12 نور امامت هستند و لا غیر. قال: «فأنت سیده النساء أهل الجنة وبناک الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة وأنا أبوک وأخی والأحد عشر

ص: 247

1- انگيخته؛ یعنی اصل مدعایی که در بیان ایدئولوگ آمده است و برای آن استدلال میکند.

2- مرحله ای که به عنوان هدف غایی برای پیروان ایدئولوژی در نظر گرفته شده است.

3- ناظم العقیلي، الوصیه و الوصی احمدالحسن، ص 66 و 67.

4- «إئتونی بصحیفة و دواة لأکتب لکم کتابا لا تضلون بعدی»، «أکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده»، «أکتب لکم کتابا لا یضلون و لا یضلون»، «أکتب لکم کتابا لا یختلف منکم رجلا ن بعدی» و «أکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی» و....



اماما اوصیائی الی یوم القیامه، کلهم هادون مهدیون . أول أوصیاء بعد أخي الحسن ثم الحسين ثم تسعه من ولد الحسين في منزل واحد في الجنة...».

## نقد محتوای ایدئولوژی فرقه

### اشاره

پس از تحلیل محتوای ایدئولوژی فرقه، نوبت به نقد محتوای ایدئولوژی می رسد که ناقد باید با استفاده از محتوای تحلیل شده و اطلاعات تخصصی خود، مراحل نقد را یکی پس از دیگری کرده و به یک نتیجه نسبی دست یابد. این مراحل عبارتند از:

### الف). نقد بعد انگیزشی فرقه

نقد انگیزه و نحوه شکل گیری فرقه، جهت تفهیم مخاطب از اهمیت خاصی برخوردار است. در بحث انگیزه؛ محرک های انگیزشی ایدئولوگ فرقه از جنبه های مختلفی همچون: جنبه روانی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، دینی و سیاسی مورد بررسی و نقد قرار می گیرد. گاهی اوقات کسب اموری مانند: شهرت، ثروت، مقام، قدرت، کنجکاوی، تأثیرات، قرار گرفتن در فرقه خاص، وقوع حوادث و اتفاقات معنادار، کسب علم و حتی جلب رضای خداوند می تواند آغازگر یک فرقه در جوامع مختلف باشد.

به عنوان مثال؛ آنچه به عنوان بعد انگیزشی فرقه احمد الحسن مشهود است، اسلام ستیزی و مبارزه با تشیع است. چنانچه کارنامه عملی احمدالحسن نشانگر این مطلب است که وی در صدد ساختار شکنی ها و تغییرات عمده در ارکان تشیع که میراث ماندگار اهل بیت عالی می باشند بوده است. بررسی ایدئولوژی و مبانی معرفتی احمدالحسن در تعیین نمره علمی و معنوی وی اهمیت بسزایی دارد. یک ناقد موفق، ممکن است در همین مرحله خواسته خود و مخاطب را تأمین کرده و به هدف نقد نزدیک شود.

### ب). نقد بعد انگیزته ای فرقه

در نقد بعد انگیزته ای فرقه، انگیزته و اصل مدعایی که در بیان ایدئولوگ آمده است و برای آن استدلال می کند، مورد توجه می باشد. به عبارتی دیگر، بررسی و نقد محورهای فکری

و عناصر تشکیل دهنده فرقه، هدف اصلی نقد در این مرحله می باشد. به عنوان مثال، در نقد مبانی ایدئولوژی و اجزای تشکیل دهنده فرقه احمد الحسن، محورهای زیر قابل بررسی می باشد:

محور اول: ساختار شکنی اعتقادی

تأویل، تحریف، تفسیر به رأی هایی که احمد الحسن در کتب فقهی و تفسیری خود آورده است، مصداق بارز ساختار شکنی است. شاید برخی همین ساختار شکنی را پسند کرده و آن را گامی در اصلاحات بپندارند، اما باید توجه داشت که ساختار شکنی احمد الحسن بانی اصلاح نبوده و صرفاً شعار اصلاحات را علم خود کرده است تا بتواند به راحتی در میراث اهل بیت علیه السلام دخل و تصرف نماید.

محور دوم: ایجاد تغییر در ارکان تشیع

احمد الحسن با تلاش جهت تغییر در نظام رهبری شیعه و تبدیل نیابت عامه انتخابی فقیه به نیابت خاص انتسابی، در صدد آن است تا در بلند مدت، شور و شعور شیعه را خنثی کرده و در نهایت آن را حذف کند.

نقد محورهای فکری و عناصر تشکیل دهنده آن به صورت مجزا، قلب و مرکز ثقل نقد را تشکیل میدهد.

### **(ج). نقد بعد فرآوردهای فرقه**

هدف هر فرقه ای رساندن مخاطبان خود به یک مقصد است. مقصدی که بتواند علاوه بر مقاصد پدیدآورندهان فرقه، بخشی از خواسته ها و نیازهای پیروان خود را تأمین کند. به عنوان مثال؛ در نقد بعد فرآوردهای ایدئولوژی احمد الحسن، با توجه به دو بعد قبلی (انگیزشی و انگیزشی) به نتایج زیر دست می یابیم:

1. تبدیل نیابت عامه فقیه به نیابت خاصه شخصی.

2. تحریف احکام و شریعت نبوی صلی الله علیه واله وسلم.

با بررسی و نقدهداف پایانی ایدئولوژی، ناقد به هدف نقد دست می یابد. البته موفقیت در هر سه مرحله و همچنین مراحل اولیه نقد، تابع التزام به یک سری قواعد و اصول نقد

ص: 249

می باشند که ناقد در مسیر نقد از آنها بهرمنند می گردد.

### چند نکته مهم پیرامون نقد؛

لازمه یک نقد منصفانه، رعایت نکاتی است که باید در مسیر نقد مورد توجه قرار گیرند که مهم ترین موارد آن عبارتند از:

• نقادی باید تا حد امکان، با توجه به سطح دانش مخاطب ارائه گردد.

• برای ارائه نقد از زبان مناسب و قابل فهم استفاده شود.

• از کلی گویی و تعمیم های بی مورد پرهیز گردد.

• حتما در آغاز نقد، هدف گذاری شده و هدف نقد بیان شود.

• از جملات و حتی اشارات توهین آمیز دوری کند.

### نتیجه

آنچه در سیر روش های نقد و بررسی فرق انحرافی بیان شد، نشانگر این مطلب است که نقد علمی نیازمند آگاهی از روش ها و فنون نقد بوده و بایستی جهت سنجش میزان اعتبار علمی یک ایدئولوژی قواعد مورد نیاز را رعایت کرد. بنابراین، کسانی که بدون استفاده از روش های استاندارد نقد و بررسی وارد این مرحله می شوند، اغلب دچار نقدای غیر منصف شده و چه بسا مراد ایدئولوگ را به خوبی دریافت نکرده و ما قصد لم یقع و ما یقع لم یقصد اتفاق می افتد.

پرسش های درس

1. برداشت های موجود از ایدئولوژی را بیان کنید.

2. تحلیل محتوا را تعریف کنید.

3. هدف از تحلیل محتوا را تبیین کنید.

4. مراحل تحلیل محتوا را ذکر کنید.

5. مراحل نقد محتوای ایدئولوژی را تشریح کنید.

شیوه ها تبلیغی مدعیان دروغین مهدویت

اشاره

اهداف درس

آشنایی با:

- شیوه های تبلیغ در جریان های مدعی مهدویت
- اهداف رفتاری و انحرافات مشترک مدعیان دروغین مهدویت

ص: 251



تبلیغ دارای شیوه های گوناگونی است که اغلب جریان های انحرافی از آنها به طور جدی بهره گیری نموده اند. روحان این جریان ها، گاه به عنوان طبیب، دکتر، استاد، مهندس، محقق، روان پزشک، مستشار نظامی، هیئت علمی، پرستار، فیلسوف، عارف و ... ظاهر گردیده و گاهی هم در ابعاد مختلف رسانه ای از قبیل؛ فضای مجازی، مکتوبات و حتی شبکه های ماهواره ای فعالیت می نمایند.

برخی از روش های تبلیغی جریان های انحرافی و مدعیان دروغین عبارتند از:

### 1. توجه به خلاءها و نقاط ضعف مردم

از محورهای مورد توجه در جریان های انحرافی و مدعیان دروغین، تلاش در جهت شناسایی نیازهای مخاطبان و موضوعات مورد علاقه آنهاست. آنها برای رسیدن به این منظور با روش های گوناگون به شناخت فرهنگ، اعتقادات و آداب و رسوم، احساسات و نقاط ضعف افراد و گروه ها اقدام می کنند. مبلغان این جریان ها، با شناسایی نقاط ضعف، سعی در بزرگ نمودن ضعف ها و مشکلات افراد نموده و تنهاترین راه حل نجات از آن را در پیوستن به مجموعه خود اعلام می کنند. آنان سعی می کنند تا با استفاده از کلمات زیبا

و دل نشین مانند: دفاع از امام زمان، مبارزه با علمای فاسد، تحقق جامعه نبوی، آزادی، عدالت و... خود را به آنان نزدیک نموده و از نارضایتی های مردم به تفصیل سخن گویند تا به این وسیله به قلوب پیروان خود راه یابند.

## **2. برخورد عاطفی و محبت آمیز**

یکی از روش های مهم در تبلیغ این جریان ها، برخورد عاطفی و محبت آمیز است. با توجه به اینکه عموم انسان ها، مورد محبت قرار گرفتن را دوست داشته و همواره در صدد هستند که از مزایای عاطفی برخوردار شوند، جریان های انحرافی و مدعیان دروغین نیز با محبت کردن و مورد توجه قرار دادن افراد خاص، تلاش می کنند تا رابطه فرد را از خانواده و سایر وابسته گان قطع کرده و او را در تحت سلطه عاطفی خود قرار دهند.

## **3. اعلام انحصاری بودن راه نجات در آموزه های خود**

جریان های انحرافی و مدعیان دروغین عمدتاً چنین وانمود می کنند که تنها راه نجات از گرفتاری ها و مشکلات موجود، پذیرفتن آموزه های آنان است. بدین وسیله علاوه بر جذب مخاطبان تلاش می کنند تا افراد جذب شده را نسبت به سایر شخصیت های حقیقی و حقوقی و حتی فرق و ادیان بدبین کرده و منزجر نمایند.

## **4. ایجاد تشکیلات و عضوگیری**

جریان های انحرافی و مدعیان دروغین برخلاف سایر ادیان الهی که بدون در نظر گرفتن تشکیلات و سازمان های پیچیده در صدد دین دار کردن مردم هستند، با ایجاد یک سازمان و تشکیلات، اقدام به عضوگیری کرده و سعی در افزایش تعداد پیروان خود دارند.

## **5. ایجاد خوف و رجاء**

تأکید بر نزول بلاهای آسمانی در صورت مخالفت با سرکرده جریان و شخص مدعی و تقویت حس ترس، به همراه امید به بخشش و عنایات ویژه او، از جمله روش های تبلیغی در

جریان های انحرافی و مدعیان دروغین می باشد. لذا عموم مدعیان دروغین خود را در مقام خلیفه اللهی قرار داده و مخالفت با خود را برابر با مخالفت از دستورات خداوند متعال اعلام میکنند.

## **6. ارائه محتوای جذاب**

بسیاری از سرکرده گان جریان های انحرافی و مدعیان دروغین، با اقتباس از آموزه های فرقه های دیگر، به دنبال آموزه سازی و تولید محتوای جذاب می باشند. آنها با ارائه چنین آموزه هایی سعی در جذب حداکثری افراد دارند.

## **7. تولید اصطلاحات جذاب**

یکی از روش های تبلیغی جریان های انحرافی و مدعیان دروغین، تولید انبوه واژگان و اصطلاحات است که در شکل ها، رنگ ها و قالب های گوناگون، خودنمایی می کنند که بسیاری از افراد به خاطر جاذبه این اصطلاحات، جذب آنان می شوند.

همچنین استفاده از روشهایی مانند: «انتخاب و جذب افراد ساده لوح و مشکل دار، تعاریف غیرواقعی از قدرت های درونی خود، تعبیر خواب های مریدان به شکل دلخواه، تفسیر به رأی احکام دینی و آیات و روایات، تکفیر اشخاصی که با عقاید آنها مخالفت میکنند، تعیین وظایف خاص و دادن مأموریت به پیروان و...» از جمله تکنیک های موفق در جریان های مدعی مهدویت به شمار می روند.

ص: 255



### اشاره

آنچه به عنوان هدف رفتاری در مدیریت جریان های انحرافی و مدعیان دروغین قابل مشاهده و بررسی است، توجه بیش از پیش پیروان جریان های انحرافی و مدعیان دروغین، به شخص مدعی است که پدید آورنده و مؤسس یک جریان انحرافی می باشد. این فرآورده، محصول بکارگیری شیوه هایی است که اغلب سرکردگان جریان های انحرافی و مدعیان دروغین از آنها بهره مند می شوند که برخی از این شیوه ها عبارتند از:

### 1. دعوت به خود

مدعیان دروغین، برخلاف سفرا و نواب حقیقی ائمه معصومین علیهم السلام که همه چیز را

معطوف به امام علیه السلام می دانند، محور توجهات را در وجود خود دانسته و همه پیروان را به سوی خود می خوانند. این افراد همواره برای نجات بشریت (البته به زعم خودشان) از خود عبور میکنند و قبل از بیان هر آموزه ای، در پی تبلیغ و اعلام برتری های خودشان هستند. در حالی که نواب و سفرا و وکلای ائمه علیهم السلام این نبوده و در بیان آموزه های دینی، چیزی به نام خود مطرح نبوده است.

### 2. مبارزه با علمای شیعه

عموم مدعیان دروغین مهدویت، رمز موفقیت خود را در مبارزه با علمای شیعه قرار داده و در طول تاریخ شاهد آن بوده ایم که تمامی آنان با علما و فقهای عصر خود در تضاد بوده و آنان را مصداق علمای فاسد معرفی کرده اند. لذا اولین شعار آنان نفی حاکمیت دینی علما بوده و جهت سهولت در ترویج افکار خود، همواره در صدد کنار زدن مانع بزرگی به نام علمای شیعه بوده اند، تا جایی که حتی مخالفت علمای شیعه با خود را نیز به عنوان دلیل حقانیت خود معرفی می کنند. در واقع این حربه دارای سه بخش عمده می باشد که به ترتیب عبارتند از:

الف. ادعای فاسد و گمراه بودن علمای شیعه؛

ب. ادعای مخالفت علما با امام مهدی علیه السلام؛

ج. بیان اینکه مخالفت علما با ما دلیل بر حقانیت جریان است.

#### \*حاکمیت تفکرالتقاطی (1)

التقاط گرایی حاد، خصوصیت ویژه ای است که در بین تمامی جریان های انحرافی و مدعیان دروغین قابل مشاهده می باشد. این جریانها، عقاید و اعمال دینی ادیان مختلف را با هم ترکیب می کنند و میان ایمان های مختلف و حتی میان ایمان و سکولاریسم، سازگاری ایجاد می کنند. این تنوع و گوناگونی شدید، آنها را در طیف وسیعی از گروهها، با ساز و کارها و نگرش های مختلف قرار داده و موجب می شود تا افراد زیادی مدعیان دروغین را بپذیرند. (2)

#### 4. از میان برداشتن ابزارهای کشف حقیقت

عمده جریان های انحرافی و مدعیان دروغین، جهت آزادی از قیود دینی و ارائه ادله انحرافی خود، اقدام به نفی برخی از منابع یا ابزار کشف حقیقت نموده و با بهانه سانسورگر بودن، آنها را از میان بر می دارند. لذا در موارد، علم رجال را مانع خود دیده و سعی در ناکارآمدی آن داشته و در برخی دیگر، روایات را مانع خود دیده و با بیان اینکه روایات مصداق احکام تمرینی عموم مردم هستند، سعی در از میان برداشتن روایات داشته و همچنین برخی دیگر نیز در مقام عقل ستیزی برآمده و با این بهانه عقل همواره به علت ناتوانی از درک امور شهودی، قادر به فهم و برداشت صحیح از حقایق عالم نبوده و ناگزیر دست به سانسور حقایق میزند، علوم عقلی را مصداق کفر معرفی میکنند.

ص: 257

1- مجموعه ای از نظریات که از گرایشهای متفاوت و گاه متناقض برگرفته شده، در کنار هم گرد آمده است و چون بنیانها و زیرساخت های این گرایشها و نظریات، ناهمگون و یا در مقابل هم اند به عنوان نمونه، برخی برخاسته از مکاتب انسان محور یا اومانیزم می باشند، و برخی دیگر برخاسته از مکاتب «خدا محور»، برخی برگرفته از گرایش مبتنی بر اصالت فرد و برخی برگرفته از گرایش های مبتنی بر اصالت جمع، پاره ای برآمده از لیبرالیسم و سکولاریسم، و پاره ای دیگر مبتنی بر «دین محوری» هستند، دارندگان تفکرالتقاطی بعضا به ورطه پلورالیسم ونظریه همه صدقی ادیان و اندیشه ها درافتاده اند. مصباح یزدی، محمد تقی، پرسشها و پاسخها، ج 4، پلورالیسم و آزادی.

2- جامعه شناسی دین، ملکوم همیلتون، ترجمه محسن ثلاثی، ص 55

1. چند مورد از شیوه های تبلیغ در جریان های مدعیان دروغین را بیان کنید.
2. روش دریافت نیازهای و خواسته های مردم در جریان های انحرافی مهدویت چگونه است؟
3. اعلام انحصاری بودن راه نجات در آموزه های مدعیان دروغین را بیان کنید.
4. انحرافات مشترک مدعیان دروغین را نام برده و یک مورد را توضیح دهید.

1. قرآن الكريم .
2. نهج البلاغه.
3. طبرسى، احمد بن على، الإحتجاج على أهل اللجاج، نشر مرتضى، 1403 ق.
4. طوسى، محمد بن الحسن، الغيبة، دار المعارف الإسلامية، 1411 ق.
5. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار(ع)، دار إحياء التراث العربى، 1403 ق.
6. نجاشى، احمد بن على، رجال النجاشى، النشر الاسلامى، 1365 ش.
7. واسطى بغدادى، احمد بن حسين، الرجال لابن الغضائرى، دار الحديث، 1364 ش.
8. خزاز رازى، على بن محمد، كفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر، بيدار، 1401 ق.
9. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة في معرفة الأئمة، بنى هاشمى، 1381 ش.
10. طباطبايى، سيد محمد على، مأتان و خمسون علامة حتى ظهور الامام المهدي، البلاغ، 1419 ق.
11. ابن أبى زينب ، محمد بن ابراهيم، الغيبة النعمانى، صدوق، 1397 ق.

12. بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، دارالفكر، 1417ق.
13. الدوري، عبدالعزيز، اخبار الدولة العباسية، دارالطبعة، 1391ق.
14. بيات، عزيزالله، تاريخ ايران از ظهور اسلام تا ديالمة، 1380ش.
15. ابن منادى، احمد بن جعفر، الملاحم، دارالسيرة، 1418ق.
16. البستوى، عبدالعليم، الموسوعة في احاديث المهدي، دار ابن حزم، 1420ق.
17. نعمان بن محمد، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، جامعه مدرسين، 1409ق.
18. ابن بابويه، محمد بن على، كمال الدين و تمام النعمة، اسلاميه، 1395ق.
19. ابن طاووس، على بن موسى، التشريف بالمنن في التعريف بالفتن، صاحب الأمر، 1416ق.
20. مصعب بن عبدالله، نسب قريش، دارالمعارف، بي تا.
21. احمد فرج الله، أدياء المهدي، المركز الاسلامي للدراسات الاستراتيجية، 2015م.
22. ذوالفقار على ذوالفقار، الحركات المهدي، مركز بائقيا للابحاث والدراسات، 2005م.
23. ع. س، دراسة تحليلية حول الحركات المهدي، بنك المعلومات الوطنية، 2005م.
24. حسنى، مدعى المهدي احمد الحسن، بنك المعلومات الوطنية، بغداد، 2006م.
25. هندی، على المتقى، كنز العمال، نشر الرساله، 1409ق.
26. كلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافي، دار الكتب الإسلامية، 1407ق.
27. نهاوندى، على اكبر، العبقرى الحسان، جمكران، 1390ش.
28. طوسى، محمد بن الحسن، الامالى، دار الثقافة، 1414ق.
29. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله على هم، مكتبة آية الله المرعشي النجفى، 1404ق.
30. بياضى عاملى، على بن يونس، الصراط المستقيم، 1414ق.
31. سيوطى، جلال الدين، جامع الصغير، دارالكتب، 1410ق.
32. هلالى، سليم بن قيس، كتاب سليم بن قيس الهلالي، الهادى، 1405ق.

33. طباطبائي، محمد حسين، الميزان، جامعه مدرسين، 1388ش.

34. مسعودي، علي بن حسين، اثبات الوصية، انصاريان، 1426ق.

ص: 260

35. مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، كنگره شيخ مفيد، 1403ق.
36. ابن بابويه، محمد بن علي، معاني الأخبار، انتشارات اسلامي، 1403 ق.
37. بحراني، سيد هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، بعثه، 1374ش.
38. مظفر، شيخ محمد رضا، عقائد الإمامية، 1387ش 39. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار الفكر، 1414 ق.
40. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، الدار الشامية 1412ق.
41. خويي، موسوي، سيد ابو القاسم، موسوعة الإمام الخوئي، 1390ش.
42. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، دارالكتاب، 1404 ق.
43. النيشابوري، فضل بن الشاذان، اثبات الرجعة، تراثا، 1406ق.
44. شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، اعلمي، 1425ق.
45. شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، نويد، 1400ق.
46. طوسي، محمد بن علي بن حمزه، الثاقب في المناقب، انصاريان، 1419 ق.
47. ابن طاووس، علي بن موسى، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، 1417ق.
48. نوربخش، سيد محمد، رسالة الهدى، بي تا.
49. قادياني، غلام أحمد، التبليغ، بي تا، بي جا.
50. جامي، عبدالرحمن، نفحات الانس، انتشارات اطلاعات، 1370ش.
51. قرشي، سيد علي اكبر، قاموس قرآن، 1388ش.
52. ابن طاووس، علي بن موسى، كشف المحجة لثمرة المهجة، بوستان، 1375ش.
53. برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الكتب الإسلامية، 1371ش.
54. صاحب بن عباد، إسماعيل بن عباد، المحيط، عالم الكتاب، 1414ق.
55. ابن نما حلي، جعفر بن محمد، مثير الأحزان، مدرسه امام مهدي، 1406 ق.

56. جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیه السلام، 1394 ش.
57. بحرانی، یوسف، لؤلؤه البحرين، مطبعة النعمان، 1969 م.
58. کشمیری، محمد علی، نجوم السماء، سازمان تبلیغات، 1387 ش.
59. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی، 1406 ق.
60. القاسمی الدمشقی، محمد جمال الدین، قواعد التحديث، 1313 ش.
61. حسینی، سید محمد، مصباح الاصول، الداوری، 1417 ق.
62. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، اسلامیه، 1390 ش.
63. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، بعثت، 1413 ق.
64. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، فقه القرآن، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، 1405 ق.
65. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1413 ق.
66. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، جهان، 1378 ش.
67. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، البلاغ، 1419 ق.
68. گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقهاء، س د، 1381 ش.
69. حکیم، محمد تقی، الاصول العامة للفقہ المقارن، آل البيت، 1979 ق.
70. ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامة والتبصرة من الحيرة، مدرسة الإمام المهدي، 1404 ق.
71. ابن بابویه، محمد بن علی، من لای يحضره الفقيه، انتشارات اسلامي، 1413 ق.
72. یزدی حایری، علی، إلزام الناصب في إثبات الحجّة الغائب، اعلمی، 1422 ق.
73. شرف الدین، عبدالحسین، النص والاجتهاد، سيد الشهداء، 1404 ق.
74. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، آل البيت، 1412 ق.
75. احسانی، شیخ احمد، جوامع الکلام، بی تا، بی جا.
76. مدرسی چهاردهی، شیخگری و بابیگری، تهران، 1354 ش.



77. نوری، میرزا حسینعلی، ایقان، مصر، 1308ش.

78. زاهدانی، سید سعید زاهد، بهائیت در ایران، مرکز اسناد، 1391ش.

79. راجردی، ویمر و جوزف آر. دومینیک، تحقیق در رسانه های جمعی، 1390ش.

ص: 262

80. اسماعيل، احمد الحسن، المتشابهات، اصدارات أنصار.

18. ----- الجواب المنير عبر الاثير، اصدارات أنصار.

28. -----، بيان الحق و السد من الاعداد، اصدارات انصار.

38. -----، نصيحتى براى طلاب حوزه هاى علميه، اصدارات انصار.

84. ناظم العقيلى، الوصية و الوصي احمد الحسن، اصدارات انصار.

ص: 263



بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

